

تذكرة من أعلام الأندلس

في

علم الطب

جلد دوم

تأليف

محمد بن عبد الوهاب بن عبد الوهاب

محمد بن عبد الوهاب بن عبد الوهاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نَوَائِبُ الدَّهْرِ فِي عِلَالِمِ الظُّهْرِ

در فتنه های آخر الزمان و علائم ظهور حضرت حجت عجل الله فرجه

جلد دوم

تالیف: سید محمد حسن طباطبایی میرجهانی

ناشر: یگانه منجی

نوبت چاپ: اول ۹۰

چاپخانه: آسمان

تیراژ: ۷۰۰ نسخه

شابک: ۹-۵-۹۲۴۰۱-۶۰۰-۹۷۸

انتشارات یگانه منجی: مشهد مقدس، چهار راه شهدا
کوچه شهید خوراکیان، پاساژ گنجینه کتاب، طبقه ۱-
تلفن: ۰۵۱۱-۲۲۲۸۸۵۱



جزء دوم
 كتاب في الطب
 من عمل الله تعالى
 ورجب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله المحي الذي لا يموت عظيم الكبرياء عريض الجبروت المحمود بفضله المطاع ببطائه
 الذي لا معقب لحكمه ولا راد لقضائه ولا يمكن الفرار من حكمه عالم الغيب فلا
 يظهر على غيبه احد الا من ارتضى من رسوله والصلوة والسلام على سيدنا
 وخير خلقه واشرف برئته ومبلغ رسالته ومعلم كتابه وحكمته ابي القاسم محمد
 صلى الله عليه واله وسلم سيما من اشرفت الارض بوزره الطاهر الباطن في ظهوره
 باب الله الذي منه يؤتى وجه الله الذي اليه يتوجه الاولياء كني جده
 وسميته الحجّة المنظر والامام الثابث عشر **م ح م د بن الحسن**
العسكري عجل الله تعالى وجهه واللعنة الدائمة على اعدائهم جميعين
 من الآن الى يوم نضب الموازين **أما بعد** يؤسئده شرمده بنده فاني
 محمد حسن مبرجها في طباطبائي محمد ابادي جرقوبي اصفها في ابن علي بن قاسم برادري

پیش نوشتن و اشعار موفی

۳

ایمانی و دوستان روحانی را خاطر نشان مینماید در این اوان بهجت تو امان
 که جزو اول کتاب نواب الدهور در علام ظهور در طی چهار صد و سی یک صفحه بقطع
 هین صفحات با سئواری صفحات فهرست و مدارک پایان یافت مشتمل بر مقدمه
 و سه بخش و کسری از دوازده بخش و خامنه منضم دو بیت و بیت و دو جز بنوی
 و سی و نه حدیث علوی غیر احادیثی که در مقدمه و بخش دوم نوشته ام با مصدا
 و مدارک آنها اکنون شروع نمودم بنویشتن جزو دوم کتاب از حدیث چهارم
 از بخش چهارم در احادیث علویه و توفیق اتمام انرا از خداوند متعال باستمداد از
 ذوات مقدسه محمد و آل صلوات الله علیهم اجمعین میطلبم و چون شروع این جزو
 مصادف با پنجشنبه دوم ماه شعبان یک هزار و سیصد و هشتاد و سه هجری قمری
 و شب ولادت سراسر سعادت رحمت و اسعده الهیه مصباح هدایت زینب اسمائیها
 و زمین و کشتی نجات دنیا و آخرت جگر گوشه حضرت خاتم الانبیاء و سید الاولیاء
 و ام الاممه البنیاء محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا علیهم الصلوٰة والسلام
 میباشد افتتاح این جزو از کتاب را بچند شعری از اثر طبع قاصر فایز که در خاطر دارم
 و بمناسبت میلاد حضرتش سروده ام نموده و صلوات استغانت از انجناب برای تمام
 این کتاب میطلبم و ما توفیقی الا بالله علیه توکلنا و الیه انبنا **موفی**
 افتاب از افق غیب سزا آورده برون
 یا حق از قلم و حدیث گهر آورده برون
 اشهد الله که مرجان ترا آورده برون
 حبتا مادر گیتی پیر آورده برون

قصیده مولودیه

روز میلاد مهین جنت یزدان آمد
جلوه عیب جهان دیگر آورده بود

ماه عصمت خور تو چند را غور گرفت
اختری دختر خیر البشر آورده بود

از چنان سوی زمین نعت لعل آمد
مرغ نقدین عجب بال و پر آورده بود

سر سیر عالمیان را هر چند است امروز
که قضا را است فتح و ظفر آورده بود

ساخت ایندای از صبح مبر از عیب
پر تو حسن بشکل بشر آورده بود

مات خود ساخت ز رخ بکسر از عیب^{شهو}
از پیشان بلای پیشک آورده بود

منشعب رحمت حق در مه شعبان آمد
نازه اندر جسد عالمیان جان آمد

شش او پاره خود را بر درش گرفت
حلفه بندگیش روح فدش گوشت گرفت

بهر او فایده از عالم بالا آمد
برتر از عرش برین خانه زهر آمد

استعدا لله عجب عبد سعید است امروز
در همه کون و مکان ذخیره پیدا^{شهو}

خواست بی پرده کند جلوه گری شامند^{عنب}
و ندران کرد تجلای جمالی بی رب

سر زرد از مشرق صبح ازل انتمس وجود
نا شود محو تجلای جمال معبود

حَضْرَتِ اَبِي بَعْدٍ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

۵

عشقباری برخ خویش بیکسانی داشت
از حجابات نهان جلوه گراورده برون

خود نمائی بخود انشا مدهر جانی داشت
در بکدانه که در مخزن دانائی داشت

جلوه جود خداوند وجود است امروز
که خدا قبله اهل نظر آورده برون

روز پیدایش انوار شهود است امروز
حامل عرش زشادی بسجود است امروز

قد سپان در فرج از مقدم والای حسین
نخل توحید چه نیکو ثمر آورده برون

هست شد عالم امکان بتولای حسین
حور بان شیفنه و محو تجلای حسین

تسلیب در پی ادراک سعادت کوشید
زاستپن دست قضا و قدر آورده برون

ناکه در کربلا جام شهادت نوشید
جامه دیدن معشوق بقامت پوشید

بفدای حرم از وطن اواریه او
کز عشق ناله زد دل پر شر آورده برون

جان چران بفدای تن صد پاره او
هم بقربان دل زینب بیچاره او

۲۶۲

بیت
جِدِّ چهل از بخش حیا
دَمَّ اَحَابِیْتِ عَلَوِی

بَحْرُ حَبَابِ أَجْبَا عِلْقِ

۹

از خطبه های منسوبه به آنحضرت معروفه بتطبیحه که در کتاب الزام الناصب در
کتاب مشارق الانوار شیخ رجب برسی و متفرقا بعضی از جملات آن در مناقب ابن شهر آشوب
و بعضی در فہم بحار الانوار و بعضی از کتب عربیہ و فارسیہ دیگر نقل شده و بعضی ہم بر
تمام آن شرح نوشته اند و صاحب الذریعہ در جزو ہفتم آن کتاب در حرف خاء
رخ ط ب (صفحہ ۲۰۱ گفندہ کہ در کتاب المجموع الرائق کہ در سال ۷۰۳ نالیف شدہ
و برسی در مشارق کہ در سال ۷۷۳ نالیف کردہ نقل کردہ و فرمودہ است کہ سپید کاظم
رشتی در سال ۱۲۳۲ شرح مبسوطی بر آن نوشتہ و در سال ۱۲۷۰ طبع شدہ الخ
پوشیدہ نماید کہ ابن شہر آشوب بنام تطبیحہ انچرا کہ نقل کردہ ذکر کردہ ممکن است کہ
از خطبہ دیگری از خطبہ آنحضرت باشد کہ از حیث عبارت بعضی از جملات آن مصادف
شدہ با جملات این خطبہ بہر تقدیر بخارندہ انچرا کہ در این باب مینویسیم از مشارق

والزام الناصب نقل میکنم **اذا خطبت استکرمون**

باجابراتکم مع الحق ومعہ تکونون و منہ متوتون (مورون ح ۱) باجا بر اذا صاح
التاقوس (الناعوس ح ۱) و کبر الکابوس و تکلم الجاموس فعند ذلک عجائب
و ای عجائب اذا اثار النار بنصیبین و ظهرت الراية العثمانیہ بوادی سواد و اضطرت
البصرة و غلب بعضهم بعضا و صبا کل قوم الی قوم و تحرکت عسا کر خراسان و
تبع شعیب بن صالح المہلبی من بطن طالقان و بویع لسعد التوسی بخوزستان
و عفدت الراية لعمالیق کر دار و تغلب العرب علی بلاد الارمن و السغلاب و

وَأَجْعَلِ لَكُمْ آيَاتٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ وَالْجَنَّةِ وَالنَّارِ وَالْحَدِيدِ وَالْأَنْدَادِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالْأَنْبِيَاءِ

۷

وَأَدْعَى هَرَقْلَ بِسَطْنِيَّةٍ لِبَطَارِقَةِ سَفِيَّانَ فَوَقَعُوا ظُهُورَهُمْ مَكَّامَ مُوسَى مِنَ الشَّجَرَةِ عَلَى الطُّورِ

لُغَاتُ نَاقُوسٍ چوبیست که نرسایان وقت نماز خود زنند و آن دو چوبیست که یکی و آن ناقوس گویند که آن دراز باشد و دیگری را و پیل گویند که آن کوتاه باشد کابوس سنگین شدن در خواب بخوبی که نتواند بجنبد در آن حال و آن مقدمه مرض صریح است جاموس گاو پیش را گویند **بَضْبِینَ** در معجم البلدان گفته شهرت معبر از شهرهای جزیره در راه قافلهائی که از موصل بشام میروند صافت آن از انجانا سنجار نه فرسخ است و فاصله آن تا موصل بقدرش روز راه است وادی **سَوَاءٌ** وادی دهناء است و آن وادی است که اصل آن از دهناء شروع میشود در شهرهای بنی تمیم در نادی به بصره در زمینی معد که عبوران از شهرهای بنی اسد است **صَبَاكَلِ قَوْمِ إِلَى قَوْمٍ** یعنی راهنما پدید هر که و هی به گروه دیگری دشمن را طالقان در معجم گفته نام دو شهر است یکی در خراسان میان مرور و بلخ که سه منزلی مرور و دامت و اصطخری گفته بزرگترین شهر طخارستان طالقانست و دیگری شهرت میان قزوین و ابهر و چند دهکده در اطراف آن است **سَوِیَ مَدْنُوْبَتِ بَسُوسٍ** که معرب شوش و از بلاد خوزستان است که قبر دانیال پسر دانیال است **سَوِیَ مَدْنُوْبَتِ** قبله هستند که ایفاد اعماله گویند که سب آنها بعلیق بن لاود بن ادم بن (ارم بن) سلام بن نوح پیغمبر میرسد که در شهرها منفرق شدند و ایفاد اعماله اولی گویند و از ایشانند **فِرَاعِنَه مِصْرَ** و اما اعماله ثانی از ملوک حبر از اولاد علق بن تمیمند

بَحْرُ حَبَائِبِ الْجَمَاعَةِ

بن صوار بن عبد شمس اندک کردار و کردار ناچه است از نواحی خوارزم پانزدیست
بان از نواحی ترک که زبان ایشان نه خوارزمی است و نه ترکی و در ناحیه آن چند قوم
است و اهالی آن مردمان پستی هستند ازین مخفف ارمین و ارمینییه در ضمنی گفته
شهریست از شهرهای روم با چهار اقلیم است با چهار شهر است متصل با هم و هر شهری از
اینهارا ارمینیه گویند و در معجم البلدان گفته که آن بر دو قسم است ارمینیه کبری و ارمینیه
صغری و حد آن از بزرگه تا باب الا بواب است و از جهت دیگر تا بلاد روم و کوه قفق
و صاحب السیرین گفته شده ارمینیه کبری خلاط و نواحی آن است و ارمینیه صغری
تغلبس و نواحی آن است مقلاب و آدسرخ پوست هستند نزدیک بلاد خوز در بلاد آما
کوههای روم بین بلخار و قسطنطنیه و گفته شده از اولاد پاف بن نوح اند و در
معجم از کلبی نقل کرده که رومی و صقلی و افرنجی برادر هستند اولاد لیلی بن کلوحیم
(کسلویم) بن یونان بن پاف بن نوح اند و مملکت ترک از بلاد صقالیه بشمار مهر
ازغان و زوتی کردن هرقل نام پادشاه روم است بطارقه جمع بطریق بمعنی سرنگی
است که ده هزار مرد جنگی در تحت فرمان او باشد سفیان مراد سفیانی است که عثمان
بن عفیه باشد و در بعضی از اخبار سفیان نام او است و مکلم موسی مراد امیر المومنین

علیه السلام است

معنای حدیث فرمود . ایجا بر شما با حق هستید و با حق میباشد
و در راه حق میپروید پاد و در میزنید ایجا بروی وقتکه صبح زیند ناقوس و ناگهان عرض

وَأَجْعَلُكُمْ خِزْيَانًا

۹

شبهه بصرع رو بیاورد ، و سخن بگوید گاو پیش در چنین زمان عجائبی رخ دهد .
و چه عجائبی وقتی است که نورد هدایتی مخصوص در بصره است که شهرت از شهرها
جزیره بین موصل و شام در شش منزلی موصل و ظاهر شود پرچمهای عثمانی بود
تواء که آن وادی است در شهرهای قبلیه می نامند در بادیه بصره در زمین بنی سعد
و بعضی از آن پرچمها بر بعضی دیگر غالب شوند و گروهی را عثمانی بدین کند گروه دیگر
و حرکت کند لشکرهای خراسان و پیروی کرده شود شعب بن صالح مسمی از مبان
طالقان که شهرت در مبانه مرز رود و بلخ در سه منزلی مرز رود با آنکه شهرت در
میان قزوین و ابهر و این اقرب بنظر ماباید و بیعت کرده شود سعید نامی که از اهل
شوش با شوشتر خوزستان باشد و پرچی بسته شود برای قبلیه عملیهای کردار
و با کرد که ساکنین خوارزم با نزدیک به انداز نواحی ترک و غالب شود عرب
بر بلاد از من که ارمیتیه کبری باشد با صغری و برتراد سرخ پوست که بین بلغار
و قسطنطنیه ساکنند و پادشاه قسطنطنیه نسبت بلشکر سفیان فروتنی کند پس منظر
باشید ظاهر شدن سخنگوی باموسی بن عمران ع راد رکوه طور از درخت که
مراد خود حضرت علیه السلام است چنانچه از اخبار دیگری مستفاد میشود

مَوْلَى فِصْرٍ كَوْنِي

ظاهر طرف خطاب آنحضرت در این قسمت از خطبه جابر بن عبد الله انصاری است و در
این قسمت از فرمانهاست خود علامتا بر خاطر نشان فرموده که در اطراف آن مقتضی است

بِحسبِ جِهَاتِ اجْبَاعِ عَلَوْنِ

۱۰

شرح داده شود نکاتی چند اول فریاد کردن ناقوس که شاید کتابه است از استیلا یافتن مسیحیان در روی زمین که در همه جای زمین صدای ناقوس بلند شود و این مسیحیت رواج گیرد و اسلام و مسلمانان ضعیف شوند و کفر و کفار قوی و غالب شوند و قوم ظهور پریشانی و اسفتگی در میان مردم و شدت بلاها و فتنهای بی در پی بخوبی که مردم از خود بچود و در کارهاشان متحیر و سرگردان شوند که شبیه حالت صرع و دیوانگی یا نهادست دهد و حالت سفاهت و حماقت یا بهتارخ دهد سوم سخن گفتن گاو میش و آن چند احتمال دارد یکی آنکه آن هم مانند سایر ابات و علاماتی که ظهور آنها خارق عادتت خارق عادی باشد و خدا برای اتمام حجت گاو میش را بجهنم گفتن در آورد چنانچه از بعض اخبار دیگر هم مستفاد میشود که ناز یا نیز در دست صاحبش سخن گوید و نعل او با او تکلم کند چنانچه بعضی از اخبار آن در جزو این کتاب ^{اول} شرح داده شد و بعضی از آنها هم بعد از این محل خود خواهد آمد و دیگر مرد صاحب قوتی باشد که هر علی بنحو انجام دهد بدهد و کسی نتواند او را از اراده و غری که دارد برگرداند و دیگر آنکه مراد مرد بزرگ جثه و قوی هیکلی پر خوراک پیدا شود که گاو میش صفت باشد و با این صفت بر مردم سلطنت و ریاست کند و احداث مذهب و ملت تازه ای نماید و مردم از روی جهالت یا ترس اطاعت او کنند یا از ملامت مردم کسی شود که ادراک و شعور نداشته باشد و بر مردم حکومت کند و مردم از ترس تمکین از او کنند چهارم روشن شدن آتش در زمین که آن نیز چند احتمال دارد یکی آنکه آتش طاهری در آن

وَأَجْعَلِ لَنَا

۱۱

افند و بوزد خواه اش و فنی باشد یا اسمانی مانند برق و امثال آن و دیگر
آنکه اش فتنه و فساد در آن افروخته شود که خاموش شدن نباشد و شاید
ان اش فتنه سفیانی باشد و بلند شدن پرچم اربعین باشد در وادی سواد و
بعضی از نسخه ها در وادی سواد نوشته و ظاهر اغلط باشد و اگر چنین باشد لفظ
ان سواد است که جمع اسواد است که آن قریب است در شام که ظاهر شدن پرچم های
سفیانی در آنجایی مناسب است و احتمال دارد مراد از عثمانی ال عثمان جوی باشد
که علم ایشان در آن بیابان برپا شود و سلطنت ایشان تا بمکه و حوالی آن از طرف مغرب
برسد چنانچه یکی از احتمالاتی است که صاحب نورالانوار در کتاب خود داده است
و مراد از اضطراب بصره حادث شدن فتنه بزرگی است در آن که در اثر آن کشت و
کشتار زیادی در آن واقع شود و بمقتضای اخبار بسیار بصره چندین مرتبه خراب
و آباد میشود تا وقتیکه در آب خرق شود و مراد از حرکت لشکر خراسان لشکر مرو
است یا پرچم های سپاه خراسانی است که سمت عراق میباشد و جزیره بنی کاوان
که در نزدیکی بصره است میگردد و مراد از شعب بن صالح شاید همان شعب بن صالح
است که از سمرقند قیام میکند و سمت طالقان میرود و وعده حنی با وی میکنند
و با پرچم های سپاه کوچک غزاز پرچم های سپاه خراسانی قیام و پیشروی میکند
تا بکوفه برسند و لشکر سفیانی را فرار دهند و بر طریق حق باشند و وعده آنها ملحق
شوند بلشکر حضرت بقدره الله عمل الله تعالی فرجه و پرچم را ایشان همان شعب بن صالح

تَجْرِبَاتِ اَجْبَاعِكُمْ

است که اهل طالقان اورامتا بخت میکنند و از خوزستان هم با سعید سوسی بیعت میکنند و پرچم کُرْدان که ظاهرًا کُرْدها باشند که از عمال فرستادند و در اطراف زمین منفردند و منزل پیشین آنها در شام بوده برای قیام بسند شود و عرب ^{بن} سقلا و از من که حدود بلاد رومیه است غالب شود و پادشاه روم مطیع و منقاد و تخت فرمان لشکر یعنی سرزمینگان لشکر سفیان که مراد عثمان بن عنبه است شود در پای تخت خود که مستطین باشد در انوقت وجود مبارک امیر المؤمنین علیه السلام که زبان گوپای الهی است بر میگردد بدینا و این اولین مرتبه رجعت انحضرت و آن بزرگوار را رجعتهای تعدیده است و اولین رجعت انحضرت مقارن با ظهور قائم آل محمد علیهم السلام است چنانچه اخبار آنرا مفصلاً با بیان مدارک آن در این کتاب خواهد یافت و در همین خطبه نیز آن بزرگوار تصریح به آن فرموده است در اینجا بکه فرموده کف بکم اذ اراهم صاحب الشام بنشر بالبناشر و یقطع بالمناظر ثم لا یقصر الیم العذاب الا فابشروا فالی برد امر الخلق غداً فلا تستعظم بما قلت فانا اعطنا علم المنايا والبلايا والثاویل والتزیل وفضل الخطاب و علم النوازل والوقایع فلا یزب عننا شیء و پیش از این جملات فرموده که **والذی بعث محمد صلی الله علیه و آله و ابراهیم علیه السلام لا قتلن الشام بکم قتلات وای قتلات وحقی و عظمی لا قتلن بکم اهل الصفتین سبعین قتله و لا ردتن الی کل مسلم جوه جده و لا سلن الیه صاحب و اولاد الی ان بنی غلب صدی مند و لا قتلن تجارین باسرا وین الفرخ**

رَبِّعَلَامِ الزَّيْنَانَا

۱۳

الف قتل ولا يقال فتحاً للقوم الطالبين لولا وكيف واتي ومتي وحتى
بَعْنِي سو كند با نكسكه برانگيخت محمد صلي الله عليه واله و ابراهيم عليه السلام را هراينه
خوامم كشت بواسطه شما اهل شام را كشتنها و چه كشتنهاي بختي خودم و بيزگي خودم ^{قسم}
هراينه ميگم بواسطه شما اهل صين را هفتاد مرتبه كشتن و هراينه بر ميگردانم بوي هر
مسلمانكه در آنجنگ كشته شده حيات تازه اي و تسليم او ميگم فانلس را تا انكه شفا يابد
جوشش و زرنك سپينه من از او و هراينه ميگم البه البه بعوض كشتن ايشان عمار با بر و ايس
قرني هزار نفر كشته را پس هلاكت و عذاب باد بر گروه ستمكاران و گفته ميشود كه چرا و براي چه و
كجا و كي و چه وقت و ناچند **و بعد از آن فرمودي** چگونه ايند شما وقتكه در پي
صاحب شام بعني معاويه را كه بریده شود اعضاي او با آره ها و پاره پاره شود با
سا طورها پس هراينه ميپشانم او را عذاب در دنالك نگاه باشيد پس بشارت باد شما
را كه بازگشت كار مردم بوي من است فردي پس بزرگ بنظرت بنايد آنچه را كه گفتم زيرا كه
عطا کرده شده است بما علم مركها و بلاها و ناويل و تنزبل و فصل الخطاب و علم آنچه
كه فرود آيد و آنچه كه واقع شود پس پوشيده نبت از ما چيزي ليس ميگشاند
كلام خود را تا انجا كه ميفرمايد ثم استلم الي عمار بن ياسر اثني عشر الف ادهم على كل
ادهم منها عبت لله و لرسوله مع كل واحد اثني عشر الف كتيبة لا يعلم عددها الا الله
الا فابشروا فانتم نعم الاخوان الا وان لكم بعد حين طرفه تعلمون بها بعض البيان
و بنگشتم لكم صنايع البرهان عند طلوع بهرام و كپوان على دقائق الاقران فعند

بَخْرِيَّاتُ الرَّسُولِ الْكَبِيرِ

نَوَاتِرُ الْهَدَايَاتِ وَالزَّلَازِلِ وَنَقِيبُ الرَّايَاتِ مِنْ شَاطِئِ جِبْجُونِ الِى بَيْدَاءِ بَابِلِ
يَعْنِي پس تسلیم میکنم بتمام باسرد وازده هزار اسب که برهراسی دوستی از دستا
 خدا و رسول او سوار شود و با هر یک از ایشان دوازده هزار گنبد باشد که عدد آنها
 را کسی جز خدا نداند آگاه باشد پس بشارت باد ستمارا که ستمانکو برادرانی هستید
 آگاه باشد که برای شما بعد از زمانی چشم بهزدنی است که مبدانید بان بعضی از
 بیانات را و واضح میشود برای شما کارها بیکه مویا شود هنگام طلوع ستا
 مریخ و زحل بود بقیقه های افزان یعنی زمانیکه مریخ و زحل با هم مقارن شوند و
 در یک برج و یک دقیقه و یکد وجه باشند در آن زمان خرابیها و زلزله های پی در پی رو
 میدهد و پرچمهای از شط چون بعضی از طرف مشرق روم باورد تا بایلیان
 تا بابل که از شهرهای عراق است فرود آید

مَوْلَفُ كَوَيْدٍ سمت اول این جملات آخر مربوط بر جغت است و قمت آخر
 اشاره بخروج مشرفتها است قبل از قیام حضرت بقینه الله عجل الله تعالی فرجه و

مقارن با خروج صفای چا پنجه از اخبار بسیار دیگر استفاده میشود
پس آنحضرت بعد از بیان جملات و پادی در این خطبه که مربوط بشون و مقنا
 خود آنحضرت اشاره میفرماید بطهور و سلطنت بیت و چهار نفر از خلفای بنی عباسی
 بوصفهای مخصوص به آنها و میگشاند کلام را تا اینجا بیکه زمان امر بدست کودکان و
 زنان افتد و فتنه و فساد و ننگ و عار و هرج و مرج در روی زمین در تمام اقطار جهان

بَعْلًا وَآخِرُ مَا

زیاد شود و مدعیان باطل از هر گوشه دنیا صد اها بلند کنند در انحال مرده فرج
عظیم میدهد پس بر میگردد و شایق کلام خود را بعلامت نزدیک ظهور دولت حقته

و میفرماید

كَيْفَ بَكْمَ إِذَا دَهَمَكُم رَايَاتُ بَنِي كَنْدَةَ مَعَ تَحَالٍ مِنْ عَقِبَةِ مِنَ الشَّامِ هَبَّاتٌ أَنْ يَكُونَ
الْحَقُّ فِي تَيْبِي أَوْ عَدُوِّي أَوْ أَمُوِّي ثُمَّ بَكِي وَقَالَ أَيْهَ لَلَامِ الْمَشَاهِدَةُ بَنِي عَنبَةَ مَعَ بَنِي
كِنَانَةَ السَّائِرُونَ إِلَى الْآيَةِ لِيَصِلُوا إِلَى جَنْبِ الْجَزِيرَةِ (وَفِي نَسْخَةِ) قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَيُّهَا
لِللَّامِ الْمَشَاهِدَةُ رَايَاتُ بَنِي عَنبَةَ مَعَ بَنِي كِنَانَةَ السَّائِرِينَ أَيْلًا مَا الْمُرْتَكِبِينَ جِدًّا جِدًّا مَعَ حُجُوفِ
شَدِيدٍ وَبُؤْسٍ عِنْدَ الْوَأَى وَهُوَ الْوَفْتُ الَّذِي وَعَدْتُمْ بِهِ

یعنی در چه حال بد شما و قتیکه بشارت آورد شما را پرچمهای بنی کنده با کار گذار
از گردنهای از شام چقدر دور است از زمان اینکه حق با تابعین اوکی با دومی یا
سومی باشد پس گریه کرد حضرت و فرمود آه برای امتهای که ببینند پرچمهای بنی
عنبه را با بنی کنانه که سر کنند بسمت آیه که شهرت کنا ساحل دریای قلم در
پهلوی شام تا برسند بطرف جزیره وان شهر در آخر حجاز و اول شام واقع است (چنانچه در
مجم البلدان گفته) و بنا بر نسخه دیگر فرمود آه برای امتهای که ببینند پرچمهای بنی عنبه را
با بنی کنانه در حالیکه بنی کنانه سرد شده اند و باین کوه وان کوه رواند با ترس منجی و
عذاب آماده شده ای آگاه باشید انوقت است و قتیکه بشارت داده شد یعنی فرج
پس از آن اشاره بجایب از علامت انزمان فرموده و سوق داده کلام خود را بفرشته

تَحْسِينُ رَأْيِ الْأَنْجَبَاءِ عَلَيَّ

١٤

بني قنطورا كه ترك وچين باشند و مالك شدن ايشان عراق و اطراف شام را و بعد
از ان فرموده ذلك تقدیر الغزير العليم

ليس مبرما يدك ثم يملك الانباط الافك والاعراب الناصبة في ملك البصرة
حتى نزلوا واسط واعمالها الى الاموار واطلالها واول خراب العرق في ايامهم
بكر البلاء العظيم والخط الشديد ثم تجرى في عداد ذلك عجائب واتي عجائب
اذا رحل العاشر على ديارهم وصالحوهم خوفا من شرهم كل ذلك يكون في القرن
الحادي عشر من الثلاثين يكون الفلك من فلك الجحيم واستبصال بيت الله احرام
وقتلهم الخاص والعام وذلك اذا دم البلاء الزوراء ونصن السدبا والرزابا
بالعالم فقتل الانباط وجبا برنها وملكون ديارها وذراريتها وكم يكون الثاني
في عشرها الاول ظهور الديلم وجيلان وقوم من خراسان يملكون البربر و
يؤمرون الامم ويضطرب العراق بهم والعجب كل العجب من الاربعين الى الخمسين
من نوازل وزلازل وبراهين ودلائل اذا وقعت الواقعة بين همدان وحلوان
ويقتل خلق في حلوان الى النهروان ويوزل ملك الديلم يملكها اعرابي وهو عجمي
اللسان يقتل صالح في ذلك العصر وهو اول الشاهد ثم في العشر الثالث من الثلاثين
يقبل الترايات من شاطي جيون لفارس ونصيبين تترادف اليهم زابات العرب
فتنادي نائم بقدر مجزي التحاب ويقصا من الكواكب وظلوع القطر الثاني
للجنوب كغراب الانبوب وزلازل وهبات وابات هنالك بوسنة الحق ويوزل البلاء

در بعلال و الزمان

۱۷

ويعز المؤمن و يذل الكافر المخالف ويملك تجارا الكوفة البرية منهم لا المنغلبين في
الامر انهم طغاة مرده فراعنة و يكون بنواحي البصرة حركة لتاذكرها و يظهر
العرب على العجم و يعدلوا بالاهواز من دون الناس و كم اشياء اخفيها لا
يطبقها الوعي ولا يصبر على حملها و امور فداها لها خوفا ان يقال متى علمتها و
ان قد بلغت الغاية المقصود التي انتهت و علي ما امرت ابيت فلا يتهمني المنهون
النار موى لم (مواهم حر) لا يقضى عليهم فموتوا ولا يخفف من عذابها كذلك تجري
كل كعور و شرط القيمة في الكور اذا بلغ الزور و جارا الجور و حقت الكر و كانت الحجة
وانت الساعه بقاتم يقوم في الناس يذهب لبلاء عن المؤمنين و ينجي عنهم الحزن
والرعب لا يتكلم نفس الا باذنه

شرح لغات ابناء طاجع بنطاست و انما كروهى هسندك در بطايع و بناياتها
میان عراقین نازل شده اند آنک در روعک و شخص بی زای و ندر پیرا گویند ناصبه دشمنان
اهل بیت پیغمبر و شیعیان و دوستان آنها و اسط از شهرهای عراقست که خجاج بن یوسف
بنا کرده و بهر یک از کوفه و بصره پنجاه فرسخ فاصله دارد العاشر محتمل است که ضعف
باشد فلک ناگاه کشتن و زخم زدن بزبان عصر برتر کردن استیصال بیچاره شدن
زوراء بغداد است و علم متم کوهستانی بلاد گیلان است که در شمال قزوین واقع است
و از شهرهای او است الموت و اهالی ان طایفه ای هستند که بنام زمبستان نامیده
شده اند (معجم البلدان و المنجد) چیلان معرب گیلان است حلو ان از شهرهای عراقست که

بخش جهانی انجاء علی

در اخر حدود سواد بغداد پهلوی کوه واقع شده و در عراق شهری نزدیک کوه عنبر
از آن نبت و جنبه ابلاتی دارد و بنا را بنجا برف هم باریده میشود همدان شهرت از
شهرهای معروف ایران بهر زمان جلگه است و وسیع میان بغداد و واسط و در معجم
گفته در انجاء نهران است نبالا و وسط و پاپن فارس قسمتی از خاک ایران است که در
زمان صدور جزاهوار و خوزستان از قسمتهای فارس شمرده میشود مانند اصفهان
نصیبین شرح و ترجمه آن از پیش گذشت غراب در انجا بمعنای بنیاد است و انبوب بمعنای
فی بعضی بنیاد و بین دو پیوندان هبات کرده و عبارها کوز بحد کمال رسیدن گرفته
برگشت کردن

بخا
یعنی پس مالک میشوند بنبطهای دروغ که گروهی هستند ساکنین بیابا
میان عراق عرب و عراق عجم و عربهای ناصبی که دشمنان سر سخت آل محمد و
شیعیان و دوستان ایشان در ملک بصره تا اینکه فرود میآیند در واسط که
یکی از شهرهای عراق است و صافت آن ناهربک از کوفه و بصره پنجاه فرسخ میان
واطراف آن ناهوار و نواحی آن و اول خرابی عراق از ایشان خواهد بود و در آنجا
ایشان بسیار میشود بلاهای بزرگ و فحش بخت پس جاری شود در شماره آن بلاها
و فحش چیزهای عجیب و چیزهای عجیبی زمانیکه قرن دهم بگذرد بر خانه ها
ایشان و شایستگان و نیکان ایشان و همه آنها پس از آنکه سی سال از قرن بازم
بگذرد واقع خواهد شد و میباشند آدم کشی ناکملی و ترور کردن که از ترور کردن

در بعلاب و احوال زمان

۱۹

ایشان است که بپاره و متاصل کند بیت الله الحرام یعنی اهل مکه را و همان وقت است کشتن ایشان خاص و عام را و این وقتی است که فشار دهد ایشان را بلا و بغداد و بلاها و مصیبتها در تمام روی زمین روی دهد پس در آنوقت بکشند کردنگان و جباران بغداد را و مالک پشوندخانهها و ذریه های ایشان را و چه بسیار بلاها بکند در قرن دوازدهم رو خواهد داد در ده سال اول از آن که ظالم شوند گروهی از دیلم و گیلان و گروهی از خراسان و تبریز را مالک شوند و امیری در آنجا نصب کنند و عراق بسبب قیام ایشان مضطرب شود و شکفت او راست بتمام شکفتی از سال چهل تا پنجاه از قرن دوازدهم از زلزله ها و زلزله ها و نشانه ها واضح و دلایلها هنگامیکه واقع شود جنگی میان همدان و حلوان و کشته شوند خلقی در حلوان تا نهر و آن و ملک دیلم زایل شود و مالک شود آنرا اعرابی عجمی زبانی و بکشد مردمان شایسته آن عصر را و آن اول شاهد پس در ده سوم از سی سال که از قرن دوازدهم بگذرد پرچمهای از شط چون که از ماوراء النهر باشد قیام کند برای فارس و بصره و پی در پی پرچمهای عربیم بسوی ایشان بلند شود پس منادی شوند زبانی ایشان بنقد پر خدا بیکه جاری کنند ابراست و بگذشتن بعضی از سنارها یعنی افتادن و سقوط بعضی از سناره ها و طالع شدن قطر خوبی مانند بند و پیوندی و ظاهر شدن زلزله ها و گرد و غبارها آنوقت وقتی است که حق واضح و آشکار شود و بلا زایل و نابود شود و مؤمن عرب و غالب و کافر

بِحَسْبِهَا مَا لَجِبَا عَلَيْهِ

و منافعین ذلیل و خوار گردند و تجارت بسیار بانی کوفه مالک شوند نه مغلبین
 از آنها زیرا که مغلبین سرکش و متمرّد و متکبر و غوغا صفتند و در نواحی بصره ^{کنند}
 رخ دهد که ذکر میکنم "انرا و ظاهر میشود عرب بر عجم و تجاوز با هواز کنند بجزایر
 ساپر مردم چه بسیار چیزها بپشتکه مخفی میکنم آنها را زیرا که گوش طاقت شنیدن آنها
 را ندارد و صبر بر تحمل آنها نمیکنند و چه بسیار اموری است که از گفتن آنها اهل میکنم
 از ترس اینکه گفته شود از کجا دانستی اینها را و حال آنکه من رسیده ام بمسئله درجه از
 علم و دانائی و اینها چنان اموری است که مخفی کرده شده ام از ذکر آن و بنا بر آنچه که
 ما مورم آبا میگویم پس بهمت نین نند بمن بهمت زندگان و ایشان کثانی هستند
 که با نگاهشان در انشا است حکم کرده میشود بر ایشان پس میپزند و تخفیف داده
 میشود از عذابشان همچین جزا میدهم هر ناسپاس گورا و شرط قیامت بحد کمال
 رسیدن جور و ستم و فتنها و بلاها است در بازگشت کردن پس وقتیکه دروغ و لهو و لیس
 و سازها در غناها بحد کمال رسید و جور بمسئله درجه رسید انوقت برگشتن بدینا
 سراوار میشود و امر رجعت صورت میگردد و قیامت صغری برپا میشود بقا نمیکند
 قیام کند در میان مردم که ببرد بلا را از اهل ایمان و بر طرف کند از ایشان خوف
 و ترس را و سخن نگویید هیچ نفسی مگر باذن و فرمان او

مَوْلَانَا چیر کو ^{پند} در این جملات از خطبه آنحضرت مکانی چند را خاص
 نشان فرموده که از علامت مهمته پیش از قیامت است **أَمَّا** حرف کردن و مالک

وَابْعَادُوا حُرُومَنَا

۲۱

شدن بنظها و نا صیها بصره را با واسطه و اطراف آنها را تا برسد با هواز و نواحی
آن **دوم** رو آوردن فنشها و بلاهای شکفتاور و محطی در میان مردم **سوم**
گشتهای ناگهانی و تترر کردنیهای ایشان رو دادن **چهارم** مناصیل و
بجاره شدن اهل مکه **پنجم** قتل عام و خاص کردن بنیطان و ناصببان مردم
ششم فشار آوردن بلاها و مصیبتها در بغداد و تمام روی زمین و کشته شدن
جباران و گردنکشان بغداد و تصرف کردن دشمن خانیها و ذریقه های آنان را **هفتم**
خروج دلبها و گیلانی و خراسانی و غلبه کردن خراسانی بر تبریز و گرفتن ایشان بریز
و از خودشان امیر برای آنها قرار دادن **هشتم** مضطرب شدن عراق از قتل
دلبها و گیلانی و خراسانی **نهم** و افشیدن جنک شدید در میان همدان و حلوان
و کشته شدن جمعی از حلوان تا بهر آن **دهم** شکست خوردن دلبها و گرفتن
ملک را از تصرف ایشان **یازدهم** مالک شدن اعرابی عجمی زبانی ملک را کتن
او مردمان شایسته صالح را **دوازدهم** آمدن پرچمهای از سمت مشرق که
ما وراء النهر باشد از کنار سبب چون بطرف فارس و یضیبین **سیزدهم**
بلند شدن پرچمهای عرب بی در پی و منادی شدن زبهای ایشان **چهاردهم**
سقوط بعضی از ستاره ها بر زمین و از بعضی اجبار دیگر مستفاد میشود که در سمت مشرق
سقوط کند **پانزدهم** طالع شدن قطر خوبی مانند بند و پیوندی و ظهور
زلزلهها و گرد و عبادرها **شانزدهم** ظهور فرج برای مؤمنین و عزت و غلبه

بَحْسُ جِهَادِ الْأَجْبَاعِ

انها و خوار شدن کفار و منافقین و این غلامت در زمان قیام مهدی علیه السلام واقع
 شود **و مراد از قرنیکه حضرت** در این خطبه اشعار فرموده محتمل است که قرن
 میلادی ولی عصر ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء باشد که اکنون که زمان تحریک
 این کتاب است در او احوال دهه سوم از قرن دوازدهم و ولادت ابن زکوار است چه که ولادت
 آنحضرت در سال دو بیت و پنجاه و شش هجری بوده و الا آن قریب یک هزار و صد و بیست و هفت
 سال از سن نازنین ابن زکوار میگذرد **و محتمل است** که ابتداء آن از اول زمان
 عنیت کبری آنحضرت باشد که در بنده شعبان سال سیصد و بیست و نه هجری واقع شده
 که این سال یک هزار و پنجاه و چهارم از عنیت کبری آنحضرت است که پنجاه و چهارمین سال از
 قرن پازدهم از عنیت کبری است **و محتمل است** که آنحضرت حساباً از زمان
 خلع المقدر بالله عباسی گرفته باشد بمناسبت آنچه که در بعضی از خطب منسوب بانحضرت
 تصریح شده که فرموده است لا یفرحوا بالمخلوع من ولد العباس (یعنی المقدر) فان
 اول علامات النبی یعنی شاد نشوید بخلع شده از فرزندان عباس از خلافت
 یعنی مقدر عباسی زیرا که آن اول علامات تغیر است پس ممکن است گفته شود
 که مراد از قرن دهم و پازدهم و دوازدهمی که در این خطبه شریفه فرموده قرن دهم و
 پازدهم و دوازدهم از خلع مقدر باشد و خلع مقدر در حدود سال سیصد و شش هجری
 بوده که تا کون یک هزار و هفتاد و هفت سال است که عبارت باشد از سال هفتاد و هفت
 از قرن پازدهم از خلع مقدر **و محتمل است** که قرنیکه حضرت فرموده غیر از قرن

وَابْعَادُوا حُرِّ الزَّمَانِ

۲۳

متعارف در این زمان باشد بهر حال خدا وحجت او دانایانند سبحانک لا علم لنا الا ما علمنا

مُتَمِّمِ كَلَامِ رَبِّنَا

آنکه آنحضرت پس از بیان این جملات از فرما پشایب خود رفته کلام را مپکشانند
به اینجا که میفرماید ایها الناس قد سمعتم خیراً فقولوا خیراً واسئلوا نقلوا
وكونوا للعلم حلة ولا تخرجوه الى غیر اهلہ فتهلکوا فقال جابر فقلت یا امیر
المؤمنین فما وجه استکشاف فقال اسئلوا واسئلوا الا ثمه من بعدی الذین
سببهم فلم یخل منهم عصر من الاعصار حتى قیام القائم فاسئلوا من وجدتم
منهم وانقلوا عنهم کتابی والمنافقون یقولون علی یض علی نفسه بالربوبیة
فاشهدوا شهادة استلکم عند الحاجة ان علی بن ابیطالب نور مخلوق وعبد من
من قال غیر هذا لعنه الله من کذب علی ونزل المنبر وهو یقول یخصت بالحق الذی

لا یهوت ذی العز والجبروت والقدرة والملکوت من کل ما اخاف واحذر
فاجماعاً عند قالها عند نازلته بدلاً وکشفها عنه قال ابن قدامة یقول هذه الکلمات
وحدها فقال علیه السلام تضيف الیها الاثنی عشر اماماً وتدعو بما اردت وایت
بیتي الله دعوات

یعنی ای گروه مردم بتحقیق شنیدید کلام خیر را پس بگویند کلام خیر را و پیرسید
نایدانید و حامل علم و دانائی باشید و برای غیر اهل بیرون ندهید که هلاک میسید
پس جابر عرض کرد یا امیرالمؤمنین پس وجه استکشاف چیست فرمود سوال کنید

بِحُجَّتِهَا فِي انْجَاءِ الْعِبَادِ

و پیرسید از امامها بیکه بعد از من هستند و نامهای ایشان را یاد کردم پس هیچ
 عضری از عصرها از ایشان خالی نیست تا قیام قائم پس پیرسید از هر یک از ایشان
 که او را بیاید و از ایشان کتاب مرا نقل کند و آنها بیکه منافقند میگویند که
 علی بنضیص کرد پروردگار برابر برای خود یعنی ادعای خدائی میکند و خود را
 خدا میداند پس شهادت دهد شهادت ترا که از شما خواهش میکنم هنگام حاجت
 که علی بن ابیطالب نوری است افزیده شده و بنده است روزی داده شده و
 کسیکه غیر اینرا گوید لعنت کند خدا او را یعنی من بنده افزیده شده در روزی خود
 خدا هستم و خدا بنیستم و ملعونست کسیکه بر من دروغ بزند و بگوید علی ^{بد} میگوید
 من خدا هستم این کلام را فرمود و از منبر برآمد و میفرمود خود را احصا کرد
 بخدا بیکه زنده است و منمیرد و صاحب غلبه و عزت و جبروت و توانائی و ملکوت
 است از آنچه که میترسیدم و اندیشه ترس میکنم پس هر بنده ای که بگوید این دعا بترک
 من گفتم هنگام نزول بلا و حادثهای بر طرف میکند خدا از او این بلا و حادثه را
 این فدایم عرض کرد این کلمات را بندهائی بگوید فرمودند بر آن اضافه کن ^{و میگوید}
 دوازده امام را و دعا کن با آنچه که میخواهی و دوست میداری که خدا اجابت

میکند دعای تورا
خُدَّ جَهْلِيْ كَرِيْمًا

۲۶

خطبه ایست در این مقام معروفه بخطبة البیان منسوبه بامیر مؤمنان علیه السلام

وَابْعَلَاءُ الْمَرْجُومِينَ

۲۵

که جمعی از بزرگان با اختلاف عبارات بعضی بتفصیل و بعضی باختصار در کتب خود نقل فرموده اند و بواسطه بعضی از جملات موحشه و الفاظ غریبه و لغات غیر مانوسه و لغزها بشک در آن مندرج است و صیغ عبارات آن که در بادی نظر برخلاف سایر خطب و کلمات صادره از آن بزرگوار است استنجام را بچهره جعل و وضع و غلو میکند و مبادرت در انکار صدور آن از آنحضرت مینمایند غافل از آنکه بسیاری از عبارات آن طور است که صدور آن جز از زبان معجز بیان لسان الله ناطق مشهور نیست و بعلاوه آنچه از عبارات آن که ظاهر را بچهره غلو از آن بوییده میشود بعد از آنرا جمیع مجموع اخبار وارده در فضائل و مناقب آنحضرت از خاصه و عامه و کتب معتبره ^{این} از قبیل کتاب مستطاب بصائر الدرجات محمد بن الحسن الصفار که مطابقت با حضرت عسکری علیه السلام بوده و از مشیخ کبار علماء فخره ناجیه است و مانند کتبی صدوقین و شیخ مفید رحمهم الله و غیر ایشان از مقدمین در کتب خود از او روایت کرده اند و روایات متضافه متواتره و مستفیضه و معتبره و صحیح و موثقه دیگر از غیر طریقه صفار و هکذا از کتب عامه مانند صحاح سنه و کتب محمد بن یوسف کتبی شافعی و ابن طلحه شافعی و جمیع الروایات صحتی و نیایح الموده و غیرها رفع شبهه و غبار میشود هر چند اخبار هم مانند آیات محکم دارد مثلاً در عام و خاص و مطلق و مقید و مجمل و مفصل و تزییل و تاویل دارد پس بر شخصی منصف است که بجز در بدن حدیث یا خبر بکه ظاهر آن در نظر او زندگی دارد با آن گروه تأمل و تدبر نمود. فوراً انکار نکند شیخ مفید در کتاب اخصاص حدیثی از حضرت صادق

بَحْرِ جَهَارٍ مَخْبِئَاتٍ

علیه السلام مندار وابتکرده که فرمود ان کلامنا بصرف علی سبعین وجهًا و دیگری
 انا نسکلم بالکلمه لها سبعون وجهًا لی من کلها المخرج و حدیث دیگری انا نسکلم بالکلمه
 الواحده لها سبعون وجهًا رجوع شود بصفحه ۲۸۸ کتابا خصاص طبع ۱۳۷۹ هـ
 چنانچه چندی در طهران پس کلام ائمه علیهم السلام هفتاد وجه دارد اگر کلامی
 در فرمایشات ایشان دیده شد که از مشابهتت فوراً نباید رد کرد بلکه سیرت
 سکوت و توقف کردن است و موافق با احتیاط و رعایت جانب احتیاط طریق ^{سیرت} **و نیز در کتاب خصاص** همان طبع حدیثی را روایت کرده
 که حضرت امیر مؤمنان علیه السلام در مسجد نشسته بودند و جمعی در نزد آنحضرت
 حاضر بودند عرض کردند حدیث کن ما را یا امیر المؤمنین بایشان فرمود رحمت
 بر شما باد بدرستی که کلام من مشکل و دشوار است تعقل نمیکند انرا مگر
 دانایان عرض کردند ناچار باید حدیث کنی ما را پس فرمود انا الذی علوت
 فقهرت انا الذی اچی و امیت انا الاول و الآخر و الظاهر و الباطن
 یعنی منم انکیسکه بلند و برتر شده ام پس قهر و غلبه میکنم منم انکیسکه زنده میکنم
 و میپرورانم منم اول و آخر و آشکار و پنهان پس غضب کردند و گفتند کافر شد
 و برخواستند پس حضرت بدر مسجد اشاره فرمود که نگاهدار اینها را پس در
 اینها را نگاهداشت پس فرمود ایا ب شما نگفتم که کلام من مشکل و دشوار است
 تعقل نمیکند انرا مگر دانایان معنای انا الذی علوت اینست که منم انکیسکه

در بعلاهم الزمانا

۲۷

بلندی جستم بر شما بشیر پس فخر و غلبه کردم بر شما تا ایمان آوردید بخدا و
رسول او و اما انا اچتی و امیت معنای آن اینست که منم آنکه زنده میکنم بشت
را و میپرانم بدعت را و اما انا الاول یعنی منم اول کسی که ایمان آوردم بخدا و
اسلام اختیار کردم و اما اینکه گفتم انا الآخر یعنی منم آخر کسی که کفن کردم پیغمبر
را و او را دفن کردم و اما گفته من انا الظاهر و انا الباطن یعنی منم آنکه کسیکه علم
ظاهر و باطن نزد او است گفتند غم ما را زایل کردی زایل کند خدا غم را از تو
پس این قبیل کلمات ایشان را باید بکلمات دیگر ایشان که مفسر اینها است
داشت زیرا که اخبار ایشان مانند آیات قرآنی است که بعضی از آنها مفسر بعض
دیگر است و اگر بعضی از کلمات را غلات در انداخته باشد همانها محذورش است تمام
چون این مقدمه مذکر داده شد لازم دانستم مصادرت نقل این خطبه را
تا اندازه ای که موجود کرده ام تذکره هم و بعد شرح آنچه از آن که در این کتاب
اقتضای ذکر آنرا دارد بپر دارم و از خدا توفیق فهم و شرح صدر مبطلیم و هویتی
دانند باد که شیخ اجازه حقیق علامه جبرئیل بن محمد بن ابی العزیز صاحب کتاب الذریعة الی تصانیف
الشیعة در جزوه هفتم آن کتاب در (خ ط ب) در صفحه (۲۰۰) شماره ۹۸۱ (۹۸۱)
نوشته آنچه را که ترجمه آن است. خطبه البیان از خطبی است که شهرت دارد است
آن با پیرومنان علیه السلام و از برای آن نسخه ها بشت مختلفه بارزاده و تقاضا
و تمام تر از آنها نسخه است قریب با پصد بیت که در کوفه انشاء فرموده چنانچه

بَحْسُ خُطَبَائِهِ فِي الْجَمَاعَاتِ

در بعضی از روایات است . یاد رصه چنانچه در بعض دیگر است ذکر کرده
 است انوار رضی در لُجج البلاغه و همچنین ذکر کرده است انرا ابن شهر آشوب در
 مناقب در عداد خطبهای مشهوره انحضرت اری ذکر کرده است در آن
 خطبه افتخار را که در لُجج یافت میشود چنانچه اشاره کردیم بسوی آن و شاید
 مراد از آن یعنی فتخار همین خطبه باشد زیرا که در اول آن قریب هفتاد وصف
 از اوصاف خود را بعنوان انا کذا انا کذا ذکر فرموده در حالتیکه بان فخر کند است
و شیخ سراج الدین حسن بعضی از این نسخ را از کتاب در المنظم نقل
 کرده و این نسخه در کتابخانه اسنان قدس رضوی موجود است که تاریخ کتاب آن
 در سال ۷۲۹ بوده با خطبه اقالیم چنانچه در ردیف کتب مخطوطه شماره شده و در
 جزو سوم فهرست آن کتابخانه در صفحه ۹۷ خصوصیات آن نوشته شده **و نسخه**
دیگر بخط درویش علی بن جمال الدین مقرئ نوشته شده در سال ۹۲۳ هجری
 در ۵۵ ورق که از موقوفات ابن خاتون است که در سال ۱۰۶۷ وقف استاینه
 رضویه نموده **و سید سیر** تمام این خطبه را در کتاب علام الظهور خود نقل کرده
و موسی در کتاب مشارق که در سال ۷۷۳ قالیف کرده قسمتی از آن را در مشارق
 نقل نموده بدون قید اسم خطبه البیان **و درینابیع المودع** نیز این خطبه را نقل
 کرده **و در بحر المعارف** حاج ملا عبدالصمد همدانی نیز نقل کرده و
 نسخه مختصر انرا قاضی سعید قی ری در شرح حدیث عامه نقل کرده **و در الزام**

در اعلام اهل زمان ما

۲۹

النَّاصِبِ حَائِرِي بَارِحِي بَزْدِي سِدِّ سَخْرَةَ اَزْ اَزْ اَنْقَلْ كَرْدِه دَر بَكِي اَز اِنْهَا اسْمَايِ اصْنَا
و پاوران حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه را متضمن است و در دیگری نامهای
حکام آنحضرت را در شهرها ذکر کرده و یکی را از کتاب در المنعم نالیف محمد بن طلحة شافعی
متوفای سال ششصد و پنجاه و دو هجری نقل کرده - و عالم جبر و متبع بصیر و فاضل
مخبر پر شیخ محمد رضای طبسی در جزو اول کتاب الشجرة والرحمة طبع نجف انجمله را الا کتاب
دو حقه الانوار شیخ محمد بزدی حائری نیز نقل کرده و خلد مقام مرحوم قسری صاحب قوا
در او اخر کتاب جامع الثقات بعضی از آن را نقل فرموده **و صاحب کتاب عجايب**
سید حسین بن سید عبد الجبار یقوبلی کتکالی بحرینی بسند خود انجمله را بتمامها
در کتاب خود نقل کرده و نگارنده آنچه را که از آن در این نسخه نقل میکنم از کتاب عجايب
الاخبار است زیرا که نسخه آن اصح از نسخه الزام الناصب بنظر آمد و نسخه الزام فی البلاغ
مخلوط طبع شده چنانچه بر مطالعه کننده آن مخفی و پوشیده نیست اکنون شروع میکنم
در نوشتن آنچه از این خطبه که مقتضی درج در این کتاب است بحول الله تعالی و قوته

عجايب الاخبار

قال حدثنا محمد بن احمد البزارى قال حدثنا محمد بن احمد المرحاني فاضل الرى قال
حدثنا طوق بن مالك عن ابيه عن جده عن عبد الله بن مسعود رفعه الى علي بن
ابى طالب عليه السلام لما تولى الخلافة بعد الثلاثة اتى الى البصرة فرقى جامعها
وخطب الناس خطبة مذهل منها العقول وفتش منها الجلود فلما سمعوا منه ذلك

بَحْسُ حَيَاتِي وَأَجْمَاعِي

۳۰

أَكْرَهُ وَالْبُكَاءَ وَالنَّجْبَ وَعَلَا الصَّرَاخَ . قَالَ وَكَانَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللهُ
قَدَامَةً إِلَيْهِ السَّرَّاءُ الْخَفِيَّةَ الَّذِي بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا جَلَّ ذَلِكَ انْتِقَالَ الْمَوْتِ
الَّذِي كَانَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللهُ إِلَى وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ
السَّلَامُ . قَالَ وَمَاتَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللهُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي وَصَّى فِيهِ بِعَلِيِّ
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ قَدَا وَصَى لِعَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ
يُخَطِّبَ النَّاسَ خُطْبَةَ الْبَيَانِ فِيهَا عِلْمٌ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ . قَالَ فَمَا
أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ مَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللهُ صَابِرًا عَلَى ظُلْمِ
الْأُمَّةِ إِلَى أَنْ قَرِبَ أَجَلُهُ وَخَانَ وَقْتُ وَصِيَّةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللهُ بِالْخُطْبَةِ الَّتِي
نَسَمَى بِالْبَيَانِ . فَقَامَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِالْبَصْرَةِ وَرَفِيَ الْمَنِيرُ وَهِيَ آخِرُ خُطْبَةٍ خُطِبَهَا مُحَمَّدٌ
اللَّهُ وَآتَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللهُ

يَعْنِي كَفَتَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مَسْعُودٍ مَا نَبَيْكَ الْخَضِرُ مَتَوَلَّى خِلَافَتَ شَدِيدٍ رَأْسَهُ

رَوْزِ بَصْرَةَ أَمْدًا وَدَرَجَاتِ مَسْجِدِ بَرْمِينِ بِالْبَصْرَةِ وَخُطْبَةَ خَوَانِدَكَ عَقْلَهَا أَرَانِ غَافِلًا شَدِيدًا
وَبَدَّ بِهَا بَلْرُوزَهُ دَرَامِدًا بِسِ جَوْنِ شَهِيدًا نَدَا زَا الْخَضِرُ الْخُطْبَةَ رَا سِيَارًا كَرِهِي شَدِيدًا وَصَدَّقًا
بِنَالِهِ وَضَجَّةً وَفَرَادٍ بَلْبَدًا كَرِهِي . كَفَتَ كَرِ سَوَّلًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللهُ بِأَوْبِهِ بِبِهَانِ
مَعْنَى كَفَتَ سَرَّاهُ نَهْفَتَايَ رَا كَرِ دَرْمِيَانِ أَوْ وَخَدَا بُوَدِ بِسِ بَرَايَ هَمِينَ مَنَقَلِ شَدِيدِ
نُورِي كَرِ دَرُورِي بِبَغِيرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللهُ بُوَدِ بَرُورِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
كَفَتَ . وَرَدَّ بِبَغِيرِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللهُ دَرُورِي كَرِ دَرْمِيَانِ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ

در بیان عمر آخر الزمان

۳۱

علیه السلام و آنحضرت وصیت کرد بعلی علیه السلام که خطبه البیان را بر مردم انشا کند که در آن علم گذشته و آینده آنچه که واقع شده و میشود ناقبائست. گفت پس برپا خواست امیر المؤمنین علیه السلام بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و اله در حالیکه بر ظلم و ستم امت صبر کننده بود تا اینکه مدت عمر او نزدیک با آخر رسید و وقت عمل کردن بوصیت پیغمبر صلی الله علیه و اله در رسید که خطبه موسوم به بیان تراشاکند پس بپای خواست امیر المؤمنین علیه السلام در بصره و بر صبر تا بالا رفت و این آخر خطبه ای بود که آنحضرت انشاء فرمود پس ستایش خدا را بجا آورد و بر او ثنا گفت و یاد کرد از پیغمبر صلی الله علیه و اله

فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا وَجِبِّي مُحَمَّدٌ كَهَاتَيْنِ وَأَشَارَ بِسَبَابِهِ وَالْوَسْطَى وَقَالَ لَوْلَا آيَةٌ
 مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لَنَبَأْتُكُمْ بِمَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِي مَعْرِ هَذَا فَمَا يَخْفَى عَلَيَّ مِنْ شَيْءٍ
 وَلَا تَقْرِبُ كَلِمَةً مِنْهُ وَمَا أَوْحَى إِلَيَّ بَلْ هُوَ عِلْمُ عَلِيِّ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 لَفَدَا سِرًّا إِلَى الْفِئَةِ مَسْئَلَةً فِي كُلِّ مَسْئَلَةٍ الْفِئَةُ بَابٌ وَفِي كُلِّ بَابٍ الْفِئَةُ نَوْعٌ فَاسْتَلَوْا قَبْلَ
 أَنْ تَفْعُدَ وَهِيَ اسْتَلَوْا عِمَادُونَ الْعَرْشِ أَخْبَرَكُمْ وَلَوْلَا أَنْ يَقُولَ قَائِلُكُمْ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي
 طَالِبٍ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) سَاحِرٌ كَمَا قِيلَ فِي ابْنِ عَمْرٍو أَخْبَرَكُمْ بِمَا وَاضَعَ أَحْلَامَكُمْ وَبِمَا فِي غَوَامِضِ
 الْخَزَائِنِ وَلَا خَيْرَ تَكُمُ بِمَا فِي قَرَارِ الْأَرْضِ وَهَذِهِ هِيَ خُطْبَةُ الَّتِي خُطِبَ وَهِيَ خُطْبَةُ الْبَيَانِ
يَعْنِي پس فرمود امیردمان من و جیب من مانند این دو انگشتم و اشاره فرمود
 بانگشت سبابه و وسطای خود و فرمود اگر نبود ابدای از کتاب خدا هر اینه خبر

بخش چهارم از اجزای خطبه

صدا دم شمارا با آنچه که در آسمانها و زمین است و آنچه که در قه زمین است پس
 پنهان نیست بر من از آن چیزی و دور نشده از نظر من کلامی از آن و وحی من نمیشود
 (یعنی من پیغمبر نیستم که وحی من برسد) بلکه آن علمی است که من تعلیم داده است
 انوار رسول خدا صلی الله علیه و آله هر آنچه را از گفت با من هزار مسئله را که هر مسئله
 از آن هزار باب است و هر بابی از آن هزار نوع است پس پرسید از من پیش از آنکه
 مرا بناباید و پرسید از من از آنچه در زیر عرش است خبر میدهم شمارا و اگر بنویسد
 که گوینده ای از شما بگوید که علی بن ابیطالب (علیه السلام) جادوگر است چنانچه
 در حق پیغمبر گفته شد هر آنچه خبر میدادم شمارا بمواضع عقول و خوابگاهها
 شما و دفینهای پنهان در زیر زمین و هر آنچه خبر میدادم شمارا از قه زمین و اینست
 آن خطبه ای که خطبه البیان گویند

پس از بیان حضرت شروع بخطبه فرمود و حمد ثنائی فصیح و بلیغ انشاء فرمود
 در نهایت فصاحت و بلاغت که اینگونه حمد و ثنا جز از زبان دارای مقام و لایستکلیه
 بیرون نیاید و شپنده نشود و پس از آن شهادتین را بر زبان جاری و بابلغ عبارات
 درود و محبت بر حضرت خاتم الانبیا و فرستاده و جلا تکبر دلالت بر عطف و رفعت
 و شئون خاتمیت صلی الله علیه و آله و سلم است بر آن پیوسته و پس از آن فرمود
 أَيُّهَا النَّاسُ سَاءَ الْمَثَلُ وَحَقُّ الْعَمَلِ وَكَثْرُ الْوَجَلِ وَدُنَى الرَّجُلِ وَلَمْ يَبْقَ مِنْ عَمْرِي
 إِلَّا الْقَلْبُ فَاسْئَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقَدُونِي **یعنی** ای مردم مان دلیل و راهمان

وَابْعَلَامٍ خَرَزْمَانَا

۳۳

شمارفت و محقق شد کارمرك و زیاد شد ترس و نزد بکشد کوچ کردن و باقی ماند
از عمر من مگر کمی پس پرسید از من پیش از آنکه مرا گم کنند و نیاید

پیش از آن صد صفت و خصیصه از صفات و خصیصه های خود را که از سون
و لایقی است ذکر فرموده که در این کتاب اقتضاء ذکر و شرح آن نیست و نیازمند
است بشرح جداگانه ای که خود کتاب مجبی میشود تا اینکه کلام خود را مبرسانند
با اینجا که میفرماید انا ابوالمهدی القائم فی آخر الزمان یعنی منم پدر مهدی که
قیام کننده است در آخر زمان

پس مالک اشتر

برخواست و عرض کرد چه وقت این قائم از فرزندان تو قیام میکند یا امیر المؤمنین
فَقَالَ اِذَا زَهَقَ الرَّاهِقُ وَخَفَّتِ الْحَقَائِقُ وَلَمَحَّ اللَّاحِقُ وَثَقَّتِ الظُّهُورُ
وَثَقَّ رِبَتِ الْأُمُورِ وَحَجَبَ النَّوْرُ وَارْعَمَ الْمَالِكُ وَسَلَكَ السَّالِكُ وَهَلَكَ
الْمَالِكُ وَعَمَّتِ الضُّلُمَاتُ (الغوات) وَبَغَتِ الْعِبْرَاتُ وَكَثُرَتِ الْغَمْرَاتُ وَفُضِرَ
الْأَمَدُ وَدَهَشَ الْعِدَّةُ وَهَاجَتِ الْوَسَاوِسُ وَغَبَطَ الْعَسَاعِسُ وَمَاجَتِ
الْأَمْوَاجُ وَضَعَفَ الْحَاجُ وَاشْتَدَّ الْغَرَامُ وَارْدَلَفَ الْخَضَامُ وَأَخْلَفَتِ الْعَرَبُ
وَاشْتَدَّ الطَّلِبُ وَنَكَصَ الْهَرَبُ وَطَلَبَتِ الدُّهُونُ وَذَرَقَتِ الْعِیُونَ وَأَغْبَنَ
الْمَغْبُونَ وَشَاطَطَ النَّشَاطُ وَهَاطَطَ الْهَيْطُ وَعَجَزَ الْمَطَاعُ وَأَظْلَمَ الشُّعَاعُ
وَصَمَّتِ الْأَسْمَاعُ وَذَهَبَ الْعَفَافُ وَسَجَّ الْأَنْصَافُ وَاسْتَحْوَذَ الشَّيْطَانُ

بخش چهارم از اجزای کتاب

عمر ۳

لُعَاتٌ زاهق یعنی نابل و ناچیز و زهق بمعنای سبق یعنی پیشی گرفت و خفت الحقائق یعنی سبک و خوار شد حقیقتها و الحق اللاحق یعنی رسید آنچه که رسند است ثقلت الظهور یعنی پشته‌ها سنگین شد تقاربت الامور تقارب امور کنایه است از نزد یک شدن کارهای سخت و پیش آمده‌های مهم دهند چنانچه از بعضی اخبار دیگر که این جلد را در متن آن معنا کرده فهمیده میشود **حجبت النور** یعنی ممنوع شد اسرار و نفاش کردن خیرها در منقوی الارب است نثریمبای فاسد کردن جز و ارفع الممالک یعنی بپنی مالک بحاک مالیده شد سلك السالك یعنی با بز زمین کوبید پای کوبنده در راه شر هلك الهالك در المجهودات که گفته الهالك الذي يهوى ويسقط یعنی سقوط کند سقوط کننده ای و عمت القنوت یعنی کور شود قناتها یعنی اب انها حثك شود و عمت بتخفيف مهم از عماء است بمعنای کوری و بفت العشرات یعنی بیرون روند از اطاقات امام عادل عشا و قبایل و کثرت العشرات یعنی بسیار شود سخنها و کینه‌ها در گرفتن و جمعیت مردمان پراکنده و قصر الامد کوناه شود عمرها و دهر العبد یعنی سرگردان و متجز سازد شمارهای فتنه و هاجت الوسوس بر آنچه شود اندیشه‌های بد و غیطل العنا عس جمعیت کند بخروش و غوغا گرگها و نثار استقامت و حاجت الامواج یعنی بجنبش آمد موجهها و ضعف الحاج و ناتوان شود حج گذارند و اشند القرام و شد بد و سخت شود شفتکی و از مندیها و بدیهای بی در پی و هلاکتها و عذابها غرام بروزن بحباب و از دلف الحصام پیشی و نزد یکی گیرند بر

وَابْعَثْنَا فِيهِ رُسُلًا

۳۵

یکدیگر جنگجویان یا شدت کند جنگها و اخلفت العرب و اخلاف واقع شود در میان
 عربها و اشند الطلب و سخت شود بازجویی و نکص الهرب و عقب نشینی کنند ترسندگان
 و طلبت الدیون و مطالبه کرده شود و امها و ذرفت الیون روان شود اشکها از چشما
 و غبن المغنون و فریب خورد مرد دست عقل و نشاط النشاط هلاک شود شادمان
 و شادی کننده و هاط الهیاط بانات و فریاد و شورش کند شورشان و اگر هباط به
 بام موحده باشد یعنی بانک و فریاد و شورش کند فرود آید گان در شهر و زندگان
 و عجز المطاع عاجز شود کسب که رهش و مطاع بوده و اظلم الشعاع نار بک شود نورافشا
 و صمت الاسماع کر شود گوشها و ذهب العفاف عفت و پاکدامنی برود و بیحجاب
 مورد ملامت و پشیمانی شود و ادخواهی و درستی استحوذ الشیطان چهره و مستولی
 شود شیطان

یَعْنِي فرمود یعنی زمانیکه باطل و ناپسند پیشرفت کند و سبک و خوار شود
 راستی و حقیقتها و برسد آنچه که خواهد رسید و پشتها سنگین شود از جور و فساد
 و یا گناهان و کارها ببرد بگرد بکشد کتابها از کارهای سخت و بیم دهند است
 چنانچه از بعضی از اخبار دیگر مستفاد میشود و در متن حدیث معنای شده و منع
 کرده شود اسکار و فاش نمودن خبرها و یعنی مالک بخاک مالیده شود و بگوید یا
 خود را پای کوبنده در راه شر و سقوط کند سقوط کننده و خشک شود قناتها
 و بیرون روند از اطاعت امام عادل قبله ها و غیرها و بسیار شود سختیها و کینهها

بِحَسَنِ رَمْلِ انْجَاءِ عِلْقٍ

و جمعینهای پراکنده و کوناه شود عمرها و سرگردان و متجرب کند فنهای بی شمار
 و برانگیزنده شود اندیشه های بد و جمعیت کند بجز و شها و غوغاها گرگها و
 خاریشها یعنی مردمان گریه صفت و خاریش طبعیت و بجنیش درآید موجها
 یعنی موجهای بلا و فتنه و با صداهای مخالف و با گرفتن موجها برای رساندن
 صداهای باطراف و اکناف جهان بوسیله رادپوها و امثال ان و ناتوان
 شود حج گزارنده یعنی رفتن حج ممنوع شود و سخت شود سبقتیکها و اشفتکه
 و ارمندی و بدبیمای بی در پی و هم پیوسته و هلاکتها و عذابها و نزدیک
 بیکدیگر شوند جنگجویان با شدت کند جنگها و اختلاف افتد در میان عربها
 و سخت شود بازجویی و عقب نشینی کنند ترسندگان و واخواست شود
 و امها و روان شود اشکها از چشمها و فریب خورد مرد سست عقل و هلاک
 شود شادمان و شادی کننده و بانک و فریاد و شورش کند شورشبان
 و فرود آید گان در شهرها و زد و خورد کنندگان و عاجز شود کسکه ریش
 و مطاع باشد و ناریک شود نورانیاب و گریه شود گوشها و برود عفت و
 پاکدامنی و مورد ملامت و اعراض با سرشکست شود دادخواهی و درستی
 و چیره و مستولی شود شیطان

فَرَمُومِي وَعَظَمَ الْعَصِيَانَ وَحَكَمَتِ النِّسْوَانَ وَفَدَحَتِ الْحَوَادِثَ وَ
 وَنَفَثَتِ النَّوَافِثَ وَهَمَّ الْوَأَشَّ وَاخْتَلَفَتِ الْإِهْوَاءَ وَعَظَمَ الْبَلَوَى

وَأَجْمَعُ مَرَّاتٍ مَرَّةً

وَأَشَدُّ الشُّكُوفِ وَأَسْتَمِرُّ الدُّعْوَى وَقَرَضَ الْقَارِضَ وَلَمَطَ اللَّامِطَ وَنَلَّاحَ
 الشَّدَادَ وَنَقَلَ الْمَلْحَادَ وَعَجَّتَ الْفَلَاةَ وَعَجَّجَ الْوَلَاةَ وَنَضَلَ الْبَارِحَ وَ
 عَلَّ النَّاسِخَ وَزَلَزَلَتِ الْأَرْضَ وَعَطَّلَ الْفَرَضَ وَكَبَّتِ الْأَمَانَةَ وَبَدَّتْ
 الْحَيَانَةَ وَخَشَبَتِ الصِّيَانَةَ وَأَشَدَّ الْعَبْطَ وَأَرَاعَ الْعَبْطَ وَقَامَ الْأَدْعِيَاءَ
 وَقَعَدَ الْأَوْلِيَاءَ وَخَبَّتِ الْأَعْيَاءَ وَنَالَ الْأَشْقِيَاءَ وَمَالَتِ الْجِبَالَ وَأَسْكَلَ
 الْأَشْكَالَ وَشَبَّعَ الْكِرْيَالَ وَمَنَعَ الْكَمَالَ وَسَاهَمَ التَّجْمَعَ وَمَنَعَ الْفَيْلَعَ
 وَكَفَكَفَ الرُّوَيْحَ وَخَذَخَذَ الْبُلُوعَ وَتَكَكَلَ الْهَلُوعَ وَفَدَّ فَدَّ الْمَذْعُورَ وَنَدَّ
 الدُّبُورَ وَنَكَرَ الْمَنُورَ وَعَبَّرَ الْعَبُوسَ وَكَسَرَ الْهَمُوسَ وَأَجْلَبَ النَّامُوسَ
لُغَاتٌ فَدَحَ كِرَانَ وَدَشَّوَرُوسَتْ شَدَنَّ نَفَثَ دَرَايَجًا مَعْنَى سَمِ بِاسْتِ كَرْدَن
 وَابَتْ جِشَن كِنْدَه قَرَضَ مَعْنَى بَرِيدَن وَكَدَشَن وَتَجَا وَزَكْرَدَن لَمَطَ بَخْتَمَ دَرَامَدَن
 يَقَالُ الْمَطَّاعِلَةُ إِذَا مَلَأَتْ غَيْظًا (مَنْهَى الْأَرْب) وَلَمَطَ الرَّجُلُ الْقَوْسَ شَدَّ وَتَرَاهَا (الْمَجْد)
 نَلَّاحَ الْقَوْمَ نَفَّالُوا شَدَّ الرَّجُلُ شَدَّ عَدَاوَرَكْضَ الْمَلْحَادَ كَثْرَ الطَّنْفِ فِي الدِّينِ (الْمَجْد) نَافِلَةٌ
 مَرْدَمِ الْأَرْجَانِي بِجَانِي رَوْنَدَه نَقَلَ حَرَكَةَ حَاضِرِ جَوَانِي وَرَسَمَن عَجَه كَرْدَ وَغَارُودُودَ وَأَمَّالَانَ
 فَلَاتَ دَشَّ وَبَابَانَ لِجَابِ وَجَاهِ عَجَّاجَ بَابِكَ وَفَرَادَازَ مَرَّجِيهِ نَضَلَ حَبْرَه شَدَنَّ
 دَرِپَتَرَانْدَازِي بَارِحَ سَخْتَ كِرِنْدَه وَكَرِنْدَ وَبَدِي رَسَائِنْدَه كَتَبَ بِجَاءَ مَهْلَه بَرْدَاشَن وَ
 پَرَايِنْدَن خَالِكَ الْأَرَامَةَ بَرْتَسَائِنْدَن فَبَطَّ مَرْدَنَ أَشْكَالَ الْأَشْكَالِ بِعَنَى پُوشِدَه وَشَبَّعَ
 شَدَّ كَارَهَا شَبَّعَ الْكِرْيَالَ بِعَنَى پَايِكَلِ مَانْدَن وَبَسْتَنِي مَسَاهَه قَرَعَهُ زَدَنَ وَبَايَكَلِي

بِحَسَنِ رَأْيِ الْجَمَاعَةِ

۳۱

شجمع حریص و بخیل سناهدای غالبه فی القرعة فلیع رستگار شده و پیروزی یافته
تکلف باز ایستادن ترویج راحت دادن حد خاز سرعت کننده و با شتاب بلوغ پر
خوز و آگول تککل سینه باندرون بردن و سر را در سینه فرو بردن و چپ کردن قلم
بر وزن صبور شخص سخت ناسکبیا و توستنده و از مند بخیل و سخت نالان کدر مصاب
نمی تواند تحمل کند فَدَفْدَفْدَةٌ یعنی دوید گریزان از درنده پادشمن مذکور ترسنا
شده مَذْبَذُ الذَّبَّاجِ پراکنده شود خاک نکس المشور یعنی سرنگون شود مرد پریشانکار
عَبَسَ الْعَبُوسَ عبت معنای روتش کردن و عبوس روزیدی را گویند که از آن روز
ترش شود و جماعت بسیار پراپز گویند کسکه سخت کوفتن هموس کعبور شب
رونده و شیر شکند شکار و شیر نرم گیرنده را گویند ناموس صاحب رازاگاه بر
نهای امر با صاحب راز خبر و مرد دانای ما هر در کار و مرد سخن چین با مکر و چله نمان
را گویند

يَعْنِي فرمود و تنگه بزرگ شد گناه و حکومت کردند زمان و گران و دشوار و سخت
شد حادثه ها و سم پاشی کردند سم پاشی کنندگان و هجوم آوردند جت و خنکندگان
و مختلف شده اوها و خواهشها و بزرگ شد بلاها و سخت شد شوها و دنباله دار شد
دعواها و برید و از حد خود تجاوز کرد تجاوز کننده و بخت در آمد ختم کننده و قتال
و جنگ و خونریزی کردند سخت گیرندگان تجاوز کردن و نال و ناز و حاضر جواب
شدند طعن زندگان در دین و غبار آلود شد پابانها یاد را اثر نامی و جنگها

وَأَجْعَلِ لَكُمْ آيَاتٍ

۳۹

و با آنکه بیاب و گیاه شد در اثر خشکسالی و بنامدن باران و بانگ و فریاد کردند
سلاطین و زمامداران امور عامه مردمان و چهره شد در پرترازدازی سخت گیرنده
و گرفتاری بدی رساننده و خاله پاشی کرد خاله پاشی کننده و متزلزل شد زمین
و معطل شد حدود و واجبات الهی و ضایع و سزگون شد امانت و ظاهر شد خجالت
و ترسیده شد محافظه کار و شدت یافت خشم و کینه توزی و ترسانند مردم را
مَرَك و بر پا خواشتند سپر خوانندگان و باز نشت شدند دوستان بعضی تسلط یا ^{متذ}
اشاره و ذلیل شدند اخبار و پلید شدند ثروتمندان و بارزوی خود رسیدند
مردمان شقی و بگویی میل کنند مردمان دانمشد و بزرگان قوم (جبال بمعنای مهتران قوم
و دانمندان و مردمان بخیل . منتهی لایب) و پوشیده و مشبه شود کارها و شایع شود
مستی و پانگل ماندن در کارها و در قرعه زدن حرص و بخیل غالب شود و ممنوع
شود دستگارشده و فپروزی یافته و راحت از مردم باز داشته شود و با شتاب سرعت کند
مردا کول پر خوری و سر بگریبان و سپنه خود فرو برد مرد بکه بشدت ناراحت و ناشکیبا
و ترسنده و از مند و بخیل و بی صبر و تحمل در مصیبتهاست و دویدن گردد و گریزان شود
مرد ترسناکی و اوضاع بتره و نار شود یا خاکها پراکنده و زهرور و شود (ممکن است در اثر
زلزله یا حوادث دیگری باشد) و سزگون شود مرد پریشان کاری و ترش روی کند مرد
ترش روی یا پیش بیاید روز بدیکه که مردم از آن ترسش رو شوند یا آنکه ترش روی
کند جهت بیاری و سخت گوینده شود مرد همچون زنده ای که مانند شتر سگاری

بِحَسَنِ رَمْلِ الْخَبَاءِ عِلْقٌ

است با مانند شیرینی که بز می شکار خود را بگرد و جلب کرده شود صاحب راز بکه
اگاه است بر امر نهانی یا بر خبری یا مرد ماهر دانای با سیاستی یا مرد سخن چین

پر مکر و حیل ای

وَرَادُ الرَّائِدِ وَدَعْدَعُ الشَّقِيقِ وَجَرْتُمُ الْأَبْقِ وَنُورُ الْأَبْقِ وَذَادُ الرَّائِدِ
وَرَادُ الرَّائِدِ وَجَدُّ الْجَدُّ وَمَدُّ الْمَدُّ وَكَدُّ الْكَدُّ وَحَدُّ الْحَدُّ
وَطَلُّ الطَّلِّ وَغَلُّ الْغَلِّ وَفَضْلُ الْفَضْلِ وَشَتُّ الشَّتِّ وَشَمْتُ
الشَّمَاتِ وَكَدُّ الْهَرَمِ وَقَصَمُ الْقَصِمِ وَسَدَمُ السَّدَمِ وَنَالَ الزَّاهِبِ وَدَابُّ
الدَّابِّ وَنَحْمُ نَأْبٍ وَزُورُ الْفُرَّانِ وَاحْمَرُ الدِّبْرَانِ وَسَدَسُ الشَّرْطَانِ وَ
وَرَبِيعُ الزُّبْرَقَانِ وَثَلَثُ الْحَجْلِ وَسَاهَمُ زَحَلٍ وَأَقْلُ الْغَرَارِ وَمَنْعُ الْوَجَارِ وَ
أَثَبُ الْأَفْذَارِ وَكَلْبُ الْعَشْرَةِ وَسَدَسُ الزُّهْرَةِ وَعَمْرُ الْعِمْرَةِ وَظَهْرُ
الْأَفَاطِسِ وَتَوْهَمُ الْكَسَاكِسِ وَتَقْدِمَتُهُمُ الْفَنَائِسُ فَيَكْدِحُونَ الْجَزَائِرَ وَ
يَمْلِكُونَ الْجَزَائِرَ وَيَجْدِيُونَ كَيْسَانَ وَيَخْرَبُونَ خِرَاسَانَ وَيَصْرِفُونَ الْحَلَسَانَ
وَيَهْدِمُونَ الْحَصُونَ وَيُظْهِرُونَ الْمَصُونَ وَيَقْطِفُونَ الْعَصُونَ وَيَسْخَوْنَ
الْعِرَاقَ وَيَحْجُونَ الشَّقَاقَ بِدَمِ بَرَّاقٍ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَرَقَّبُوا خُرُوجَ صَاحِبِ الزَّمَانِ

لغات دَعْدَعٌ دَعْدَعَةٌ وَدَعْدَاعًا. عَدَائِيٌّ بَطُوٌّ وَالنَّوَاءُ يَعْنِي بَاهْتِكِي دُوَيْدٌ شَقِيقٌ
گویند که قوت گرفته با کسی که تفرقه در میان مردم بیندازد و با شقی عصای ^{نان} ملما
کند و برقی که راست دراز شده باشد در میان آسمان که میل بر است و چپ نکند

را بَعْلَاءُ مِنَ الرُّبَا

۱۷

و جرثم الا بنق یعنی از بالا پیاپی افتاد چیزی که نیکو بجای آورنده باشد نور الافق
 یعنی روشن گردانند افق را که مراد عقبه افق باشد که در ملاحم ذکر شده و افق
 قریه ایت از حوران در راه غور در اول گردیده معروفه بعقبه افق و عوام
 انرا افق گویند بدون همزه و از این گردیده بسوی غور میروند که اردن باشد
 و ان گردیده ایت که بقدر دو میل راه مسافت او است (معجم البلدان) و زاد الدار
 یعنی دور کند دور کننده زاد الرائد یجتو در اید جستجو کننده و حد الحدود و کوشش
 کند کوشش کننده کذا الحدود بمسقت و رنج و تعب اندازد بمسقت و رنج و تعب اندازد
 حد الحدود ختمکنین گرد د ختم گیرنده طل الطیل خونها برایگان و باطل و میخانه شود
 غلغل الغلیل دکنه و راز شهری شهری شباب نامه و یا پیغام فرستد فضل الفضیل فروغی
 پابد فروغی پابنده شت الثنات پراکنده شوند قیلهای پراکنده شت الثنات
 ثنات کنند مگر را ثنات کنندگان کذا اللهم بمسقت و رنج و تعب افند پیرمرد
 که نسال قصم القصم شکسته شود سنگسته شوند سدم السدوم اندوهگین و
 پشیمان شود مرد ختم الود نال الزاهب برسد بکمی از مال داب الداب کوشش کند و
 رنج برد کوشش کننده و رنج برنده در کار و بجم ثابت یعنی قسم بستاره زحل که کتابه از
 خود انحضرت باشد یا ستاره ای که منسوب باحضرتت زور العرمان یعنی زینت کرده
 شود فران و احمر الدیران یعنی سرخ شد خانها شرطان دو ستاره اند در برج حمل
 و ان هر دو شاخ صورت حل است و بجانب شمال ستاره ایت کوه چک که بعضی از عمه

بِحَسْبِ جَهَادِ الْجَبَاعِ عَلَيْهِ

۱۴۲

انرا داخل دانند و هر سر را شرط خوانند و فاصله دو ستاره شرطان بقدر یک ذراع
و در نمای آن است و صورت ایشان باین شکل است (ه ه) سدس الشرطان
یعنی شرطان بحالت شدیس رسد ربع الزبرقان زبرقان بمعنای ماه است یعنی
ماه بحالت تربع رسد و ثلث الحمل یعنی حمل که نام یکی از بروج است بحالت ثلث
رسد ماه زحل یعنی زحل در خانه سهم واقع شود و بحال مقارنه رسد اقل الحرار یعنی
ناپدید شد هر چیزی که بسوی چیزی بازگردد (عزاز برون سحاب است) منع الوحش
بضم و او بیا بانها است میان مکه و بصره که در میان آن منزلی بنیت ثابت الاقدار
ثابت گردیده شد فرمانها و حکمها و اندازه گیرها کملت العشره کامل شده علامت
وسدست الزهره بحالت شدیس رسید زهره عنبرت الغرة فرو گرفت سختی با فراهم آمد
گروهی از مردمان پراکنده از هر جا ظهرت الافاقس و ظاهر شود پهن بینها و
کسانیکه پست است استخوان بینی آنها یعنی ترکهای بنی قنطوراء از سمت شرق تو هم
الکساکس کساکس شخص کوتاه قد درشت تن بزرگ اندام و کساکس جمع است و آن طایفه از
ترکهای چینی هستند که میبند بطرف عراق و شامات و تقدم مہم الفاقس و پیش روی
کنند بر ایشان مردان خوب گرانمایه ظاهر امر را صاحب سید حسنی و شعیب بن صالح الغیا
که بر آنها غالب شوند چنانچه از اجبار دیگر مستفاد میشود بیکر چون الحرار محبوب کنند
زینهای ازاد را و بملکوت الحرار ممالک شوند جزیره ها را بحدوثون کیسان احداث جیلها
سکالش و پوفانی و غدر را و بجزیره خرابستان خراب کنند خرابستان را بصرفون الحلسان

را بعلی و الزینا

۳۳

برگردانند ملازمین خانه هارا از خانه نشینی بید موم المحصون خراب کنند حصار
هارا بظهورون المصون اشکار کنند آنچه را که پنهان و حفظ شده بظهورون الغصون
قطع کنند شاخهارا بفتحون العراق میکشایند عراق را بفتحون الشقاق میکشند
در مخالفت و دشمنی و ضرر رسانیدن بسبب خوئی که در پنجه شود انوقت منتظر بایستد ظهور
یعنی دبا هستکی بدود گوشاله فوت گرفته کتابه است از کودت گوشاله صفت
که روی کار بیاید و در امور عامه تکلم کند یا کسیکه نغز قد در میان مردم بپندارد و شوق
عصای مسلمانان کند و با آنکه ظاهر شود در آسمان برقیکه که با هستکی برآید و
ان راست و دراز باشد و بجانب راست و چپ میل نکند و از بالا بیاید بن افند چیزی که
نیکو بچیب آورنده باشد و روشن گرداند افق را که مراد گردنه افق باشد که در ملامت
ذکر شده و دور کند دور کننده و بجهت خود را بد جستجو کننده و کوشش کند کوشش کننده
و بمشقت و رنج و تعب اندازد بمشقت و رنج و تعب اندازنده و خشمگین گردد و خشم
گیرنده و خون برآید و باطل و پنجه شود و کینه و زاز شهری شهری بشهری بشتاب پیغام
نامه فرستد و فرزونی باید فرزونی بایند و پراکنده شوند قبیلهای پراکنده و ستمات کنند
بگذر ستمات کنندگان و بمشقت و رنج و تعب اندیز مردم که ستمات و شکسته شود
شکسته شوند و اندوهگین و پشیمان شود مردم خشم الود و برسد بکمی از مال و کوشش
کند و رنج برد کوشش کننده و رنج برنده در کار فتم بستاره سوراخ دارند با حلقه داد
که ستاره زحل باشد که ان ستاره خود انحضرت با خود انحضرت باشد و زبور کرده

بِحَسَنِ رَدِّ الْجَائِعِينَ

ع ۴۳

شود قرآن و سرخ کرده شود خانها (و بنا بر نسخه این دو جمله چنین است و در
القرآن و احمر الدبران است) یعنی دور زده شود قرآن و سرخ شود ستاره دبران
که یکی از منازل قمر است و آن منزل چهارم از منازل بیست و هشتگانه قمر است و نشانه
آن ستاره ایت روشن که بر حنی مایلت که چهار ستاره دیگر با آن است با شکل
(☉☉) و بعضی آنرا شبیه کرده اند بصورت هفت از رقم هندسی و آن ستاره بزرگ
روشن سرخ رنگ را که بر طرف چپ او است و از آن چهار ستاره دیگر بزرگتر است بمنزله
چشم جنوبی ثور است از این جهت او را عين الثور خوانند و آنکه بر طرف راست است بمنزله
چشم شمالی ثور است و آنکه بر زاویه راست بمنزله بینی ثور است و علت اینکه او را در آن
گویند بجهت دبور و بیعت او است ثور را و از این جهت او را تابع النجم و ثالی النجم و
حاوی النجم نیز خوانند (ببینات ملامظفر)

فرمود - و وقتیکه بحالت شدیس رسد شرطان (که منزل اول از منازل ماه است) و
بحالت تربع رسد زبرقان یعنی ماه و بحالت ثلث رسد حمل و در خانه سهم واقع
شود زحل یعنی در حال مقارنه باشد و نباید بشود هر چیزیکه بچیز دیگری بازگردد
و بیابانهای میان مکه و بصره ممنوع شود و فرمایند حکمها و اندازه گریها ثابت
شود و نشانههای دهگانه ظاهر و کامل شود و زهره بحالت شدیس رسد و فرو گیرد
سختی مردم را با فراهم و گرد هم جمع شوند گروهی از مردمان پراکنده از هر جا و ظاهر
شوند گروه پهن پینهها که پست است استخوانهای پینههاشان یعنی ترکهای نخی قظرا

در بعلاء آخر الزمان

۴۵

از سمت مشرق و بوقم افند کوتاه با لایان درشت اندام بزرگ پیکر که شاید مراد
چینیها باشند و تقدم جویند بر ایشان مردمان نیک گرانمایه (ظاهر مراد حسنی
و شعب بن صالح باشند که بر آنها غالب شوند) و محبوب کنند زنیهای اراد
را و مالک شوند جزیرهها را و احداث کنند جلیها و غدرها و بیوفاینها را و
خراب کنند خراسان را و برگردانند ملازمین خانها را از خانه نشینی و خراب
کنند حصارها را و اشکار کنند آنچه را که پنهان و حفظ شده و قطع کنند شاخهها
را و فتح کنند عراق را و سرعت کنند در مخالفت و دشمنی و ضرر رساندن بسبب
خونبکه ریخته شود پس در آنوقت منظر باشد خروج صاحب الزمان را

و بعد از آن جلس علیه السلام

عَلَى أَعْلَى مِرْقَاةٍ مِنَ الْمِنْبَرِ وَقَالَ أَيْتَمُّ أَيْ لِقَرِيبِ الشَّفَاءِ وَذَبُولِ الْأَفْوَاهِ
قَالَ فَالْفَتْ هَيْبًا وَسَمَاءًا وَنَظَرَ إِلَى بَطُونِ الْعَرَبِ وَسَادَاتِهِمْ وَوَجْهَ أَهْلِ الْكُوفَةِ
وَكَبَارِ الْقَبَائِلِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُمْ صَمُوتٌ كَأَنَّ عَلَى رُؤُسِهِمُ الطَّرْفُ نَقَسَ الصَّعْدَاءُ
وَأَنَّ كَدًّا وَتَمَلُّلَ حَرْبًا وَسَكَتَ هَيْبَةً

پس نشست ابن زکوار (علیه السلام) بر بالای ترین پله منبر و فرمود آه پس آه از کتابه
سخن گفتن لبها و پرموده شدن دهنها (گفت راوی) پس توجه فرمود بجانب
راست و چپ و نظر کرد بسوی جماعتی از اهل کوفه و بزرگان ایشان و موجهین اهل کوفه

بَشْرَةَ رَمِيَتْ بِهَا حِجَابُ عَلِيٍّ

و بزرگان قبائل در پیش روی حضرت نشسته در حالتیکه همه آنها ساکت بودند
گو یا مرغ بالای سر ایشان نشسته پس اسرودی از دل کشید و ناله ای اندوهگین
زد وی از این کرد و گوی ساکت شد

فَقَامَ إِلَيْهِ سُوَيْدُ بْنُ نُوْفَلٍ وَهُوَ كَالْمُسْتَهْرِ وَهُوَ مِنْ سَادَاتِ الْخَوَارِجِ فَقَالَ
يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْتَ حَاضِرٌ مَا ذَكَرْتَ وَعَالَمٌ بِمَا أَخْبَرْتَ قَالَ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ الْأَمَانَةُ
وَرَمَقَهُ بَعْضُهُ رَمَقَةَ الْغَضَبِ فَصَاحَ سُوَيْدُ بْنُ نُوْفَلٍ صَيْحَةً عَظِيمَةً مِنْ عَظْمِ نَارِزَةٍ
نَزَلَتْ بِهِ فَمَاتَ مِنْ وَقْتِهِ وَسَاعَدَهُ فَاخْرَجُوهُ مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَدْ نَقَطَعَ أَرْبَابًا رِجَالًا
عَلَيْهِ السَّلَامِ امْتِلَى سِتْرَهُ الْمُسْتَهْرُونَ أُمَّ عَلِيٍّ بِتَعْرِضِ الْمُنْعَرِضُونَ أَوْ بَلِغِي
لِمِثْلِي أَنْ يَتَكَلَّمَ بِمَا لَا يَعْلَمُ وَيَدْعِي مَا لَيْسَ لَهُ بِحَقِّهِ هَلَكٌ وَاللَّهُ الْمَبْطُلُونَ وَأَيُّمُ اللَّهِ
لَوْ شِئْتُ مَا تَرَكْتُ عَلَيْهَا مِنْ كَافِرٍ بِاللَّهِ وَلَا مُنَافِقٍ بِرَسُولِهِ وَلَا مُكَذِّبٍ بِوَصِيهِ
وَأَمَّا أَشْكَوْبِي وَخَرَفِي إِلَى اللَّهِ وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

پس بپاخواست لبوی او سوید بن نوفل و او مانند استهرا کننده ای بود و او از
بزرگان خوارج بود پس گفت یا امیر المؤمنین آیا تو حاضری آنچه را که یاد میکنی
و میدانی آنچه را که خبر میدهی (گفت راوی) پس توجه فرمود لبوی او امام
علیه السلام و نگریت او را نگاه غضبناکی پس صیحه زد سوید بن نوفل صیحه ای
بزرگ از بزرگی عذابیکه با او نازل شد پس در همان وقت حُرِد و در همان ساعت پس
بیرون بردند او را از مسجد در حالتیکه پاره پاره شده بود پس فرمود علیه السلام

وَابْعَلَاةٍ مِنْ آخِرِ الزَّمَانِ

۴۷

ایا مانند منی استهزاء میکنند استهزاء کنندگان با بر همچون منی اعتراض کنند
 اعتراض کنندگان با آنکه سزاوار است برای مانند منی که سخن گوید چیزی که
 نمیداند و ادعاه کند چیزی را که برای او سزاوار نیست بذات خدا قسم هلا میشوند
 باطل کنندگان هجت خدا و بذات خدا سوگواری میکنند که اگر بخوام باقی نمیکرد
 بروی زمین کافر بخدای را و نه نفاق کننده با پیغمبر او را و نه تکذیب کننده صحتی
 پیغمبر او را و جز این نیست که شکایت میکنم بوی خدا حزن و اندوه خود را و میداند
 از جانب خدا آنچه را که میداند

قَالَ فَقَامَ إِلَيْهِ صَعْصَعَةُ بْنُ صَوْحَانَ وَمِيثَمُ وَابْرَاهِيمُ بْنُ مَالِكٍ الْأَشْجَرِيُّ
وَعَمْرُو بْنُ صَالِحٍ وَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَقِمُ عَلَيْكَ يَا بْنَ عَمَلٍ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَاللَّهِ إِنْ تَبَيَّنَ لَنَا مَا يَجْرِي فِي طَوْلِ الزَّمَانِ بِكَلَامٍ بَيْنَهُ الْعَاقِلُ وَالْجَاهِلُ
قَالَ - ثُمَّ أَنْهَى اللَّهُ وَأَشَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ وَقَالَ أَنَا عَمْرُ
بِمَا يَجْرِي مِنْ بَعْدِ مَوْتِي وَمَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ (وَفِي نَهْجِ الْأَخْبَارِ صَاحِبُ الزَّمَانِ
الْقَائِمُ بِالْأَمْرِ مِنْ ذُرِّيَةِ وَلَدِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالِي مَا يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ
حَقٌّ تَكُونُوا عَلَى حَقِيقَةٍ مِنَ الْبَيَانِ (وَفِي نَهْجِ بَعْدَ قَوْلِهِ فِي آخِرِ الزَّمَانِ فَأَنْتَ تَجْعَلُ قُلُوبَنَا
وَتَزِيدُ فِي آيْمَانِنَا فَقَالَ جَاءَ وَكَرَامَتُهُمْ يَهْضُمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَمَّا وَخَطْبُ خُطْبَةٍ بِلُغَةٍ
تَشُوقُ إِلَى الْجَنَّةِ وَنَعْمَهَا وَتَحْذَرُ مِنَ النَّارِ وَجَهَنَّمِ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي سَمِعْتُ حَقَّ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ يَقُولُ يَجْمَعُ فِي أُمَّتِي مِائَةَ حَضَلَةٍ لَمْ يَجْمَعُ فِي غَيْرِهَا

بخش چهارم از اجاب علی

۱۴۱

فَقَامَتِ الْعُلَمَاءُ وَالْفُضَلَاءُ يَقْبَلُونَ بِوَاطِنِ قَدَمِهِ فَقَالُوا مَتَى يَكُونُ ذَلِكَ
(رجعنا الى نسخة الاولى) فقالوا ما هي فقال يكون منهم قوم وجوهرهم جيلة وضمائرهم
ردیته قالوا متى يكون ذلك

راوی گفت - پس پیاخواستند بسوی او صعصعه بن صوحان و میثم و ابراهیم بن
مالک اشتر و عمرو بن صالح و گفتند یا امیر المؤمنین قسم میدهیم تو را بحق پسر عممت
رسول خدا صلی الله علیه و اله که بیان کنی برای ما آنچه که میگذرد در طول زمان
بکلامی که بفهمد انرا عاقل و جاهل - گفت . پس آنحضرت سپاس گفت خدا را و ثنا
گفت بر او و یاد کرد پیغمبر صلی الله علیه و اله را و فرمود من خبر دهنده ام شما را به
آنچه میگذرد بعد از من و با آنچه میباشد در آخر زمان (و بنا بر نسخه دیگر فرمود -
تا خروج صاحب زمان که قائم با امر است از ذریه فرزندان حسین علیه السلام و آنچه
میباشد در آخر زمان تا خبردار باشید حقیقت بیان را - (و در نسخه دیگر بعد از قول
آنحضرت که فرمود در آخر زمان گفتند بدرستی که تو زنده میکنی دلهای ما را و زبان
میکنی در ایمان ما فرمود دوستی و کرامتی است پس پیاخواست آنحضرت و در حالیکه
ابتداء بود خطبه بلغی را خطاب کرد که آن خطبه ما را مشتاق بهشت و نعمتهای آن کرد
و ترسانند از جهنم و انشأ آن پس فرمود ای گروه مردمان بدرستی که من شنیدم
از برادرم رسول خدا صلی الله علیه و اله که فرمود جمع میشود دامت من صحت
که جمع نشده است در غیر ایشان پس پیاخواستند علماء و فضلاء و میبوسید کنند

در بَعْلَاءِ مَرِّ الزَّمَانِ

کفهای دو قدم آنحضرت را پس عرض کرد ند چه وقت میباشد اینها (برگشتم به نسخه اول) پس گفتند چیست اینها پس فرمود بعضی از ایشان روهاشان پاکیزه است و باطنهاشان پست است عرض کرد ند چه وقت میباشد اینها

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا وَقَعَ الْمَوْتُ فِي الْفُقَهَاءِ وَصَبَّغَتْ أُمَّةٌ مُحَمَّدَ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّلَوَاتِ وَاسْتَبَعُوا الشَّهَوَاتِ وَقَلَّتْ أُمَّةٌ مَائِنَاتٍ وَكَثُرَتْ الْحَيَاتِ
 وَشَرِبُوا الْقَهَوَاتِ وَاسْتَشْرَبُوا شِمَّ الْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ وَرَفَعَتِ الصَّلَاةَ مِنَ الْمَنَابِتِ
 بِالْحَضُمَاتِ وَجَعَلُوا هَامِجًا لِرِطَامَاتِ وَأَكْرَبُوا مِنَ السَّيِّئَاتِ وَقَلَّلُوا مِنَ
 الْحَسَنَاتِ وَعَوَصَرَتِ السَّمَوَاتِ فَحِينَئذٍ تَكُونُ السَّنَةُ كَالشَّهْرِ وَالشَّهْرُ كَالْأَسْبُوعِ
 وَالْأَسْبُوعُ كَالْيَوْمِ وَالْيَوْمُ كَالسَّاعَةِ وَيَكُونُ الْمَطْرُ قَطْطًا وَالْوَلَدُ غَيْطًا

فرمود (علیه السلام) زمانیکه واقعه در فقهاء و ضایع گردد امت محمد

(صلی الله علیه و آله) نمازها را و پیروی کردند شهواتها و میلها را دل خود را و کم شدند
 اما آنها و زیاد شد چنانها و آشامیدند مسکرات را و شعار خود کردند دشنام
 دادن بپدران و مادران و برداشته شد نماز از مسجدها بسبب شمشها و قرار دادند
 مسجدها را مجلسهای خوردن خوردنها و بسیار کردند گناهانرا و کم کردند کارها
 خوب را و فشرده شد آسمانها گناهانرا از آنکه باران ببارد پس در اوقات بیک از سال و
 ماه و روز و هفته و ساعت برداشته شود هر سالی بقدر یکماه و هر ماهی بقدر یک هفته
 و هر هفته ای بقدر یکروز و هر روزی بقدر یکساعت نموده شود و فضل ببارد با

بِحَسَنِ رَمِيَّ الْجَبَاعِلِ

۵۰

هو اما سندانستان باشد و باران بنارد و پیر کینه بد رومادر در دل گردد
و تكون لاهل ذلك الزمان لهم وجوه جميلة و ضمائر رديئة من رانهم اعجوبة و من
عامتهم طلبوه و جوههم الادميين و قلوبهم قلوب الشاطين فهم امر
من الصبر و انتم من الجفنة و انخر من الكلب و اروع من الثعلب و اطع من الشب
و الزق من الجرب لا يثناهم عن منكر فعلوه ان حدثتم كذبوك و ان امنتهم
خافوك و ان وليت عنهم اغتابوك و ان كان لك مال حسدوك و ان بخلت عنهم
بفضوك و ان وعظمت شموك مما عاون للكذب اكالون للتحن يستحلون الزنا
و الخمر و المقاتلات و الطرب و العناء و الفقير بينهم ذليل حقير و المؤمن ضئيف صغير
و العالم عندهم وضع و العاسق عندهم مكرم و الظالم عندهم معظم و الضعيف
عندهم هالك و القوي عندهم مالك لا يامرون بالمعروف و لا ينهون عن المنكر
الغنى عندهم دولة و الامانة مغنا و الزكوة مغرما و بطيع الرجل زوجته و
يعصى والده و يحبونها و يسعى في هلاك اجنه و ترفع اصوات الفجار و
يحجون الفساد و العناء و الزنا و يتعاملون بالتحن و الربا و يغار على العلاء
(و يغار على الغلمان) و يكثر ما بينهم سفك الدماء و قضائهم يقبلون الرشوة
يعي و ميباشد مرای اهل الزمان برایشان روهای پاکیزه و باطنهای بد
هر که بیند انهارا بچب در او رند او را و هر که با ایشان معامله کند با او ظلم و ستم کند و
ایشان روهای آدمیان است و دلهای ایشان دلهای شایطین است پس ایشان

وَأَجْعَلُوا حِرْزًا لِنَا

۵۱

تلخترند از غیر و گندیده ترند از مردار و بجنس برترند از سگ و حمله ورتزند
از رویاه و طمع ایشان بیشتر است از اشب که در طمع معروف بوده و ضرب المثل است و
چسبند ترند از جرب. قول نمیکند یعنی از منکورا که بجا میآورند اگر حدیث کنی ایشان
و اکتذیب کنند تورا و اگر امین دانق ایشان را با تو حیانت کنند اگر روگردانند
از ایشان عیب تورا گویند و اگر تورا مالی باشد حد تورا میزنند و اگر بخد کنی از
ایشان کینه تورا در دل گیرند و اگر بپزند دهی ایشان تورا دشنام دهند بسیار گوش
دهنده بد روغند و بسیار خورنده حرامند حلال میدهاند ربا را و خوردن مسکرات
و سخنان شرفه انگیز و افسانه های دروغ و حرام و شادمانی و نشاط و آواره
خوانی ببناء و ساز و نوازهارا و فقیر در میان ایشان خور و کوچکت و مؤمن
ناتوان و پست است و دانا در نزد ایشان بی قدر است و فاسق در نزد ایشان گرامی
داشته شده است و ستمکار در نزد ایشان بزرگ شمرده شود و ناتوان در نزد
ایشان ناچیز است و صاحب قوت نزد ایشان مالک است امر معروف و نهی از
منکر نمیکند ثروت در نزد ایشان دولت است و امانت را عنایت میدانند و ^{کوه}
دادن راضی خود میدانند و فرمانبرداری میکند مرد زن خود را و نافرمانی کند
از پدر و مادر خود و جفا کند با ایشان و کوشش کند در نابود کردن برادر خود
و بلند شود صداهای اهل فجور و دوست بدارند فساد و غنا را و زنار و معاطله
کنند بحرام و ربا و سر زنی کرده شوند علماء (و بنا بر نسخه) غیرت کشیده شود.

بَخْسِ رَمْلِ الْجَمَاعَةِ

برپیران برای فحور کردن و زیاد میشود در میان ایشان ریختن خونها و قضاة
ایشان مپید پرند رشوه را

وَنُزُوجِ الْأَمْرَةِ بِالْأَمْرَةِ وَتُزْفُ كَمَا تُزْفُ الْعُرُوسُ إِلَى زَوْجِهَا وَنُظَرُ دَوْلَةُ
الصَّبِيَّانِ فِي كُلِّ مَكَانٍ وَتَحْمَلُ الْقَبَائِدُ الْمَغَانِي وَتَشْرَبُ الْحَمْرُ وَيَكْفِي الرِّجَالَ بِالرِّجَالِ
وَالنِّسَاءُ بِالنِّسَاءِ وَتُرَكَّبُ السُّرُوحُ الْفُرُوحُ فَتَكُونُ الْأَمْرَةُ مُسْتَوْلِيَةً عَلَى زَوْجِهَا
فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ وَتَحْجُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ وُجُوهِ الْأَغْنِيَاءَ لِلزَّهْدِ وَالْأَوْسَاطَ لِلتِّجَارَةِ
وَالْفُقَرَاءَ لِلْمَسْئَلَةِ وَتَبْطُلُ الْأَحْكَامُ وَتَحْتَبِطُ الْأَسْلَامُ وَنُظَرُ دَوْلَةُ الْأَشْرَارِ وَتَحْمَلُ
الظُّلْمَ فِي جَمِيعِ الْأَمْثَارِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكْذِبُ النَّاجِرُ فِي تِجَارَتِهِ وَالصَّابِغُ فِي صِيَاغَتِهِ
وَصَاحِبُ كُلِّ صِنْعَةٍ فِي صِنَاعَتِهِ فَتُقْلَى الْمَكَاسِبُ وَتَقْضَى الْمَطَالِبُ وَتَخْتَلِفُ
الْمَذَاهِبُ وَيَكْثُرُ الْفَسَادُ وَيَقْلُ الرِّشَادُ فَعِنْدَهَا تَبُودُ الضَّمَائِرُ وَيَحْكُمُ عَلَيْهِمُ
سَلْطَانُ جَائِرٍ وَكَلَامُهُمْ أَمْرٌ مِنَ الصَّبْرِ وَفُلُوبُهُمْ أَمْتٌ مِنَ الْجَهْفَةِ فَإِذَا كَانَ
كَذَلِكَ مَاتَتْ الْعُلَمَاءُ وَفَسَدَتْ الْقُلُوبُ وَكَثُرَتِ الذُّنُوبُ وَهَجَرَ الْمَصَالِحُ
وَتَحْرَبَ الْمَسَاجِدُ وَتَطُولُ الْأَمَالُ وَتُقْلَى الْأَعْمَالُ

بِعَبِي وجفت میشود زن بازن و خودش را میسازد همچنانکه عروس خود را
برای شوهرش میسازد و اشکار شود دولت کوردکان در هر جای و هلاک
شود خواندن زینهای خواننده ورقه صدوغناهای حرام و اشامیدن مسکرات
و اکفا کنند مردان در فحور و زنان بزنان و سوار بر زینها شوند ^{زینها}

وَابْعَثْنَا فِي آخِرِ الزَّمَانِ

۵۳

پس بوده باشد زن اسیرا دارند بر شوهر خود در هر چیزها و حج روند مردم
 برسد وجه ثروتمندان برای گردش و اسراحت و میانه حالان برای تجارت کردن
 و فقاء برای گدائی کردن و باطل و ناپسند شود احکام الهیه و باطل و ناپسند
 شود اسلام و اشکارا شود دولت شریران و حلال شود ستمگری و ستم
 پیشگی در تمام شهرها پس در چنین زمانی دروغ گوید ناچر در تجارت خود
 و در بیخه گری خود و هر صاحب صنعتی در صنعت خود پس
 کم شود کسبها و تنگ شود راههای معیشت و زندگان و در مذهبها
 و روشها اختلاف روی دهد و فساد زیاد شود و رشد و هدایت
 کم شود پس در چنین زمانی دلهاسپاه شود و حکومت و داوری کذب
 ایشان پادشاهی ستمکار و سخنانشان از صبر تلخ است و دلهاسان
 از مردار گنده تر است پس چون چنین زمانی پیش آمد مهربانان
 و دانایان و فاسد میشوند دلهاسان و بسیار میشود گناهان و در افتاده
 میشود قرآنها و خراب کرده میشود مسجدها و دراز میشود آرزوها

و کم میشود عملها

وَتَبِيَّ الْأَسْوَارِ فِي الْبُلْدَانِ مَحْضُوصَةً

لِيَرْفَعُ (لَوْ قَعْر) الْعِظَا فِعْرًا لِنَازِلَاتِ

بَخْرِيَّاتُ الْجَاعِلِ

٤٥

فَعِنْدَهَا لَوْ صَلَّى أَحَدُهُمْ يَوْمَهُ وَلَيْلَتَهُ فَلَا يَكْتَبُ لَهُ مِنْهَا شَيْءٌ وَلَا تَقْبَلُ
صَلَاةَهُ لَأَنَّ نَبْتَهُ وَهُوَ قَائِمٌ يَصَلِّي بِفِكْرِي فِي نَفْسِهِ كَيْفَ يَظْلِمُ النَّاسَ وَكَيْفَ يَجْمَعُ
عَلَى الْمُسْلِمِينَ وَيَطْلُبُونَ الرِّيَاسَةَ لِلنَّفَاخِرِ وَالنِّظَامِ وَيَضِيقُ عَلَى مَسَاجِدِهِمْ
الْأَمَاكِنَ وَيَحْكُمُ فِيهِمُ الْمَنَافِقَ وَيَجُورُ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا
عَدَاوَةً وَبَغْضًا وَيَفْتَخِرُونَ بِشَرِّ الْحَمُورِ وَيَضْرِبُونَ فِي الْمَسَاجِدِ الْعِيدَانَ وَالرُّمُ
فَلَا يَنْكُرُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ وَأَوْلَادُ الْعُلُوجِ يَكُونُونَ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ الْأَكَابِرِ وَيُرْعِ
الْمَقُومَ سَفَهَاتِهِمْ وَيَهْلِكُ الْمَالُ مِنْ لَا يَمْلِكُهُ وَلَا كَانَ لَهُ بَاهِلٌ لَكَحٍ مِنْ أَوْلَادِ الْكُفْرِ
وَتَضَعُ الرُّؤْسَاءُ رُؤْسًا لِمَنْ لَا يَسْتَحِقُّهَا وَيَضِيقُ الذَّرْعَ وَيَهْدُ الزَّرْعَ وَيَقْتُولُ الْبَدْعَ
وَيُظْهِرُ الْفِتْنَ كَلَامَهُمْ فَحَشَّ وَعَلِمَهُمْ وَحَشَّ وَفَعَلَهُمْ خَبَثٌ وَهُمْ ظَلَمَةُ عَشْمَةٍ
وَكِبْرَاءُ هُمْ بِجَلْدِ عَدَمَتِهِ وَفَقَاهَاتُهُمْ يَفْتَنُونَ بِمَا يَشْتَهُونَ وَقَضَائِهِمْ بِمَا لَا يَعْطُونَ
يَخْكُونَ وَأَكْثَرُهُمْ بِالزُّورِ يَشْهَدُونَ مَنْ كَانَ عِنْدَهُ دَرَاهِمٌ كَانَ عِنْدَهُمْ مَرْهُوعًا
وَمَنْ عَلِمُوا أَنَّهُ مَقْتُلٌ فَهُوَ عِنْدَهُمْ مَوْضُوعٌ وَالْفَقِيرُ مَهْجُورٌ وَمَبْعُوضٌ

يَعْنِي و بنا کرده میشود حصارها و پایگاهها در شهرها مخصوص برای واقع
شدن یا بلند شدن یا جلوگیری شدن عظام یعنی چیزهای بزرگی که فرو
بیاید (دورنیت مراد اسلحههای جنگی و طیارات و موشکها باشد) پس در چنین
زمانی اگر نماز گذارد یکی از ایشان شبانه روز خود را پس نوشته شود از برای او
از جهت آن نماز چیزی و نماز او پذیرفته نمیشود زیرا که در آن حالیکه نماز سگدار

وَابْعَلَاءِ الْحَرَامِ

۵۵

مکر میکنند در پیش خود و نیت او این است که چگونه ظلم کند در حق مردم و چگونه
جبهه کند با مسلمانان و طلب میکند ریاست را برای فخر کردن و ظلم کردن و
و ننگ میثود بر مسجد های ایشان مکانها و حکم میکند در حق ایشان کافر
و ستم میکند بعضی بر بعضی و میگذد بعضی از آنها بعضی دیگر را از روی دشمنی
و کینه تیزی و فخر میکند با شامیدن مسکرات و میزنند در مسجد ها سازها
و نوازها را و کسی انکار نمیکند بر ایشان و بزرگان ایشان در اوقات نماز اذان
و مردمان پیشند و سرپرست مردم سفیهان ایشان شوند و مالک مال شود
کسیکه مالک ائمال نیت یعنی غاصب است و آن بپدی است از فرزندان بی
پایت پلیدی است از فرزندان پستها و پلیدها و رؤسای ریاست را یکی دهند
که سزاوار ریاست کردن نیت و ننگ شود خلق و خواها و فاسد شود راعها
و اشکارا شود بدعتها و ظاهر شود فتنها سخنان آنها دشنام دادن است و
کارها شان و حتی گری است و کارها شان پلید است و ایشان ستمکاران
باشند که در ستمگری فروگذار نکند و بزرگان ایشان بچهها و گداها بند و
فقهاء ایشان هر طور دلشان خواهد فتوی دهند و دادستانها شان بچه
نمیدانند حکم کنند و بیشتر ایشان بدروغ شهادت دهند هر که پول دارد
نزد ایشان بلند مرتبه است و هر که را دانستند که فقیر و بیچاره است نزد ایشان
خوار و پست است و فقیر محتاج نزد ایشان مجبور است و کینه او را دار کنند

بَشْرُهُمْ أَجْبَاعِ عِلْقٍ

۵۶

وَالْعَنِيَّ مَجْبُوبٍ وَمَخْضُوعٍ وَيَكُونُ الصَّالِحُ فِيهَا مَدْلُولَ الشَّوَابِ يَكْرَهُونَ قَدْرَ
 كُلِّ نَمَامٍ كَاذِبٍ وَيَنْكُرُ اللَّهُ مِنْهُمْ الرُّوسَ وَيَسْمِي مِنْهُمْ الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ أَكْثَمَ
 سِمَانِ الطُّيُورِ وَالطَّيَاحِجِ وَلِبَسَهُمُ الْخَزَّالِيَّاتُ وَالْحَرِيرُ يَسْتَحْلُونَ الْبَرَّ وَالسُّبُهَاتِ وَ
 يَفَارِضُونَ الشَّهَادَاتِ يَرَاؤُنَ بِالْأَعْمَالِ قِصْرَ الْأَجَالِ لَا يَمْنَعُهُمْ إِلَّا مَنْ كَانَ
 نَمَامًا يَجْعَلُونَ الْحَلَالَ حَرَامًا أَفْعَالَهُمْ مَنكَرَاتٍ وَقُلُوبُهُمْ مَخْلِفَاتٍ يَنْدَارُونَ فِيهَا
 بَيْنَهُمْ بِالْبَاطِلِ وَلَا يَسْتَأْهُونَ عَنْ مَنكَرِ فَعَلُوهُ بِخَافِ أَجْيَارِهِمْ أَشْرَارِهِمْ يَتَوَازَرُونَ
 فِي عَهْدِ ذِكْرِ اللَّهِ تَعَالَى يَهْتَكُونَ فِيهَا بَيْنَهُمْ بِالْمَحَارِمِ لَا يَتَعَاظَمُونَ بَلْ يَسْتَدَابِرُونَ
 أَنْ رَأَوْا صَالِحًا حَارِدُوهُ وَإِنْ رَأَوْا أَيْمَانًا (نَمَامًا عَدُوًّا) اسْتَعْبَاهُو وَمِنْ أَسْمَائِهِمْ يَعْظَمُوهُ
 وَتَكْرًا أَوْلَادَ التَّرْنَا وَالْأَبَاءَ فَرَجِينَ بِمَا يَرَوْنَ مِنْ أَوْلَادِهِمُ الصَّبِيحِ فَلَا يَنْهَاهُمْ وَلَا يَرُدُّهُمْ
 عَنْهُ وَيَهْرِي الرَّجُلُ مِنْ زَوْجَتِهِ الصَّبِيحِ فَلَا يَنْهَاهَا وَلَا يَرُدُّهَا عَنْهُ وَيَأْخُذُ مَا نَالَهُ
 مِنْ كَدِّ فَرْجِهَا وَمِنْ مَعْنَدِ حَنْدِهَا حَقًّا لَوْ نَكَبَتْ طُورًا وَلَا وَعَرَضًا لَمْ يَتَّهَمُهُ وَلَا يَمِيعُ
 مَا قَبِلَ فِيهَا مِنَ الْكَلَامِ الرَّدِيِّ فَذَلِكَ هُوَ الدِّيُوثُ الَّذِي لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لَهُ قَوْلًا وَ
 لَا عَدْلًا وَلَا عَدْرًا فَالْكَلْبُ حَرَامٌ وَمَنْ كَفَرَ حَرَامٌ فَالْوَجِبُ قَتْلُهُ فِي شَرِّ الْأَسْلَامِ وَفَصِيحَتُهُ
 بَيْنَ الْأَنَامِ وَيَصِلِي سَعِيرًا فِي يَوْمِ الْغِيَامِ

بِعَنِيَّ وَثَرُوْتَمْدُ دُرُوسْتِ دَاسْتَهْ شُدِهْ وَمَخْضُوعِ اسْتِ وَأَنكِ شَائِسْتِهْ اسْتِ
 دَرْمِيَانِ مَرْدَمِ انْزَمَانِ حَلْقِ وَكَلُوشِ كَرْفَهْ وَرَاهِهَآ بَرَاوِسْتِهْ اسْتِ وَبِرُزْوَ مَبْكَنْدِ
 قَدْرِهِ كِسِي رَا كِهْ سَخْنِ چَهِنْ وَدَرُوعْ كَوَاسْتِ سَرَبِرِي مَبْكَنْدِ انْهَآ رَا خَدَا وَكُورِ مَبْكَنْدِ

وَابْعَلَامُ الْاٰخِرُ الْمَوْتَانَا

۵۷

از ایشان دلهايشانرا که در سينه های ايتافت خوراگشان گوشتهای نرمان
فره و پيهوهاست و پوشاکشان خزيمانی و ابريشمی است حلال میداند زنا
و ماله های شبهه ناک را و شهادتها را بیکدیگر قرض میدهند و کارهای
خود را بر پا کردن نمايش میدهند عمرهاشان کوتاه شود سخنان سخن خين
نزد آنها امضا کرده شود حلال را حرام میکنند کارهاشان رشت و نا
پسند است و دلهاشان باهد بگر مختلف است باطل را در میان خود در
میدهند و درس میگیرند از کارهای زشتی که میکنند هي کرده نمیشوند
نيکانشان از بدانشان بهترند پشيمان بگردد و رنجند ذکر خدای تعالی
هتک و پاره میکند پرده های حرامها را مهربانی باهم نکند هدیگریست کند
اگر شخص شاپسته ای را ببیند او را رد کند و اگر گناهکار را سخن چینی ببیند
او را استقبال کند کسکه به آنها بدی کند او را تعظیم کند و زیاد شوند
فرزندان زنا و پدران خوشحال شوند بهر کار زشتی که از فرزندان خود ببینند
و آنها را از آن نهی نکند و آنها را از آن دور نکند ببیند و از زن خود عمل رشت
یعنی زنا را و او را هي نمیکند و از آن او را دور نمیکند و میگردد آنچه را که از گداز فرج خود
و بی عفتی خود بدست میاورد نا این اندازه که اگر از درازی و پنهان او را بگایند
اهمیت نمیدهد و اگر درباره او حرف ردی بشود گوش نمیکند پس او است آن
که توبی که پذیرد خدا برای او سخنی و نه کار درستی و نه عذر و پوزشی را پس

بِحَسْبِ خَيْرَاتِهِمْ الْجَبَابِقُ

۵۱

پس خوردن او حرام و نکاح او حرام است و واجب است کشتن او در شریعت اسلام و
رسوا کردن او در میان خاص و عام و افکنده میشود در آتش جهنم در روز قیامت
وَفِي ذَلِكَ بعلنون بئثم الاباء والامهات ونذل السادات وتقلو
الانباط وتكثرا لاختباط فما اقل الاخوة في الله تعالى ونقل الذاهم الحلال و
ترجع الناس الى شر حال فعندها نذوردول الشياطين وتواش على اصغف
المساكين وثوب الفهد الى فرسته وفتح الغني بما في يديه وبيع الفقير
الخرن بدنياه فباويل للفقير وما يحل به من الخسران والذل والهوان في ذلك
الزمان المستضعف باهله وسيطلبون ما لا يحل لهم فاذا كان كذلك اقبلت
عليهم متن لا قبل لهم بها الا وان اولها الهجري والرقطي واخرها السفيازي والشامي
يعني اشكارا دشنام دهند پدران و مادران را و ذليل شوند بزرگان و بالا
روند مردمان پست بي اصل فرومايه و زياد شود اختباط و پریشانی عقل و دپوئی
پس چقدر رگست در آن زمان برادری از برای خدای تعالی و کم میشود پولها حلال
و مردم بر میگرددند بیدترین حالی پس در آنوقت دور میزند دولتهای شپاين
و جستن میکنند بر ظلم و ستم کردن بر فاقوانان و گدایان و میپوشد یوز پلنگ
لباس شکار خود را که شکم او را در برده است و بخل میکند ثروت مند یا پنجه که در دست
دارد از مال و ثروت و میفرودشد فقیراخرت خود را بیدنیای خود پس ایوای بر
فقیر و پنجه با و وارد میشود از زبان و ذلت و خواری در آن زمان که اهل خود را

وَأَجْعَلُكُمْ خِزْيَانًا

۵۹

ضعیف و بیچاره کند و زود باشد که بطلبند فقرا آنچه را که بر ایشان حلال نیست پس چون چنین شد و آورد بر ضرایبان فنشها بکد طاقم مقابل شدن با امر اندازند آگاه باشند که اول فتنه از هجری که از اهل قضیه است از بحرین و رفق که شخصی است دارای مرض لك و پیه شروع میشود و آخران بسفینانی و شامی منتهی میشود

وَأَنْتُمْ سَبْعَ طَبَقَاتٍ

فَالطَّبَقَةُ الْأُولَى وَفِيهَا خَيْرُ النَّفُوسِ إِلَى سَبْعِينَ سَنَةً مِنَ الْهَجْرَةِ (و) فِي نَخْتَةِ أَهْلِ تَنْكِيدٍ وَقَتْوَةَ إِلَى سَبْعِينَ سَنَةً مِنَ الْهَجْرَةِ (و) خ) الطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ

أَهْلُ تَبَاذُلٍ وَتَقَاطِعِ إِلَى الْمَائِتِينَ وَالثَّلَاثِينَ سَنَةً مِنَ الْهَجْرَةِ

وَالطَّبَقَةُ الثَّلَاثَةُ

أَهْلُ تَذَابُرٍ وَتَقَاطِعِ إِلَى الْخَمْسِمَاءِ وَخَمْسُونَ سَنَةً مِنَ الْهَجْرَةِ

وَالطَّبَقَةُ الرَّابِعَةُ

أَهْلُ تَكَالِبٍ وَتَحَاسُدٍ إِلَى السَّبْعِينَ سَنَةً مِنَ الْهَجْرَةِ

وَالطَّبَقَةُ الْخَامِسَةُ

أَهْلُ تَشَاخُحٍ وَبِهْتَانٍ إِلَى الثَّمَانِيَةِ وَعِشْرِينَ سَنَةً مِنَ الْهَجْرَةِ

وَالطَّبَقَةُ السَّادِسَةُ

أَهْلُ الْهَرَجِ وَالْمَرْحِ وَتَكَالِبِ الْأَعْدَاءِ وَظُهُورِ أَهْلِ فُسُوقٍ وَخِيَانَةٍ إِلَى الثَّمَانِيَةِ

وَالْأَرْبَعِينَ سَنَةً مِنَ الْهَجْرَةِ

بِحَبْرِهَا مِمَّا اجْتَبَا عِلْقًا

وَالطَّبَقَاتِ السَّابِعَةِ

فَهْمَا أَهْلُ خُتْلٍ وَغَدْرٍ وَحَرْبٍ وَمَكْرٍ وَخَدَعٍ وَفُتُوقٍ وَتَدَابُرٍ وَتَقَاعُطٍ وَتَبَاعُضٍ
وَالْمَلَاهِي الْعِظَامِ وَالْمَعَانِي الْحَرَامِ وَالْأُمُورِ الْمَشْكَلَاتِ وَارْتِكَابِ الشَّهَوَاتِ وَخُرَابِ
الْمَدَائِنِ وَالذُّورِ وَابْتِهَادِ الْعِمَارَاتِ وَالْقُصُورِ وَفِيهَا يُظْهَرُ الْمَلْعُونُ مِنَ الْوَادِي
الْمَشْتُومِ وَفِيهَا انْكَشَافُ السِّرِّ وَالْفُرُوجِ وَهِيَ عَلَى ذَلِكَ إِلَى أَنْ يُظْهَرَ قَائِمًا الْمَهْدِي
صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ

يَعْنِي فرمود و شما هفت طبقه میشوید طبقه اولی در آنست زبادی بقوی
و پرهنز کاری تا سال هفتادم هجری (و بنا بر نسخه دیگر، اهل سخت و دشوار زندگی
کردن هستند و اهل مساوت تا سال هفتادم هجری)

و طبقه دوم اهل بزدل و بخشش و مهربانی هستند تا سال دویست و سیام هجری
و طبقه سوم اهل پشت کردن بیکدیگر و بریدن از یکدیگر هستند تا سال پانصد و پنجم هجری
و طبقه چهارم اهل سک صفتی و حسد بردن بیکدیگر هستند تا سال هفتصد و بیست و یک هجری
و طبقه پنجم اهل بادی پستی کردن و تکبر و بهتانند تا سال هشتصد و بیست هجری
و طبقه ششم اهل خونریزی و غلو و اضطراب و سک صفتی دشمنان و ظهور اهل
فق هستند تا سال نهصد و چهل هجری

و طبقه هفتم پس ایشانند اهل جلیها و فریب و جنک و مکر و خدعه ها و فسقها

وَأَجْعَلْ لِكُلِّ أُمَّةٍ رِجَالًا

۹۱

و پشت کردن بیکدیگر و بریدن از یکدیگر و کینه همدگر را در دل گرفتن و اسباب بازیهای بزرگ و مرتکب شدن شهوتها و ساز و نوازهای حرام و کارهای دشوار و خرابی شهرها و خانهها و خراب شدن ساختمانها و قصر و کاخها و در این طبقه ظاهر میشود لعنت کرده شده ای از بیابان بدیمنی (مراد سفیانی است که از وادی پابس در شام قیام میکند) و در این طبقه است کشف شدن پرده حیا و فرجهها و آن همین حال هست تا اینکه ظاهر شود

فَاتِمٌ مَّا مَهْدِي صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ
فَالْقِيَامَتِ إِلَيْهِ سَادَاتُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ أَكَابِرُ

وَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَيْنَ لَنَا وَأَنْ هَذِهِ الْفِتْنُ وَالْعِظَامُ الَّتِي ذَكَرْتَهَا لَنَا لَقَدْ كَادَتْ قُلُوبُنَا أَنْ نَنْفَطِرَ وَأَرْوَا حَنَانًا نَفَارِقَ أَبْدَانَنَا مِنْ قَوْلِكَ هَذَا فَوَاسْتَعَا عَلِيٌّ فَرَأَيْنَا يَاكَ فَلَا أَرْنَا اللَّهَ فَبَيْنَكَ سُوءٌ وَلَا مَكْرَهُهَا - فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَضَى الْأَمْرَ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ كُلَّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ - قَالَ فَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ إِلَّا وَبِكِي لَذَلِكَ

راوی گفت - پس بیخواستند بسوی او بزرگان اهل کوفه و بزرگان عرب و گفتند یا امیرالمؤمنین بیان فرما برای ما اوقات این فتنها و امرهای بزرگی که باید فرمودی برای ما هر اینه بجزئی نزدیکت دلها میاشکافند شود روحهای ما از بدنهای ما جدا شود از گفتار تو اینهاست که گفتی چقدر جای ناسفاست بر جدا شدن ما از تو پس پس نمایانند خدا ما را در تو بدی و نه مکروهی را پس فرمود علی علیه السلام جاری شده است قضا در آنچه که شما استفتاء میکنید هر نفسی چشیده مرگ است - گفت

بِحَسْبِهَا رَأَى الْجَاعِلُونَ

پس باقی نماںدا حدی مگر اینکہ کر به کرد از این کلامی که فرمود

قَالَ ثُمَّ إِنَّ عَلِيًّا سَلَّمَ

قَالَ. الْاَوَانُ تَدَارِكُ الْفِتْنَ بَعْدَ مَا ابْتَدَعْتُمْ بِهِ مِنْ اَمْرِكُمْ وَالْحَرَمِينَ مِنْ جُوعٍ اَعْبَرُ
وَمَوْتٍ اَحْمَرُ - الْاَيَاوِيلُ لاهل بيت نبیتکم و شرفائکم من غلاء و جوع و فقر و
و جمل حتی بکونوا فی اسوء حال بین الناس الْاَوَانُ مساجدکم فی ذلك الزمان
لا یسمع لهم فیها صوت ولا تلبی فیها دعوة ثم لا خیر فی الحیوة بعد ذلك و انیرت
علیهم ملوک کفرة من عصاهم قتلوه و من اطاعهم اجتوه الا ان اول من بلی امرکم
بنی امیة ثم تملك من بعدهم ملوک بنی العباس فکم فیهم من مقتول و مسلوب
ثم انه قال های های الْاَيَاوِيلُ لکوفانکم هذه و ما یجمل فیها من السفیانی فی
ذلك الزمان یاتی الیها من ناحية حجر بخیل سباق تقودها اسود ضراغمة و لبوث
قشایعة اول اسمه شین اذ لا یرج الغلام الا شرا و انما عابا باسمه علی البصرة عالم
باسمه فیاتی الی البصرة خ ل فقتل ساداتها و یسب حرمها فانی لا عرف بها کم و قفة
یحدث بها و یسبها و تكون بها و قعات بین تلول و اکام فقتل بها الاسمو و یستعبد
بها صنم ثم یسرفلا یرجع الا بالحریم فعندھا یعلو الصیاح و تقتم بعضها بعضا فیا
ویل لکوفانکم من نزوله بدارکم مهلت حریمکم و یذبح اطفالکم و یهتک نساءکم
عمره طویل و شتره عزیز و رجاله ضراغمة و تكون له وقعة عظيمة الْاَوَانُ فتن
یهلك فیها المنافعون و القاسطون و الذین فسقوا فی دین الله تعالی و بلادہ و

وَابْعَدُوا بِاللَّسَانِ

۳۹

لِيُوَالِّبِاطِلَ عَلَى جَادَةِ عِبَادِهِ فَكَانَ بِهِمْ قَدْ قَتَلُوا أَقْوَامًا تَخَافُ النَّاصِرَ صَوَاتِمَ وَنَحَا
شَرَّهُمْ فَمَنْ مِنْ رَجُلٍ مَفْتُولٍ وَبَطْلٍ مَجْدُولٍ يَهَابُهُمُ النَّاطِرَ لِيَهُمْ قَدْ تَطَهَّرَ الطَّامَّةَ الْكَبْرَى
فَلِيَحْتَمُوا أَوْلِيَاءَ آخِرَهَا

لُغَات مَجْرَبِي از شهرهای بحرین است خیل سباق اسبان پشتر و اسود جمع است

بمعنای شیر ضارعه جمع ضرغام بمعنای دلاور و شیر صفت لبوث جمع لبث بغی شیر

قتل بعین بی نقطه بر وزن جعفر مرد کلانسال و کرکی وسط درشت و شیر پیشه است

بکسی گویند که پلک چشم او برگشته باشد و در بعضی از نسخ اسم بعین بی نقطه و هم است

بمعنای گندم کون تلول جمع تل است بمعنای تپه بلند و اکام جمع امکه محرکه بمعنای پشته

اقحام بناگاه در آمدن کوفان مراد کوفه است غر پر سیار قاسطون کسانی هستند که

از حق برگشته و اهل جور و ستم و بیداد کنند بطل بمعنای شجاع مجذول بزمن افتاده

يَعْنِي فرمود اگاه باشد که مدارک فتنها بعد از آنچه است که خبر میدهم شما را از امر که

و مدینه از کرسنگی غبار الود و مرکه سرخ یعنی خونریزی ایوای بر اهل بیت پیغمبر شما و

شرفهای شما از گرائی و کرسنگی و احتیاج و ترس که با آنها رخ دهد تا اندازه ای که

در بدترین حالی باشند در میان مردم اگاه باشد که مسجد های شما در آن زمان شنید

نشود در آن صدائی برای ایشان و جواب گفته شود در آن دعوتی پس هیچ خبری در زندگی

بعد از آن نیست و بدرستی که متصرف در امر میشوند و بر شما حکومت میکنند یا دشاهان کفار که

هر که نافرمانی آنها را کند او را بکشند و هر که فرمانبرداری آنها را دوست بدارند او را اگاه باشد

بخش چهارم از اجناس غلبه

اول کسیکه متصرف در امر شما و والی بر شما میشود بنی امیه اند پس مالک میشوند بعد از ایشان پادشاهان بنی عباس چه بسیار که در میان ایشان کشته شوند و غارت زده شوند پس آنحضرت فرمودهای های ایوای بر کوفه شما این شهر و آنچه که بر آن وارد شود از سفیانی در آن زمان وقتیکه بیاید بسوی آن از ناحیه حجر که یکی از شهرهای بحرین است و گروهی گفته اند که حجر شهرهاست که فصبه آن صفاست و فاصله آن تا یمامه تقد ده روز راه است و میان آن و بصره پانزده روز راه است بصره شهر و مناسبت آن با سپر سفیانی بسمت کوفه اولی و اقرب از اول است — میباشد سفیانی از آن ناحیه با اسبهای قوی پیشرو بکه میکشاند آنها را مردانیکه مانند شیرهای دلاور و کرکسها شکاری هستند و سر کرده آنها کسی است که اول نام او شین است زمانیکه پروزاید جوانی که اشتر است یعنی پلک چشم او برگشته است با امکه لعبت او اشتر است یا آنکه چهره او اسمر یعنی گندم گون است و من دانای بنام او هستم تا آنکه میاید در بصره پس میکشد بزرگان آنرا و اسیر میکند زینهای آنرا و بدرستیکه من هر آنکه میثناسم چند جنگ را که در آنجا واقع شود و در آنجا جنگهای واقع شود در میان آنها و پشته ها پس شخص اسمر گندم گون در آنجا کشته شود و در آنجا بت پرستیده شود پس از آنجا سپر میکند و بر نمیکردند مگر با زینها سپر کرده در آنوقت فریادها بلند شود و بعضی بناگهانی حله بر بعضی دیگر کنند پس ایوای بر کوفه شما از فرود آمدن او پنجاه های شما مالک میشود حرم شما را و سر ببرد پتچهای شما را و هتک میکند زینهای شما را و در آنوقت بسیار است

وَأَجْعَلِ الْأُولَىٰ الْأَخْيَارَ

۶۵

وعدوان او سپردلانی هستند و در اینجا جنک بزرگی واقع میسازد آگاه باشید که در آن جنک فتنهائی است که هلاک شوند در آن منافقها و از حق برگشتگان ستمگرم پیشه و آنها فاسق شده اند در دین خدای تعالی و در شهرهای او پوشیدند لباس باطل را بر راه بندگان او گو یا مبینم آنها را که میکشند گروهی را که از صداها و آنها مردم میترسند و از شرارت و بدی آنها ترسانند پس چه بسیار کشتههای شجاعانی که بر روی خالافتا شود که هببت آنها فرو گیرد و نگرند با آنها پس بتجسس ظاهر میشود بلای بزرگی که ملحق کند

آخر آنها را یا اول آنها

الْأُولَىٰ السُّفِيَاءُ يَدْخُلُ الْبَصْرَةَ ثَلَاثَ دَخَلَاتٍ يَدْخُلُ فِيهَا الْغَزِيُّ وَيَسْبِي فِيهَا الْحَرَمَ الْأَيُّوبُ وَالْمَوْثِقَةَ وَمَا يَحِلُّ بِهَا مِنْ سَيْفٍ مَكْلُوبٍ وَقَتِيلٌ مَجْدُولٌ وَجُرْمٌ مَهْتُوكَةٌ ثُمَّ بَاتِيَ إِلَى الزُّورَاءِ الظَّالِمِ أَهْلَهَا فَيَحُولُ اللَّهُ بَيْنَهَا وَبَيْنَ أَهْلِهَا فَمَا أَشَدَّ أَهْلَهَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا وَكَرْطَعِيَانَهَا وَأَغْلَبَ سُلْطَانُهَا ثُمَّ قَالَ الْوَيْلُ لِلدَّيْمِ وَشَاوَانَ (شاهان) وَعَجْمٌ لَا يَفْقَهُونَ تَرَامٍ بَعْضُ الْوُجُوهِ سَوْدٌ وَالْقُلُوبُ نَارُ الْمَحْرُوبِ قَاسِمَةٌ قُلُوبِهِمْ سَوْدٌ ضَمَانُهُمْ الْوَيْلُ ثُمَّ الْوَيْلُ لِبَلَدٍ يَدْخُلُونَهَا وَارِضٌ يَكُونُهَا خَيْرٌ مِنْ طَامِسٍ وَشَرٌّ مِنْ طَامِسٍ خَيْرٌ مِنْ كَرْمِهَا مِنْ كَيْبَرٍ تَلْقَيْهِمُ الْأَحْرَابُ وَبِكْرٌ فَمَا بَيْنَهُمُ الضَّرْبُ وَتَقْصِيهِمُ الْأَكْرَادُ أَهْلُ الْجِبَالِ وَمَا بِرِ الْبِلْدَانِ وَتَضَافُ إِلَيْهِمْ أَكْرَادُ هَمْدَانَ (الکردو همدان) وَحِمْرُهُ وَعَدْوَانٌ حَقٌّ يَلْحَقُوا بِأَرْضِ الْأَعْجَامِ مِنْ نَاحِيَةِ خِرَاسَانَ مِنْ سَمَرَقَنْدٍ فَيَحْلُونَ قَرِيْبًا مِنْ قَرْوِينَ وَكَاشَانَ فَيَقْتُلُونَ فِيهَا السَّادَاتِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ ثُمَّ يَنْزِلُ

بخش چهارم اخبار علق

بارض شبراز آلا با و بل لاهل الجبال وما یحل بها من الاعراب

لغات موقوفه شهر بست که برگردیده شده از شهرهای قوم لوط و در اینجا مراد بصره است **میلول** شمیر کشیده شده مجدول بخاک افتاده زوراء بغداد دیلم گوستانات گیلان و مازندرانست که در قسمت شمالی قزوین واقع است و الموت یکی از شهرهای آن است **شاوان** از قریه های مرو خراسان است شاهون یا شاهی از بلاد مازندران است و نیز شاهی موضعی است نزدیک قاسمیه و ظاهر مراد حضرت اول باشد طامس ناپدید کند و ناپدید لامس بمعنای غالب حمزه و عدوان دو قبیله اند از عرب

بعثی آگاه باشد بد رستیکه سفیانی سه مرتبه داخل بصره میشود و در لیل کجوار میکند در آن اشخاص با عزت و غلبه را واسپه میکند در آن زنهارا ایوای بر شهریکه سابقا از شهرهای لوط بوده و وارونه شده مراد حضرت نیز بصره است - و آنچه بران وارد شود از شمیر کشیده و کشته بخاک افتاده و زنهای هتک شده پس میاید بجانب بغداد که متمکاران اهل آنجا پس تعبیر میدهند خدا میانه آن و میانه اهل آنرا و چقدر در میان بغداد و اهل آن شدت و سختی روی دهد و طغیان و سرکشی آن زیاد شود و سلطان آن مغلوب شود - پس وای برای دیلم که کوهستانانیتت از مازندران و گیلان در قسمت شمالی قزوین و اهل شاوان که از توابع مرو خراسان ^{شد} با اهل شاهی مازندران و مردمان عجمی که چیز نمیفهمند مبینی انهارا سفید روپان و سیاه دلهارویشن کندگان ایش چنگها که دلها را امان سخت و ضمیرهای ایشان سپاه است ایوای

در بعلال و اهل زمانا

۹۷

پس وای بر آفتی که در آن داخل شوند و وای بر آن زمینی که در آن ساکن شود
 خیری از آنها دیده نشود و شر آنها غالب باشد همت کوچکهاشان از بزرگانها
 زیاد تر باشد خویها و گروههای آنها برسند و زرد و خورد در میانشان زیاد
 شود و کردهای اهل جبال با آنها یار شوند و از سایر شهرها و بعد از آنها اضافه
 شوند کردهای همدان یا کردهای عراق و قبیلهای همدان و حمزه و عدوان
 که از قبایل عربند تا اینکه با آنها ملحق شوند بزمن عجمها یعنی ایران از طرف خراسان
 پس وارد شوند نزدیک قزوین و کاشان از طریق سمرقند پس میکشند در آنجا
 سادات از اهل بیت پیغمبر شمارا پس از آنجا فرود میآیند بزمن شیراز ایوی
 بر اهل کوهستانها و آنچه بر آنها وارد شود از عربها

أَلَا يَا وَيْلَ لَأَهْلِ هَرَمُوزٍ وَقَلْعَاتٍ وَمَا يَجِلُّ بِهَا مِنَ الْآفَاتِ مِنْ أَهْلِ
 الطَّرَاطِرِ الْمَذْمُومَاتِ وَيَا وَيْلَ لَأَهْلِ عَمَّانَ وَمَا يَجِلُّ بِهَا مِنَ الذَّلِّ وَالْهَوَانِ
 وَكَمْ وَقَعَتْ فِيهَا مِنَ الْأَعْرَابِ فَتَنَقَطَ مِنْهُمُ الْأَسْبَابُ فَيُقْتَلُ فِيهَا الرَّجَالُ
 وَتَبَى فِيهَا الْحَرِيمُ وَيَا وَيْلَ لَأَهْلِ أَوَالٍ مَعَ صَابُونَ مِنَ الْكَافِرِ الْمَلْعُونِ
 بِدِيَارِ رَجَالِهِمْ وَيَسْعَى نَسَائِهِمْ وَالْحَى لَا عَرَفَ بِهَا ثَلَاثَةَ عَشْرَ وَقَعَةً الْأَوَّلَى
 بَيْنَ الْفَلْعَيْنِ وَالثَّانِيَةَ فِي الصَّلِيبِ وَالثَّلَاثَةَ فِي الْجَنَّةِ وَالرَّابِعَةَ عِنْدَ بَابِ
 وَالْخَامِسَةَ عِنْدَ أَهْلِ عَرَارٍ وَالْكَوَارِ وَالسَّادِسَةَ فِي أَرْضِ خَارِقَانَ وَالْكَلْبِيَّةَ
 وَفِي سَارٍ وَبَيْنَ الْجَبَلَيْنِ وَبَرْجَيْنِ وَبَيْنَ الْكُتَيْبِ وَذُرُوءَةِ الْجَبَلِ وَ

بِحِشِّهَا فِي كَلْبِهَا عِلْقٌ

۹۸

مِثْلُ شَجَرَاتِ النَّبَقِ الْأَبَاوِيلِ لِلْكَنْسِ وَزَكِيَّةَ وَمَا يَجْلِبُ بِهَا مِنَ الذَّلِّ وَالْهَوَانِ
مِنَ الْجُوعِ وَالْغَلَا وَالْوَبْلِ لِأَهْلِ خِرَاسَانَ وَمَا يَجْلِبُ بِهَا مِنَ الذَّلِّ الَّذِي لَا يَطَاقُ
لُغَاتٌ هُرْمُوزٌ وَهَرْمُزٌ شَهْرِيٌّ اسْتَدْرَدِيًّا كَمَا أَنَّ شَاخِيَّ اسْتَدْرَدِيًّا بِجُودِيٍّ أَنْ
وَأَنَّ دَرَكْنَارَ دَرِيَّا اسْتَدْرَدِيًّا بِأَنَّ فَارِسَ وَأَنَّ جَايَ دَرَامْدَنَ كَثْفِيٌّ اسْتَدْرَدِيًّا
سَمْتِ كَرْمَانَ كَمَا كَشَيْهَا بَكْرَانَهُ انْجَارَسِدْ وَأَزْهَرُ مَوْزٍ نَقْلٌ مِثْلُ مَسَاعِيهِ هِنْدِ بَكْرَمَانَ
وَسَيْتَانَ وَخِرَاسَانَ چَانِخِرَ دَرِ مَجْمَعِ الْبِلْدَانِ تَعْلُكْرَدَه اسْتَدْرَدِيًّا قَلْبَاتٌ بَفْتَحِ فَا فِ
سَكُونِ لَامِ شَهْرِيَّتِ بُعْمَانَ دَرَكْنَارَ دَرِيَّا كَمَا بِيْشْرَازِ كَشَيْتَاهِ هِنْدِ دَرِ انْجَا تَوْقِفِ
مِطْكَدِ وَانْجَا جَايَ دَرَامْدَنَ دَرَكَثْفِيٌّ اسْتَدْرَدِيًّا وَاهْلَا فِجَاهِ خَوَارِجِذًا وَأَلِ بَعْضِ هَرْمُ
وَبَفْتَحِ نَزْكَفْتَهْ شَدَّ جَرْبُوهْ اسْتَدْرَدِيًّا كَمَا دَرِيَّا بِحِطِّ بَرَانَ اسْتَدْرَدِيًّا دَرِ نَاجِيَهْ بَحْرِيٍّ دَرِ
اَنْخَلَاهِ بِيَارِ وَلِيْمُونَ وَبِتَانِهَا اسْتَدْرَدِيًّا صَابُونَ وَصَابُونِيٌّ دَهِيٌّ اسْتَدْرَدِيًّا
مِصْرَ قَلْعَتِيٍّ نَوَاحِيٍّ بَحْرِيٍّ اسْتَدْرَدِيًّا صَلِيْبٌ كُوْهِ اسْتَدْرَدِيًّا كَاظِمَهْ بِيْنِ بَحْرِيٍّ وَبِصْرَهْ
دَوْمَنْزِلِ بَصْرَهْ مَانْدَهْ جَنْبَهْ مَحَلِّيٌّ اسْتَدْرَدِيًّا وَادِي الْقَرْيَةِ وَتَبُوكَ تَوْبَا عَلِيٍّ اسْتَدْرَدِيًّا
نَبُوِيٌّ وَأَنَّ كُوْهِ اسْتَدْرَدِيًّا كَمَا قَوْمِ بُوْدَسِ بَرَانَ تَوْبَهْ كَرْدَنَدِ وَعَذَابِ اَزَانِهَا بَرَدَاسْتَدْرَدِيًّا وَأَنَّ
دَرِ حُدُودِ مَوْصَلِ وَاقْعَ اسْتَدْرَدِيًّا عِرَارَ بَكْسَرِيٍّ مَوْضِعِيٌّ اسْتَدْرَدِيًّا اَزْ دَرِيَّا بِأَهْلَهْ نَزْدِيْمَامَهْ
اَكْوَارِ دَامْنَهْ كُوْهَاهَا اَوَكْرَ خَارْقَانَ وَكَلِيْنَا نَامِ دَوْمَوْضِعِيٌّ اسْتَدْرَدِيًّا شَارَارِ حَضَارَاهَا
بِيْنِ وَنَامِ بَكِيٍّ اَزَامْكَدِ اَزْ نَهَامْتَهْ اسْتَدْرَدِيًّا بِيْنِ الْجَبَلِيْنَ وَبِيْرَ حَبِيْنِ سَرْمَنْزِلِيٍّ مَكَّةً اسْتَدْرَدِيًّا
كَبْتِ تَلِّ رَيْكِ ذَرْوَةَ الْجَبَلِ بَالَايِ كُوْهِ شَجَرَاتِ النَّبَقِ دَرِ خَلْجَاهِ مِثْلُ دَرِ كَنْسِ وَزَكِيَّةَ

وَابْعَادُ الْمَرْجُومِ مِنَ الْمَنَاءِ

۹۹

قریب است میان بصره و واسط

یعنی آگاه باشید اپوای براهل هر روز که شهرت در دریا و آن ساحل و جا
در آمدن کشتی است بدریا از سمت کرمان - و اهل قلعات که شهرت در عمان و
در کنار دریا واقع است که بیشتر از کشتیهای هند در اینجا توقف میکند - آنچه
که بان وارد شود از آنها از اهل طبری مذهبها که خوارج باشند - و اپوای
از برای اهل عمان و آنچه که بر آنها وارد شود از ذلت و خواری و چند قلعه در
اینجا واقع شود از عربها که قطع اسباب از آنها شود پس کشته میشوند در اینجا مردان
و اسپر میشوند زنان - و وای براهل و آل که جزیره است از جزایر بحرین که دریا
بر آن محیط است - و اهل صابون که دهی است نزدیک مصر از شخص کا فر ملعون
که سر میبرد مردان ایشان را و زنده میگذارد زنان ایشان را و من پیشناسم در
اینجا سیزده و قلعه ای را که واقع میشود اول در میان دو قلعه که در نواحی بحرین
است دوم در صلیب که کوهی است نزدیک کاظمه که در میان بحرین و بصره
واقع است و مسافت آن تا بصره دو منزلت سوم در جنبه که محلی است نزدیک
وادی القری و بتوک سوم تو با که محلی است نزدیک نینوی و آن کوهی است که قو
یونس بر آن توبه کردند و عذاب از آنها برداشته شد و آن در حدود موصل
واقع است چهارم در عرار که موضعی است از دیار بایله نزدیک مایه پنجم در اکوآر
که دامنه کوههای اینجا است ششم در اوکرها رفان که نام موضعی است هفتم

بَحْرِ حَمَلِ الْجَمَاعِ عِلْق

٧٠

كَلْبًا وَأَنْ تَرْتَامَ مَوْضِعِي اسْتِ هَشْمَ دَرْمَشَارِكَةَ مِنْ حَصَارِهَايَ هَيْمَنَ وَنَامَ بَعْجِي مِنْ مَكَانِهَا
تَهَامَةً اسْتِ نَهْمَ وَدَهْمَ بَيْنَ الْجِبَلَيْنِ وَبَرْحَيْنِ اسْتِ دَرَسَةً تَرْجِي مَكَّةَ بَارِدَهُمْ دَر
كَيْتِبُ كَرَامَ مَعْلَى اسْتِ كَهْ قَلَّ رِبْكَ دَرَا بِنَجَاسَتِ دَوَارِدَهُمْ دَرِ بَالَايَ كَوْهَ دَرِهَانَ حُدُودَ
سَبْرَدَهُمْ دَرِ بَايَ دَرِخْنَاهِي سِدْرَ — أَكَاةَ بَاسْطِدَ اِيْوَايَ بَرَكَيْسَ وَزَكَيْتَهُ كَهْ قَرِيبًا اسْتِ
مِبَانَ بَصْرَ وَوَأَسْطَ وَأَجْمَعُ بَانَ وَارِدِ شُودَ اَزْ ذَلَّتْ وَخَوَارِي اَزْ كَرَسَنَ كِي وَكَرَانِي وَوَأَسْ
بِرَا هَلْ خِرَاسَانَ وَأَجْمَعُ بَانَ وَارِدِ شُودَ اَزْ ذَلَّتْ وَخَوَارِي اِي كَهْ طَاقَتِ اَوْرِدَهُ نَشُودُ كَلَّ
وَيَا وَيْلٌ لِّلرِّيِّ وَمَا يَحِلُّ بِهَا مِنْ الْقَتْلِ الْعَظِيمِ وَسَبِي الْحَرَمِ وَذَبْحِ الْأَطْفَالِ
وَعُدْمِ الرِّجَالِ وَيَا وَيْلٌ لِّلْبِلْدَانِ الْأَفْرَجِ وَمَا يَحِلُّ بِهَا مِنْ الْأَعْرَابِ وَيَا وَيْلٌ لِّلْبِلْدَانِ
السَّنْدِ وَالْهِنْدِ وَمَا يَحِلُّ بِهَا مِنْ الْقَتْلِ وَالذَّبْحِ وَالْحَرْبِ فِي ذَلِكَ الرَّهَانِ يَا وَيْلٌ
لِّجَزِيرَةِ قَيْسٍ مِنْ رَجُلٍ مَخْجَفٍ نَزَلَ بِهَا وَمَا هُوَ وَمَنْ مَعَهُ (مَخْجَفٌ نَزَلَ هُوَ وَمَنْ مَعَهُ)
فَيَقْتُلُ جَمِيعَ مَنْ فِيهَا وَيَقْتُلُ بَاهِلَهَا وَإِنِّي لَأَعْرِفُ بِهَا جُنُودَ وَقَعَاتِ عِظَامِ
فَأَوَّلُ وَقَعَةٍ مِنْهَا عَلَى سَاحِلِ بَحْرِهَا قَرِيبٌ مِنْ بَرِّهَا وَالثَّانِيَةُ مَقَابِلَةُ كَوْشَا
وَالثَّلَاثَةُ مِنْ قَرْنِهَا الْغَرْبِيِّ وَالرَّابِعَةُ بَيْنَ الرَّوْلَيْنِ وَالخَامِسَةُ مَقَابِلَةُ بَرِّهَا
أَلْيَا وَيْلٌ لِّأَهْلِ الْبَحْرِ مِنْ مَنْ وَقَعَاتِ تَنَادَفَ عَلَيْهَا مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ وَمَكَانٌ قَرِيبٌ
كِبَارِهَا وَتَسْبِي صَغَارِهَا وَإِنِّي لَأَعْرِفُ بِهَا سَبْعَ وَقَعَاتِ عِظَامِ فَأَوَّلُ وَقَعَةٍ
مِنْهَا فِي الْجَزِيرَةِ الْمُتَفَرِّدَةِ عَنْهَا مِنْ قَرْنِهَا الشَّمَالِيِّ تَتَمَّى سَمَاءِهَا بِهَا وَالْوَقَعَةُ
الثَّانِيَةُ تَكُونُ فِي الْقَاطِعِ وَبَيْنَ النَّهْرِ عَنِ عَيْنِ الْبِلْدَانِ وَقَرْنِهَا الشَّمَالِيِّ الْغَرْبِيِّ

در بعلاب و احزان

۷۱

وبین الابله والمسجد و بین الجبل العالی و بین الثلین المعروف بجبل جنوة ثم
يقبل الكوخ بین التل والجاده و بین شجرات البق المعروفه بالبدبرات بجانب سبط
الماجی ثم الحورین و هی سابعه الطامة الكبرى و علامه ذلك یقتل فیها رجل
من اكابر العرب فی بینه و هو قریب من ساحل البحر فیقطع رأسه باحرها كما فی خبر
العرب علیه فنقتل الرجال و نهب الاموال فخرج بعد ذلك العجم علی العرب و يتبعوهم
الی بلاد الخط

لغات افرنج قبله جرمیه هسندکه در فرانسه ساکن شدند و انجادا وطن گرفتند در
قرن پنجم میلادی و در اصطلاح شرقین اطلاق بر اروپاها میشود اجمالا و بعد از جنگهای
صلیبی این اطلاق شایع شد (المنجد) جزیره قیس جزیره کوچکی است در خلیج فارس که از انجا سیدلوا
پسند کوشا محلی است در نزدیکی ان فلك کشتن ناگهانی که در اصطلاح مقلدین اروپائی تر
میگویند سما جمع جزیره ایت در وسط دریای مانه عمان و بحرین (معجم البلدان) و بزبان فارسی
جزیره ماسن میگویند ابله شهرت کنار دجله بصره دجله بزرگ در زاویه خلیجی که داخل
بصره میشود و ان شهری بوده قدیم تر از بصره زیرا که بصره بنا و ان در ایام عمر بن الخطاب
بوده و ان خراب شده و فعلا ابله همین بصره فعلی است کرخ مراد کرخ میان است که
ان بلدیت در بحرین حوزتین دو وادی است از وادیهای قبله در همان منطقه
خط زینقی است که نیزهای خطی بان نسبت داده میشود و از شهرهای ان خط است
قَطِيفٌ وَعُقَيْرٌ وَقَطْرٌ

بَحْرِ حَمَّانِ ابْرَاهِيمَ

یعنی وای بر روی و آنچه بر آن وارد شود از کشتن بزرگ و اسپر شدن زنها و
 سر بردن بچه ها و نابود شدن مردان و ایوای بر شهرهای فرانسه و اروپا و آنچه
 بآنها وارد شود از کشتن و سر بریدن و خواب شدن در آن زمان پس ایوای بر جزیره
 قیس که جزیره کوچکی است در خلیج فارس از مرد ترساننده ای که فرود میاید با همراهمان
 در آنجا پس میکشند هم اهل آن را و ناگهانی آنها را میکشند و من پنج وقعه بزرگ
 را در آنجا می شناسم که واقع خواهد شد و وقعه اول کنار ساحل دریای آن است در
 نزدیکی بیابان آنجا و وقعه دوم در مقابل کوشا که نام موضعی است در همان حد
 و وقعه سوم در همان جانب غربی الجزیره و وقعه چهارم در میان زولتن که در قریه
 کوچکی است در همان نزدیکی و وقعه پنجم در مقابل بیابان آن ایوای بر اهل بحرین
 از جنگهای پی در پی که در آن واقع شود از هر ناحیه و مکانی پس میگردد بزرگان
 آنرا و اسپر میشوند کوچکهای آنها و هفت جنگ در آنجا واقع شود جنگ اول در جزیره
 ایت که از آن منفرد و جدا است از طرف شمالی آن که در وسط دریای میان بحرین و عمان
 واقع است و آنرا سماهیچ گویند که آن دربار ما ش نامند و جنگ دوم در قاطع و میان
 نهر الحیمه شهر واقع شود و طرف شمالی غربی و میان ابله و مسجد و میان کوه بلند و
 میان دو تل معروف بکوه حنوه پس میاید بطرف کرخ میسان که شهر است نزدیک
 بحرین میان تل و جاده و میان درختهای سید که آنرا سُد پرات یا مد پرات گویند
 بطرف شط ماجی پس از آن در دو وادی از وادیهای قبله در همان قبله که آنرا

وَأَجْعَلُكُمْ آخِرَ زَمَانٍ

۷۳

حوریتن گویند و این هفتمین بلای بزرگست و علامت آن اینست که کشته میشود
انجام مردی از بزرگان عرب در خانه خودش که آن نزدیک ساحل دریاست پس بریده
میشود سر او با مرچاکم انجام پس عرب بر آن حاکم متغیر میشوند پس کشته میشوند مردان
غارت کرده میشود مالها بعد از آن بیرون آید عجم بر عرب و دنبال میکنند آنها را تا بلاد خط

الْأَيَّامُ وَاللَّحُظَاتُ (أَهْلُ الْخَطِّ) مِنْ وَقَعَاتٍ مُخْتَلِفَاتٍ تَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا
فَأُولَئِكَ وَقَعَةٌ بِالْبَطَاءِ وَوَقَعَةٌ بِالذَّبِيرَةِ وَوَقَعَةٌ بِالصَّفِصَفِ وَوَقَعَةٌ عَلَى التَّنَائِطِ
وَوَقَعَةٌ بِبُوقِ الْبَحْرَيْنِ وَوَقَعَةٌ بَيْنَ التَّكْلِ وَوَقَعَةٌ بَيْنَ التَّرَاقُذِ وَوَقَعَةٌ بِالْحِجْرَةِ
وَوَقَعَةٌ بِالْمَدَارِسِ وَوَقَعَةٌ بِثَارُوتِ الْأَيَّامِ وَاللَّحُظَاتِ وَمَا يَحِلُّ بِهَا تَمَّ بِهَا بِبُورِهَا
مِنْ نَاحِيَةِ الْكُرْخِ وَوَقَعَةٌ عَظِيمَةٌ بِالْقَطْرِ تَحْتَ السَّبَلِ الْمَعْرُوفِ بِالْحَيْنِيِّ تُعْرَفُ
بِالْفَرَجِ ثُمَّ بِالْقَرْوَيْنِ ثُمَّ بِالْأَرَاكِ ثُمَّ بِأَمِّ خَنْزُورِ الْأَيَّامِ وَاللَّحُظَاتِ وَمَا يَحِلُّ بِهَا
مِنَ التَّحِطِّ وَالْعَلَاءِ وَالْأَفْنِ لِأَعْرَفِ بِهَا وَقَعَاتٌ عَظِيمَةٌ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْأَيَّامِ وَاللَّحُظَاتِ
الْبَصْرَةِ وَمَا يَحِلُّ بِهَا مِنَ الطَّاعُونَ وَمِنَ الْفِتَنِ يَتَّبِعُ بَعْضُهَا بَعْضًا وَأَنَّى لَأَعْرَفُ
وَقَعَاتٍ عَظِيمَةً بِوَأَسْطِ وَقَعَاتٍ مُخْتَلِفَاتٍ بَيْنَ الشُّطْرِ وَالْمَجْنِبَةِ وَوَقَعَاتٍ بَيْنَ
الْعُوبَيْدِ

لَعَنَاتُ بَطَاءِ عَمَلٍ وَاسِعٍ سَيْلٍ كَرِيسَةٍ سَنَكْرِيهِ دَرَانِ جَمْعٌ شَدِيدٌ وَهَرِ مَوْضِعٌ
وَسَبْعِيٌّ كَرِيسَةٍ انْزَمَ وَدَارِيٌّ سَنَكْرِيهِ اسْتُغْوِبِدَ دَيْبِرَهُ قَرِيبُ اِبْتِ دَرِجَرِ
از بنی عامر بن حارث بن عبد قیس صَفِصَفِ زَمَنِ مِلْسَاءِ نَرِيسَةٍ اسْتُغْوِبِدَ اَزْ اَفْكَالِ

بَحْرُ حَمَارٍ وَرَأْسُ حَبَابِ عَلَوْنِ

۷۴

که نام شهری از یعلی بن محمد است سرازیر میشود در وادی سوق الحجازین با راست
کشها سکت کوچها و حیا باها زرافه کرده مردم الحجازة بفتح و نشدید ناحیه است
از نواحی بطحہ ناروت نام محلی است در اخدود قطر میان عمان و عُقیر است و قریب
ببحرین واقع است تللیل مصغر تل است فرج شهر است در اخراعمال فارس از آنکه یازد
عراق است که نزدیک قزوین واقع است و آنرا ازاله گویند و یامراد موضعی است در میان
ازبئی محل که عمارة بن عقیل در حق آن گفته وعذاه بطن بلاد کان بیوتکم بیاد
آنجد منجدون وغاروا وبذی الازاکه منکم قد غادروا جفاکان رؤسها النخار
و بمناسبت ذکر قزوین ممکن است مراد حضرت اراکی که در ایران است باشد و مؤید
آن است بعضی از اخبار دیگر که قبل از ذکر شده و بعد نیز محل خود ذکر خواهد شد ام خود
اسم است برای بصره و مضر هر دو و خور بمنای ذاهبه است (معجم البلدان)
مَجْنِبَةٌ ما بین سواد عراق و زمین هین است محویند قریب است در پیامه ازبئی حد
(معجم البلدان)

یَعْنِي ایوای بر اهل خط از وضعه های مختلفه ای که از پی یکدیگر در آن واقع
شود اول آن وقعه ایت در بطحا که محل وسیع سبل گیری است یا زمین وسیعی است که
سنگریزه در آن بسیار است و وقعه ای در دینیه واقع شود که آن قریب است در بحرین از
بنی عامر بن حارث بن عبد قیس و وقعه ای در صمصاف واقع شود که زمین نرمی است
از شهر افکان سرازیر میشود و آن در دامنه کوهی است و وقعه ای در بازار سرکشها واقع

ز ابعاد بحر الزمان

۷۵

شود و وقعی در کوهها و خیابانها و وقعه در میان جمعت مردمان و وقعی در جزیره که ناحیه ایت از بطیحه واقع شود و وقعی در تاروت که نام محلی است در آنحدود واقع شود ایوای براهل هجر و آنچه بران وارد آید در پهلوی حصار آن در ناحیه کرخ و وقعه بزرگی که در قطر که در میان عمان و عقیق است واقع شود که آن بجزین نزدیکت و آن در برتل کوچکی است که معروفست بتلحسینی پس از آن وقعی در فرج واقع شود که آن شهرست از اعمال فارس و واقعه در اراک و قزوین واقع شود و وقعی در ام خور که مراد بصره یا مصر باشد واقع شود ایوای بر نجد و آنچه که در آن واقع شود از محلی و گرافی و من هراینه میثنام در آن وقعه های بزرگی را در میان مسلمانان ایوای بر بصره و آنچه که بران وارد شود از طاعون و از قنهای پی در پی و من میثنام در آن وقعه های بزرگی که در واسط واقع شود و وقعه های مختلفه ابراکه میان شط فرات و مجنبه که در میان سواد عراق و زمین بین واقع است و وقعه ابراکه در میان عویند که قریه است

در تمامه ازین خدیج واقع شود
الایاویل بغداد من الری من موت و قتل و خوف یشمل اهل
 العراق اذا حل فیما بینهم السیف فیقتل ما شاء الله و علامه ذلك اذا ضعف
 سلطان الروم و تسلط العرب و دبت الناس الى الفتن کدبیب التمل فعندئذ
 تخرج العجم علی العرب و یمیلون البصره الایاویل لفلسطین و ما یحل بها من

بِحَيْثُهَا فِي الْجَمَاعَةِ

٧٦

الْفِتْنِ الَّتِي لَا يُطَاقُ الْإِيَّاءُ بِهَا دُنْيَا وَمَا يَحِلُّ بِهَا مِنْ الْفِتْنِ فِي ذَلِكَ
الزَّمَانِ وَجَمِيعِ الْبِلَادِ الْغَرْبِ وَالشَّرْقِ وَالْجَنُوبِ وَالشَّمَالِ الْأَوَّلَةِ تَرْكِبُ النَّاسِ
بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَتَنَوَّثُ عَلَيْهِمُ الْحُرُوبُ الدَّائِمَةُ وَذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ وَ
مَا رَبَّكَ بِظُلَامٍ لِلْعَبِيدِ

يَعْنِي الْآگَاهُ بِأَشِيدِ أَيَّوِي بِرَبْعَادِ أَرْزَمِي أَرْمُودِن وَكُشَارُ وَتَرْسَبَكُ
شَامِلِ أَهْلِ عِرَاقٍ شُودِ زَمَانِيكُ وَآرِدِ شُودِ دَرْمِيَانِ أَيَّشَانِ شَمِشِرِشِ كُشُودِ
أَيْچَهْ كِهْ خُدَا مِخْوَاهِدِ وَعِلَامَتِ أَنْ اِبْنَتِ كِهْ وَقْتِيكُ ضَعِيفِ شُودِ پَادِشَاهِ رُودِ
وَعَرَبِ مُسَلِّطِ شُودِ وَرَمْدِ مِجْنِشِ دَرِ اِبْنِ دِيبُودِ فَتْنِهَا مَا نَسِندِ مِجْنِشِ دَرِ اِمْدَنِ
مُورِچِكَانِ عِجْمِ بَرَانِهَا حَلَكُ كُنْدِ أَيَّوِي بِرِ فِلَسْطِينِ وَأَيْچَهْ بَرَانِ وَآرِدِ شُودِ اِرْقِنِهَا
كِهْ طَاقَتِ تَحْمَلِ أَنْ نَبَاشِدِ أَيَّوِي بِرِ أَهْلِ جِهَانِ وَأَيْچَهْ بَرَانِهَا وَآرِدِ شُودِ اِرْزِ
فَتْنِهَا دَرِ اَنْزَمَانِ وَدَرِ جَمِيعِ شَهْرِهَا اِرْشَرْقِ وَمَغْرِبِ وَجَنُوبِ وَشَمَالِ الْآگَاهِ
بَاشِ كِهْ رَمْدِ بَعْضِي بِرِ بَعْضِ دِ بَكْرِ سَوَارِ شُونْدِ وَجِيتِنِ كُنْدِ بِرِ يَكْدِ بَكْرِ وَجَنَكْمَا
دَائِمِي مِيَانِشَانِ وَآقِعِ شُودِ وَآيْنِهَا سَبَبِ اِبْخِزِ بَسْتِكُ كِهْ پِشِ گِرْفَنْدِ اِسْتِ دَسْتِهَا
اِنْهَا وَنَبْتِ بِرِ وَرِدِ گَارِ تَوْ سَتْمَكَارِ بَرِ بِنْدِ گَانِ

نُشْرَافِ عَالِي السَّلْطَنَاتِ

لَا تُفْرِحُوا بِالْمَخْلُوعِ مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ (يَعْنِي الْمُقْتَدِرَ) فَانَّهُ أَوَّلُ عِلَامَاتِ النُّغَيْرِ
الْأَوَّلِي وَأَنْتِي أَعْرَفُ مَلُوكِهِمْ مِنْ هَذَا الْوَقْتِ إِلَى ذَلِكَ الزَّمَانِ

وَأَجْعَلْهُمُ رِجَالًا لِلْإِسْلَامِ

٧٧

يَعْنِي فِي النَّبِيِّ كَوَارِثِهِ السَّلَامُ فَرَمُوهُ دُخُولًا فِي مَجْلَعِ شَدِّهِ إِذَا وُلِدَ
عَبَّاسٌ إِذْ خَلَفَتْ يَعْنِي الْمَقْدُرَ بِاللهِ عَبَّاسِيٌّ زَيْرًا كَمَا خَلَعَ شَدُّهُنَّ أَوَّلَ فَنَاءِهَا
تَعْبِيرًا أَيْ أَكْثَرًا بِأَنَّهَا مِنْ مِثْلِنَا بِأَنَّهَا إِثْنَا زَائِدَةٌ نَا أَنْزَمَانِ

فَالْفَقَامُ الْبِرُّ حِلُّ اسْمُهُ

الْفَقَامُ وَجَمَاعَةٌ مِنْ سَادَاتِ الْعَرَبِ وَقَالُوا لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَيْنَ لَنَا الْوَصَائِفُ
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْلَهُمُ الشَّيْخُ فَهُوَ الشَّيْخُ وَالسَّهْمُ الْمَارِدُ وَالْمِشْرِ الْعَجَلُ
وَالصَّفُورُ وَالْعَجُورُ وَالْمَقْتُولُ بَيْنَ السُّورِ وَصَاحِبُ الْجَبِّ الْعَظِيمِ وَالْمَشْهُورُ
بِئْسَ وَالمَحْشُورُ مِنْ بَطْنِ السَّبَاعِ وَالْمَقْتُولُ مَعَ الْحَرَمِ وَالْمَارِدُ إِلَى بِلَادِ الرُّومِ
وَصَاحِبُ الْفَنَاءِ الدِّهْمَاءِ وَالْمَكْبُوبُ عَلَى رَأْسِهِ بِالسُّوقِ وَالْمَلَأَقُ الْمُؤْمِنُ

وَالشَّيْخُ الْمَكُوفُ الَّذِي يَنْهَزُ إِلَى بَنِيهِ وَفِي رَجْعِهِ يَقْتُلُ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ وَ
مَالِكُ الْأَرْضِ بِبَصْرَةَ وَمَا حِيَ الْأَسْمُ وَالسَّبَاعُ الْفَنَاءُ وَالذَّنَاحُ الْأَمَلُ وَ
الثَّانِي الشَّيْخُ الْبِكْرُ الْأَصْلُ الرُّؤْسُ وَالنَّفَاضُ الْمَرْجَدُ وَالْمَدَلُّ بِالْفَرْسَةِ وَ
الْبَهْنُ الْهَيْبَةُ وَالطُّوبَى الْعَمْرُ وَالْوَضَاعُ الْأَهْلَةُ وَالْمَارِقُ لِلزُّورِ وَالْأَبْرَشُ
الْأَقْلَمُ وَبِنَاءُ الْعَصُورِ وَزَيْمُ الْأُمُورِ وَالشَّيْخُ الرَّهْبِيُّ وَالْمَنْقَلُ مِنْ بِلَادِ الْبَلَدِ
وَالْكَافِرُ الْمَالِكُ لِرِقَابِ الْمَسْلُومِينَ وَضَعْفُ الْبَصْرِ وَقَلِيلُ الْعَمْرِ الْأَوَانُ بَعْدَهُ
يَحْتَلُّ الْمَصَابِيحَ وَكَافِي بِالْفَتْحِ وَمَدَّاقِلَتْ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمَظْلَمِ

لُغَاتُ شَايخِ بَلَدِنَا الْأَوْثَقِ شَيْخِ بَغْتِ شَيْنِ مَرْدِ سَالِ دَارِكَةَ سَالِ أَوْ هُوَ بِبَلَدِنَا

بِحِجَّتِهَا فِي الْجَمَاعَةِ

پنجاه و یک تا آخر عمر تا هشتاد سال و بعضی از چهل سال بی‌الا گفته‌اند و خواهی
 و شخص صاحب‌رای صائب و دانشمند و مالدار زیاد و صاحب‌اولاد زیاد و صاحب‌عشره
 و قبله را نیز شیخ گویند شَهِيم بفتح شین و هائیه خاطر و چالاک و توانا و ماهر و مطاع
 را گویند مَارِدٌ سَرَكِيشٌ و در گذرند مَشِيرًا اشاره کننده بوی چیزی عَجَاجٌ بروزن سخا
 مرد نودیده و فرومایه و بروزن شَدَادٌ یعنی با بانیك و فریاد صَقُورٌ بروزن تَوْرَزَنٌ
 یا مرد جَلَبٌ و بسیار لعن کننده و سخن‌چین و کافر فَجُورٌ بروزن صَبُورٌ مرتکب زنا و
 گناهکار و اگر فَجُورٌ بجا باشد بمعنای بخود نازنده است بَاسٌ بهم و عذاب و سختی و
 قوت در حرب و دلیری نَشَّةٌ دَهْمَاءٌ یعنی نارین کننده مَكْبُوبٌ برود در افتاده مُلَاحِقٌ
 خود را بدگری چسباننده از باب مفاعله در میان دو طرف است مُؤَمِّنٌ اعتماد کرده
 شده بر او مَكُوفٌ یعنی کف بسته و دست بسته سَبَاعٌ بیار درنده فَنَانٌ بسیار فتنه
 کننده دَفَاحٌ رام شونده و اگر بِحِجَّتِهَا نقطه دار باشد بروزن کتاب بمعنای استواری و استوار
 کردن کار است أَمَلَجٌ سفید و سیاه می‌هم أَمِجَةٌ و کبود نَفَاصٌ تب و لرز کننده یا فرستنده
 بختش مِثْنٌ از خوف و ترس مُرْتَعِدٌ مضطرب و لرزان و بی‌الزام مَدَلٌ بالفروسته یعنی
 دلالت کننده یا دلالت کرده شده بِپِيقِ گرفتن لِپِنٌ و لِسِنٌ زبان آوردن و توضیح همچین
 ناکس و فرومایه و بی‌اصل پاکسکه پدرش أَزَادٌ و مادرش بِنْدَةٌ باشد و ضَاعٌ
دَرُوعٌ سازنده هَارِقٌ بیرون رونده از دین زُورٌ دروغ و کفر و شرک بِحِجَّتِهَا و مجلس
 سرود و بتی که می‌پرستند و باطل از هر چیزی أَبْرَشٌ بمعنای أَبْرَصٌ آثم رخنه کننده

وَأَجْعَلِ الْعِلْمَ لِلزَّمَانِ

۷۹

زمیم الامور در دست گیرنده مهارت کارها و پیچ براتگیرنده فتنه و شر

یعنی دای گمت - پس بیاخواست بوی آنحضرت مردی که او را تقاع میگویند
 (و آن تقاع بن شوز از تابعین است) با گروهی از بزرگان عرب و گفتند مرا آنحضرت را
 که با امیرالمؤمنین بیان فرمای برای ما وصفهای ایشانرا - پس فرمود آنحضرت علیه
 السلام اول ایشان مرد متبکر پابند بلائی است سالخورده یا صاحب رای و دانسته
 و با مالدار زیاد یا صاحب قبیله یا صاحب اولاد زیاد و مردی که با طریح چالاک و توانا و
 سرکش و در گذرنده - و اشاره کننده خود پدید فرود مایه و پابانک و فریاد کننده با سر و
 صدائی - و مرد حلیب و بسیار سخن کننده سخن چینی کافی - و مرد زنا کننده و گناه
 کار با بخود نازنده ای - و مردی که کشته میشود در میان حرمسرایان خود - و مردی که
 صاحب لشکری بزرگت - و مردی که در بیم دادن و عذاب کردن و سختی و قوت و با
 دلیری در جنگ کردنت - و مردی که از شکم درندگان محسوس شود یعنی درندگان
 او را طعم خود کند - و مردی که با حرم خود کشته شود - و مردی که بشهرهای روم فرار
 کند - و مردی که صاحب فتنه بزرگ و نارکننده است - و مردی که از سر برود و رفتند
 بازار - و مردی که خود را بد بگری بچسباند و اعتماد کرده شود بر او - و مردی سال
 خورده ای که با کیف و دست بسته فرار کند بجا بنبوی که در حد و موصل است
 و باز برگردد و چون برگشت مردی از بنی عباس را بکشد و ممالک زمین مصر شود
 و مردی که محو کننده نام باشد - و مردی که بسیار در رنده و فتنه گر باشد - و مردی که

بجس مرتکبای اجاعلق

زام شونده یا اسنوار در کار باشد و آن مردی است که چهره او بیاهمی و سفیدی و
 کبودی هم امیخته باشد - و مردی که بت ولرز کند با از خوف و ترس فرسوده متجسس
 از دشمن باشد و مضطرب و لرزان و بی آرام باشد - و مردی که دلالت کند پیشی
 گرفتن از طرف پادروندگی باشد - و مردی که زبان او رو فصیح و ناکس فرو مایه و بی
 اصل باشد یا کسیکه پدرش ازاد و مادرش کنیز باشد - و مردی که سازنده دروغ باشد
 بواهل خود - و مردی که از دین بیرون رفته باشد بعلت دروغ و کفر و شرک بجزا و
 مجلس سرود و خوانندگی و بت پرستی - و مردی که دارای مرض برص و رخنه کننده باشد
 - و مردی که بنا کند قصرها باشد - و مردی که در دست گیرنده مهار کارها باشد
 - و مردی که سالخورده و پراکنده فتنه و شر باشد - و مردی که از شهری بشهر دیگر
 منتقل شود - و کافری که برگردد بکامسلمانان سوار شود - و مردی که دید چشمش ضعیف
 باشد - و مردی که عمرا و کوناها باشد - آگاه باشد که بعد از آن مصیبتی رواورد
 گو یا مبینم که فتنائی رواورد از هر مکانی مانند مانند پارهای شب نار بکند

مؤلف فقیر گوید

که آنحضرت علیه السلام در این قسمت از خطبه سی و سه نفر از پادشاهان به او صحابا
 که دارند یاد فرموده و نامهای آنها را ذکر کرده و آنچه بنظر میناید است که این ملوک
 غیر از خلفاء بنی عباس میباشد که عدد آنها سی و هفت نفر بوده اند اول آنها ابو
 العباس سفاح است که نام و نسب او از اینقرار است عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله

وَأَبْعَدَ مِنْ حَرْزِ مَا

41

بن عباس بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف - وَاخْرَانَهَا أَبُو أَحْمَدَ عَبْدِ اللَّهِ
 بن مُنْصَرِّمِ مَسْتَعْمِ عِبَاسِيٍّ اسْتَكْرَمَهُ دَرِ عِدَّةٍ دَسَالِ شَشْصِدْ وَبِنِجَاهِ وَبِنِجْهِ
 هَلَاكُ كُوخَانِ بِمَثُورَتِ خَوَاجِرِ نَصْرِ الدِّينِ طُوسِيٍّ دَرِ بَعْدَادِ أَوْرَاكُتْ وَدَوْلَتِ
 بَنِي عَبَّاسِ بِقِتْلِ أَوْ مَقْرَضِ شُدْ - أَجْمَالِ مَلُوكِ غَيْرِ زِخْلَفَاءِ هَسْتَنْدِ وَظَا
 كَلَامِ الْخَضِرَتِ دَرِ بَيْنِ خُطْبَةِ تَقِيْبِ مَلُوكِ فَرْمُودِ نَهْ خَلْفَاءِ وَوَأَيُّدِ اِسْتِخْبَرِي
 كِهْ بِطَرِيقِ مَخْلَعَةِ خَاصِهِ وَعَامِهِ اَزْ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَأَيُّدِ اِسْتِخْبَرِ اِنْدِ
 كِهْ الْخَضِرَتِ دُورِهِ رَا بَعْدَ اَزْ رَحَلَتِ خُودِ نَا اَزْ مَانِ قِيَامِ قَائِمِ بِبِحَارِ قَمِ تَقِيْمِ فَرْمُودِ
 اَوَّلِ دُورِهِ خَلْفَاءِ دُومِ دُورِهِ مَلُوكِ سُوْمِ دُورِهِ اِمْرَاءِ چِهَارَمِ دُورِهِ جَبَابِرَةِ
 وَدُورِهِ جَبَابِرَةِ مَتَّصِلِ بِنُظُورِ مَهْدِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامِ اسْتِ وَامْتِدَادِ دُورِهِ خَلْفَاءِ
 اَزْ مَلُوكِ بِيْشَرِ وَدُورِهِ مَلُوكِ اَزْ اِمْرَاءِ بِيْشَرِ وَامْرَاءِ اَزْ جَبَابِرَةِ بِيْشَرِ اسْتِ وَامْرَاءِ كُشَا
 هَسْتَنْدِ كِهْ حُكُومَتِ اِنْهَا بَعْوَانِ سُلْطَنَتِ وَبِاَدِ شَاهِي بِنْتِ بَلَكِهْ بَعْوَانِ جِهَوْرِيَّتِ
 وَرِيْشِ جِهَوْرِيَّتِ چِنَا نَجْمِ دَرِ عَصْرِ حَاضِرِ دَرِ اَغْلِبِ مَمَالِكِ رُويِ زَمِيْنِ مِتْدَاوَلَسْتِ
 خَلَاصَهُ كَلَامِ اِمَكِهْ خَضِرَتِ اِمْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامِ نَامِ بَعْضِيٍّ اَزْ مَلُوكِ رَا بِطُورِ اَلْخُرُورِ
 دَرِ اِنْخِلَبِ وَبَعْضِيٍّ رَا تَلُوْجِيَّا اِمَارَهُ فَرْمُودِ وَدَرِ غَيْرِ اِنْخِلَبِ نَبْرِ بَعْضِيٍّ اَزْ اِنْهَا اِمَارَهُ فَرْمُودِ
 چِنَا نَجْمِ دَرِ مَحَلِ خُودِ بِمَقْدَرِ مَبْسُورِ وَمَقْتَضِيٍّ اِمَارَهُ خَوَامِ كِرْدَانِ شَاءَ اللهُ تَعَالَى شَاهِ الْعَوْنِ
 ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 مَعَاشِرَ النَّاسِ لَا تَشْكُوا فِي قَوْلِي هَذَا فَإِنَّ مَا ادَّعَيْتُمْ وَلَا تَكَلِّمُوا زُورًا

بِخَيْرِهَا رَدَّ الْجَاعِلُونَ

وَلَا انْبَسْتُمْ اِلَّا بِمَا عَلَّمَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالرُّسُلُ وَقَدْ اَوْدَعْنِي الْفِ مَسْئَلَةٌ
 يُفْرَعُ مِنْ كُلِّ مَسْئَلَةٍ الْفِ بَابٍ مِنَ الْعِلْمِ وَيُفْرَعُ مِنْ كُلِّ بَابٍ مِائَةُ الْفِ بَابٍ وَامْتِنَا
 احصيت لكم هذه لتعرفوا مواقيتها اذا وقعت في المنق مع قلة اعضابكم فبأكثره
 فنتم وحب زمانكم وخيانة حكامكم وظلم قضاتكم وكلاية تجاركم وشيخة ملوككم
 وفتى اسراركم وما تطل اجسامكم وتطول امانكم وكثرة شكواكم وناقلة معرفتكم
 وذلة فقيركم وتكبر اغنياءكم وقلة وفاءكم انا لله وانا اليه راجعون من
 اهل ذلك الزمان تحمل فيهم المصائب ولا يتعظون بالنواب ولقد خالط
 الشيطان ابدانهم ورتخ في ابدانهم وولج في دماغهم وپوسوس لهم
 بالافك حتى تركب الفتن الامصار ويقول المؤمن المسكين ائمتنا التي من
 المتضعفين وخبر الناس يومئذ من يلزم نفسه ويخفي في بيته عن مخالطة
 الناس نفسه والذي يسكن قريبا من بيت المقدس طالبا لاثار الابناء
 يعنى پس فرمود انحضرت عليه السلام - ايگروه مردم درگفتار من شك نكند
 اينسخنا پزاکه ميگويم زيرا که من ادعای نکرده ام و سخن دروغ نگويم و خبر نمیدم
 شما را مگر آنچه تعليم فرموده است مرا رسول خدا صلی الله علیه و اله و هر اینه
 از روی تحقیق بامانت بمن سپرد هزار مسئله ای را که منفرع است از هر مسئله ای هزار
 باب از علم که از هر بابی از آن صد هزار باب از علم و جز این نیست که مردم برای
 شما اینعلامات را نایبنا پیدا وقت انها را زمانیکه در رفتها واقع شوید یا کسی

وَابْعَدُوا بِالْحَرَمِ نَارًا

۱۳

صبر شما پس چقدر شگفت اوراست فتنهای شما و پلیدی زمان شما صیانت کردن
حکام شما و ظلم کردن دادستانهای شما و سست صفتی بازرگانان شما و بخل و
حرص پادشاهان شما و آشکار شدن اسرار شما و لاغری و نزار شدن جمعیها شما
و دراز شدن ارزوهای شما و زیاد شدن شکایتهای شما و عجب ستارگی میفت
شما و خوار شدن فقیر شما و تکر و بزرگی کردن ثروتمندان شما و کمی وفای شما
بدرستی که ما برای خدا هستیم و بددستی که ما بسوی او بازگشت کننده ایم و این
استرجاع برای مصائب و فتنهاست که از اهل انزمان رخ دهد وارد شود
در حق ایشان مصیبتها و اندوهها و بزرگ نمیدانند مصیبتها و کارهای دشوار را
و هر آینه بتحقق میخندد شود شیطان در بدنه های ایشان و در آیند شود در بدنها
ایشان و وارد شود در خونهای ایشان و وسوسه کند بر ایشان بدروغ گفتن تا اینکه
فتنها بر شهرها سوار شود و بگوید مؤمن بنیوی دوست دارنده ما که من از ناتوانان
هستم و بهترین مردم در ان زمان کسی است که ملازم نفس خود باشد و پنهان
شود در خانه خود و اجنباب کند نفس او از امیرش بامر درمان و آنکسکه نزدیک
بیت المقدس ساکن شود در حالیکه طلب کننده آثار پیغمبران باشد

مَعَاشِرِ النَّاسِ لَا يَتَوَى الظَّالِمَ وَالْمَظْلُومَ وَلَا الْجَاهِلَ وَالْعَالِمَ وَلَا الْحَقَّ
وَالْبَاطِلَ وَلَا الْعَدْلَ وَالْجَوْرَ إِلَّا وَإِنَّ لَهُ شَرِيعَ مَعْلُومَةٍ غَيْرَ مَجْهُولَةٍ وَلَا يَكُونُ
نَبِيَّ الْأَوَّلِهِمْ أَضْدَادَ بَرِيدٍ وَلَا أَطْفَاءَ نُورِهِمْ وَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ إِلَّا وَإِنَّ

بَحْسُ حَمَلِيٍّ رَأَى الْجَمَاعَةَ عُلُقُ

دَعَوْكُمْ إِلَى سَبِّنا فَسَبُّونا وَإِنْ دَعَوْكُمْ إِلَى شَتْمِنا فَاشْتَمُونا وَإِنْ دَعَوْكُمْ إِلَى الْعِيَا
 فَالْعُونَا وَإِنْ دَعَوْكُمْ إِلَى الْبِرْهَانِ مِنْنا فَلاتَبَرُّوا مِننا وَمُدُوا أَعْنَاقَكُمْ لِلسَّيْفِ
 وَاحْضَرُوا بَيْتَكُمْ فَإِنَّهُ مِنْ تَبَرُّوا مِننا بَعْلَبَهُ تَبَرُّوا مِننا وَرَسُولَهُ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ
 سَبًّا وَلَا شَتْمًا وَلَا لَعْنًا **ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ** يَا وِجْدُ مَسَاكِينِ
 هَذِهِ الْأُمَّةُ وَهُمْ شَيْعُنَا وَحِجَّتُنَا وَهُمْ عِنْدَ النَّاسِ كُفَّارٌ وَعِنْدَ اللَّهِ بَرَّارٌ وَعِنْدَ
 النَّاسِ كَاذِبِينَ وَعِنْدَ اللَّهِ صَادِقِينَ وَعِنْدَ النَّاسِ ظَالِمِينَ وَعِنْدَ اللَّهِ
 مَظْلُومِينَ وَعِنْدَ النَّاسِ جَائِرِينَ وَعِنْدَ اللَّهِ عَادِلِينَ وَعِنْدَ النَّاسِ خَائِرِينَ
 وَعِنْدَ اللَّهِ رَاجِحِينَ فَارْزُوا بِاللَّهِ بِالْإِيمَانِ وَخُذُوا مِنَ النَّاسِ مَعَاشِرَ
الثَّامِسِ إِنَّمَا وَلَّيْتُمْ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الصَّلَاةَ وَ
 يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ مَعَاشِرَ النَّاسِ كَأَنِّي بَطَانَةٌ مِنْهُمْ يَقُولُونَ
 إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ يَعْلَمُ الْغَيْبَ وَهُوَ الرَّبُّ الَّذِي يَحْيِي الْمَوْتَى وَيَمِيتُ الْأَحْيَاءَ
 وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ كَذَبُوا وَرَبُّ الْكُفَّةِ أَيُّهَا النَّاسُ قُولُوا فِيمَا مَاشَرْتُمْ
 وَأَجَلُونَا مَرْبُوبِينَ

يَعْنِي اِيگروه مردمان یکسان و برابر نیست ستمکار با ستم دیده و نه نادان
 با دانای و نه حق با باطل و نه عادل با جورکنده آگاه باشید که برای خدا راهها و
 شریعتها نیت دانسته شده که ندانسته نیست و نمیباشد پیغمبری مگر اینکه ایشانرا
 میدهند هائی هستند که میخواهند نور انهارا خاموش کنند و ما اهل بیت پیغمبریم

ز ابجد امر الزمان

۱۵

اگاه باشید و اگر خوانند شمارا که ما را دشنام دهد پس دشنام بدهید و
اگر خوانند شمارا که ما را گوید پس ما را گوید ما را و اگر خوانند شمارا که
لعنت کنند ما را پس لعنت کنند ما را و اگر خوانند شمارا بیزار از ما پس بیزار می
شوید از ما و بکشید گریه های خود را برای شمشیر (یعنی کشته شوید) و از ما بیزار می
شوید و نگاه دارید بقرین خود را زیرا که هر که قلباً از ما بیزار شود بیزار می شود خدا و پیغمبر از
او آگاه باشد که دشنام و ناسزا و لعن ما نمیرسد - پس فرمود آنحضرت علیه السلام
پس ایوای برینوایان این امت که شیعیان و پیروان ما هستند و دوستان ما باند
و ایشان نزد مردم کافرها هستند و نزد خدا از نیکانند و نزد مردم دروغگو باند
و نزد خدا از راستگو باند و نزد مردم ستمکارانند و نزد خدا ستمدیدگانند و
نزد مردم جورکنندگانند و نزد خدا عادل و دادکنندگانند و نزد مردم زیانکارانند
و نزد خدا سودبرندگانند و ستمکارانند بندگان خدا و منافقان زیانکارانند
گروه مردمان - جز این نیست که سزاوارتر بصرف کردن در کارهای شما خدا و رسول
او و کسانی هستند که ایمان آورده اند بخدا و رسول او و اینها کسانی هستند که پیامبران
نماز را و میدهند زکوة را در حالتی که ایشان در حال رکوعند - گروه مردمان -
گو با منیم طایفه ای از ایشانرا که میگویند علی بن ابیطالب غیب میداند و او است
این سرور دگاری که زنده میکند مردگان را و میپرانند زندگان را و او بر هر چیزی توانا
است دروغ میگویند قسم پروردگار که ما همردمان در شان ما هر چه

بِحُجَّتِهَا رَمَى الْجِبَالُ عِلْقًا

١٤

مِنْخُوا هَبْدًا بِكُوبِدٍ بَعْنَى اِرْضَائِهِ وَمَنَابِتٍ وَكَمَا لَاتٍ وَقَرَارٍ دَهِيدٍ مَارًا
تَرْبِيَّتٍ شَدِيدٍ وَبِنْدُكَانٍ خَدًا بَعْنَى مَا حَذَانِيَّتُمْ بَلْكَ بِنْدُكَانٍ اَوْفِدِهِ شَدِيدٍ اِهْمِ
الْاَوَائِكُمْ سَتَحْتَلِفُونَ وَتَتَفَرَّقُونَ الْاَوَائِكُمْ اَوَّلَ السَّنِينَ اِذَا انْقَضَتِ سَنَةٌ
مِائَةٌ وَثَلَاثَةٌ وَسِتُّونَ سَنَةً تَوْفَقُوا اَوَّلَ الْفِتَنِ فَاِنَهَا نَزَلَتْ عَلَيْكُمْ ثُمَّ بَاتِيكُمْ
فِي عَقِبِهَا الدَّهْمَاءُ تَدَهَمُ الْفِتْنُ فِيهَا وَالغُرَاءُ تَغْرُو بِاَهْلِهَا وَالسَّقَطَاءُ
نَسَقَطُوا الْاَوْلَادُ مِنْ بَطُونِ اُمَّهَاتِهِمْ وَالْكُفَّاءُ تَكْسَحُ فِيهَا النَّاسُ مِنَ الْعَطْوِ
وَالْمَحَنِ وَالْفَنَاءُ تَفْتَنُ بِهَا مِنْ اَهْلِ الْاَرْضِ وَالنَّازِحَةُ تَنْزَحُ بِاَهْلِهَا
مِنَ الظُّلْمِ وَالغُرَاءُ تَغْرُو فِيهَا الظُّلْمَ وَالْمَنْفِيَّةُ تَفْتَنُ مِنْهُمْ الْاِيْمَانَ وَالْكُرَّ
كَرَّتْ عَلَيْهِمُ الْخَيْلُ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ وَالْبُرْشَاءُ يَخْرُجُ فِيهَا الْاَبْرَشُ مِنْ خِرَاسَانَ وَ
الشُّوْلَاءُ يَخْرُجُ فِيهَا مَلِكُ الْجِبَالِ اِلَى جَزَائِرِ الْبَحْرِ بِقَهْرِهِمْ ثُمَّ يُوَدِّعُهُمُ اللهُ بِالنَّصْرِ عَلَيْهِ
ثُمَّ تَخْرُجُ بَيْنَ ذَلِكَ الْعَرَبُ وَيَخْرُجُ صَاحِبُ عِلْمِ اَسْوَدَ عَلَى الْبَصْرَةِ فَتَقْصِدُ الْفِيئَةَ
اِلَى الشَّامِ ثُمَّ الْعَنَاءُ عَنِ الْخَيْلِ بِاعْتِهَابِ دِيَارِ الْبَصْرَةِ وَالطُّغَاءُ طَحَنَ الْاَقْوَامُ
فِي كُلِّ مَكَانٍ وَالْفَائِئَةُ تَفْتَنُ اَهْلَ الْعِرَاقِ وَالْمَرْجَاءُ تَمْرُجُ النَّاسَ اِلَى الْيَمَنِ وَ
السُّكَّاءُ تَسْكُتُ الْفِتْنُ بِالشَّامِ وَالْمَحْدَرَاءُ اِنْخَدَرَتْ الْفِتْنُ اِلَى الْجَزِيرَةِ الْمَعْرُوفَةِ اَوَّلَ
قِبَالِ الْبَحْرِ مِنَ الطُّبُوحِ نَطَمَ الْفِتْنُ فِي خِرَاسَانَ وَالْجُورَاءُ جَارَتْ الْفِتْنُ بِارِضِ
فَارِسَ وَالهُوجَاءُ هَاجَتْ الْفِتْنُ بِارِضِ الْخَطِّ وَالطُّوْلَاءُ طَالَتْ الْخَيْلُ عَلَى الشَّامِ
وَالْمُرَّةُ نَزَلَتْ الْفِتْنُ بِارِضِ الْعِرَاقِ وَالْمَقْصَلَةُ اتَّصَلَتْ الْفِتْنُ بِارِضِ الرُّومِ

وَابْعَادُوا حَرْبَنَا

۱۷

(وَالطَّائِرَةُ طَارَتْ الْفِتْنُ بَارِضِ الرُّومِ) وَالْحَجْرَةُ (الْمُهَيَّبَةُ) هَاجَتَا لِأَكْرَامِ
 مِنْ شَهْرٍ زَوْرٍ وَالْمُرْمَلَةُ أَدْمَلَتِ النَّسَاءَ بِالْعِرَاقِ وَالْكَاسَةُ تَكَثَّرَتِ الْخَيْلَ
 عَلَى أَهْلِ الْجَزِيرَةِ وَالنَّاحِرَةُ نَحَرَتِ النَّاسَ بِالشَّامِ وَالطَّاعِمَةُ طَعِمَتِ الْفِتْنَةَ
 بِالْبَصْرَةِ وَالْفِتَالَةُ قَتَلَتِ النَّاسَ عَلَى الْقَنْطَرَةِ بِرَأْسِ الْعَيْنِ

لُعَاتُ دِهْمَاءِ هجوم آوردند غزوان جنگ کردن بادشمن و غارتگری سقطا
 افتادن بچه از شکم مادر کتخاء رندیدن و ربودن و درمانده شدن فتناء فتنه
 خیزی و فتنه گری کننده نازحه دور و اواره شوند و تعدیه ان بباء حرف جر شده
 یعنی دور و اواره کننده غزاء فروگیرنده و بپایا کننده در سختی و رحمت ندادنده منیفه
 نیست و نابود کننده کتراء حمله گردنیا بر شاه نمابنده برص شوکاء حمله کردن در
 جنگ با انواع اسلحه عناء دراپنده بغير و چرگی طخناء نرم کننده فائنه بفتنه انداز
 مار حقه از مند شوند سکناء ساکت شوند حدراء سراز پر شدن اوال جزیره ایت
 از جزائر بحرین طامحه سخت شوند جوراء ستمگری هو جاء باد سخت تند کردی
 کن کند و ویران کند خانیها را طولاء نبرد کردن بدرازی منزله فرو ورسنده طائره
 پرواز کننده محربه داخل در جنگ کننده مهیبه بھیمان آوردند مرمله بپوه کننده
 زنان کاسره شکنده و رساننده چیز بکه طاقت ان باشد ناحره نخر شوند
 قتاله کشنده رأس العين شهرت بزرگ و مشهور از شهرهای جزیره واقع در
 میان حران و نصیبین و دینبیر مسافت ان نا نصیبین پانزده فرسخ است تقریباً

بجس جہانگاہی اجبا علق

و ناخران ہم ہین مقدار فاصلہ است و نادر تیسرہ فرسخ است قطرہ یعنی پُل
یعنی آگاہ باشید کہ زود باشد کہ شما با بکر بکر مختلف شوید و از ہدیگی
 جدا شوید آگاہ باشید کہ اول سالها زمانیکہ سال صد و شصت و سوم از ہجرت
 بگذرد اوقات منظر باشد کہ اول زمان فتنہ است کہ ان برسما نازل شود پس
 در دینال ان سال ہجوم اورندہ فتنہا است در ان و سال جنگی کہ با اہل خود
 بجنگد و سال اندازندہ ایکہ مادرہا چنہای خود را سقط کند و سال رندیدن و ربو
 و در مانندہ شدن کہ مردم در ان از محطی و مختہار ندیدہ و ربودہ و در مانندہ شوند و سا
 فتنہ چیزیکہ بقتنہ بیدار ذاہل زمین را و سال دور و اوارہ کشند کہ از ظلم و ستم اہل
 خود را اوارہ کند و سال فروگیرندہ یا فریبندہ ایکہ بیابا کانہ اہل خود را بظلم و ستم فرو
 و سال بیت و نابود کندہ ایکہ ایمان را از دلہای اہلش برہد و نابود کند و سال حملہ
 اورندہ ایکہ سواران جنگی برایشان در ان حملہ اورند از ہر طرف و سال برص اورندہ
 ایکہ در ان شخص ابرصی کہ دارلی برص است از سمت خراسان خروج کند و سال بکا
 بردن اسلحہ کہ در ان انواع سلاحہای جنگی بکار بردہ شود کہ در ان پادشاہ جبل
 خروج کند و بجزیرہای دریا فہر و غلبہ کند و پس از ان خدا اہل ان جزیرہا را ناپند
 کند بسیار بکردن بہ انہا و غالب شدن پس عرب در ان زمان خروج کند و خروج کند
 صاحب پرچم سیاہ بر بصرہ پس بطرف او قصد کند و اورا تا شام بغیب کند جو ان
 پس از ان در انند بقہر و چہرگی سوارانی با عنانہای خود در خانہای بصرہ و سا

وَابْعَاثُوا إِلَى الْمُنَا

۸۹

نرم کنند ای که نرم کند روزبهای اهل خود را یعنی در اثر نبودن خوار و بار بختی
 افتند و نرم و گوید شوند در همه جا و سال بفتنه اندازنده ای که بفتنه اندازد اهل
 عراق و سال با احتیاج و آزمندی اندازنده ای که اهل آن از فرط احتیاج و
 آزمندی بجانب یمن روند و سال ساکت و آرامی که در شام فتنها ساکت و آرام
 شود و سال سرازیر شوند که فتنها در آن بطرف جزیره ای که معروف به اوال است
 از جزیره های بحرین سرازیر شود و سال سخت شوند ای که سخت شود فتنها در
 زمین خراسان و سال جور و ستمگری که فتنهای جور و ستم در زمین فارس رخ
 دهد و سال وزیدن باد سخت شد که باد شدید ریشه کن کننده و ویران کننده
 خانه ها در زمین خط بوزد (مراد خط عثمان با خط قطیف و عقیق و قطر که نزدیک
 بحرین است میباشد) و سال نبرد و جنگ دنبال دار که در شام جنگ و نبرد لشکر با
 دنبال دار و دراز شود و سال فرو فرسنده ای که فرود آید فتنها در زمین عراق
 و سال اتصال یا بیده که فتنها در زمین روم متصل شود یا بنا بر نسخه ای پرواز کند
 که فتنها در زمین روم پرواز کند و سال داخل در جنگ کننده یا هیجان آورنده ای که
 داخل در جنگ کند یا هیجان آورد کرده ها را از شهر روم که جلگه است و کوهستانی است
 در میان اربل و همدان واقع و اهالی آن همه گردند و سال پوه کننده زینا که در عراق
 زینا پوه شوند و سال شکنده ای که لشکر با آن اهل جزیره را در هم شکسته و خورد
 و سال مخر کننده ای که مردم در شام مخر شوند و سال سخت شوند ای که فتنه در جزیره

بِحَيْثُهَا فِي الْجَبَا عِلْقُ

مخت شود و سال گذشته ای که کشته شوند مردم بالای جسر در رأس العين که شهر است بزرگ از شهرهای جزیره در پانزده فرسخی نصیبین و پانزده فرسخی حران و ده فرسخی دُنبیر که هر سه از شهرهای جزیره اند

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَالْمَقْبَلَةُ أَقْبَلَتْ الْقِسْمَةَ إِلَى أَرْضِ الْيَمَنِ وَالْحِجَازِ وَالصَّرُوحُ مَصْرُخَةُ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَلَا تَأْمَنُ لَهُمْ وَالسَّمْعَةُ اسْمَعَتْ أَهْلَ الْإِيمَانِ فِي مَنَامِهِمُ السَّابِغَةُ سَجَّتَ الْحَبْلُ فِي الْقَتْلِ إِلَى أَهْلِ الْجَزِيرَةِ وَالْأَكْرَادُ يَقْتُلُ فِيهَا رَجُلًا مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ عَلَى فَرَّاشِهِ وَالْكَرْبَاءُ أَمَانَتُ الْمُؤْمِنِينَ بِكَرْبِهِمْ وَحَسْرَتِهِمْ وَالْعَامِرَةُ عَمَرَتِ النَّاسَ بِالْعَهْطِ وَالسَّائِلَةُ سَأَلَ الْفَنَاقَ فِي قُلُوبِهِمْ وَالْعُرْفَاءُ تَعْرِقَتِ أَهْلَ الْحَطِّ وَالْمَحْرَبَاءُ نَزَلَ الْعَهْطُ بِأَرْضِ الْحَطِّ وَهَجَرَ كُلُّ نَاجِدٍ حَتَّى أَنْ السَّائِلُ يَدُورُ رَيْثُلٌ فَلَا أَحَدٌ يُعْطِيهِ وَلَا يَرْجِمُهُ أَحَدٌ وَالْعَالِيَةُ تَغْلُوا طَائِفَةٌ مِنْ شَيْعَتِي حَتَّى يَتَّخِذُوا لِي رِبًّا وَإِنِّي بَرِيٌّ مِمَّا يَقُولُونَ وَالْمَكْنَاءُ تَمَكَّتِ النَّاسَ فَرَمَّا يَنَادِي فِيهَا الصَّارِخُ مَرَّتَيْنِ أَلَا وَإِنَّ الْمَلِكَ فِي آلِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَيَكُونُ ذَلِكَ الصَّوْتُ مِنْ جَبْرِئِيلَ وَيَصْرُخُ ابْلِيسُ لِعِنْدِ اللَّهِ أَلَا وَإِنَّ الْمَلِكَ فِي آلِ أَبِي سَفْيَانَ فَعِنْدَ ذَلِكَ يُخْرِجُ السَّفِيَانِيُّ فَتَتَّبِعُهُ مِائَةُ أَلْفِ رَجُلٍ ثُمَّ يَنْزِلُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ فَيَقْطَعُ مَا بَيْنَ جَلُولَةَ وَخَانِقِينَ فَيَقْتُلُ فِيهَا الْفُجْعَانِجَ (الجهجاه) فَيَذْبَحُ كَمَا يَذْبَحُ الْكَبِشَ ثُمَّ يُخْرِجُ شُعَيْبَ بْنَ صَالِحٍ مِنْ بَنِي قُضَيْبِ

وَابْعَادُكُمْ عَنِ الزَّمَانِ

91

وَاجْتَامَ فَهُوَ لِعُورِ الْمُخَلَّدِ فَالْعَجِبُ كُلُّ الْعَجِبِ بَيْنَ جُمَادَى وَرَجَبٍ مِمَّا يَجَلُّ
 بِأَرْضِ الْجَزَائِرِ وَعِنْدَهَا بَطْنُ الْمَفْقُودِ مِنْ بَيْنِ التَّلِّ بِكَوْنِ صَاحِبِ النَّصْرِ
 فَوَاقَعَهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ ثُمَّ بَطْنُ بَرَّاسِ الْعَيْنِ رَجُلٌ أَصْفَرُ اللَّوْنِ عَلَى رَأْسِ
 الْفِطْرَةِ فَيَقْتُلُ عَلَيْهَا سَبْعِينَ أَلْفَ صَاحِبٍ مَحَلًّا وَيَرْجِعُ الْفِئْتَةَ إِلَى الْعِرَاقِ
 وَتُظْهِرُ فِئْتَهُ شَهْرَ زُورٍ وَهِيَ الْفِئْتَةُ الطَّامَّةُ الدِّهْمَاءُ (الصَّمَاءُ وَالذَّاهِبَةُ الْعِظْمَاءُ)
 الْمَتَمَّةُ بِالْهَلِيمَةِ

لَعْنَاتٌ مَقْبَلَةٌ رَوَّاءُ وَرَنْدَةٌ صَرُوحٌ فَرِيادٌ كِشْدَةٌ مُتَمِّعَةٌ شَنْوَانْدَةٌ سَابِحَةٌ شَنْوَانْدَةٌ
 اَكْرَادٌ جَمْعُ كَرِيءٍ عَمٌّ وَامْدُودَةٌ يَدِيدَةٌ اَوْرَنْدَةٌ غَامِرَةٌ فَرُوكِبْرَنْدَةٌ سَائِلَةٌ جَارِيٌّ وَرَوَّاءٌ
 شُونْدَةٌ عَرَفَاءٌ عَرَقٌ كِشْدَةٌ حَرَبَاءٌ رَبَائِيْدَةٌ مَالٌ غَالِيَةٌ غُلُوكْتَدَةٌ مَكْتَاءٌ دَرَنْكٌ
 كِشْدَةٌ جُلُوكٌ شَهْرِيْبَةٌ اَزْ شَهْرِيْهَائِ الْعِرَاقِ فَجَفَاجٌ مَرْدٌ سَخْنٌ اَرَايٌ وَبِسْمِخٌ خُوْدُنَاوَنْدَةٌ
 جَهْجَاهٌ نَامٌ مَرْدٌ لَيْسَتْ كَهْ تَمَامٌ رُوِيٌّ زَمِيْنٌ رَابِكْرِدٌ كَبِيْشٌ قُوْجٌ جَنْكِيٌّ اَعْوَرٌ يَكِيْمٌ مُخَلَّدٌ
 مَرْدٌ سِيَاهٌ چَرْدَةٌ پَرِ مَحَلًّا اَسْلِحَةُ نِهَايِ پَرِ اَسْنَةُ الطَّامَّةُ بِلَايِ بَرَكٌ دِهْمَاءٌ نَارِيْلَكِشْدَةٌ
 صَمَاءٌ كَرَكْتَدَةٌ دَاهِيَةٌ بِلَايِ سَخْتٌ هَلِيْمَةٌ لَاصِقٌ وَجَبِيْنْدَةٌ بَسِيَارٌ

يَعْنِي فَرَمُودٌ - وَسَالٌ رَوَّاءُ وَرَنْدَةٌ اِيْكَهْ رَوَّاءُ وَرَنْدَةٌ بَرَزَمِيْنٌ مِيْنٌ وَحِجَارٌ وَ
 سَالٌ فَرِيادٌ كِشْدَةٌ كَهْ فَرِيادٌ كِشْدَةٌ اَهْلُ الْعِرَاقِ پَرِ اِيْمِيْنِيْ بَرَايِ اِيْشَانِ نَبَاشْدُ
 سَالٌ شَنْوَانْدَةٌ اِيْكَهْ بَشْنُوَانْدَةٌ اَهْلُ اِيْمَاْمَرَا حِذَادِرِ خَالِيْتِكِهْ خَوَابٌ بَاشْدُ وَسَالٌ
 شَنْوَرِيْكَهْ كِشْتِيْهَائِيْ جَنْكِيٌّ لَشْكُرٌ دَرِ رُوِيٌّ دَرِ اِيْشَانِ دَرَايْدٌ بَرَايِ كِشْتِنِ اَهْلِ حَرْبِ

بِحِجَّتِ رَأْسِ الْخَلَاءِ عَلَيْهِ

وگردها میکشند در آن سال مردی از بنی عباس را در خوابگاه او و سال غم
واندوه پدید آوردند که همه مردم مؤمنان بغم و اندوه و حسرتهای خود و سال
فروگیرنده ای که فحطی مردم را فرو گیرد و سال جاری و روانشونده ای که جاری و
روان شود نفاق در دلهای ایشان و سال غرق شدن که در آن سال اهل خط
غرق شوند و سالی ریابنده که مالهای مردم در اثر فحطی رفته شود در زمین خط
و هجر و هزاجهای نا اندازه ای که سائل دور بگردد و احدی چیزی با او نهد و کسی
با او رحم نکند و سال غلو کننده که جمعی از شیعیان من غلو کنند و مرا بپروردگار
یعنی خدای بگردند و بدرستی که من بزارم از آنچه میگویند و سالی در نیک کننده
که در نیک کنند مردم پس بماند آنکه مناد پی فریاد کننده در آن سال دو مرتبه که
اگاه باشد که ملک در آل علی بن ابیطالب است پس این صدای جبرئیل است و فریاد
میکند شیطان اغت کند خدا و را که اگاه باشد که ملک در آل ابی سفیان است
در آن حال بیرون آید سفیانی و پیروی کند او را صد هزار مرد پس فرود آید در
زمین عراق پس قطع میکند میان جلوله که دهی است در شش فرسخی بغداد و حجاب
پس میکشد در آنجا مرد سخن آرا بپرا که نازنده است بسخن خود پس سر بریده شود
آن مرد همچنانکه قوح جنگی سر بریده شود پس بیرون آید شعب بن صالح از میان
خانه های نبوی و بزارها و او مرد بیت یکپشم و پیری سیاه چرده پس عجب آوردند
است هر گونه عجیبی در میان ماه جمادی و ماه رجب وارد شود بر زمین

وَأَجْعَلُ مِنْ أَعْرَابِ رُومِهَا

۹۳

جزائر از فتنها و بلاها در آن حال ظاهر میشود کشته‌ای از میان تل که صاحب
نصر و غلبه است پس در آنوقت با آن مرد بچشم جنت کند پس ظاهر میشود بر آن العز
که شهرت از شهرهای جزیره مپانه حران و نصیبین مردی زرد رنگ بر سر حیر
پس میگردد از آنجا هفتاد هزار نفر که صاحب اسلحه‌های پراشیده اند و فتنه برگشته‌اند
میکند و ظاهر میشود فتنه شهر زور که محل کرده‌های کوهستانی همدان است و آن فتنه
بلاى بزرگى است ناريدن کننده يا گرگنده و بلاى سختى که آن فتنه با بدارا هليم نامند
يعني چينده که آنها را رها نکند

قال الراوى فقامت جماعة وقالوا يا امير المؤمنين بين لنا من اين
يخرج هذا الاصفرفصفا لناصفته - فقال عليه السلام اصفته لكم
مديدا لظهر قصب الساقين سريع الغضب يواقع اثني عشر (اثني وعشرين)
وقعة وهو شيخ كرمي لهي طويل العبر تدب له ملك الروم ويجعلون خذوا
وطأوهم على سلامة من دينة وحسن يقينه وعلامة خروجه ببيان مدينة الروم
على ثلاثة شعور (من الشعور) مجددي على ابدته ثم يخرج ذلك الوادي الشيخ
صاحب السراق المستولى على الشعور ثم يملك رقاب المسلمين ويضاف اليه
رجال الزوراء وتقع الواقعة ببابل فيهلك فيها خلق كثير ويكون حنفا
كثير وتقع الفتنه بالزوراء ويصبح صالح الحقوا باخوانكم بشاطى الفرات
ويخرج اهل الزوراء كدبيب النمل فيقتل بينهم خمسون الف قتل وتقع

بِحَيْشِهَا مِنْ أَجْلِ عِلْقِهَا

٩٤

الهُزِيمَةَ عَلَيْهِمْ فَيَلْحَقُونَ الْجِبَالَ وَيَقَعُ بِأَيْتِمِ إِلَى الزُّوْرَاءِ ثُمَّ يَصْبِحُ صَبْحَ ثَابِتَةٍ
فَيُخْرِجُونَ فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ كَذَلِكَ فَيَصِلُ الْحَيْشُ إِلَى أَرْضِ الْجَزَائِرِ فَيَقُولُونَ الْحَقُّ
بِأَخْوَانِكُمْ فَيُخْرِجُ مِنْهُمْ رَجُلًا صَفْرًا لَوْنًا وَيَصْبِرُ فِي عَصَابِ إِلَى أَرْضِ الْحَطِّ
وَيَلْحَقُهُ أَهْلُ هَجْرٍ وَأَهْلُ نَجْدٍ ثُمَّ يَدْخُلُونَ الْبَصْرَةَ فَيَعْلَقُ بِهَا رِجَالُهَا وَلَمْ يَدْخُلْ
يَدْخُلُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ حَتَّى يَدْخُلَ مَدِينَةَ حَلَبٍ وَتَكُونُ بِهَا وَقْعَةٌ عَظِيمَةٌ
فَيَمُكُونُ فِيهَا مِائَةٌ يَوْمٍ ثُمَّ أَنَّهُ يَدْخُلُ الْأَصْفَرَ الْجَزِيرَةَ وَيَطْلُبُ الشَّامَ فَيُؤَاقِفُهُ
وَقَعَةٌ عَظِيمَةٌ حَسَنَةٌ وَعِشْرُونَ يَوْمًا وَيَقْتُلُ فِيهَا بَيْنَهُمْ خَلْقًا كَثِيرًا وَيَصْعَدُ حَيْشُ
الْعِرَاقِ إِلَى بِلَادِ الْجَبَلِ وَيَخْدُرُ الْأَصْفَرَ يَطْلُبُ الْكُوفَةَ فَيَبْقَى فِيهَا فَيَأْتِي خَبْرٌ
مِنَ الشَّامِ أَنَّهُ قَدْ قَطَعَ عَلَى الْحَاجِّ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَمْنَعُ الْحَاجُّ جَانِبَهُ فَلَا يَمُجُّ أَحَدٌ
مِنَ الشَّامِ وَلَا مِنَ الْعِرَاقِ وَبِكَوْنِ الْحَجِّ مِنْ مِصْرٍ تَمْرٌ يَنْقَطِعُ بَعْدَ ذَلِكَ وَيَصْرُخُ
مِنْ بِلَادِ الرُّومِ أَنَّهُ قَدْ قَتَلَ الْأَصْفَرَ فَيُخْرِجُ إِلَى الْجَيْشِ بِالرُّومِ فِي أَلْفِ سَلْطَانٍ
وَتَحْتَ كُلِّ سَلْطَانٍ مِائَةٌ أَلْفٍ مَقَاتِلٍ صَاحِبِ سَيْفٍ مَحَلًّا وَيَنْزِلُونَ بِأَرْضِ بَجْدِ
قَرِيبَ مَدِينَةِ التُّودَاءِ ثُمَّ يَنْتَهِي إِلَى حَيْشِ الْمَدِينَةِ الْهَالِكَةِ الْمَعْرُوفَةِ بِأَمِّ التُّغُورِ
الَّذِي نَزَلَهَا سَامُ بْنُ نُوحٍ فَتَفْعُ الْوَاقِعَةُ عَلَى بَابِهَا فَلَا يَدْخُلُ جَيْشُ الرُّومِ عَنْهَا
حَتَّى يُخْرِجَ عَلَيْهِمْ رَجُلٌ مِنْ حَيْشٍ لَا يَعْلَمُونَ وَمَعَهُ جَيْشٌ فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً
عَظِيمَةً وَيَرْجِعُ الْفِئْتَةُ إِلَى الزُّوْرَاءِ فَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا ثُمَّ تَنْتَهِي الْفِئْتَةُ فَلَا يَبْقَى
غَيْرُ خَلِيفَتَيْنِ يَهْلِكَانِ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ فَيَقْتُلُ أَحَدُهُمَا فِي الْجَانِبِ الْغَرْبِيِّ وَالْآخَرَ فِي

وَابْعَلَاؤُ الرِّمَانِ

۹۵

بِالْجَانِبِ الشَّرْقِيِّ فَيَكُونُ ذَلِكَ فِيمَا يَمْعُونُهُ أَهْلُ الطَّبَقَةِ السَّابِعَةِ فَيَكُونُ فِي ذَلِكَ
خَيْفٌ كَثِيرٌ وَكُوفٌ وَاضِحٌ فَلَا يَمْنَعُهُمْ ذَلِكَ عَمَّا يَفْعَلُونَ مِنَ الْمَعَاصِي
لُعَافَاتٌ مَدِيدَةُ الظَّهْرِ كَشِدَّةُ بُسْتِ قَصِيرِ السَّاقَيْنِ دُوسَاقِ بِلَايِ وَكُونَاهُ هُوَ
خُوبٌ رُوٌّ تُعَوَّرُ جَمْعُ تُعَوَّرٍ بِإِنْبَاجٍ بِمَعْنَايَ قَلْعَهُ شَيْخٌ صَاحِبُ سُرَّاقِ نَامٌ شَخْصٌ اسْتَوَى
سُرَّاقِ بَشْدِيدِ نَامٌ بِالْقَبْلِ وَاسْتَوَى وَفُورًا وَبَعْدًا بِبَابِلَ بَكْسِرِيَا وَدُومِ نَاجِيَةٍ اسْتَوَى
بِزُدِيكِ حِلَّةٍ وَكُوفَةٌ عَصَابٌ جَمْعُهَا خَطٌّ نَاجِيَةٍ اسْتَوَى اِرْتِمَانِ يَاقُطِفٌ وَخُفَيْرٌ
اِقْطَرُكَ اِرْتِمَانِ بَحْرِيْنِ اسْتَوَى هَجْرٌ بِزُرَّاقِ نَوَاحِي بَحْرِيْنِ اسْتَوَى بِجَدَامِ اسْتَوَى بَرَايِ
رُزْمِيْنِ بِهِنَا وَرَبِكَةَ بَابِلَايِ اِن زَمِيْنِ بِهَامَةِ اسْتَوَى وَبَابِلِيْنِ اِن عِرَاقِ وَشَامِ اسْتَوَى
وَكَغْنَةُ اسْتَوَى كَرِهْمَةُ اِرْتِمَانِ نَوَاحِي بِمِيَامَةِ اسْتَوَى وَاِن دَرِيَا بِبِيْنِيْهِ اِمْرَاقِ
اسْتَوَى سَيْفٌ عَمَلًا بِشَمْرِ صِقْلِيٍّ وَزُورُ اسْتَوَى اِرْتِمَانِ وَارْتِمَانِ نَامٌ شَهْرِيْتِ اِرْتِمَانِ
اَطْرَافِ جَبَانِ كَرِهْمَةُ مَدِيْنَةُ السُّوْدَانِ كَرِهْمَةُ اسْتَوَى بِشَدُوْا اسْتَوَى اِمْرَاقِ
بِرَادِ شَامِ اسْتَوَى كَرِهْمَةُ اِرْتِمَانِ نَوَاحِي بِمِيَامَةِ اسْتَوَى

بَعْضِي كَقْتِ رَاوِي بِيْنِ بِيَا خَوَاسْتِ كَرِهْمَةُ وَكَغْنَةُ اِمْرَاقِ مَبْنِيْ بِبَا
كِنِ بَرَايِ مَآكَ اِرْتِمَانِ بِرُونِ مِيَا كَرِهْمَةُ اَصْفَرِيْنِ زُرْدِ پُوسْتِ كِنِ وَصَفِ كِنِ
بَرَايِ مَآ صِفْتِ اَوْرَا - بِنِ اِمْحَصْرَتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَمُودُ كَرِهْمَةُ وَصَفِ مَبْنِيْ بِبَا
بَعْمَا اَوْرَا اسْتَوَى اِرْتِمَانِ اسْتَوَى بِبِيْنِ اسْتَوَى وَدُوسَاقِ بِبَا اِمْرَاقِ اَوْرَا اسْتَوَى وَرُوْ
عَضْبِ بِبِيْنِ زُورِ حَمِ اسْتَوَى دُورَا زُرْدِ يَابِسْتِ وَدُورِ حَمِ مَبْنِيْ وَوِپَرِ مَرْدِيْتِ

بِحُجَّتِهَا تَرَىٰ أَجْبَاءَ عَلِيٍّ

کرد صفت خوب صورت دراز عمر پادشاه روم به این او درآید و زنهای خود را در زیر پاهای خود قرار دهند و آن مرد هست که دین او سالم است و بعین او نیکو است و نشانه بیرون آمدن او بنا گذاردن شهر روم است بر سه قلعه با سه سردر با سه پایگاه که بدست او متحد شود پس انوادی را شیخ صاحب سراق خراب کند و او کسی است که مستولی بر قلعهها با سرحدات یا پایگاهها است پس مالک رقاب مسلمانان شود یعنی برگردن مسلمانان سوار شود و مردانی از اهل بغداد بر او اضافه شوند و جنگی در بابل که نزدیک حله است واقع شود که در آنجنگ خلق بسیاری کشته شوند و بسیاری بزمن فروروند و فتنه ای در بغداد واقع شود و فریاد کننده ای فریاد کند که ملحق شوید برادرهای خود در کنار فرات پس اهل بغداد مانند مورچگان از خانه های خود بیرون ریزند و میان ایشان پناه فرار نفر کنند و فرار کنند و ملحق بگویم میشوند و باقی مانده آنها بغداد روند پس فریاد کننده ای فریاد دوم را بلند کند باز بیرون آیند مردم مانند مورچگان از خانه های خود پس از ایشان همچنان کشته شود پس جنر بزمن جزا می رسد پس اهل جزا گویند ملحق شوید برادرهای خود پس بیرون آید از میان ایشان مردی زرد رنگ و با کور چند می آید بطرف زمین خط که طرف تمان باشد با طرف قطیف که از توابع بحر است و اهل بحر و اهل نجد نیز به آنها ملحق میشوند پس داخل بصره شوند و مردم بصره به آنها پیوندند و از شهری بشهر دیگری وارد شوند تا اینکه داخل شهر حلب

وَأَجْعَلِ لَكُمْ آيَاتٍ فِي الْأَنْبَاءِ

۹۷

شوند و در آنجا جنگ شدیدی واقع شود و بکصد روز در آنجا بمانند پس از آن امزد زرد رنگ داخل جزیره شود و در طلب گرفتن شام در ابدین جنگ بزرگی در آنجا برپا کند که بیست و پنج روز طول کشد و در میان دو طرف خلق بسیاری کشته شوند و لشکر عراق بسمت بلاد جبل که محل کردها است نابالاروند و هر دو زرد رنگ با لشکرش بطرف کوفه سه از پیشوند و در آنجا میمانند تا اینکه خبر از شام میرسد که راه را بر خاجیان برپندند در آنوقت خاجیان از رفتن بجانب مکه منع کرده شوند پس احدی از طرف شام و عراق بمکه نرود و فقط از راه مصر بچ روند پس از آن راه حج قطع کرده شود و فریاد کننده ای از سمت روم فریاد کند که امزد زرد رنگ کشته شد پس بیرون آید بسوی لشکر که در روم هستند با هزار نفر بیس مسلط بر لشکر که هر ریشی صد هزار مقاتل جنگی در تحت فرمان او باشد همه با سلاحهای اراسته و پراسته و فرود آید در زمین ارجون که نام شهر است از اطراف جیان نزدیک ام السوءاء و مدینه السوءاء که دمشق باشد و آن شهر است که سام بن نوح در آن فرود آمده پس جنگی برآورد ^{زه} آن واقع شود و لشکر روم از آنجا کوچ نکند تا اینکه خروج کند مردی بزرگ ضرایشان از جانش که میدانند و با او لشکری باشد پس بکشد گروه عظیمی را از لشکر و میان و فتنه بچنداد بر میگردد پس بکشد بعضی از ایشان بعضی دیگر پس نشسته بانهاء میرسد و باقی میماند مگر دو خلیفه که هر دو در بکروز کشته میشوند

بِحُجَّتِهَا رَمَى الْجَبَّارِ عَلِيًّا

یکی از آنها در طرف غرب بغداد و دیگری در طرف شرقی آن و این جزیرا اهل طبعه هفتم میشوند پس در آنوقت حسف بیاری واقع میشود و آفتاب بطور واضح و روشن میگردد و میبند این آیات را و دست از معصبتها و گناهان بکنند بر نمیدارند و اگر

نهیستان کنند منتهی میشوند

فَقَامَ إِلَيْهِ ابْنُ يَقْطَبِ بْنِ جَمَاعَةَ مِنْ جُوهِ اصْحَابِهَا

وقالوا يا امير المؤمنين انك ذكرت لنا التفاني الشامي ونريد ان تبين لنا امر **قال** قد ذكرت خروجكم اخر السنة الكاسنة - فقال اشرحه لنا فان قلونا

قد ارناعت حتى نكون على بصيرة من البيان

قال علي السلام علامة خروجه تختلف ثلاثة رايات راية من

العرب فيا ويل لمصر وما يحمل بها منهم وراية من البحرين من جزيرة اوال من ارض فارس وراية من الشام فتدوم الفتنه بينهم سنة ثم يخرج رجل من ولد

العباس فيقولون اهل العراق قد جاءكم قوم خفاف اصحاب هواء مختلفة

فضطرب اهل الشام و فلسطين و يرجعون الى رؤساء الشام و مصر فيقولون

اطلبوا ولد الملك فطلبوه ثم يوافوه بغوطة دمشق بموضع يقال له حرسنا فاذا

حل بهم اخرج احواله بنى كلاب و بنى دهانة و يكون له بالوادي اليابس عدة

عديدة فيقولون له يا هذا ما يحمل لك ان تضع الاسلام اما ترى الى الناس

فيه من الاهوال والفتن فاتق الله و اخرج لضربك فيقول انالست بصالحكم

وَأَجْعَلُ مِنْ أُمَّةٍ مِمَّنْ

٩٩

فَيَقُولُونَ لَهُ أَلَيْسَ مِنْ قَرِيبٍ وَمِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمَلِكِ الْقَائِمِ أَمَا نَتَّعِصِبُ لَأَهْلِ
بَيْتِ بَنِيكَ وَمَا نَدْنُزِلُ بِهِمْ مِنَ الذَّلِّ وَالْهَوَانِ مِنْذُ زَمَانٍ طَوِيلٍ فَأَنْتَ
مَا تَخْرُجُ رَاغِبًا بِالْأَمْوَالِ وَرَغْبَةُ الْعَيْشِ بِلِمْحَامِيٍّ لَدَيْكَ فَلَا يَنْزِلُ الْقَوْمُ
يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ فَعِنْدَهَا يَقُولُ أَذْهَبُوا إِلَى خَلْفَائِكُمُ الَّذِينَ
كُنْتُمْ لَهُمْ هَذِهِ الْمُدَّةُ ثُمَّ أَنْهَى بِحَبِيْبِهِمْ وَخَرَجَ مَعَهُمْ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَصَعِدَ مِنْهَا
دِمَشْقَ وَهُوَ أَوَّلُ مَنْ يَصْعَدُ ثُمَّ يَخْطُبُ وَيَأْمُرُهُمْ بِالْجِهَادِ وَيَبَايَعُهُمْ عَلَى الْقِيَامِ
لَا يَهْتَفُونَ أَمْرَهُ رِضْوَةً أَوْ كَرَاهِيَةً ثُمَّ يَخْرُجُ إِلَى الْغَوَاطِظِ وَلَا يَبْلُغُ بِهَا حَتَّى يَجْتَمِعَ
النَّاسُ عَلَيْهِ وَيَبْلُغُونَ أَهْلَ الصَّقَاظِ فَيَكُونُ فِي حَمِينَ الْفِ مَقَابِلَ مَبْعَثِ
أَحْوَالِهِ إِلَى بَنِي كَلَابٍ فَيَأْتُونَهُ مِثْلَ السَّيْلِ الْمَائِلِ فَيَأْتُونَ عَنْ ذَلِكَ رِجَالٌ بَرِيَّةٌ
يَقَاتِلُونَ رِجَالَ الْمَلِكِ ابْنِ الْعَبَّاسِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَخْرُجُ السَّيْفِيُّ فِي عَصَابٍ
أَهْلَ الشَّامِ فَيَخْتَلِفُ ثَلَاثَ رَايَاتٍ فَرَايَةُ لِلرِّكِّ وَالْجَمِّ وَهِيَ سَوْدَاءُ وَرَايَةُ لِلْبَرِيَّةِ
لَا بِنِ الْعَبَّاسِ صَفْرَاءُ وَرَايَةُ لِلْسَّيْفِيِّ فَيَقْتُلُونَ بَطْنَ الْأَزْرَقِ قَتْلًا شَدِيدًا
فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ سِتِّينَ أَلْفًا ثُمَّ يَغْلِبُهُمُ السَّيْفِيُّ فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ خَلْقًا كَثِيرًا وَيَمْلِكُ بَطْنُهُمْ
وَيَعْدِلُ فِيهِمْ حَتَّى يَقَالَ فِيهِ وَاللَّهِ مَا كَانَ يُقَالُ عَلَيْهِ إِلَّا كَذِبًا وَاللَّهُ لَهُمُ الْكَافِرُونَ
وَلَا يَعْلَمُونَ مَا نَلَقَى أَمَّةٌ مِمَّنْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاللَّهُ لَوْ عَلِمُوا مَا فَا لَوْ ذَلِكَ وَلَا رَالَ
يَعْدِلُ فِيهِمْ حَتَّى يَسِيرَ فَأَقُولُ سِيرَهُ إِلَى حِمْرٍ وَإِنْ أَهْلُهَا بِأَسْوَعِ حَالٍ ثُمَّ يَجْرِي الْفَرَسُ
مِنْ بَابِ بَعْدَ مِصْرَ وَيَنْزِعُ اللَّهُ عَنْ قَلْبِهِ الرَّحْمَةَ وَيَسِيرُ إِلَى مَوْضِعٍ يُقَالُ لَهُ قَرْيَةُ

تجسسها في الاحاء علق

سبًا فيكون له بها وقعة عظيمة فلا تبقى بلدان الا وبلغهم خبره فيدخلهم
من ذلك خوف وجرع فلا يزال يدخل بلدا بعد بلد الا واقع اهلها فاول
وقعة تكون بحمص ثم بالرقية ثم بقريه سبًا وهي اعظم وقعة يوافقها محص
ثم ترجع الى دمشق وقد دانت له الخلق فيجسس حبشا الى المدينة وحبشا الى
المشرق فيقتل بالزوراء سبعين الفا ويقتربون ثلثمائة امرأة حامل ونجح
الجيش الى كوفانكم هذه فكم من بالك وباكية فيقتل بها خلق كثير واما جيش
المدينة فانه اذا توسط البيداء صاح به جبرائيل صيحة عظيمة فلا يبقى منهم
احدا الا وحسنا الله به الارض ويكون في اثر الجيش رجلان احدهما بشير و
الآخر نذير فينظرون الى ما نزل بهم فلا يرون الا رؤسا خارجة من الارض
فيقولان بما اصاب الجيش فيصبح لهما جبرائيل فيقول الله وجوهما الى قهقي
فيضي احدهما الى المدينة وهو البشر فيبشرهم بما سلمهم الله تعالى والآخر نذير
فيرجع الى السفياخ ويخبره بما اصاب الجيش - قال وعند جهنم الخبز الصمغ
لانها من جهنم بشر ونذير فيهرب قوم من اولاد رسول الله صلى الله عليه
واله وهم اشرف الى بلد الروم فيقول السفياخ للملك الروم ترد علي عبيدي
فيرد هم اليه فيضرب اعناقهم على درج الشرق الجامع بدمشق فلا يترك ذلك عليه
لعائن روع ترسيدن جبره او ال جبره صفرده ايت از بحرين حرس تابع
خاوراء وسكون سين وثاه دونقطة قرية برزكي است معوره واقعه درميان بستانها

ز ابعلا و ابن الناب

لله

دمشق در راه حمص فاصله آن تا دمشق یک فرسخ است و چیزی زیادتر بی کلاب
قبیله صفیانی هستند بی دهانه قبیله است از عرب وادی الیابن بیابانی است
در شام که صفیانی از آنجا بیرون آمد بطریق قریب بحمد و شامات است
حمص بکبرها و سکون میم شهر است بزرگ از شهرهای شام در طرف قلبی قلعه
حصنه بالای تل بزرگ بلندی واقع است و در میان دمشق و حلب واقع است در
منه راه سبأ زمینی است از بی بیلم در شامات و قریه است در همان حدود و رفته
از بلاد بی غام است جهینه نام قبیله است از قضاة

بَعْنِي پس بیخواست ابن بقطین و گروهی از موجهین اصحاب انحضرت
و گفتند یا امیر المؤمنین بدرستی که تو باید فرمودی برای ما سفینای شامی را
و ما میخواهیم که بیان کنی برای ما امر او را پس فرمود که بچشمی ذکر کردم
پس رون آمدن او را برای شما که در آخر سال خواهد بود یعنی آخر سالیکه یقینا
فائم متصل است پس عرض کرد شرح ده آنرا برای ما زیرا که دلها میترسند
تا اینکه از بیان شما بیاشویم پس انحضرت علیه السلام فرمود نشانه خروج
او اختلاف سه پرچم است یکی پرچم عربت که بلند شود پس وای بر مصر و آنچه که
وارد شود بر آن از ایشان و پرچی از بحرین از جزیره اوال بلند شود از زمین
فارس و پرچی از شام بلند شود پس ادامه دارد فتنه در میان ایشان تا
یکسال پس خروج کند مردی از اولاد عباس پس اهل عراق گویند که

بخش چهارم از اجاب علی

آمدند شمارا گروهی پای برهنگان صاحبان هواهای مختلفه پس مضرب
 شوند اهل شام و فلسطین از جزا آمدن آنها و رجوع میکنند بروشام و مصری
 با ایشان گویند که بطلبید شاهزاده را پس بطلب او میروند تا اینکه توافق میکنند
 و او را در عوطه دمشق میبایند در موضعی که انرا حرستا گویند و اوضعی است
 در راه حصص که تا دمشق یکفرسخ زیادتری فاصله دارد پس چون برایشان درآید
 خلوت میکنند با ایشان و بیرون میکنند از مجلس دایتهای خود را که از قبله بنی
 کلاب و بنی دهانه میباشند و از برای او عده معدوده است در وادی پای
 پس واردین با او میگویند ای انشخصی که سزاوار و شایستگی این کار را داری حالا
 بنیت برای تو که اسلام را ضایع کنی یعنی ساکت بنشین و قیام نکن تا اسلا
 ضایع شود و ازین برود ایا نمیبینی که چه هولها و فتنها در مردم ظاهر شده
 پس پرهیز از خدا و بیرون بیا برای بار بگردن دینت پس میگوید من رفیق
 و صاحب شما نیستم پس بر او گویند که ایا از قریش بنیتی و از اهل بیت پادشا
 قیام کننده بنیتی ایا غیرت و تعصب نمیکشی از اهل بیت پیغمبر و صبیحی انچه را
 که با ایشان وارد شده از ذلت و خواری در این دنیا که هرگاه قیام
 کنی برای رعبت در جمع اوری مال و خوشگذرانی بنیت بلکه در این حال حیات
 کیشده از دین خود میباشی پس پیوسته یکی بعد از دیگری در نزد او رفت
 آمد میکنند و او در آنوقت در جواب ایشان میگوید بروید نزد آن خلیفه ها که

وَابْعَثْنَا مُرْسَلًا

۱۰۳

با ایشان بود پد در اتمدت پس ازان ایشان را اجابت میکند و پیروان اید
با ایشان در روز جمعه ای پس بالای منبر مشق میبرد و آن اول دفعه است
که منبر میبرد و خطبه میخواند و آنها را امر بجهاد میکند و بیعت میگیرد از ایشان
با اینکه مخالفت میکنند با او در کارهایی که میکند چه رضایت با آنها داشته باشند
با کراهت پس ازان پیرون میاید بسوی غوطه و وارد میشوند در آن تا اینکه
جمع شوند مردمان با او - و ملحق شوند با او مردمان لعن کننده و سخن چین و
کافر پس عده او پنجاه هزار نفر میشوند پس میفرسند دایتهای خود را در قیله
بنی کلاب پس مانند سبیل جاری بنزد او میایند از انقبیله مردهای بیابانی
و نامردان یادشیا همگه از ابن عباس است مقابله میکنند پس در آنوقت پیرون
میاید سفیانی با گروههای از شامیان پس اهل سه پرچم با هم دیگر مختلف شوند
پرچم توك و عجم که پرده ان سیاهت و پرچم عربهای بیابانی که تابعین ابن
عباسند که پرده ان زرد است و پرچم سفیانی پس در بطن الازرق جنگ
و قتال میکنند جنگ و قتال سختی پس کشته میشود از ایشان شصت هزار نفر
پس ازان سفیانی برایشان غالب شود و بکشد از آنها جمیعت زیاد پرا
و مالک شود مرکزهای حساس ایشانرا و بنیای خود را در میان ایشان
بجدل و داد گذارد تا اندازه ای که در حق او گفته شود بذات خدا قسم اینجور است
درباره او میکنند (یعنی میکنند ظالم و ستمکار است) دروغ بوده بذات خدا

بخش چهارم از اخبار علق

همراه ایشان دروغ گویانند و نمیدانند که چه خواهد کرد با امت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و اگر میدانستند این سخن را نمیگفتند و پوسنده بعدالت در
 میان ایشان رفتار میکند تا اینکه بمحکوت درآید و سپر کند و اول سپر او حص
 است و بدوستیکه اهل حص در بدترین حالتند پس عبور میکند از فرات از باب
 بچه مصر و میکند خدا از دل او رخم را و میرود بموضعیکه انزاق ریه سببا کو
 و در آنجا جنگ بزرگی واقع میشود پس باقی ممانند شهری مگر اینکه خبر او به
 اهل آن میرسد و قوس و جزیع از اینجرا آنها را از او میگرد پس پوسنده داخل
 میشود بشهری بعد از شهر دیگری و با آنها جنگ میکند اول جنگ او در حص
 واقع میشود و بعد از آن در رقه و پس از آن در قریه سببا و این بزرگ جنگی است
 که در حص واقع شود پس بر میگردد بدمشق و مردمان با او نزدیک شوند پس لشکر
 تجهیز میکند و بمدینه میفرستد و لشکری بسمت مشرق (یعنی عراق) میفرستد
 پس در بغداد هفتاد هزار نفر را میگذرد و سببند زن حامل را شکم پاره
 میکند و لشکرا و بکوفه شما بیرون رود چه بسیار مرد و زن که بگریه درآیند
 پس میکشد در آنجا خلق بسیاری را و اما لشکر که بمدینه فرستاده چون
 بزمین بیدار شدند جبرئیل صیحه عظیمی بر آنها میزند پس باقی ممانند از ایشان
 احدی مگر اینکه بزمین فرو میروند و در مرد در عقب لشکر ممانند که
 یکی از آنها بشارت دهنده باشد و دیگری هم دهنده و این دو نفر ^{میبینند}

رابعاً بعلاء و انزلنا

۱۰۵

انچه را که بر آنها وارد میشود پس نمیبینند از آنها مگر سرهای ایشان را
که از زمین بیرون است پس میگویند انچه را که میبینند پس جبرئیل بران
دو نفر صبحی زید که صورتهای آنها بعقب برگردد و خدای آنها
را بعقب برگرداند پس بکفر از آنها بدین مبرود و ان بشارت دهنده است
پس بشارت میدهد ایشانرا که خدا آنها را از شران لشکر سالم گردانند و
دیگری بهم دهنده است و او بر میگردد بنوی سفیانی و جز میدهد
او را با انچه که ببلشکر او وارد شده - فرمود - و خبر صحیح نزد جهینه است که
قتله ای هستند از عرب زیوا که این دو نفر که بشر و نذر هستند از جهینه
اند پس فرار میکنند گروهی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و اله که از شر آنها
هستند بشهر روم پس سفیانی پادشاه روم گوید بندگان مرا بمن برگردان
پس بر میگردد اند ایشانرا بنوی او پس بالای درجه شرقی مسجد جامع
دمشق آنها را گردن میزنند و کسی او را بر این کار انکار نمیکند

قال علی السلام

ألا وإن علامة ذلك تجدید الاسوار بالمدائن فقیل یا ایها المؤمنین
اذکر لنا الاسوار فقال تجد سور بالشام والعجوز والحمران بینی علیهما
سوران وعلی واسط سور والبیضاء بینی علیها سور والکوفة بینی
علیها سوران وعلی شوش سور وعلی ارمینة سور وعلی موصل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سور و علی همدان سور و علی الرقة سور و علی دیار بولن سور و علی
 حمض سور و علی مظریه سور و علی الرقطاء سور و علی الرخیه سور
 و علی دبر هند سور و علی القلعه سور **سخن مؤلف در شرح**
لغات سور بمعنی باره است بر وزن چاره در کتاب برهان جامع که
 لغت پارسی است ده معنی برای آن ذکر کرده آنچه که در اینجا مناسب است آن
 معنای دوم از ده معنی است که مراد دیوار و قلعه شهر و غیره است یعنی چیزی
 که نازل منزله دیوار و قلعه شهر باشد و آن برای محفوظ ماندن شهر است
 از حمله و اسبلاء دشمن و در هر عصری سور هر شهری برای جلوگیری از
 دشمن بمقتضای آلات و ادوات و قوای جنگی است که در آن عصر متداولست
 و استعمال میشود مثلاً در زمانه سابقه بحصارهای بلند قطور محکم و برج و ^{بار}
 و باکدن خندق بدور شهر و بستن دروازهها و امثال آن بوده چنانچه هنوز
 در بعضی از شهرهای قدیمی از آن آثار باقیمانده ولی در عصر حاضر اینگونه سورها
 برای حفظ شهر و سرحدات مملکتی هیچ وجه جلوگیری از راه یافتن بیگانگان
 با مخترعات جدید عصری که بکار برده میشود نیست و لذا سور در این عصر
 باید بنام زمان و مقتضیات آن باشد تا بحکم آیه شریفه واعدوا لهم
 ما استطعتم من قوة و من رباط الخیل تا آخر آیه از دشمن بتوان جلوگیری کرد
 و با درکار بودن انواع اسلحه گرم و سرد فنی برج و بارو و حصار و خندقها

وَابْعَلَا فِي الْخَرْصِ

۱۰۷

قدیمی نتیجه‌ای ندارد پس سوره‌ها شکی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در
این خطبه خبر داده که بنا گذارده میشود و با تجدید میشود قطعاً غیر از برج و
بادوها و حصارها و خندقهای متداوله در قرنهای گذشته است بادر نظر که
فرمایشات حضرت که راجع بوقایع مهمه و پیش آمد کردن فنهای بزرگ و
جنگهای خونین جهانی است و امور خارق عادت که در آخر زمان در دنیا
رخ میدهد اگر گفته شود که مراد حضرت از بناء و تجدید سوره‌ها ساختن یا تجدید
کردن حصارهای سابق قرون صدر اسلام بوده سخن بسیار سستی
است پس باید گفت مراد حضرت بنا و تجدید سوره‌ها
و اماکن مخصوصی که نام برده و باد فرموده پایگاههای جنگی و فرودگاه
های فعلی است که در بیشتر از نقاطی که حضرت خبر داده در عصر حاضر ساخته
و دائر شده که قبلاً این نحوه ساختن آنها سابقه‌ای نداشته میباشد بنا
بناهای اهمیت دارتری که بعد از این ساخته شود

الجزیر اسم جمهوریت از جماعت قهنا که انرا جزوی گویند (معجم البلدان)
خران بضم حاء تشدیداء دووادی است بحد و دووادی است بحزیره یاد
زمین شام (معجم) واسطاً شهریت میان بصره و کوفه واقع است و فاصله آن
بهر یک از این دو پنجاه فرسخ است بیضا شهریت بزرگ در فارس و نام شهری
است در مغرب و نام گزینزایت در جبل المناقب که در حد و طائف است و نام حلب

بِحَیْرِ حَمْرٍاءَ اَبْنِ حَلِیقٍ

و نام محلی است میان موصل و بصره و نام محلی است در بصره و نام چهار قریه است در مصر و ناه قریه است نزدیک اسکندریه و نام شهریت در بلاد سزیت باب الابواب از منته کبری و صفری اول در روم دوم تفلیس و نواحی است رفته شهریت مشهور در کنار فرات از شهرهای جزیره از ابنا تا حران سه روز راه است دیار یونان در حوالی موصل است مطیره از قریه های مصر است و قطا از نواحی خط با بحرین است و رجه وادی است نزدیک صنعاء و ناحیه است میان مدینه و شام و قریه است در عراق دیرهند کبری در جبهه است و دیرهند صفری نزدیک نجف است قلعه محلی است نزدیک حلوان عراق یا قلعه است که قلعه است که آن کوهی است در شام در راه چین

بِعَبْنِ آگاه باشد که فسانه آن (یعنی خروج سفای نارو شدن پانگامها بدست در شهرهای گفته شد که یا امیر المؤمنین ذکر کن برای ما آن پانگامها را پس فرمود که تجدید میشود پانگامی در شام و دو پانگام در عجز که نام جمهوریت از جا هیرده ناه و حران که دو وادی است در تجدید در شام و پانگامی در واسط که شهریت در میان کوفه و بصره و بنا میشود پانگامی در بصره که شهریت بزرگ در فارس با در مغرب یا نام گردنه است در جبل الناب که در حد و طائف است یا در حلب یا مملکه میان موصل و بصره است یا محلی در بصره یا در راه مصر یا قریه ای نزدیک

وَالْبَعْلَاءُ وَالْحَرَمُ

١٠٩

استند ربه یا شهر بکه در بلاد خزر راست و بنا گذارده میشود در پانگاه و
 کوفه . و پانگاہی در شوشتر . و پانگاہی در ارض کبری یا صغری . و
 پانگاہی در موصل . و پانگاہی در همدان . و پانگاہی در رقه که
 شهریت در کنار فرات . و پانگاہی در دیار یونس . و پانگاہی در حص
 . و پانگاہی در مطریه که از قریبهای مصر است . و پانگاہی در ورقطاه
 که از نواحی خط یا بحرین است . و پانگاہی در رجه که وادی است نزدیک
 صنعای یمن یا ناحیه است میان مدینه و شام یا قریه است در عراق .
 و پانگاہی در دیر هند کبری در جبه با در دیر هند صغری نزدیک نجف
 و پانگاہی در قلعه نزدیک حلوان عراق یا قلعه ای که معدن قلعی

که آن کوهی است در شام

مَعَانِيْرُ النَّاحِي **الْاَوَّلِي** اذ اظهر السفيا في تكون له وقايح عظام
 فاؤل وقعت بحص ثم تجلب ثم بالرقه ثم بقرية سببا ثم براس العين ثم
 بنصيبين ثم بالموصل وهي وقعة عظيمة ثم تجتمع الى الموصل رجال الزور
 ومن ديار يونس الى البحر وتكون بها وقعة عظيمة يقتل فيها سبعون الفا
 و يجرى على الموصل قتال شديد يحل بها ثم ينزل السفيا في ويقتل منهم
 ستين الفا وان فيها كوزة روم ولها اموال عظيمة بعد الحنف والفرس
 والمسح وتكون اسرع ذهابا في الارض من الحديد في ارض الرجب

بِحَبْسِهَا فِي الْجَبَائِلِ

فَالْوَالِدَاتُ يُقْتَلْنَ كُلُّ مَنْ اسْمُهُ مُحَمَّدٌ وَعَلَى وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ وَفَاطِمَةُ وَجَعْفَرٌ
 وَمُوسَى وَزَيْنَبُ وَخَدِيجَةُ وَرَقِيَّةُ بَعْضًا وَحَقًّا لِأَلِ مُحَمَّدٍ ثُمَّ يَبْعَثُ فِي جَمِيعِ الْبُلْدَانِ
 يَجْمَعُ لِذِي الْأَطْفَالِ وَيُغْلِي لَهُمُ الرِّبْتَ فَيَقُولُونَ لَهُ الْأَطْفَالُ إِنْ كَانَ أَبُوْنَا عَصُولًا نَحْنُ قِيَامًا
 ذُنُوبًا فَيَأْخُذُ كُلُّ مَنْ اسْمُهُ عَلَى مَا ذَكَرْتَ فَيُغْلِبُهُمْ فِي الرِّبْتِ ثُمَّ يَهْرَأُ إِلَى كُوفَانِكُمْ هَذِهِ
 فَيَدُورُ فِيهَا كَمَا يَدُورُ الدَّوَامَةُ فَيَفْعَلُ بِالرِّجَالِ كَمَا يَفْعَلُ بِالْأَطْفَالِ وَيَصِلُ عَلَى نَابِهَا
 كُلُّ مَنْ اسْمُهُ حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ فَعِنْدَ ذَلِكَ يُغْلِي دِمَائَهُمْ كَمَا غَلِيَ دَمُ بَحِيٍّ مِنْ زَكِيَّةٍ فَإِذَا رَأَى
 ذَلِكَ الْأَمْرَ يَقْنُ بِالْهَلَاكِ فَيُؤَلِّي هَارِبًا وَيَرْجِعُ مِنْهُنَّ إِلَى الشَّامِ فَلَا يَرَى فِي طَرَفِهِ
 أَحَدًا يَخَالِفُ عَلَيْهِ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ فَإِذَا دَخَلَ إِلَى بَلَدِهِ اعْتَكَفَ عَلَى شَرَابِ الْحَمْرِ وَالْمَعَامِ
 وَيَأْمُرُ أَصْحَابَهُ بِذَلِكَ فَيُخْرِجُ السَّفِيَانِيَّ وَيَبْدُو حَرِيَّةً وَيَأْمُرُ بِالْأَمْرَةِ فَيُدْفَعُهَا إِلَى بَعْضِ
 أَصْحَابِهِ فَيَقُولُ لَهُ فَجْرُهَا فِي وَسْطِ الطَّرِيقِ فَيَفْعَلُ بِهَا ثُمَّ يَهْرَبُ بِطَبْعِهَا وَيَقْطَعُ الْجَنْبَيْنِ مِنْ
 بَطْنِ أُمِّهِ فَلَا يَقْدِرُ أَحَدٌ يَنْكُرُ عَلَيْهِ ذَلِكَ

بِعَيْنِي گروه مردم آگاه باشند که چون سفیانی ظاهر شود برای او وقایع جنگها
 بزرگی خواهد بود اول وقوعه جنگ او بشهر حمص واقع خواهد شد پس ازان بحلب پس
 ازان بقره پس ازان بقریه سبأ پس ازان برأس العین که شهر است از شهرهای جزیره
 دریا نروده فرسخی بضیبین پس ازان بضیبین پس ازان بموصل ووقعه موصل ووقعه بزرگی
 خواهد بود پس ازان جمع میشوند در موصل مردان بغداد واز دیابوین تا الحجه که نام
 موضعی است و در آنجا جنگ عظیمی واقع شود که هفتاد هزار نفر در آن جنگ کشته شوند و

وَأَجْعَلُكُمْ آيَاتٍ لِلنَّاسِ

۱۱۱

جریان پیدا میکند چنانکه ناموصل و در اینجا مثال سختی رو خواهد داد پس فرود میآید
سفیانی در اینجا وضعت فرار نفس از ایشان را میکند و بد رستگاری است گنجهای
قارونی و از برای اینجا است هولهای بزرگی بعد از فرو رفتن بزمین و سنگباریدن و صبح
شدن و فرود ترازوهای دیگر در زمین فرو رفتن از صبح آهنگه که بزمین مست لوزان ^{رود}
فرمود و پیوسته سفیانی میکند هر کسی را که نام او محمد و علی و حسن و حسین و فاطمه
و جعفر و موسی و زینب و خدیجه و زینب است از روی بغض و کینه ای که با آل
محمد دارد پس میفرستند در جمیع شهرها و جمع میکنند برای او بچه ها را و میچوشانند
برای ایشان روغن زیت را پس بچه ها میگویند با او که اگر پدران ما نافرمانی
نورا کردند پس ما چه گناهی کرده ایم پس میگرد هر که را اسم او مانند یکی از آن
اسمهای است که ذکر کردم و میچوشانند او را در روغن زیت پس مرود بجانب
کوفه ^{بجانب} شما این شهر پس دور میزنند در کوچه های کوفه مانند ^{بجانب} دواتها و باغچه ها
همان معامله را میکند که با اطفال کرده و بردار میکند بر دروازه کوفه هر که را نام
او حسن و حسین است پس در این هنگام میچوشد خونهای ایشان همچنانکه بچوس
آمد خون یحیی بن زکریا پس چون این امر را میبیند یقین بهلاکت خود پیدا میکند و
و پشت میکند از ترس و بر میگردد فراراً بسوی شام پس میبیند در راه خود کسی را
که با او مخالفت کند تا وقتیکه داخل شام شود و چون داخل شهر خود شود در اینجا
معتکف بشود و انواع معصیتها میشود و اصحاب خود را با این کارها امر میکند

بِحَبْرِهَا مِنَ الْجَبَابِقِ

پس بیرون میاید سفیانی در حالتیکه حرّ برای در دست او است امر میکند زبیر را در نزد او میاورند او را بعضی از اصحاب خود میدهند که در میان راه با او مخور کنند تا او سگوبد که با او مخور کن در میان راه پس با او مخور میکند پس از آن شکم او را پاره میکند و بجای که در شکم دارد سقط میکند و کسی قدرت ندارد که بر او انکار کند

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَعِنْدَهَا تَضَطَّرَبَ الْمَلَائِكَةُ فِي السَّمَوَاتِ وَبِإِذْنِ اللَّهِ يَخْرُجُ الْقَائِمُ مِنْ ذُرِّيَّتِي وَهُوَ صَاحِبُ الزَّمَانِ ثُمَّ يَشِعُّ خَبْرُهُ فِي كُلِّ مَكَانٍ فَيَقْتُلُ جِبْرَائِيلَ عَلَى صَخْرَةٍ مِنَ الْمَقَدِسِ فَيَصِيحُ فِي أَهْلِ الدُّنْيَا قَدْ جَاءَ الْحَقُّ وَذَهَبَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا ثُمَّ أَنْزَلَ نَفْسَ الصَّعْدَاءِ فَإِنَّ كُفْرًا وَجَعَلَ يَقُولُ

وَلَا يَدَّ مَهْدِي بِقَوْمٍ وَيَعْدِلُ	بَنِي إِذَا مَا جَاسَتْ التَّرِكُ فَاسْطَرَّ
وَبُوعٍ مِنْهُمْ مَنْ يَلْدُ وَيَهْرَلُ	وَأَذَلَّ مَلُوكَ الْأَرْضِ مِنَ الْهَامِثِمْ
وَلَا عِنْدَهُ جَدٌّ وَلَا هُوَ يَعْقِلُ	صَبِيٍّ مِنَ الصَّبِيَّانِ لَا رَأْيَ عِنْدَهُ
وَبِالْحَقِّ بِاسْتِكْرَامٍ وَبِالْحَقِّ نَمِيلُ	وَتَمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْحَقُّ مِنْكُمْ
فَلَا تُحْذِلُوهُ يَا بَنِيَّ وَتَعْبَلُوا	رَبِّي رَسُولَ اللَّهِ رُوحِي فِدَاؤُهُ

قال - فَيَقُولُ جِبْرَائِيلُ فِي صِيحْتِهِ يَا عِبَادَ اللَّهِ اسْمَعُوا مَا أَعْوَلُ إِنَّ هَذَا مَهْدِيٌّ إِلِى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَارِجٍ مِنْ أَرْضِ مَكَّةَ فَاجْبُوهُ

یعنی فرمود انحضرت علیه السلام . پس در آنوقت مضطرب میشوند در شگفتی

رَبِّ الْعَالَمِينَ

۱۱۳

در اسمانها و اذن میده خدا بزوج قائم از ذریه من و او است صاحب زمان پس
 شایع میشود خبر او در همه جاها پس در آن هنگام جبرئیل فرود میاید بالای ضحیه بیت
 المقدس و در میان اهل جهان ندا میکند که "امذحق و رفت باطل بدرستیکه باطل
 از بین رفته است پس آنحضرت علیه السلام آه سردی از دل کشیده ناله خون
 آوری زد و فرمود *یراک من زمانیکه لشکرا رائی کرد طائفه توتک پس منظر نباش*
 ولایت مهدی را که قیام میکند و بعدالت داوری میکند و ذلیل میشوند پادشاهان
 روی زمین که ازاله باشند و بیعت کرده شوند از ایشان کسانی که لذت طلب و اهل
 منزل و بهوده گونی هستند و آن کور کپت از کور کها که هیچ رأی از خود ندارد و هیچ خد
 کند و صاحب عقل و تدبیر نباشد و پس از آن قائم بحق و راستی که از خورشماها است
 قیام میکند و بحقیقت و راستی میاید بنما را و بحق عمل میکند و او همام رسول خدا
 میباشد جان من فدای او پس خوار نکند او را ای پسران من و بشاید بوی او
 گفت پس جبرئیل در صبح خود که ای بندگان خدا بشنوبد آنچه را که میگویم بدرستیکه
 اینست مهدی ال محمد صلی الله علیه و اله که بیرون آید از زمین مکه

پس اجابت کند او را
قَالَ فَقَامَتِ الْيَسَاءُ الْفُضْلَاءُ وَالْعُلَمَاءُ وَوَجَّهُ

اصحابه و قالوا يا امير المؤمنين صف لنا هذا المهدي فان قلبنا اشتاق الي
 ذكره فقال عليه السلام هو صاحب الوجه الاقر والجبين الازهر و صاحب العلا

بِحَبَابِ الْأَخْيَارِ

۱۱۴

وَالشَّامَةَ الْعَالَمِ عِبْرَتًا وَمَجْزِيًا بِالْكَائِنَاتِ قَبْلَ أَنْ يُعَلِّمَ مَعَاشِرَ النَّاسِ
 الْأَوَّانَ الدِّينَ فَبِنَا قَدَامَتِ حُدُودُهُ وَأَخَذَ عَلَيْنَا عَهْدَهُ الْأَوَّانَ الْمَهْدِيَّ
 يُطَلِّبُ الْقَضَائِيَّ مِنْ لَا يَعْرِفُ حَقَّنَا وَهُوَ الشَّاهِدُ بِالْحَقِّ وَخَلِيفَةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ
 اسْمُهُ كَأَسْمِ جَدِّهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ابْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ وَلَدِ
 فَاطِمَةَ مِنْ ذُرِّيَةِ الْحَبِيبِ وَوَلَدِي فَهِيَ الْكُرْسِيُّ وَاصِلُ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ فَحَبِيبُنَا هُمُ
 الْأَخْيَارُ وَوَلَا يَبْنِي أَفْضَلَ مِنَ الْخَطَابِ وَبِحَبَابِ الْحَبَابِ الْأَوَّانَ الْمَهْدِيَّ أَحْسَنَ
 النَّاسِ خُلُقًا وَخُلُقًا (خَلِيفَةُ) ثُمَّ إِذَا قَامَ تَجَمُّعُ الْبِهَةِ أَصْحَابِهِ عَلَى عِدَّةِ أَهْلِ بَيْتِهِ
 وَأَصْحَابِ طَالُوتَ وَهُمْ ثَلَاثُونَ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُمْ لِبُوتِ قَدْحِ جَوْشَنِ
 غَابِ أَتَيْتُهُمْ مِثْلَ زَبَرِ الْحَدِيدِ لَوْ أَنَّ هُمُ هُمُ أَبَا زَالَةَ الْجِبَالِ الرَّوَاسِيَّ لَا زَالَ لَوْهَا
 عَنْ مَوَاضِعِهَا فَهِيَ الَّذِينَ وَحَدَّوْا اللَّهَ بِهِ حَقَّ تَوْجِيهِ لَهُمْ بِاللَّيْلِ أَصْوَاتٌ كَأَصْوَاتِ
 الثَّوَالِغِ خَوْفًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ تَعَالَى قَوَامِ اللَّيْلِ صَوَامِ النَّهَارِ وَكَأَنَّهَا تَأْتِيهِمْ أَبْوَابُ
 فَلَوْ بِهِمْ مَعْجَمَةٌ بِالْحَبَّةِ وَالنَّضِيجَةِ الْأَوَّانِ لَا عَرَفَ أُمَّتًا وَهُمْ وَأَمْثَلُهُمْ

يَعْنِي رَاوِي كَفْتِ . پس بیا خواستند بسوی او صاحبان فضل و علم و محبوبان
 پاوان آنحضرت و گفتند یا امیرالمؤمنین و طفیف کن برای ما این مهد را زیرا که در آنجا
 ما مشتاق ذکر او است پس فرمود آنحضرت علیه السلام که او است صاحب روضی
 مانند ماه و نور پیشانی او درخشندگی دارد و صاحب نشانه و خالی است دانا
 در حالتیکه کسی از بشر او را تعلیم نداده و جز دهنده است با نهر خواهد بود و خواهد

را بعلی و الحزبنا

۱۱۵

شد پیش از آنکه تعلیم داده شود گروه مردم آگاه باشید بد رستگه خود
دین در میان ما برپا شد و عهدان از ما گرفته شد آگاه باشید بد رستگه مهنگ
طلب قضای می کند از کسیکه پیشنا صد حق ما را و او گواه بر حق است و خلیفه
خدا است بر خلق او نام او مانند نام خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله است پس حسن
بن علی از اولاد فاطمه از ذریه فرزندانم حسین است پس ما بنم رفته علم و دانائی
و عمل پس دوست دارندگان ما از نیکانند و ولایت ما فضل خطابت و ما بنم
بهرترین در بابان خدا در میان در بابان او آگاه باشید که مهدی نیکوترین
مردم است از حیث افرینش و خلق و خوی پس چون تمام کند جمع و بشوند بسوی او
پاداش که بشماره اصحاب بدر و اصحاب طالوتند و ایشان سب صد و سیزده نفرند
که همه آنها بشرای هستند که از کبکگاههای خود بیرون آیند مانند پاره های آهن
اگر ایشان اراده کنند که کوههای سخت را از جا بکنند هر اینه میکنند آنها را از
جا های خود پس ایشانند که بگمانگی پوشش میکنند خدا را بسبب آن مهنگ
حق بگمانند دانستن او از برای ایشانست در شبها صداهائی مانند صداهای زنبار
جوان مرده از ترس خدا و خشتا و نماز گذارند گمانند در شبها و روزه دارانند
در روز گز با یکدیگر و بکار از آنها را برتیب کرده اند دلهاشان با هم جمع و یکی است
در دوستی کردن با همدیگر و پند دادن بیکدیگر آگاه باشید که من هر اینه پیشنا
نامهای ایشان و شهرهای ایشانرا

بِحَسْبِ الْبُرْجَانِ جَمَاعَةٌ

فَقَامَ إِلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَصْحَابِ وَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَسُئِلْتَ بِاللَّهِ
 وَبِابْنِ عَمِكَ رَسُولَ اللَّهِ أَنْ تَقْتَبَهُمْ بِأَسْمَاءِهِمْ وَأَمْضَاهُمْ فَلَقَدْ ذَابَتْ قُلُوبُنَا
 مِنْ كَلَامِكَ - فَقَالَ اسْمِعُوا ابْنِينَ لَكُمْ أَسْمَاءُ اضْرَابُوا نَتَائِمَ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِنَّ
 أَوْلَهُمْ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ وَآخِرُهُمْ مِنَ الْأَبْدَالِ وَالَّذِينَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ رَجُلَانِ
 اسْمُ أَحَدِهِمَا عَلِيُّ وَالْآخَرُ عَجْرَبُ - وَرَجُلَانِ مِنْ قَاشَانَ عَبْدُ اللَّهِ وَعَبِيدُ اللَّهِ
 وَثَلَاثَةٌ رَجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِمَةِ مُحَمَّدٌ وَعَمْرٌ وَمَالِكٌ - وَرَجُلٌ مِنَ السَّنَدِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ
 وَرَجُلَانِ مِنْ هَجْرٍ مُوسَى وَعَبَّاسٌ - وَرَجُلٌ مِنَ الْكُوزَةِ إِبْرَاهِيمٌ - وَرَجُلٌ مِنْ شَهْرٍ
 عَبْدِ الْوَهَّابِ - وَثَلَاثَةٌ رَجَالٌ مِنْ سَعْدَاوَةَ أَحْمَدٌ وَيَحْيَى وَفَلَّاحٌ - وَثَلَاثَةٌ
 مِنْ زَيْدٍ مُحَمَّدٌ وَحَسَنٌ وَفَهْدٌ - وَرَجُلَانِ مِنْ حَمِيرٍ مَالِكٌ وَفَاحِصٌ - وَارْبَعَةٌ
 رَجَالٌ مِنْ شَهْرٍ وَهُمْ عَبْدُ اللَّهِ وَصَاحِبٌ وَجَعْفَرٌ وَإِبْرَاهِيمٌ - وَرَجُلٌ مِنْ عَقْرِ أَحْمَدٍ
 رَجُلَانِ مِنَ الْمَضُورِيَّةِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَمَلِيعِبٌ - وَارْبَعَةٌ رَجَالٌ مِنْ سِيرَافٍ خَلْدٌ
 وَمَالِكٌ وَحَوْقَلٌ وَإِبْرَاهِيمٌ - وَرَجُلَانِ مِنْ خَوْجِ مَحْرُورٍ وَنَوْحٌ - وَرَجُلٌ مِنَ
 الثَّقَبِ هَرُونَ - وَرَجُلَيْنِ مِنَ السِّنِّ مَعْدَادٌ وَهُودٌ - وَثَلَاثَةٌ رَجَالٌ مِنَ الْهَوَيْنِ
 عَبْدِ السَّلَامِ وَفَارِسٌ وَكَلْبٌ - وَرَجُلٌ مِنْ رَهَاطِ جَعْفَرٍ - وَسِتَّةٌ رَجَالٌ مِنْ عَمَّانَ
لُعَافٌ قَاشَانَ مَعْرَبٌ كَاشَانَ اسْتِ مَهْجَمٌ وَلَا يَبْقَى اسْتِ إِذَا عَمَلُ زَمِيدٍ وَرَمِي مِنْ مِينَدِ
 شَهْرٍ هَاتِي اسْتِ مِيَانِ شَهْرٍ هَاتِي هِنْدُ وَكِرْمَانَ وَسَيْتَانَ وَنَامِ شَهْرٍ هَاتِي دِرَافِدُسُ وَنَامِ
 قَرِيْبَةُ اسْتِ اَزْ قَرِيْبَةُ هَاتِي بَلْدَةُ نَشَا دِرْخَرَسَانَ (مَجْمُوعٌ) هَجْرٌ نَامِ بَلْدِي اسْتِ دِرْخَرَسَانَ وَنَامِ

وَابْعَادُوا حُرُوفَنَا

۱۱۷

نام محلی است از بحرین کور از اعمال بصره است مبنایه میانان و دریا شهرت از شهرها
شامات که نهار آردن از میانان آن عبور میکند سعداوه نام قریه و محلی است در ربه
حجاز زیند موضعی است نزدیک مریح خفاف از اعمال شام است و نیز نام محلی است در الحما
از شهرهای جزیره عقر در بین عراق است نزدیک کربلا منصوره نام چند موضع است
سپراف شهریت از شهرهای فارس ناسپراف سست فرسخ راه است خویج شهریت در
اندما بجان مبان حراغه و زنجان از طریق رقی که آنرا کاغذکان نیز گویند و آن شهر جزایر
کوچک (مجم) ثقب از دهات یمامه است سن شهریت کنار دجله بالای تکریت
هونین شهریت در نواحی مصر دهاط موضعی است در سه فرسخی مکه و نام محلی است
از توابع تبع بانبوع

یَعْنِي پس بپاخواستند بسوی آنحضرت جامع از یاران و گفتند یا امیرالمؤمنین
خواهش میکنم از تو بحق خدا قسم و بحق پرعت رسول خدا صلی الله علیه و آله که نام ببری
انهارا بنامهایشان و شهرهایشان پس هر آنکه تحقیق اب شد دلهای ما از سخنان
تو - پس فرمود بشنود بیان میکنم برای شما نامهای یاران قائم علیه السلام
را بدرستی که اول ایشان از اهل بصره است و آخر ایشان از ابدال است و اینها بیکه
از اهل بصره اند و نفریند یکی از اینها نامش علی است و دیگری محارب و دومی مرد از
کاشانند عبدالله و عبیدالله و سومی از مهماند که در حدود مین است محمد و عمر
و مالک و بکر و از سندانست عبدالرحمن و دومی از همدانند موسی و عباس و مردی

بِحَسْبِ حَلَمٍ مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ

از کور که از توابع بصره است ابراهیم و مردی از شتر عبدالوقاب و سه مرد
 از سعداوه که نام قریب است در زمین حجاز احمد و یحیی و فلاح و سه نفر از زید
 که از توابع شام با علی است از الحنا محمد و حسن و محمد و دو نفر از قبیلہ امیر مالک و ثانی
 و چهار نفر از شتر از ایشان عبدالله و صالح و جعفر و ابراهیم و مردی از عقر که نیک
 کربلا است احمد و دو مرد از مضروب عبدالرحمن و ملاعب و چهار مرد از سیراف
 خالد و مالک و حوقل و ابراهیم و دو مرد از خویش که قریب است میان مراغه و زنجان
 محرز و نوح و مردی از ثقیب هرون و دو مرد از سبقت مقداد و هود و سه مرد
 از هونین عبدالسلام و فارس و کلیب و مردی از رهاط جعفر و شش مرد از عثمان
 محمد و صالح و داود و هواشب و کوش و پوسن

وَرَجُلٌ مِّنَ الْعِمَارَةِ مَالِك - ورجلان من عمارة یحیی و احمد - ورجل
 من کرمان عبدالله - واربعة رجال من صنعاء جبرئیل و حمزه و یحیی و سمیع و
 رجلان من عدن عون و موسی - ورجل من لجنون کونتر - ورجلان من همدان علی
 و صالح - وثلاثة رجال من الطائف علی و سبأ و زکریا - ورجل من حجر عبدالقدوس -
 ورجلان من الخط عزیز و مبارک - و خمسة رجال من خزیرة اوال و هی البحرین
 عامر و جعفر و یحیی و بکر و لبث - ورجل من الکبش محمد (فهد) ورجل من الجذ
 ابراهیم - واربعة رجال من مکه عمر و ابراهیم و محمد و عبدالله - و عشرة من
 المدینة علی اسماء اهل البیت علی و حمزة و جعفر و عباس و طاهر و حسن و حسین

رجال عبد الرحمن بن عوف

119

وقاسم و ابراهيم ومحمد - و اربع رجال من الكوفة محمد وعياث وهود و عتاب
 - و رجل من مرق حذيفة - و رجلان من نيسابور علي ومهاجر - و رجلان
 من سمرقند علي ومجاهد - وثلاث رجال من كازرون عمر ومعتز و بولس
 و رجلان من السوس شيبان و عبد الوهاب - و رجلان من كثر احد و هلال
 و رجلان من الضيف عالم و سهيل - و رجل من طائف الهم هلال - و رجلان
 من مرقية بشر و شعيب - و ثلاث رجال من برعة يوسف و داود و عبد الله
 و رجلان من عنكرمكرم طيب مهبون - و رجل من واسط عقيل - و ثلاث
 رجال من الزوزاء عبد المطلب و احمد و عبد الله - و رجلان من ستر من راي
 مران و عامر - و رجل من التهم جعفر - و ثلاث رجال من سيلان نوح و
 جعفر - و رجل من كرخ بغداد قاسم - و رجلان من نوبة و اصل و فاضل -
 و ثمانين رجال من قزوين هرون و عبد الله و جعفر و صالح و عمر و ليث و علي و محمد
 و رجل من بلخ حسن - و رجل من المرافعة صدقة - و رجل من قم يعقوب - و اربعة
 و عشرون من طالقان وهم الذين ذكرهم رسول الله صلى الله عليه و آله فقال
 اني اجدهم بالطاقان كرا ليس من ذهب ولا من فضة فهم هؤلاء كثرهم الله فيها
 وهم صالح و جعفر و يحيى و هود و صالح و داود و جميل و فضيل و عيسى و جابر و
 خالد و علوان و عبد الله و ايوب و ملاعب و عمر و عبد العزيز و لقمان و سعد و
 و مهاجر و عبدون و عبد الرحمن و علي - و رجلان من سنجار ابان و علي - و

بِحُجَّتِهَا رَمَى الْجِبَالِ عَلَوْنَ

١٢٠

وَرَجُلَيْنِ مِنْ سَخْسِ نَاجِيَةٍ وَحَفْصِ - وَرَجُلٍ مِنَ الْبَارِعِلَوَانِ - وَرَجُلٍ مِنَ
 الْقَادِسِيَّةِ حَصِينِ - وَرَجُلٍ مِنَ الدَّوْرُقِ عَبْدِ الْغَفُورِ - وَسِتَّةِ رِجَالٍ مِنَ الْحَبَشَةِ
 اِبْرَاهِيمَ وَعَيْبِي وَمُحَمَّدَ وَحَدَّانَ وَاحِدًا وَسَالِمَ - وَرَجُلَانِ مِنْ مَوْصِلِ هَرُونَ وَفَهْدِ
 - وَرَجُلَيْنِ (رَجُلٌ عَمِّي) مِنَ الْبَلْقَاءِ صَادِقَ - وَرَجُلَانِ مِنْ بَضِييْنِ أَحَدُ وَعَلَى -
 وَرَجُلٍ مِنْ سِنْجَارِ مُحَمَّدَ - وَرَجُلَانِ مِنْ خَرَّشَانَ تَكِيَهَ وَمَسُونِ - وَرَجُلَانِ مِنْ
 أَرْمِينِيَّةِ أَحَدُ وَحَبِينِ - وَرَجُلٍ مِنْ أَصْفَهَانَ بَوْتَنِ - وَرَجُلٍ مِنْ ذَهَابِ حَسِينِ -
 وَرَجُلٍ مِنَ الرَّيِّ مَجْمَعِ - وَرَجُلٍ مِنْ دِبَارِ شَعْبِ - وَرَجُلٍ مِنْ هَرَاتِ بَهْرُوسِ - وَ
 رَجُلٍ مِنْ سَلْمَاسِ هَرُونَ - وَرَجُلٍ مِنْ قَلْبِسِ مُحَمَّدَ - وَرَجُلٍ مِنَ الْكُرْدِ عَمُونَ - وَ
 رَجُلٍ مِنَ الْحَبَشِ كَثِيرَ - وَرَجُلَانِ مِنَ الْخَلَّاطِ مُحَمَّدَ وَجَعْفَرَ - وَرَجُلٍ مِنَ الشُّوَيْبِ عَمِي
 - وَرَجُلَانِ مِنَ الْبَيْضَاءِ سَعْدُ وَسَعِيدَ - وَثَلَاثَةَ رِجَالٍ مِنَ الصَّنْعَةِ زَيْدُ وَعَلَى
 وَمُوسَى - وَرَجُلٍ مِنْ أَوْسِ مُحَمَّدَ - وَرَجُلٍ مِنَ الْأَنْطَاكِيَّةِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ - وَرَجُلَانِ
 مِنْ حَلَبِ صَبِيحَ وَمُحَمَّدَ - وَرَجُلٍ مِنْ مَعْصَرِ جَعْفَرَ - وَرَجُلَانِ مِنْ دِمَشْقِ دَاوُدَ وَعَبْدَ
 الرَّحْمَنِ - وَرَجُلَانِ مِنَ الرَّمْلَةِ طَلِيقَ وَمُوسَى - وَثَلَاثَةَ رِجَالٍ مِنْ بَيْتِ الْمُقَدَّسِ لَيْشَرَ
 وَدَاوُدَ وَعِمْرَانَ - وَخَمْسَةَ رِجَالٍ مِنْ عَسْفَلَانَ مُحَمَّدَ وَيُوسُفَ وَعَمْرَ وَفَهْدَ وَهَرُونَ
 وَرَجُلٍ مِنْ عَيْبَرَةَ عَمِي - وَرَجُلَانِ مِنْ عَكَّةَ مَرْوَانَ وَسَعْدَ - وَرَجُلٍ مِنْ عَرَفَةَ فَرِيخَ
 وَرَجُلٍ مِنَ الطَّبْرِيزِ فَلِجَ - وَرَجُلٍ مِنْ بُلْسْتِ عَبْدِ الْوَارِثِ - وَأَرْبَعَةَ رِجَالٍ مِنَ الْفَسْطَا
 مِنْ مَدِينَةِ فِرْعَوْنَ لَعْنَةُ اللَّهِ أَحْمَدَ وَعَبْدَ اللَّهِ وَبَوْتَنِ وَظَاهِرَ - وَرَجُلٍ مِنَ بَالِسِ

وَابْعَادَهُمْ فِي الزَّمَانِ

۱۲۱

نَصِيرَ - وَارْبَعَةَ رِجَالٍ مِنَ الْاَسْكَدَرِيَّةِ حَسَنٌ وَحَسَنٌ وَشَيْبَلٌ وَشَيْبَانٌ - وَخَمْسَةَ رِجَالٍ
 مِنْ جَبَلِ الْكَلَامِ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ اللَّهِ وَفَادِمٌ وَبَجْرٌ وَطَالُوتٌ - وَثَلَاثَةَ رِجَالٍ مِنَ السَّادِ
 صَلِيبٍ وَسُعْدَانَ وَشَيْبِي - وَرِجْلَانِ مِنَ الْاَفْرَاجِ عَلِيٌّ وَاحْمَدٌ - وَرِجْلَانِ مِنَ الْيَمَامَةِ
 طَافِرٌ وَجَبَلٌ - وَارْبَعَةَ عَشَرَ رِجَالًا مِنَ الْمَعَادَةِ سُوَيْدٌ وَاحِدٌ وَمُحَمَّدٌ وَحَسَنٌ وَيَعْقُوبٌ وَ
 حَبِيبٌ وَعَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الْقَدِيمِ وَنَعِيمٌ وَعَلِيٌّ وَحِيَانٌ وَظَاهِرٌ وَتَغْلِبٌ وَكَثَرٌ - وَرِجْلٌ
 مِنَ الْوَيْمَةِ مَعَشَرٌ - وَعَشْرَةَ رِجَالٍ مِنْ عِبَادِ اَنْ حَمْرَةَ وَشَيْبَانَ وَقَاسِمٌ وَجَعْفَرٌ وَعَمْرُو
 عَامِرٌ وَعَبْدُ الْمُهَيْمِنِ وَعَبْدُ الْوَارِثِ وَمُحَمَّدٌ وَاحْمَدٌ - وَارْبَعَةَ عَشَرَ مِنَ الْيَمَنِ جَبْرٌ وَهُوثٌ وَ
 وَمَالِكٌ وَكعبٌ وَاحْمَدٌ وَشَيْبَانٌ وَعَامِرٌ وَعَمَّارٌ وَفَهْدٌ وَعَاصِمٌ وَخَجْرَشٌ وَكَلْثُومٌ وَجَابِرٌ
 وَمُحَمَّدٌ - وَرِجْلَانِ مِنْ بَدْوِ مِصْرٍ عَجْلَانٌ وَدِرَاجٌ - وَثَلَاثَةَ رِجَالٍ مِنْ بَدْوِ اعْقِيلٍ مِنْبَتَةٌ
 وَصَابِطٌ وَعَرْبَانٌ - وَرِجْلٌ مِنْ بَدْوِ اعْبَرَ عَمْرُو - وَرِجْلٌ مِنْ بَدْوِ شَيْبَانَ نَهْرَاشٌ - وَ
 رِجْلٌ مِنْ مِثْمِ رِيَانٌ - وَرِجْلٌ مِنْ بَدْوِ قَيْسِ جَابِرٌ - وَرِجْلٌ مِنْ بَدْوِ كَلَابِ مَطَّرٌ - وَ
 ثَلَاثَ رِجَالٍ مِنْ مَوَالِي اَهْلِ الْبَيْتِ عَبْدِ اللَّهِ وَمُحَنَّفٌ وَبِرَاكٌ - وَارْبَعَةَ رِجَالٍ مِنْ مَوَالِي الْاَبْنَاءِ
 صَبَاحٌ وَصَبَاحٌ وَمِهْمُونَ وَهُودٌ - وَرِجْلَانِ مَمْلُوكَانِ عَبْدِ اللَّهِ وَنَاصِحٌ - وَرِجْلَانِ مِنْ
 الْحَلَّةِ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ - وَثَلَاثَةَ رِجَالٍ مِنْ كَرْبَلَاءِ حَبِيبٌ وَحَبِيبٌ رَمْسَنٌ - وَرِجْلَانِ مِنَ الْبَحْثِ
 جَعْفَرٌ وَمُحَمَّدٌ - وَسِتَّةَ رِجَالٍ مِنَ الْاَبْدَالِ كُلُّهُمْ اَسْمَاءٌ وَهُمْ عَبْدِ اللَّهِ
يَعْنِي وَمَرْدِي اَزْ عَمَّارَةَ كَهَيْكَلِي اَزْ شَهْرِهِ اَي عِرَاقِ اسْتَبْنَامَ مَالِكٌ وَوَدَّ وَمَرْدِي اَزْ جَعَّارِ
 كَهَيْكَلِي اَزْ شَهْرِهِ اَي عِرَاقِ اسْتَبْنَامَ مَالِكٌ وَوَدَّ وَمَرْدِي اَزْ كَرْمَانَ عَبْدِ اللَّهِ - وَجَبَّارِ

بِحَسَبِ أَهْلِ الْبَلَدِ

مرد از صفای بن جبرئیل و حمزه و یحیی و سمیع - و دو مرد از عدنان عون و
 موسی - و مردی از نجیبیه که جزیره است بزرگ که در آن است پادشاه زنگبار
 کوثر - و دو مرد از همدان علی و صالح - و سه مرد از طائف علی و سبأ و زکریا
 - و مردی از محمد بن عبدالعزیز و سید و دو مرد از خط علی و مبارک - و پنج مرد
 از جزیره اوال که از بحرین است عامر و جعفر و نصیر و بکر و ابث - و مردی از
 کلبش (جانب غربی بغداد) محمد یا فهد - و مردی از جدّه ابراهیم - و چهار مرد
 از مکه عمرو و ابراهیم و محمد و عبدالله - و ده مرد از مدینه بنامهای اهل بیت
 علی و حمزه و جعفر و عباس و طاهر و حسن و حسین و قاسم و ابراهیم و محمد -
 و چهار مرد از کوفه محمد و عیاش و هود و عتاب - و مردی از مرو حدیفه
 و دو مرد از بشار بور علی و مهاجر - و دو مرد از سمرقند علی و مجاهد - و سه مرد
 از کارون عمر و معمر و پولس - و دو مرد از شوش شهبان و عبدالوهاب -
 و دو مرد از شوشراحد و هلال - و دو مرد از ضیق (از دهات یمامه است) عالم
 و سهیل - و مردی از طائف بمن هلال - و دو مرد از مرقیه (قلعه است در سنا^{حل})
 حص (بشر و شعب) - سه مرد از بصره (در نزدیکیهای طائف است) یوسف و
 داود و عبدالله - و دو مرد از عنکر مکرّم (شهری است از نواحی خوزستان) طب
 و میمون - و مردی از واسط عقیل - سه مرد از بغداد عبدالطلب و احمد
 و عبدالله - و دو مرد از سمرقند من رای و عامر - و مردی از سهم (از قراء

در بعلاوه از ابناء

۱۲۳

اندلس است) جعفر - و سه مرد از سبیلان (جزیره است بزرگت میان هند و چین)
 نوح و حسن و جعفر - و مردی از کرخ بغداد قاسم - و دو مرد از تونبه و اصل
 و فاضل - و هشت مرد از قرظ و بن هرین و عبدالله و جعفر و صالح و عمر و ولید
 و علی و محمد - و مردی از بلخ حسن - و مردی از مراغه صدقه - و مردی
 از قم یعقوب - و بیست و چهار مرد از طالقان ایشان کسانی هستند که یاد
 کرده است ایشان را رسول خدا صلی الله علیه و آله پس فرموده است که من پیام
 در طالقان گنجی را که نه از طلا است و نه از نقره و آن این جناعشند که ذخیره کرده
 است خدا ایشان را در اینجا و ایشان صالح و جعفر و یحیی و هود و فالج و داود و
 حبل و فضیل و عیسی و جابر و خالد و علوان و عبدالله و ایوب و ملاعب و
 عمر و عبد الغریب و لقمان و سعد و قنصه و مهاجر و عبدون و عبد الرحمن و علی
 - و دو مرد از سجار (و آن دهی است از دهات نوریست فرسخی بخارا) آبان و
 علی - و دو مرد از سرخس ناچه و حفص - و مردی از ابنار که از شهرهای
 عراق است) علوان - و مردی از فادسته حصین - و مردی از دوزق (از
 شهرهای خوزستان نزدیک رامهرمز است) عبدالغفور - و شش مرد از حبشه
 ابراهیم و عیسی و محمد و حمدان و احمد و سالم - و دو مرد از موصل هرین و محمد
 - و یک مرد از بقاء (جلگه است از جلگهای دمشق میان شام و رادی القری) صادق
 - و دو مرد از نصیبین احمد و علی - و مردی از سجار (بکریسین شهرت مشهور

بِحِشِّهَا تَمَّ الْجَاعِلِيُّ

از نواحی جزیره سه روز راه فاصله است تا موصل) صادق محمد - و دو مرد از
 خِزْشَان (بکر خا موضعیت در بیضا) تگیه و سنون - و دو مرد از ارمیه
 احمد و حین - و مردی از اصفهان یونس - و مردی از ذهاب حین - و مردی
 از رتی جمع - و مردی از دیار شعب - و مردی از هرات بهروش - و مردی
 از سلیمان هرون - و مردی از تغلبس محمد - و مردی از کرد عون - و مردی
 از حبش کشر - و دو مردی از خلط محمد و جعفر - و مردی از شوبک (لقب است بر
 کوه از بلاد شام) عمر - و دو مرد از بیضا سعد و سعید - و سه مرد از صنع زید
 و علی و موسی - و مردی از قبله اوس محمد - و مردی از انطاکیه عبدالرحمن -
 و دو مرد از حلب صبیح و محمد - و مردی از حمص جعفر - و دو مرد از دمشق داود
 و عبدالرحمن - و دو مرد از رمله طلیق و موسی - و سه مرد از بیت المقدس بشر و
 داود و عمران - و پنج مرد از عسفلان محمد و یوسف و عمر و فهد و هرون -
 و مردی از عرب عنبر عمر - و دو مرد از عکا مروان و سعد - و مردی از عرفه
 (نام بلادی چند است) فرخ - و مردی از طبریه قلبج - و مردی از بلست (از دهات
 اسکندریه است) عبدالوارث - و چهار مرد از فسطاط (و ان نزدیک مصر است
 که در زمان خلافت عمر فتح شد) و ان از شهرهای فرعون لعنه الله است احمد و
 عبدالله و یونس و طاهر - و مردی از بابل (و ان شهریت در شام میان حلب و
 رقه) یحیی - و چهار مرد از اسکندریه حسن و محسن و شکیل و شبان - و پنج مرد

رابعاً بعد من خزانة

۱۲۵

از جیل الکام (معلی است مشرف بر انطاکیه در لبنان) عبدالله و عبیدالله و محمد و قاضی
 (لوط) و طالوت - و سه مرد از ساداته (معلی است در یمامه) صلیب و سعدان و شیب
 - و دو نفر از افرنج یعنی فرانسه علی واحد - و دو نفر از یمامه ظافر و جیل -
 و چهارده نفر از معاذه (معلی است نزدیک کوههای ادرقه از بنی قثیر) سؤید
 واحد و محمد و حسن و یعقوب و حسین و عبدالله و عبدالقدیم و نعم و علی و حیان
 و ظاهر و تغلب و کثیر - و مردی از آلومه (بروزن آکوله شهرست از دبار هذیل)
 معشر - و ده مرد از عبادان حمزه و شبان و قاسم و جعفر و عمرو و عامر و عبد
 المہمن و عبدالوارث و محمد واحد - و چهارده نفر از یمن جبر و حوئس و
 مالک و کعب واحد و شبان و عامر و عمار و فهد و عاصم و حجرش و کلثوم و جابر
 و محمد - و دو مرد از بادیه نشینهای مصر عجلان و دراج - و سه مرد از بادیه
 نشینهای اعقل منبه و ضابط و غریبان - و مردی از بادیه نشینهای اعجر عمرو
 - و مردی از بادیه نشینهای شبان نهر اش - و مردی از قبله تمیم ربان -
 و مردی از بادیه نشینهای قسین (ناحیه ایت از نواحی کوفه) جابر - و مردی
 از بادیه نشینهای قبله کلاب مطر - و سه مرد از موالی اهل بیت عبدالله و
 مخنف و براء - و چهار مرد از موالی ابناء صباح و صیاح و میمون و هود - و دو
 مرد غلام عبدالله و ناصح - و دو مرد از حله محمد و علی - و سه مرد از کربلا حسین
 و حسین و حسن - و دو مرد از نجف جعفر و محمد - و شش نفر از ابدال نام همه آنها عبد

بِحُجَّتِهَا فِي الْجَمَاعَةِ كَلْبًا

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّهُمْ هُمُ الْوَلَاءُ يَجْتَمِعُونَ كُلَّهُمْ مِنْ مَطْلَعِ الشَّمْسِ
 وَمَغْرِبِهَا وَسَهْلَيْهَا وَجَبَلَيْهَا يُعْبَدُ بِمِثْلِ اللَّهِ تَعَالَى فِي أَقْلٍ مِنْ نِصْفِ كَيْلَةٍ فَيَأْتُونَ إِلَى مَكَّةَ
 فَلَا يَعْرِفُونَهُمْ أَهْلَ مَكَّةَ فَيَقُولُونَ كَيْبَسْنَا أَصْحَابَ السَّفِيَانِ فَإِذَا تَجَلَّى لَهُمُ الصُّبْحُ يَرَوْنَهُمْ
 طَائِفِينَ وَقَائِمِينَ وَمَصَلِّينَ فَيُنْكِرُونَ أَهْلَ مَكَّةَ - ثُمَّ إِنَّهُمْ يَمِضُونَ إِلَى الْمَهْدِيِّ
 وَهُوَ مَخْتَفٌ تَحْتَ الْمَنَارَةِ فَيَقُولُونَ لَهَآئِكَ الْمَهْدِيُّ فَيَقُولُ لَهُمْ نَعَمْ يَا انصاري ثُمَّ
 أَنَّهُ يَخْفَى نَفْسَهُ عَنْهُمْ لِيَنْظُرَهُمْ كَيْفَ هُمْ فِي طَاعَتِهِ وَنَهْضِي إِلَى الْمَدِينَةِ فَيُخْبِرُونَهُمْ أَنَّهُ
 لَأَحَقُّ بِقَبْرِ جَدِّهِ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَلْحَقُونَ بِالْمَدِينَةِ فَإِذَا احْتَرَمُوا
 يَرْجِعُونَ إِلَى مَكَّةَ فَلَا يَزَالُونَ عَلَى ذَلِكَ ثَلَاثًا ثُمَّ يَتَرَاوَى لَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ
 فَيَقُولُ إِنِّي لَسْتُ فَاطِمًا مَرَّحِيًّا تَبَا يَعُونِي عَلَى ثَلَاثِينَ خَصْلَةً نَلَزَمَكُمْ
 لَا تُغَيِّرُونَهَا مِنِّي وَلَكُمْ عَلَيَّ ثَمَانُ خِصَالٍ فَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا فَذَكَرْنَا مَا
 أَنْتَ ذَاكِرُهُ

بِعَبِّي پس فرمود علی علیه السلام بد رستیکه ایشان گروهی هستند که جمع میشوند
 همه ایشان از محل بیرون آمدن آفتاب یعنی از مشرق و مغرب ان و روضه های هو
 ان و کوه های ان جمع میکند خدای تعالی ایشان را در کثر از نصف شبی پس
 می آیند بسوی مکه پس نهتناسند ایشان را اهل مکه پس میگویند ناگهانی رو
 آوردند و فرزند گرفتند ما را لشکر سفیانی و پادشاهش پس چون صبح روشن شود
 می بینند ایشان را در حالیکه طواف کنندگان و برپا ایستدگان و نماز گذارانند پس

وَابْعَلَاؤُهُ الْاَبْرَارَ

بیز نیشانه

منکر میشوند ایشانرا اهل مکه پس ایشان میروند نزد مهدی علیه السلام
در حالتیکه او در زیر مناره پنهان شده است پس به او میگویند تویی مهدی
پس میفرماید مرا ایشانرا ای یاوران من پس بدرستی که او پنهان میکند
نفس خود را از ایشان تا ببینند ایشانرا که چگونه اند در فرمانبرداری از او پس میروند
بسوی مدینه پس خبر با ایشان میدهند که او ملحق شد بقبر جدش یعنی پدربند
رفت نزد قبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله پس ملحق میشوند به آنحضرت در
مدینه پس چون آنحضرت احساس کند که ایشان بمدینه آمدند بزمه بگردد بزمه
پس پوشه اینکار را میکند ناسه مرتبه یعنی هر مرتبه ای حضرت از آنها مخفی میشود
از مکه بمدینه و از مدینه بزمه و آنها هم با آنحضرت ملحق میشوند پس از سه مرتبه
حضرت خود را به ایشان مینماید در میان صفا و مروه پس به ایشان میفرماید
که من نیستم که قطع پیدا کنم کار پرانا اینکه با من بیعت کنید برسی حضرت که ملازم
ان باشید و تغیرند بعد از آن چیز پرا و برای شما بر ذمه من است هت حضرت
پس میگویند که میثوقیم و فرمانبرداری میکنیم پس ذکر فرمایند برای ما آنچه را که ذکر
ذکر فرمایند ای

فَقُولُ اَبَايَكُمُ عَلِيٌّ لَا تَوَلُّوْنَ دَابْرًا وَلَا تَتْرُقُوْنَ وَلَا تَرْتَوْنَ وَلَا
تَقْلُوْنَ مَحْرَمًا وَلَا تَأْتُوْنَ فَاحِشَةً وَلَا تَضْرِبُوْنَ اَحَدًا اِلَّا بِحَقِّ وَلَا تَكُوْنُ
ذَهَبًا وَلَا اَفْضَةً وَلَا بُرًّا وَلَا شَعْرًا وَلَا تُزْبُوْنَ مَسْجِدًا وَلَا تَشْهَدُوْنَ زُورًا

بِحَسَبِ آيَاتِ الْحَيَاءِ عَلَيْكُمْ

وَلَا تَقْبَحُونَ عَلَىٰ مَوْمِنٍ وَلَا تَأْكُلُونَ رِبَاً وَأَنْ يَصْبِرُوا عَلَىٰ الضَّرَاءِ وَلَا تُلْعَبُونَ مَوْحِدًا
وَلَا تَشْرَبُونَ مُكْرًا وَلَا تَلْبَسُونَ الذَّهَبَ وَلَا الْحِجْرَةَ وَلَا الذَّبِيحَ وَلَا تَتَّبِعُونَ فَرْمًا
وَلَا تَتَّفَكُونَ دِمَاحِرًا مَّا وَلَا تَعْدُرُونَ بِسَلَمٍ وَلَا تَتَّبِعُونَ عَلَىٰ كَافِرٍ وَلَا مَنَافِقٍ وَلَا
تَلْبَسُونَ الْحَرَمَ مِنَ الثِّيَابِ وَتَوَسَّدُونَ الزَّرَابَ وَتَكْرَهُونَ الْفَاحِشَةَ وَتَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَإِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ فَلَكُمْ عَلَىٰ أَنْ لَا تَأْخُذَ صَاحِبًا مَوَافِقًا
وَلَا الْبَسَ الْأَمْثَلِ مَا تَلْبَسُونَ وَلَا أَكْلَ الْأَمْثَلِ مَا تَأْكُلُونَ وَلَا أَرْكَبَ الْأَكْرَبِ كَمَا تَرْكَبُونَ
وَلَا أَكُونَ إِلَّا حَيْثُ تَكُونُونَ وَامْشِي حَيْثُمَا تَمْشُونَ وَارْضَىٰ بِالْقَلِيلِ وَامْلَأْ الْأَرْصَنَ
فَتَطَاوَعَدًا كَمَا مَلَّتْ ظُلْمًا وَجُورًا وَتَعْبُدُ اللَّهَ حَقَّ عِبَادَتِهِ وَأَوْفِ لَكُمْ أَوْفَاءَ الْحَيْثُ
فَقَالُوا أَرْضِينَا وَبَايِعْنَاكَ عَلَىٰ ذَلِكَ فَنَصَا فَحَمْدُ رَجُلٍ وَجَلَا

یعنی پس میگوید بیعت میکنم با شما بر اینکه پشت نکنید و دزدی نکنید و زنا
نکنید و کار حرامی نکنید و خشتاً و منافی عفتی بجایا ورید و احدی برانزیند مگر بحق
و طلا و نقره و گداز و جورا گنج و ذخیره نکنید و مسجدی را خراب نکنید و شهادت
دروغ ندهید و بر مؤمن زشت نگویید و ربا نخورید و در سخنها صبر کنید و
مؤحد بر لعنت نکنید و پناشامید مست کننده ابر و بنوشید طلا را و نه ابر چشم
و دینار و دینار فرار کننده ای بزورید و نریزید خون حرامی را و با مسلمانان
عذر نکنید و مهل بکافر و منافق نکنید و از جامه ها جامه خری بنوشید و بر خاک
سر بگذارید و تکیه کنید و مکروه بدانید بیعتی و کار زشت ناروا را و امر کنید بکار

را بعلال و ابرو زمانا

۱۲۹

خوب و نیکو و نهی کنند از کارهای زشت ناپسند پس چون این کارها را
 بکنند برای شما بر دمه من است که رفیعی جز شما نگیرم و بنوشم مگر آنچه را که
 شما پیوشید و نخورم مگر آنچه را که شما بخورید و سوار نشوم مگر بر آنچه که
 شما سوار میشوید و نباشم مگر آنجا بیکه شما میباشید و نزوم مگر آنجا بیکه
 شما میروید و خوشنود شوم بکم از مال دنیا و پرکم زمین را از عدل و داد
 همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و بندگی کنم خدا را حق بندگی کردن او
 و وفا میکنم با شما و وفا کنید با من پس گویند که خوشنودیم ما و با تو یعیب میکنیم

بر اینها پس مصافحه میکند با ایشان یکی یکی

مَشْرِئُكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ يَظْهَرُ بَيْنَ النَّاسِ فَخُضِعَ لَهُ الْعِبَادُ وَتَقَادَرَهُ
 الْبِلَادُ وَبُكُونَ الْخَضِرِ رَيْبَ دَوْلَتِهِ وَأَهْلَ هَمْدَانَ وَزُرَّانَةَ وَخَوْلَانَ
 جَنْدَةَ وَجَمْرَاعَوَانَ وَمَضْرُقَوَادَةَ وَبِكْرَةَ اللَّهِ جَمْعَهُ وَبَشْدَظَهْرَةَ شَمَّ
 بِالْجَبُوتِ حَتَّى بَصِيرَ إِلَى الْعِرَاقِ وَالنَّاسُ خَلْفَهُ وَأَمَامَهُ عَلَى مَقْدَمِهِ حَلَّ
 أَسْمَهُ عَقِبَهُ وَعَلَى سَائِقِهِ رَجُلٌ أَسْمُهُ الْحَارِثُ فَلَمَّحَتْهُ رَجُلٌ مِنْ أَوْلَادِ الْحَسَنِ
 فِي اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفَ فَارِسٍ وَيَقُولُ يَا ابْنَ الْعَتَمِ أَنَا أَحَقُّ مِنْكَ بِهَذَا الْأَمْرِ لِأَنِّي
 مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ وَهُوَ أَكْبَرُ مِنَ الْحَسَنِ فَيَقُولُ الْمَهْدِيُّ إِنِّي أَنَا الْمَهْدِيُّ فَيَقُولُ
 لَهُ هَلْ عِنْدَكَ آيَةٌ أَوْ مِعْجَزَةٌ أَوْ عَلَامَةٌ فَيَنْظُرُ الْمَهْدِيُّ إِلَى طَيْرٍ فِي الْهَوَاءِ فَيُؤَمِّي
 إِلَيْهِ فَيَسْقُطُ فِي كَفِّهِ فَيَنْطِقُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَيَشْهَدُ لَهُ بِالْإِمَامَةِ ثُمَّ

بِحَبِيبِ رَمْلٍ اِنْجَارِ عَلِقِ

بغیر قصباً یا بآبی بقعة من الارض لیس فیها ماء فحضر وپورق ویاخذ
 جلودا كان فی الارض من الصخر فبفرکه بیده وبعجده مثل الشمع فبقول الحسنی
 الامرک فبسلم وقلتم جنوده ویکون علی مقدمته رجل اسمه کاسمه ثم یسیر
 حتی یفتح خراسان ثم یرجع الی مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله فیسمع بحیره
 جمیع الناس فطبعه اهل اليمن واهل الحجاز وخالفه ثقیف ثم انه یرسل الی الشام
 الی حرب السیفانی فنقع صحیحته بالشام الا وان الإعراب اعراب الحجاز قد خرجت
 الیک فبقول السیفانی اصحابه ما بقولون فی مؤلاد فبقولون نحن اصحاب حرب
 ونبیل وعدة و سلاح ثم انهم یجمعونه وهو عالم بما براد به

یعنی پس بدرستی که آنحضرت بعد از آن ظاهر میشود در میان مردم پس فروتنی
 کنند از برای او بندگان و اهل شهرها مطیع و منقاد او شوند و خضر پرورده عهد
 و پیمان دولت او شود و اهل همدان که نام قبیله است از عرب و زبیرهای او شوند
 و خولان که نیز طایفه ای از عربند لشکر او شوند و حمیر که قبیله ای از عربند یاران
 او شوند و مضر که قبیله ای از عربند پیشروهای لشکر او شوند و خدا جمعیت او را
 بسیار کند و پشت او را محکم کند پس میرود بالشکرنا وارد عراق شود و مردمان
 در عقب او و پیشروی او روانه شوند و پیشرو لشکر او مردیست که نام او عقیل
 است و بر ساق و دیناله لشکر او مردیست که نام او طارث است پس با او ملحق شود
 مردی از اولاد حسن باد و از ده هزار سوار و میگوید ای پسر عم من سزاوارترم

وَابْعَثْنَا مُرْسَلًا

۱۳۱

از توبایین امر یعنی امامت زیرا که من از فرزندان حسن میباشم و او بزرگتر از حسین است پس مهدی میگوید منم مهدی پس به او میگوید که ابا برای تو نشانه یا معجزه یا علامتی هست پس نظر میکند مهدی بر عینکه در هوا نما پافت و به آن اشاره میکند پس میفتد در کف آنحضرت و بقدرت خدای تعالی سخن در آید و گواهی دهد برای آنحضرت با امامت پس میکار و چوب خشکی را در بقعه ای از زمین که در آن ابی بنی است پس سبز میشود و برک میآورد و میگرد قطع سنگ سختی را از زمین و بدست خود نرم و خنجر میکند مانند موم پس حنی میگوید امر امامت بافت پس تسلیم آنحضرت میشود و لشکر او هم تسلیم میشوند و در جلوس شکر او مردی است که هنام با او است پس سپر میکند و فتح مینماید خراسان را پس از آن بر میگردد بجانب مدینه رسول الله صلی الله علیه و آله پس همه مردم جنرا و را میشوند پس اطاعت کنند او را اهل بمن و اهل حجاز و مخالفت کنند او را قبله ثقف پس آنحضرت بشام میرود بجنک سفیانی پس صدائی در شام بلند میشود که آگاه باشید این عربها عربهای حجازی هستند که بیرون آمده اند بوی شما پس سفیانی به اصحاب خود گوید چه میگویند در حق اینجاعت پس میگویند مایاران جنک و پیراندازی و عده و آلات جنگی هستیم پس آنها سفیانی را قتل جمع

کنند و او میداند که آنها اراده ایشان چیست
فَقَامَتْ إِلَيْهِمْ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَقَالُوا

بِحَبْرِ رَمَى أَجْبَاعِهِمْ

مَا أَسْمَ هَذَا السَّفِيَانِي فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْمُهُ حَرْبُ بْنُ عَنبَسَةَ بْنِ مَرَّةَ بْنِ كَلْبِ بْنِ سَاهَمِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ خَالِدٍ وَهُوَ مِنْ نَسْلِ زَيْدِ بْنِ مَعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ مَلْعُونٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ اشْرَخَ خَلْقَ اللَّهِ تَعَالَى وَالْعَنَمُ جِدًّا وَكَرْهُمُ ظَلَمًا ثُمَّ إِنَّهُ يُخْرِجُ بِحَبْرِهِ وَرِجَالَهُ وَخَيْلَهُ فِي مَاتِي الْفِئَةِ مَقَامِلَ فَيَسِيرُ حَتَّى يَنْزِلَ الْحِجْرَةَ ثُمَّ إِنَّ الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ بَعْدَهُ بِحَبْرِهِ وَرِجَالَهُ وَجَيْشَهُ وَكِتَابَهُ وَجَبْرَيْلَ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلَ عَنْ شِمَالِهِ وَالنَّصْرِيِّينَ بِدَيْرِ وَالنَّاسَ يَلْحَقُونَهُ فِي جَمِيعِ الْأَفَاقِ حَتَّى بَاقِيَ أَوَّلَ الْحِجْرَةَ مَرْتَبًا مِنَ السَّفِيَانِي وَبَغَضَ لِعُضْبِ اللَّهِ سَائِرًا مِنْ خَلْفِهِ حَتَّى الْهَوَّاءُ مِنَ السَّمَاءِ تَرْمِيهِمْ بِأَجْحَمَتِهَا وَإِنَّ الْجِبَالَ تَرْمِيهِمْ بِصُجُورِهَا وَجَرَى بَيْنَ السَّفِيَانِي وَبَيْنَ الْمَهْدِيَّ حَرْبٌ عَظِيمٌ حَتَّى يَهْلِكَ جَمِيعُ عَسْكَرِ السَّفِيَانِي فِيهِمْ وَمَعَهُ شَرَفُ مَنَةِ قَلْبِلَةَ مِنْ أَصْحَابِهِ فَيَلْحَقُهُ رَجُلٌ مِنْ أَضْرَارِ الْقَامِ اسْمُهُ صِيَّاحٌ وَمَعَهُ جَيْشٌ فَيَسْأِرُهُ فَيَأْتِي بِهِ إِلَى الْمَهْدِيَّ وَهُوَ يَصَلِّيُ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ فَتُخَفَّفُ صَلَاتُهُمْ فَيَقُولُ السَّفِيَانِي يَا ابْنَ الْعَمِّ اسْتَبِقْنِي كُونَ لَكَ عَوْنًا فَيَقُولُ لَا أَصْحَابُهُ مَا يَقُولُونَ فَيَقُولُ يَا ابْنَ الْبَيْتِ عَلَى نَفْسِي لَا أَفْعَلُ شَيْئًا حَتَّى تَرْضَوْهُ فَيَقُولُونَ وَاللَّهِ مَا نَرْضُوهُ حَتَّى تَقْبَلَهُ لِأَنَّ سَفْكَ الدَّمَاءِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ سَفْكَهَا وَأَنْتَ تَرْضِيهَا أَنْ تَمُنَّ عَلَيْهِ بِالْحَيَاةِ فَيَقُولُ لَهُمُ الْمَهْدِيَّ شَانِكُمْ وَأَبَاهُ فَيَأْخُذُوهُ جَمَاعَةً مِنْهُمْ فَيَضْمَعُونَ عَلَى شَاطِئِ الْحِجْرِ تَحْتِ شَجَرَةٍ مَدْلَاةٍ بِأَعْضَانِهَا فَيَذْبُونَهُ كَمَا يَذْبُجُ الْكَبْشَ وَيَعْمَلُ اللَّهُ بِرُوحِهِ إِلَى النَّارِ

يَعْنِي بِنِيبَا حِوَا سَنَدِ بِيوِي اَو كَرُو هِي اَز اَهْلِ كُوْفَةِ وَكَعْبَدِ اَلْمُرُوْسِيْنَ

وَأَجْعَلِ الْجَزِيمَ

۱۳۳

چیت نام ابن سفیانی پس فرمود علیہ السلام نام او حرب است پس عنبہ پسر قرظہ پسر
کلب پسر ساهه پسر زید پسر عثمان پسر خالد و او از نسل بنی مدینه است و معاویه پسر ابی سفیان
است که لغت کرده شده در آسمان و زمین است بدترین خلق خداست عالی و ملعون بن
است از حیث جد و بسیار تر است از حیث ستمگری پس بدرستیکه او بیرون آید با
لشکر خود و مردان خود و سواران خود با دو دست هزار نفر قاتل کننده پس هر وقت
نافرود میاید بچهره که یکی از شهرهای عراق است پس بدرستیکه مهد علیہ السلام
پیشی میکند با سواران خود و مردان خود و لشکر خود و گروه آسمان گرد آمده
خود در حالتیکه جبرئیل از طرف راست او است و میکائیل از طرف چپ او ملائکه
نصر و پروی او و مردمان به او ملحق شوند از همه گرانهای زمین تا آنکه میاید
در اول چهره نزدیک سفیانی و غضب میکند برای غضب کردن خدا با سواران
خلق خدا حتی مرغان از جهت بالا میاندازند ایشانرا با بالهای خود و بدرستیکه
کوهها میاندازند ایشان را بنگهای خود و در میان سفیانی و مهد جنگ بزرگ
واقع شود تا آنکه همه لشکر سفیانی هلاک شوند پس او فرار میکند با عده خلی
کی از اصحاب خود پس با او میرساند خود را مردی از باران قائم که نام او صیاح است
و با او است لشکری پس اسپر میکند سفیانرا و میاورد او را بنزد مهد که در حالیکه آن
حضرت نماز معرب را خوانده و بنماز عشا مشغول است پس آنحضرت سبک میکند نماز
خود را پس سفیانی میگوید ای پسر عم مرا باقی گذار تا آنکه برای تو بار و همراه باشم

بخیر حیات و اخبار علوی

پس حضرت با صحاب خود فرماید که شما چه میگوئید در باب آنچه که میگوید زیرا که من
 بعهده خود گرفته‌ام که کار برانکم تا اینکه شما را رضی باشد پس میگویند بدار خدا
 قسم ما را رضی میثوم مگر اینکه او را بکشی زیرا که او رنجیده است خوبها بر آنکه خدا
 حرام کرده و تو میخواهی میت بر او گذاری بزنده گذاردن او پس مهتر با ایشان
 گوید در باره او آنچه میخواهد بکند پس میگردد او را گروهی از ایشان و مخونا
 او را کنار شط هجر که ممانه بصره و کوفه است زبرد رختی در حالیکه او بجهت استباخهای
 اندرخت پس بر سر پند او را مانند سر بریدن قوچ و شتاب کند خدا با خداختن روح
 او در آتش

قال فتصل خبره الى بنى كلاب ان حرب بن عبيد قتل قتل رجل من ولد علي
 بن ابي طالب فبرحبون بنو كلاب الى رجل من اولاد ملك الروم فبنا بعونه على
 قتال المهدي والاشد يثار حرب بن عبيد فضم اليه بوثقف فخرج ملك
 الروم في الف سلطان وتحت كل سلطان الف مقاتل فقتل على بلد من بلدان
 القائم حتى طرسوس فنهبا موالهم وانعامهم وحرهمهم وبقتلون رجالهم
 وبنقض حجارها حجر على حجر وكافى بالفساء وهن مردقات على ظهور الخيل خلف
 العلوج خيلهم تلوح في الشمس والقمر فبنتهي الخبر الى القائم فبسر الى ملك الروم
 في جوشه فيواقعه في اسفل البرقة بعشر فرائح فتصبح بها الواقعة حتى بنقبت
 ماء الشط بالدم وبنتن جانبها بالحيث الشديد فنهزم ملك الروم الى الانطاكية

وَأَجْعَلُكُمْ خِزْيَانًا

۱۳۵

فَتَبِعَهُ الْمَهْدِيُّ إِلَى فَيْئَةِ الْعَبَّاسِ تَحْتَ الْقَطَوَارِ فَبَيْعَتْ مَلِكَ رُومَ إِلَى الْمَهْدِيِّ
وَيُودِي لَهُ الْخَرَجَ فَيَجِيهَ إِلَى ذَلِكَ حَتَّى عَلَى أَنْ لَا يَرُوحَ مِنْ بِلَدِ رُومَ وَلَا يَبْقَى
أَسِيرٌ عِنْدَهُ إِلَّا أَخْرَجَهُ إِلَى أَهْلِهِ فَيَفْعَلُ ذَلِكَ وَيَبْقَى تَحْتَ الطَّاعَةِ

یَعْنِی گفت پس جزا و بینی کلاب میرسد که حرب بن عنبسه کشته شد کشتاورد
مردی از فرزندان علی بن ابی طالب پس بر میگرددند بنو کلاب بسوی مردی از
اولاد پادشاه روم و با او بیعت میکنند بر قتال مهدی و گرفتن خون حرب بن
عنبسه و بر عده آنها پیوسته میشوند قبیله بنی ثقیف پس بیرون میاید پادشا
روم با هزار سرنهنگ که در زهر فرمان هر سرنهنگی هزار مرد قتال کننده باشد پس
فرود میآیند در شهری از شهرهای قائم که انزاطرسوس نامند (و ان شهر
است در سرحدات شام میان انطاکیه و حلب و شهرهای روم) پس غارت کرده شود
اموال و چهار پان و زنان ایشان و میکشند مردان ایشانرا و میکشند سنگها
ان شهر را هر سنگی که بالای سنگی بنا شده گویا میبینم زینهارا که در رود بیف مردها
بر پشتهای اسبان بر عقب مردمان پدیدین سوارند و اسبهای آنان در شعاع
افتاب و ماء نما پانت پس خبر بقیام علیه السلام میرسد پس بیرون بیرون پادشا
روم بالشرکهای خود و با او جنگ میکند در پابن رقه بده فرسخ فاصله شب را
تا بصبح جنگ میکنند تا اینکه اب شط از خون منبتر شود و طرف شط گد و عفونت
شدید بدنهای مردار کشتگان فرو گیرد پس پادشاه روم فرار میکند و با انطاکیه

بِحَیْثُ حَمَلَتْهُ اَنْجَا عَلِیْنَ

میرود و مهدی علیه السلام بدینال او میرود ناقبه عباس که نزد بک مصر است زود
 قطوار که نام محلی است در همان حدود پس پادشاه روم نزد مهدی میفرستد
 و پادشاه روم میگوید این اجابت میکند او را بشرطیکه از روم بیرون نرود و اسپر
 در نزد او باقی نماند مگر آنکه او را با اهل خود برگرداند پس پادشاه روم قبول
 میکند و در تحت انحضرت میماند

ثُمَّ اِنَّ الْمَهْدِيَّ بْنَ اِلِيَّ حَتَّى بَنِي كِلَابٍ مِنْ جَانِبِ الْبَحْرَةِ حَتَّى يَنْتَهِيَ اِلَى
 دِمَشْقَ وَيُرْسِلُ جَيْشًا اِلَى اَحْيَاءِ بَنِي كِلَابٍ وَيَسْبِي نِسَاءَهُمْ وَيَقْتُلُ اَغْلَبَ رِجَالَهُمْ
 فَيَأْتُونَ بِالْاَسَارِ فَيُؤْمِنُونَ بِهِ فَيَبَايَعُونَهُ عَلٰى دَرَجِ دِمَشْقَ بِمَشْمُومَاتِ الْبَحْرِ
 الْفُضِّ ثُمَّ اِنَّ الْمَهْدِيَّ يَسِيرُ مِنْ مَعَهُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ قَتْلِ السَّفِيَانِ فِي
 فَنَزَلُوا عَلَى بِلَدٍ مِنْ بِلَادِ الرُّومِ فَيَقُولُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللّٰهِ صَلَّى
 عَلَيْهِ وَآلِهِ فَتَقَاطَعُ جَبَابِلُهُمْ اِنَّ الْمَهْدِيَّ يَسِيرُ مِنْ مَعَهُ فَيَنْزِلُ فِي
 فِي مَلِكِ الرُّومِ فَيَخْرُجُ مِنْهَا بِلَدَاتٌ كَثُورٌ كَثُرَ مِنْ الْجَوَاهِرِ وَكَثُرَ مِنَ الذَّهَبِ وَ
 كَثُرَ مِنَ الْفِضَّةِ ثُمَّ يَقْتَمُ الْمَالُ عَلَى عَسَاكِرِهِ بِالْفَنَاءِ فَيُرْتَمَى اِنَّ الْمَهْدِيَّ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ يَسِيرُ حَتَّى يَنْزِلَ اَرْضَ مِصْرَ الْكَبْرَى فَاذْا رَاوهَا اهل ارض مِصْرَ الْكَبْرَى اَنْزَلُوهُ رَا هَبًا
 مِنْ رُهْبَانِهِمْ كَثِيرٌ الْعِلْمِ فَيَقُولُونَ اَنْظِرْنَا مَا ذَا يَرِيدُونَ هُوَ لَّا فَاذَا اسْتَفْزَا الرَّاهِبَ
 عَلَى الْمَهْدِيَّ فَيَقُولُ الرَّاهِبُ اَنْتَ الْمَهْدِيَّ فَيَقُولُ نَعَمْ اَنَا الْمَذْكُورُ فِي الْكِتَابِ
 اَنَا اَخْرَجَ فِي الْاَخِرِ الزَّمَانِ فَيَسْئَلُهُ الرَّاهِبُ عَنْ مَسْأَلٍ كَثِيرَةٍ فَيَجِيبُ عَنْهَا فَيَسْلِمُ

ابجد اور حروف ما

۱۳۷

التراب و یشع اهل ارمینة

یعنی پس بدرستیکہ مہدی پرورد بسوی طایفہ بنی کلاب از طرف ذریعہ
 نا انکہ میرسد بدمشق و میفرسند لشکر پر ابسوی طایفہ بنی کلاب و اسپر
 زمینهای ایشانرا و میکشد بیشتر از مردان ایشانرا پس اسپرانرا میاورند پس ایمان میاورند
 باحضرت پس بیعت میکنند با آنحضرت بویژہ بنی کلاب و کمی پس مہدی پرورد
 او با کسانیکہ با او هستند از مؤمنین بعد از کشتن سفیانی پس فرود میآیند
 شهری از شهرهای روم پس میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله صلی الله
 علیه و آله پس میفرسند دیوارهای آن پس بدرستیکہ مہدی پرورد با کسانیکہ
 با او هستند و فرود میآید در قسطنطنیہ در محل پادشاه روم پس بیرون میآید
 از آنجا سه گنج را گنجی از جواهر و گنجی از طلا و گنجی از نقرہ پس نفیسم میکند ائمال را
 بر لشکر خود با پیمانہ ہا کہ ہر پیمانہ ہشت مکوک و ہر مکوک پیمانہ ای باشد کہ
 تقریباً نہ من جنس گیرد پس مہدی علیہ السلام پرورد نا انیکہ فرود آید در ارمینہ
 کبری چون اهل ارمینہ آنحضرت میبینند فرود میاورند بنزد او را ہی از راہبگاہ
 خود را کہ دارای علم بسیار است پس اهل ارمینہ با او گویند بین این جماعت چه
 میخواهند پس راہب بنزد مہدی آید و گوید ایا تو مہدی هستی پس میفرماید
 بلی منم یاد کرده شدہ در انجیل شما کہ بیرون میآیم در اخر الزمان پس میفرسند
 از او راہب مسئلہ های بسیار را پس جواب میگویند او را از انہا پس مسلمان

تَحْسِينُ رَأْيِ حَبَاغِ عِلْقِ

میشود و اهل ارضیه از آنحضرت و اصحابش ممانعت نمیکند
فَيَدُ حُلُونَهَا اصْحَابُ الْمَهْدِيِّ فَيَقْتُلُونَ فِيهَا حَمْرًا مِائَةً مَقَاتِلَ مِنَ النَّصَابِ
 ثُمَّ يَعْلَقُ مَدِينَتَهُمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ بِقُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى فَيَنْظُرُ الْمَلِكُ مِنْ
 مَعْدِنِهَا إِلَى مَدِينَتِهِمْ وَهِيَ مَعْلُوقَةٌ عَلَيْهِمْ وَهُوَ يَوْمُ مَسْخَرَاتِهَا عَنْهَا يَجْمَعُ جُنُودَهُ إِلَى
 فَيُنَادِي الْمَهْدِيُّ فَأَذَانُ إِلَى ذَلِكَ فَيَنْهَزُ وَيَقُولُ لِاصْحَابِهِ خُذُوا لَكُمْ مَهْرًا مِنْ
 أَوْلِيهِمْ وَأَخْرَجَ عَلَيْهِمْ أَسَدًا عَظِيمًا فَيَرْعُقُ فِي وَجُوهِهِمْ فَيَلْقَوْنَ مَا فِي أَيْدِيهِمْ
 مِنَ السَّلَاحِ وَالْمَالِ وَتَتَّبِعُهُمْ جُنُودُ الْمَهْدِيِّ فَيَأْخُذُونَ أَمْوَالَهُمْ وَيَقْتُلُونَ فِيهَا مِائَةً
 لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْ تِلْكَ الْأَلُوفِ مِائَةَ أَلْفٍ دِينَارًا وَمِائَةَ جَارِبَةٍ وَمِائَةَ غَلَامٍ ثُمَّ إِنَّ الْمَهْدِيَّ
 سَارَ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَاسْتَخْرَجَ ثَابُوتَ السَّكِينَةِ وَخَاتَمَ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ وَالْأَلْوَا
 الَّتِي نَزَلَتْ عَلَى مُوسَى ثُمَّ سَارَ الْمَهْدِيُّ إِلَى مَدِينَةِ الرَّيْحِ الْكَبْرَى وَفِيهَا أَلْفُ سَوْقٍ
 وَفِي كُلِّ سَوْقٍ أَلْفُ دُكَّانٍ فَبَفَتْحَتِهَا ثُمَّ بَاتِيَ إِلَى مَدِينَةٍ يُقَالُ لَهَا فَاطِعٌ وَهُوَ عَلَى الْبَحْرِ
 الْأَخْضَرِ الْمُحِيطِ بِالْدَنْيَا وَطُولُ الْمَدِينَةِ أَلْفٌ مِثْلَ فِكْرُونَ عَلَيْهَا ثَلَاثُ بَكْرَاتٍ فَتَسَا
 حِيطَانَهَا وَتَقَطَّعَ جُدْرَانَهَا فَيَقْتُلُونَ فِيهَا مِائَةَ أَلْفٍ مَقَاتِلَ

يَعْنِي فِي اصْحَابِ مَهْدِيِّ دَاخِلِ اَرْضِيهِ مِثْلُونَ وَمِثْلُونَ دَرَاغًا بِأَضْدَافٍ
 فَتَالِ كُنْزُهُ اَرْضِيَّ دَرِي رَاسِ مَعْلُوقٍ مِثْلُونَ شَهْرًا يَشَانُ وَامِيَانُ السَّمَانُ وَرِي
 بِقُدْرَتِ خَدَائِقِ تَعَالَى فِي يَادِ شَاهِ اَرْضِيَّةٍ وَكَسَانِيَّةٍ بِأَوْهَشْتُونَ مِثْلُونَ شَهْرًا
 رَاسِ مَعْلُوقِ بِالْأَيِّ سَرِيشَانِ وَدَرَاغِي وَرَازِ شَهْرًا خُودِ خَارِجِ اسْتِ بِأَهْمِ لَشْكُرِ بِالْإِسْ

را بجمع در جزایم

۱۳۹

برای قتال بمهدی پس وقتیکه این منظره را سپید فرار میکنند و باصحاب خود میگویند برای خود فرارگاهی بگیرد پس اول و آخر آنها همه فرار کنند پس بزرگ بر سر راه آنها آید و بر روی آنها صیحه ای زند بخوبی که آنچه از آلات جنگ و اموال در دستهای خود دارند میاندازند و لشکر مهدی بدینال آنها میروند و مالهای ایشانرا میگیرند و تقسیم میکنند بهربک از آنها که هزارها هستند صد هزار دینار طلا و صد کبوتر و صد غلام میبرند پس مهدی میبرد بطرف بیت المقدس و بیرون میآورد تا بوقت سکنه با مأمور سلیمان بن داود و الواحکه بر موسی نازل شده پس میروند مهدی بشهر زنگان شهر بزرگ آنها که در آن فرار بازار است و در هر بازاری هزار دکان پس فتح میکند انجارا پس میآید بشهر بکه انرا فاطح گویند و آن کنار دریای سبز است که محیط بردینا است و درازی آن شهر بقدر هزار میل راه است پس سه تکبیر بر آنها میگویند که دیوارهای آن میافتد و بریده شود دیوارهای آن

پس در انجا صد هزار نفر را میکشد که همه ایشان قتال کننده اند

فَقِيمِ الْمَهْدِيِّ فِيهَا سَبْعَ سِنِينَ فَيَبْلُغُ سَهْمَ الرَّحْلِ مِنْ ثَلَاثِ الْمَدِينَةِ
مِثْلَ مَا اخَذُوهُ مِنَ الرُّومِ عَشْرَ مَرَّاتٍ ثُمَّ يُخْرِجُ مِنْهَا وَمَعَهُ مِائَةُ أَلْفٍ مَوْكِبٍ
وَكُلُّ مَوْكِبٍ يَزِيدُ عَلَى خَمْسِينَ أَلْفَ مَقَاتِلٍ فَيُنزِلُ عَلَى سَاحِلِ فِلَسْطِينَ بَيْنَ عَكَّةَ وَسُورَ
غَزَّةَ وَعَسْفَلَانَ فَيَأْتِيَهُ خِرَاعُ عَوْرَةِ الرِّجَالِ بِأَنَّهُ قَدْ أَهْلَكَ الْحَرْثَ وَالنَّشْرَ وَذَلِكَ

بِحِجَّتِهَا رَمَى الْجَمَاعَةَ

ان اَعْوَرَ الدِّجَالِ يَخْرُجُ مِنْ بَلَدَةٍ يُقَالُ بِهَا يَهُودَاءَ وَهِيَ قَرْيَةٌ مِنْ قَرْيِ صَفَهَانَ وَهِيَ
 بَلَدَةٌ مِنْ بِلْدَانِ الْكَاَسِرَةِ عَلَيْهِنَ وَاحِدَةٌ فِي جِهَتِهَا كَانَهَا الْكَوْكَبُ الزَّاهِرُ رَأْسُهَا عَلَى حِمَارِ خُصْوَةٍ
 مَدَّ الْبَصَرَ وَطَوَّلَهُ سَبْعِينَ ذِرَاعًا وَهَبَّتْ عَلَى الْمَاءِ مِثْلَ مَا هَبَّتْ عَلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَنَادِي بِصَوْتٍ
 يَبْلُغُ مَا يَشَاءُ اللَّهُ وَهُوَ يَقُولُ إِلَى الْيَمِينِ يَا مَعْشَرَ أَوْلِيَانِي فَأَنَارِبِكُمْ الْأَعْلَى الَّذِي خَلَقَ
 فَتَوَى وَالَّذِي قَدَّرَ مَهْدِيَّ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْحَى فَتَتَّبِعُهُ أَوْلَادُ الزَّيْنَابِ يَوْمَئِذٍ وَأَسْوَى
 النَّاسِ أَوْلَادُ الْيَهُودِ وَالنُّصَارَى وَتَجْمَعُ مَعَهُ الْوَفَى كَثِيرَةٌ لَا يَحْصِي عَدَدَهُمْ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى
 ثُمَّ لَيْسَ بَيْنَ يَدَيْهِ جِبْلَانِ جِبِلٍّ مِنَ اللَّحْمِ وَجِبِلٍّ مِنَ الْخَمْرِ الرَّهْدِ فَيَكُونُ خُرُوجُهُ فِي زَمَانٍ
 فَحَطَّ شَدِيدٌ ثُمَّ يَسْرَانِ الْجِبْلَانِ بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا يَنْقُصُ مِنْهُ شَيْءٌ فَيُعْطَى كُلٌّ مِنْهُ أَقْرَبُ بِالرُّبُوبِ
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْإِوَانُ كَذَابٌ مَلْعُونٌ الْإِوَانُ رِبِكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ وَلَا يَأْكُلُ الْعَطَاءَ
 وَلَا يَشْرَبُ الشَّرَابَ وَهُوَ حَتَّى لَا يَمُوتَ بِيَدِهِ الْخَمْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

يَعْنِي پس مہاند مہدی در مدینۃ النبیج ہفت سال پس ہر سدسہم ہر روزی
 از این شہر مثل اینچہ کہ از روم گرفتہ برابری پس بیرون مہاند از اینجا و با اوست صد
 ہزار مویک و ہر مویکی زیادہ بر پنجہ ہزار مقاتل است پس مہاند کنار ساحل فلسطین
 میان عکا و حصار عرژہ و عسقلان پس جبز خروج دجال بہ او مہر سجد کہ ان ملعون
 یکچہم نابود کردہ است زراعتها و نسلها را وان چنانست کہ یکچہم دجال بیرون
 مہاند از شہر یکہ انرا بیودا گویند کہ ان قیرہ ایت از قیرہ های صفہان وان شہر
 است از شہرهای اکاسرہ و از برای دجال یکچہم است در پیشانی او کہ مانند ستارہ

در ایضاح امر زما

۱۴۱

در خشته است سوار شده باشد بر خر بکه هر گام او بقدر مدبصراست یعنی تا اخر
جائی که چشم میبندد و درازی آن خر هفتاد ذراع است و بروی آب راه رود ^{مخمساً}
که روی زمین راه رود پس ندما بکند و جمال بصدای خود وان صدا بپرسد تا
جائیکه خدا بخوهد و میگوید بیا بید بوی من بیا بید بوی من بگروه دوستان من
پس منم پروردگار شما که بلندتر است شأن او آنکه افرید و درست کرد و آنکه اندازه
گیری کرد پس راه نمود و آنکه بیرون آورد کاهها را پس در از روز متابعت کند
او را از نارادگان و بدترین مردمان که از فرزندان یهود و نصاری باشد و جمع
میشود با او هزارها بچند و اندازه که عدد آنها را کسی شماره نکند مگر خدای تعالی
پس سب میبکند و در پیشروی او دو کوه باشد کوهی از گوشت و کوهی از نان پخته
شده و خروج او در زمان محطی شد بد باشد پس آن دو کوه در مقابل او میروند
و هر چه خورده شود چیزی از آن کم نمیشود پس عطا میکند از آن بکسیکه اقرار به
پروردگاری او کند پس فرمود امام علیه السلام آگاه باشید که او بسیار در ^{عکس}
و ملعون است آگاه باشید پس بدانند که پروردگار بچشم پست و طعام نه خورد
و شراب نمی شامد و او زنده است که میبهرد بدست او است خیز و نیکی و او بر هر

چیزی توانا است

قال الراوی فی مقام الیه اشرف الکوفه و قالوا یا مولانا و ما بعد ذلك قال
علیه السلام ثم ان المهدي يرجع الی بیت المقدس فینقی بالناس اماماً (ایاماً)

بِحُجَّتِ رَاوِي الْجَمْعِ

فاذا كان يوم الجمعة وقد اتمت الصلوة فنزل عيسى بن مريم عليه السلام في تلك الساعة
 من السماء عليه ثوبان احمران وكانا يقطران رأسه الدهن وهو رجل صبيح المنظر والوجه
 اشبه الخلق بابيكم ابراهيم فياقى المهدي ويصانحه ويبشيره بالنصر فعند ذلك يقول له
 المهدي تقدم يا روح الله وصل بالناس فيقول عيسى بل الصلوة لك يا ابن بنت رسول الله
 فعند ذلك يؤذن عيسى ويصلي خلف المهدي عليه السلام فعند ذلك يجعل عيسى^{خليفة}
 على قتال اعمورالرجال ثم يخرج امرا على جيش المهدي وان الرجال قد اهلك الحث
 والنسل وصاح على اغلب اهل الدنيا ويدعو الناس لنفسه بالسريومية فمن اطاعه
 انعم عليه ومن ابى قتله وقد وطأ الارض كلها الا مكة والمدينة وبيت المقدس وقد
 اطاعته جميع اولاد الرنا عن مشارق الارض ومغاربها ثم توجه الى ارض الحجاز فلحقه
 عيسى على عقبه مرثا فزعم عليه عيسى زعقة وبتبعها بضربة فذوب الرجال كما يذوب
 الرصاص والنحاس في النار ثم ان جيش المهدي يقتلون جيش اعمورالرجال في هذه اربعين
 يوما من طلوع الشمس الى غروبها ثم بظلمة في الارض منهم وبعد ذلك هلك المهدي
 مشارق الارض ومغاربها وبقيتها من جابرنا الى جابريسا ويستمر امره

يعني كفت راوي پس بپاخواستند سوي و اشراف اهل كوفه وگفتند چه ميشود ايمولا
 ما بعد از ان فرمود انحضرت عليه السلام پس مهدي بر ميگردد بيت المقدس و نماز ميگزارد
 با مردمان با مامت تا چند روزي پس چون روز جمعه شود و بنا داشته شود نماز فرود ميآيد
 بن مريم عليه السلام در اقصاغت از اسمان بر او است دو جامه سرخ و گوياميني روغن

وَابْعَثْنَا حِزْبًا

۱۴۳

از سزا و میچکد و او مردیست خوش رو و زیبا شبیه ترین خلق است بپدر شما ابراهیم
 پس میناید بنزد مهنگ و با او مصافحه میکند و مرده نصر با او میدهد پس در آنوقت
 مهدی با او گوید یا روح الله پیش بایست و با مردم نماز گذار یعنی امامت کن پس
 عیسی گوید بلکه نماز گذاردن با امامت مخصوص است ای پسر رسول خدا پس در
 آنوقت عیسی از آن میگوید و در عقب مهدی نماز میگذارد پس آنحضرت عیسی
 را خلیفه خود قرار دهد بر فئال کردن با دجال بچشم پس بیرون رود عیسی در
 حالیکه امیر باشد بر لشکر مهدی و بدرستیکه دجال نابود کرده باشد ذراعت
 و نسل مردم را و صبحه زند بر پیش از اهل زمین و آنها را دعوت بخود کند بخدا
 پس کسیکه فرمانبردار او شود بر او نعمت دهد و کسیکه سرپیچ از فرمان او کند
 او را بکشد و در هر جای روی زمین قدم میزند مگر مکه و مدینه و بیت المقدس
 را و جمیع زنازادگان او را اطاعت کنند در مشارق و مغارب زمین پس هرود
 بر زمین حجاز و عیسی با او ملحق شود در گردن هر شاو اینجا جا بیست که راه مدینه
 و شام یکی شود پس عیسی بر او نعره ای زند نعره سختی و بر او ضربتی زند
 پس دجال اب شود همچنانکه فلعی و من در انش اب شود پس لشکر مهنگ
 میکشند لشکر دجال را در مدت چهل روز از طلوع آفتاب تا غروب آن
 پس پاک میکند زمین را از ایشان و بعد از آن مهدی مالک میشود مشارق
 و مغارب زمین را و فتح میکند از جا بوقا تا جا بوسارا و تمام میشود امر او

بِحُجَّتِهِمُ الْخَبَاءِ عَلِيًّا

وَبَعْدَ بَيْنِ النَّاسِ حَتَّى تَرَعَى الشَّاةُ مَعَ الذَّنْبِ فِي مَوْضِعٍ وَاحِدٍ وَتَلْعَبُ لَقَبِيًّا
 بِالْحِجَّةِ وَالْعَقْرِ وَلَا يَضْرَهُمْ وَيَذْهَبُ الشَّرُّ وَيَقِي الْحَزْرُ وَيَزْرِعُ الرَّجُلُ الشَّعِيرَ وَالْحَنْظَلَةَ
 فَيُخْرِجُ مِنْ كُلِّ مِائَةٍ مِائَةً كَمَا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي كُلِّ سِنْبَلَةٍ مِائَةَ حَبَّةٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
 لَمُنَّ يَشَاءُ وَيَرْبَعُ الزِّنَا وَالرِّبَا وَشَرِبَ الْحَمْرُ وَالغَنَاءُ وَلَا يَعْمَلُ أَحَدًا وَلَا وَقَلَهُ الْمَهْدِيُّ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ وَكَذَا تَارَكَ الصَّلَاةَ وَبَعَثَكَفُونَ النَّاسَ عَلَى الْعِبَادَةِ وَالطَّاعَةِ وَالخُشُوعِ وَالذُّنُوبِ
 وَكَذَا تَطُولُ الْأَعْمَارُ وَتَحِلُّ الْأَشْجَارُ إِلَّا ثَمَارَ فِي كُلِّ سِنَةٍ مَرَّتَيْنِ وَلَا يَبْقَى أَحَدٌ مِنْ أَعْدَاءِ آلِ
 مُحَمَّدٍ الْمَصْطَفِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا وَهَلَكَ ثُمَّ أَنَّهُ نَدَا قَوْلَهُ تَعَالَى مَشْرَعٌ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ
 مَا وَصَّي بِهِ نُبُوْحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى
 أَنْ أَتِمُّوا الدِّينَ وَمَا نَفَرْنَا بِهِ قَدْرًا كَبِيرًا عَلَى الْمُشْرِكِينَ - قَالَ ثُمَّ أَنَّ الْمَهْدِيَّ يَفْرُقُ أَصْحَابَهُ
 وَهُمْ الَّذِينَ عَامَدُوهُ فِي أَوَّلِ حُرُوجِهِ فَيُوجِهُهُمْ إِلَى جَمِيعِ الْبُلْدَانِ وَيَأْمُرُهُمُ بِالْعَدْلِ وَ
 الْأَحْسَانِ وَكُلَّ رَجُلٍ مِنْهُمْ يَحْكُمُ عَلَى أَقْلِمٍ مِنَ الْأَرْضِ وَيَعْمُرُونَ جَمِيعَ مَدَائِنِ الدُّنْيَا بِالْعَدْلِ
 وَالْأَحْسَانِ ثُمَّ أَنَّ الْمَهْدِيَّ يَعْيشُ أَرْبَعِينَ سِنَةً فِي الْحَكْمِ حَتَّى يَطْهَرَ الْأَرْضَ مِنَ الدِّينِ
يَعْنِي وَبَعْدَ ذَلِكَ رَفَارَكَ دَرْمِيَانِ مَرْدِمِ نَا حَدَيْكَ كُو سَفَنْدِ بَا كُرْكَ دَرِي كُو مَوْضِعِ
 بَا قَمِّ چَرَا كَنْدِ وَبَا زِي كَنْدِ كُو دَكَانِ بَا مَارِ وَعَقْرِ وَضَرِ نِزَانِ دَا يَشَانِ رَا وَ
 مِدِّي اَرَمِيَانِ بَرُودِ وَنِسْكِ بَا قَبَانْدِ وَزَرَا عَتِ كَنْدِ مَرْدِ جُو كَنْدِ مِ رَا يَسِ بِي رُونَ اِبْدِ
 اَزْهَرِ بَكْمَنْ كَرِ مِ كَارِ دِ صَدِّ مَنِ چَا نَخْ حَذَا بِي عَالِي فَرْمُودِ دَرِ هَرِ خُوشْدَا يِ صَدِّ دَانِ
 وَخَدَادِ وَچَنْدَانِ مِ بَكَنْدِ بَرَا يِ هَرِ كَرِ بَجَوَاهِدِ وَبَرْدَا شْتِهْ مِ شُودِ زَنَا وَرِيَا وَاشَا مِ دَنْ

وَأَجْعَلُكُمْ خِزْيَانًا

۱۴۵

مشکرات و غناءها و خوانندگیهای بطرز غناء و ساز و نوازها و نکذ احدی اینکار
 هارا مگر آنکه مهدی علیه السلام او را میبکشد و همچنین ترك كنده نماز را و مردمان
 معتكف بر عبادت و طاعت و خشوع و دینداری شوند و همچنین عمرها طولانی و
 دراز شود و درختان از صیوها بارور شوند در هر سالی دو مرتبه و باقیمانده شود
 احدی از دشمنان آل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله الا اینکه هلاک و نابود شود
 پس آنحضرت تلاوت فرمود گفته خدای تعالی را که فرموده پیدایشگار کرد
 راه را بر ایشان از دین آنچه را که عهد گرفت موح را به ان و آنچه را که وحی فرستادیم
 بسوی تو و آنچه را که عهد گرفتیم به ان از ابراهیم و موسی و عیسی اینکه بیای
 دارید دین را و منفرد نشوید در آن بزرگ آید بر مشرکین - فرمود پس مهدی
 منفرد میکند یاران خود را و ایشان کسانی هستند که از آنها عهد گرفته و معا
 کردند با او در ابتدای خروج آنحضرت پس میفرستد ایشانرا بجمع شهرها و
 امر میکند ایشانرا بدادخواهی و عدالت و نیکی کردن و هر مردی از ایشان
 بر اقلهی از زمین حکومت کند و آباد میکند همه شهرهای دنیا را بعد از
 و نیکی کردن پس مهدی در حکومت خود تا چهل سال میماند تا اینکه پاک

کند زمین را از چرکها و کثافات

قَالَ فَفَاقَمْتُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ السَّلَامِ

إِلْتِذَاذَاتٍ مِنْ أَوْلَادِ الْأَكَابِرِ وَقَالُوا وَمَا بَعْدَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ

بِحُجَّتِهَا رَمَىٰ أَجْبَاعِ عِلُونِ

يموت المهتد ووزرائه وتتقى الدنيا الى حيث ما كانوا عليه من الجهالات والصلوات
 وترجع الناس الى الكفر فعند ذلك يبدؤ الله تعالى بحراب المدن والبلدان فاما
 المؤنفة فيطى عليها القزات واما الزوراء فيحرب من الوفايع والفتن واما
 واسط فيطى عليها الماء واذربا بجان تهلك اهلها بالطاعون واما موصل
 فهلك اهلها من الجوع والغلا واما الهرات يحربها المصري واما القرية
 تحرب من الرياح واما حلب تحرب من الصواعق وتحرب الانطاكية من
 الجوع والغلا والخوف وتحرب الصقالبة من الحوادث وتحرب الخط من
 القتل والنهب وتحرب دمشق من شدة القتل وتحرب حمص من الجوع و
 الغلا واما بيت المقدس فانه محفوظ الى باجوج وماجوج لان بيت المقدس
 فيه اثار الانبياء وتحرب مدينة رسول الله من كثرة الحرب وتحرب الحجر
 بالرياح والرمل وتحرب جزيرة اوال من البحرين وتحرب قيس بالسيف
 وتحرب كبش بالجوع

يَعْنِي گفت راوی - پس بپا خواشند بنوی امیر المؤمنین علیه السلام
 بزرگانى از اولاد بزرگان و عرض کردند که بعد از آن چه میشود یا امیر المؤمنین
 فرمود بعد از آن مهربد مهدی و مهربند و وزیران او و باقی مهربند دنیا به
 حالتی که پیش از پیش بود از نادانینها و گمراهیها و مردمان بکفر برگردند
 پس در آنوقت ابتدا میکند خدا بحراب و ویران کردن شهرها و بلاد پس اما

رابعاً بعد من الخراب ما

۱۴۷

مؤتفکه یعنی بصره اب فرات فرو گیرد یعنی در آب غرق شود و اما بغدادین
خراب میشود از جنگها و فتنها و اما واسط را آب میگیرد یعنی غرق میشود و از ریجا
اهل آن بطاعون هلاک میشوند و اما موصل هلاک میشود اهل آن از گرسنگی
و گرائی و ترس و اما هرات را مصری خراب کند و اما قریه که آن شهرت
در زبر و واسط که پنج فرسخ فاصله دارد و دارای بازارها و مسجد بزرگی
است از بادها خراب شود و اما حلب را صاعقهها خراب کند و خراب
شود انطا که از گرسنگی و گرائی و ترس و بلاد صقالیه از حادثهها خراب
شود و بلاد خط از کشتن و غارتگری خراب شود و دمشق از شدت کشتن
خراب شود و حمص از گرسنگی و گرائی خراب شود و اما بیت المقدس
محفوظ میباشد تا زمان خروج باجوج و ما جوج زیرا که بیت المقدس در آن
است آثار انبیاء و خراب میشود مدینه رسول الله از بادتی جنگ و
خراب میشود هجر بیادها و زمّل و خراب میشود جزیره اوّال از بحرین -
و خراب میشود جزیره قیس بئمشیر و خراب شود کیش که مراد از آن یا شهرت
جانب غربی بغداد که آنرا کیش الاسد گویند نزدیک سماءه با جای دیگر است

بگرسنگی
قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ يَخْرُجُ يَاجُوجُ وَمَاجُوجُ وَهُم صَنفَانِ
الصَّنْفِ الْأَوَّلِ طُولُ أَحَدِهِمْ مِائَةٌ ذِرَاعٍ وَعَرْضُهُ سَبْعُونَ ذِرَاعًا وَالصَّنْفِ الثَّانِي

بِحُجَّتِهَا فِي آيَاتِهَا عَلَوْنَ

١٤٨

طَوَّلَ أَحَدَهُمْ ذُرَاعًا وَعَرَضَهُ سَبْعُونَ ذِرَاعًا بِفَرْشٍ بِأَحَدِهِمْ أُذُنُهُ وَيَلِيحُ بِالْأَرْضِ
 وَهُمْ أَكْثَرُ عِدَدًا مِنَ النُّجُومِ فَيَسِيرُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا يَمُرُّونَ بِنَهْرٍ إِلَّا وَسَّروهُ وَلَا جَبَلًا
 إِلَّا لَحَسَوْهُ وَلَا وَرْدًا إِلَّا شَطَطًا لَا تَشْتَوِيهِ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ تَخْرُجُ ذَابِقُ الْأَرْضِ لَهَا رَأْسٌ
 كَرَأْسِ الْفَيْلِ وَلِهَا وَبَرٌ وَصُوفٌ وَشَعْرٌ وَرَيْشٌ مِنْ كُلِّ لَوْنٍ وَمَعَهَا عَصَى مُوسَى وَ
 خَاتَمُ سَلِيمَانَ فَتَنْكُتُ وَجْهَ الْمُؤْمِنِ بِالْعَصَا فَتَجْعَلُهُ أَبْيَضَ وَتَنْكُتُ وَجْهَ الْكَافِرِ بِالْحَاتِمِ
 فَتَجْعَلُهُ أَسْوَدَ وَيَبْقَى الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنًا وَالْكَافِرُ كَافِرًا ثُمَّ تَرْفَعُ بَعْدَ ذَلِكَ التُّوبَةَ فَلَا
 تَنْفَعُ نَفْسَ إِيْمَانِيًّا نَفَالًا تَكُنْ أَمِنْتَ مِنْ قَبْلِ أَوْ كَسَبْتَ فِي إِيْمَانِيًّا نَهَاجًا

قَالَ الرَّأوِي فَقَامَتْ إِلَيْهِ أَشْرَافُ الْعِرَاقِ وَقَالُوا لَهُ يَا مَوْلَانَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَقَدْ
 بِالْأَبَاءِ وَالْأُمَّهَاتِ بَيْنَ لَنَا كَيْفَ تَقُومُ السَّاعَةُ وَآخِرُهَا بَدَلًا لَهَا وَعِلَامَاتُهَا
 فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَظْهَرُ صَاحُخٌ فِي السَّمَاءِ وَيَخْمُ فِي السَّمَاءِ لَهُ ذَنْبٌ فِي
 كُلِّ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ وَيَظْهَرُ كَوْكَبَانِ فِي السَّمَاءِ فِي الْمَشْرِقِ ثُمَّ يَظْهَرُ خِطَابُ بَيْضٍ فِي
 وَسْطِ السَّمَاءِ وَيَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ عَمُودٌ مِنْ نُورٍ ثُمَّ يَخْتَفِ الْقَمَرُ ثُمَّ تَطْلُعُ الشَّمْسُ
 مِنَ الْمَغْرِبِ فَيَخْرُقُ حَرَمًا مَشْجَرًا لِبَرَارِي وَالْجِبَالِ ثُمَّ تَظْهَرُ نَارٌ مِنَ السَّمَاءِ فَتَحْرِقُ
 أَعْدَاءَ آلِ مُحَمَّدٍ حَتَّى تَقْتُلِيَهُمْ وَجُوهَهُمْ وَأَبْدَانَهُمْ

يَعْنِي بِسُورَةٍ مَبْنِيَّةٍ بِأَجُوجٍ وَمَاجُوجٍ وَأَيْشَانَ دُورِ صُنْفِندِ صُنْفَانِ
 طَوَّلَ قَامَتِ هَرَبِكُ أَزَايِشَانَ صَدِّ ذُرَاعٍ اسْتَدْعَرْنَا وَهَفْنَا ذُرَاعٍ وَصُنْفِ دُورِ
 طَوَّلَ قَامَتِ هَرَبِكُ أَزَايِشَانَ بِكَ ذُرَاعٍ اسْتَدْعَرْنَا وَهَفْنَا ذُرَاعٍ فَرِشٌ مَبْنِيَّةٌ بِكِي

رابعاً در بیان حروف

۱۴۹

از دو گوش خود را و لحاف خود میبندد گوش دیگر را و شماره ایشان از ستاره‌ها بیشتر است پس سیاحت میکند در روی زمین و نمیگذرند بهیچ آلا اینک تمام آبا انرا میباشند و نه بگوئی آلا اینک انرا میپسند یعنی گاه و مدتی بران باقی نمیگذارند و بر شطی وارد نمیشوند مگر آنکه آبا تراخت میکند پس بعد از آن بیرون میآید جنبه زمین که سری دارد مانند سرفیل و کرب و پشم و مو و پر دارد از هر رنگی و با او است عصای موسی و انگشتری سلیمان پس خط میکند بر روی مؤمن باعصا پس روی او را سفید میکند و خط میکند بر روی کافر با انگشتری پس روی او را سیاه میکند و مؤمن بحالت مؤمنی باقیماند و کافر بحالت کافری پس بعد از آن توبه برداشته میشود یعنی دیگر توبه قبول نمیشود و نفع نمیدهد نفسی را ایمان آوردن او در آنوقت که از پیش ایمان بنا آورده بود پاکب کرده بود در ایمان خود نیکی را - راوی گفت پس بپاخواستند بسوی آنحضرت اشرف عراق و عرض کردند با آنحضرت که یا امیر المؤمنین پدرها و مادرهای ما فدای تو باد بیان فرما برای ما که چگونه بر پا میشود قیامت کبری و جزده ما را بنشانها و علامتهای آن پس فرمود علیه السلام ظاهر میشود فریاد کننده‌ای در آسمان و ستاره‌ای در آسمان که از برآی او دنباله است در هر ناحیه‌ای از مغرب و ظاهر میشود در آسمان دو ستاره در مشرق پس ظاهر میشود مانند ربهمان سفیدی در میان آسمان و فرود میآید عمودی از نور از آسمان پس از آن ماه میگذرد پس از آن اقیاب از مغرب طلوع میکند پس میسوزاند

بِخَيْرِهَا تَرَىٰ آيَاتِنَا عَلَيْكَ

گر می‌ان درختهای بیابانها و کوهها را پس ظلم میشود انشی از آسمان و میسوزاند
 در شمنان ال محمد را بخوبی که بچند و بریان میشود روها و بدنه‌های ایشان

ثم يظهر كفت بلا زبد وفيها فلم يكتب في الهواء والناس فيمعون حير القلم وهو
 يقول واقرب الوعد الحق فاذا هي شاحضة ابصار الذين كفروا فخرج يومئذ
 الشمس والقمر وهما منكمضتان النور فماخذ الناس الصيحة والناجر في بيعه و
 المسافر في مناعه والثوب في مستدائه والمرثية في غزلها (سجها م) واذ كان
 الرجل اللقمة بيده فلا يقدر اكلها ويطلعان الشمس والقمر وهما سودان اللون
 وقد وقع في زوال (زلزاله) خوفا من الله تعالى وها بقولان الهنا وخالفنا
 وسيدنا لا بعد بنا بعذاب عبادك المشركين وانت تعلم طاعتنا والجهد فبنا وشرنا
 لمضى امرك وانت علام الغيوب قال الله تعالى صدقتم ولكني قضيت في نفسي ان
 ابدى واعيد والي خلفتكما من نور عرشي فيرجعان اليه فيبرق كل واحد منهما بقر
 تكاد تحطف الابصار ويخطلطان بوز العرش فينفخ في الصور فصعق من في السموات
 ومن في الارض الا ماشاء الله تعالى ثم ينفخ فيه اخرى فاذا هم قيام ينظرون
 فان الله وانا اليه راجعون

يعني پس ظلم میشود کف دستي بدون حج و دران طلي است که ميگويند
 در هوا و مردم ميشوند صدای نوشتن انرا در حال تکه ميگويد نرد پکشد ان
 وعده حق راست خدا يعني قيامت پس در انوقت راست ميايستد چشمهاي انان

در ایجاب و اجتناب از آن

۱۵۱

که کافر شدند پس بیرون میانند در آن روز آفتاب و ماه در حالتیکه نور آنها گرفته شده باشد پس صبحی مردم را فرو گیرد در حالیکه ناچار مشغول خرید و فروش است و مسافر در میان مناع خود باشد و جامه درجا بگناه خود باشد و زن بر پیدن با ناسی خود مشغول باشد و زمانیکه مرد لقمه بدست او باشد و توانا خوردن آنرا نداشته باشد و آفتاب و ماه در آن روز در حالتیکه رنگ آنها سیاه باشد و در حالت زوال واقع شده باشند یا مترلزل و لرزان باشند از ترس خدا تعالی و ایشان در آن حالت میگویند خدای ما وافر بنده ما و اقای ما عذاب نکن ما را بعد از بندگان مشرک خود و تو میدانی فرمانبرداری ما را و کوشش که در ما است و شتاب کردن برای گذراندن امر تو و تو بسیار دانسته ای امرهای نهانی را خدای تعالی به آنها فرماید راست میگویند شما و لکن من در نفس خود حکم کرده ام که ابتداء کنم بخلقت و برگردانم و عود دهم بدرستی که من شما را فریده ام از نور عزت و غلبه خود پس بر میگرددند آفتاب و ماه بسوی او پس از هر یک از آنها برقی جستن کند که نزدیک باشد نور چشمها را ببرد و مخلوط شوند بوزع عرش پس دمیده شود در صورتی بهوش شود هر که در اسماء آنها و هر که در زمین است مگر آنچه را که خدا تعالی میخواهد پس دمیده شود در صورتی دیگری پس ناگاه همه مردگان بر پا خواسته نگاه میکنند پس ما مخصوص خدایم و بدرستی که ما بسوی او باز گردنده ایم

بِحُجَّتِهَا رَوَى أَحِبَّاءُ عَلِيٍّ

قال الراوي فبكى على عليه السلام بكاء شديداً حتى بل لحينه بالدموع ثم
انحدر عن المنبر وقد اشرفت الناس على الهلاك من هول ما سمعوه - قال الراوي
ففرقت الى منازلهم وبلدانهم واطالهم وهم متحجبون من كثرة فهد وطرارة علمه
وقد اختلفوا في معناه اختلفا فاعظيها

يعني كفت راوی پس گریه کرد علی علیه السلام گریه کردن سختی تا اینکه
ترشد مخالفین به اشکها پس از منبر فرود آمد در حالتیکه مشرف بر هلاکت بود
مردمان از هول آنچه که شنیدند انزوا - گفت راوی پس مشرق شدند مردم
بمزیلهای خود و شهرهای خود و وطنهای خود در حالتیکه متحجب بودند
از بسیاری فهم آنحضرت و فراوانی علم او و مختلف شدند در معنای کلام
آنحضرت مختلف شدن بزرگی **مؤلف فقیر گوید**

تا اینجا با تمام رسید خطبه مبارکه مشویه بامیر مؤمنان علیه السلام و علا
بر علائیکه راجع بقیام حضرت یقیناً الله عمل الله تعالی فرجه در آن بیان فرمود
نکات بسیاری از آن استفاده میشود خصوصاً در تعین بعضی از علامات
مشترکه بین قیامت صغری و قیامت کبری که نگارنده در تشریح بعضی از آنها
در این جزو از کتاب مبادرت مینامم

اول آنکه تجدید و بنای سورهها و یا بگامها را که قبلاً شرح داده شد و در
از علامات خروج سفیانی شمرده و مربوط بطبقات قبل از طبقه هفتم نیست بلکه

از علامات قریبه بحجرت

از علامات قریبه بحجرت انملعون است که در طبقه هفتم واقع میشود
 در روزی آنکه حضرت مهدی علیه السلام بعد از ظهور هفت سال در مدینه
 از بیخ اقامت میکند **سوم** آنکه خروج دجال پس از هفت سال از ظهور
 آنحضرت خواهد بود **چهارم** آنکه نزول حضرت عیسیٰ علی نبینا و اله و علیه
 السلام پس از چهل روز از خروج دجال خواهد بود **پنجم** آنکه آنحضرت تا
 چهل روز از اول آفتاب تا وقت غروب آن بالشکر دجال جنک میکند تا زمین را از
 لوث وجود آنها پاک کند **ششم** آنکه آنحضرت بعد از آن تا چهل سال در روی
 زمین میماند و حکومت میکند تا روی زمین را از کفایت کفر و شرک و نفاق و جور
 و ظلم پاک کند **هفتم** آنکه خرابی شهرها از علامات قیامت کبری است
 نه صغری **هشتم** آنکه خروج باجوج و ماجوج بعد از خرابی شهرها است
 آن از علامات قیامت کبری است نه صغری **نهم** خروج دابة الارض
 بعد از خروج باجوج و ماجوج است و آن از علامات قیامت کبری است و مر
 یقبل از ظهور نبوت **دهم** خروج آفتاب از مغرب از علامات قیامت کبری
 است **یازدهم** ظهور انش از آسمان از علامات قیامت کبری است

تنبیه و تشریح

دانشه باد که راجع به ظهور انش اخبار بسیاری از طریق فریقین روایت شده که
 در بعضی تصریح شده که آن انش از وادی حضرموت و یا از زمین برهوت و یا از قعر

بِحَبْرِهَا فِي أَجْزَائِهَا

عدن باد و جو هوا ظاهر شود و در بعضی مدت مکث انوار سه روز و در بعضی هفت روز
 بصریح شده ممکن است گفته شود که ظهور بعضی از آنها قبل از قیامت صغری است و بعضی
 قبل از قیامت کبری خواهد بود هر چند اظهر چنان میماند که همه آنها از علامات قیامت
 کبری است نه صغری خصوصاً با قرینهای او معلوم است بیشتر از اخبار آن مستفاد میشود
 بقوله یونانی الناس إلى المحشر و امثال ان و الله العالم **در و از راه**
 ظاهر شدن کف بدون زند یعنی حج در هوا ان نیز از علامت قیامت کبری است نه
 صغری و اخبار آن هم بطریق فریقین مختلف روایت شده بعضی بکف تنها اقتصار کرده
 و بعضی تغییر بدست شده و بعضی کف و وجه وارد شده و بعضی سر و صورت و دست
 و سینه دارد و در بعضی مطلق و در بعضی مقابل اینها آورده بعضی وارد است که مردم
 او را بشناسند و در بعضی بصریح شده که ان امیر المؤمنین علیه السلام است هر چند

این نیز ظاهراً از علامت قیامت کبری است

در پیرامون رجال

مزیب براینچه در جزو اول این کتاب شرح داده شد چنانچه در کتاب گنجینه سرور در
 علامات ظهور هم شرح دادم غالباً اخباریکه از طریق خاصه و عامه در شرح حالات
 او و خرا و سپر و سلوک او روایت شده بر حسب ظاهر قابل قبول نیست و عقول عامه و خاصه
 متداوله از تحمل آن آباد دارد و بیشتر حمل با فسانه میکنند و مورد اعتماد نیست ولی بطور
 کلی اصل قضیه را نباید انکار کرد زیرا که بهبوده سخن با پذیرایی بود بلی بطور مسلم

وَالْعَلَامُ وَالْحَرَامُ

۱۵۵

امر و حال اغری است خارق عادت و ستر می است از اسرار الهیه و از آیات قدرت خدای
معال و بقدری مهم است که بمقتضای اجناس بسیار از زمان نوح پیغمبر علیه السلام هر
پیغمبری قوم خود را از غنچه دجال برسانند و از ظهور و خروج چنین فتنه ای خبر داده
و اهل کتاب از یهود و نصاری و مجوس در آمدن دجال و آشکار شدن غنچه او و نزدیک
ندارند و در کتب آنها به آن تصریح شده و از جمله کسانی که از متقدمین بان تصریح کرده
جاماسب حکیم است که او را گو موسب و جو موسب هم گفته اند در کتاب خود که اسرار
عجم نام دارد و این عبارقت از گذشته ها و آینده ها بیکه در دنیا واقع شده تا زمان او
و آنچه واقع شود بعد از او تا قیامت از حالات و زاینجه های طالعهای بعضی از ملوک
پیشینان از عصر خود و اشخاص مهم نامی و اولاد و پادشاهان و انبیاء و اوصیائی که
در دوره زمان پس از او بوجود آیند و او بزعم بعضی پیغمبر بوده و بعضی او را حکیم
دانسته اند و در فن نجوم و ستاره شناسی مهارتی نیز داشته در همان کتاب از روی
علم نجوم از زمان خود تا زمان ادم ابو البشر را بطور قهقری حساب کرده و زاینجه های
طوالع اشخاص نامی جهان را استخراج کرده و بطور کلی کوفی شرح حالات آنها را
بیان نموده و همچنین از زمان خود تا قیامت نیز طوالع اشخاص نامی را استخراج
کرده و معانی آنها را کلی کوفی کرده و از جمله استخراجات او است زاینجه طالع دجال
ملعون و آنچه از او بظهور می رسد و اوصاف او و اوصاف خراف که نگارنده بر
زاینجه طالع او را با عین عبارات کتاب جاماسب نامیده با اسرار عجم که در موضوع او شرح

بِحَبِيبِ رَمَاهِ اَبْرَاهِيْمَ

داده و رسم نموده مینگارم تا مزید بر آگاهی مطالعه کنندگان گردد

گفتار حایب اجع بدجال

قوس	میرخ	رحل	حل مرقی
جدی	عقرب زهره	مهران	سنبله
دلو	کجالب	اسد	
حوت	حمل	ثور	سرتان
		جوزا	

بعد از آن مردی بچشم
از اصفهان بیرون
آمد بر خری نشسته
که بالای خراوهفت
گز بود و بالای آمد
ده گز بود و بر پیشانی
آن خراهی بسته بود

و این آنجا نیشته که این خر خداست و این مرد عجایبها نماید چنانکه مردم را
از آن خوش آمد و هفتاد هزار آدمی جمله بر ملت سرخ شبان باهودار
(یعنی ملت یهود) باشد و بطالع عقرب باشند بعضی از دراز گوش بیاده
باشند و چغاقی از چوب بید ساخته و سخن میگوید و بر آن چوب اشاره
میکند و از گردن خر نان فروی افتند و مردمان بر میگردد و میخورند
و ندانند که جادو است و مردم او را سجده کنند و بهر شهری و ولایتی برسد
خراب کند و میگوید دنیا را خراب میکنم تا بهشت و دوزخ من باقی ماند
تا بیکسال عالم را خراب کند و خلق را گمراه کند تا بیکسر رسد چون کعبه را

وَابْعَلَاؤُهُ الْآنَ مَا رَأَيْتُمْ فِي حَرْفِ مَا

ویران خواهد کند درهای مکه بسته گردد و در مدینه همچین پس بیت المقدس ابد و انجام مقام کند و خواهد که قبله اینبار انا خراب کند و عالم همه دین وی قبول کرده باشند الا سه شهر آنکه بر سر کوه طور رود و در اینجا خیمه زند و فرما بدزدن

طَالِعُ أَنْكَ صِفَتِ رَأَى

پس اختران قرآن افتد در حل و خورشید در خانه خود بود و عطار دینزد در خانه خود و بهرام بدلو بود و دست دم موش کپوان سنوی مشری بود و دست کتاب مشری سوی قریح بود و دست شمشیر بهرام سوی جوز شید بود و دست و قلم خورشید سوی ناهید دارد و دست و جامه زنان ناهید سوی پتر دارد و عطار روی بخورشید دارد بمقابله ماه دارد و ماه با

زهره بود د لیل کند که مردی بیرون آید از قبله اینپناه از خورزند هاشم دول کتی بر شکل دراز گوش پیاده و گرد روی و کوسه بود و پشمینه پوش و کمر بر میان

نور	زحل مشری	جدی
جوزا	حمل	جدی
سرطان	طالع آنکه صفت عیسی دارد (یعنی پیام مهدی آت)	جدی
میزان	میزان	قوس
عطار	زهره	عرب

بخشهای کتاب اکتساب

بسته و عصاره دست گرفته و مردم چنان پندارند که دراز گوش پیاده است
 و قوت گیرد و مدد او کتد و چنین پندارند که دعوت بدین دراز گوش کند
 و از دنبال او روند و گویند که ببینیم که چه خواهد کرد پس پسر هاشم تا گاه
 بدو حمله آمدی برسد و او را بقفا باز خفتند بپند عصب بر شکم آن مدعی
 زند و شکم او را بسکافتند و آن مردم از دنبال او دویدند گریزد و با وی یاری
 کنند تا خدای تعالی باران فرسند و چهل فرسنگ خون از کوه طور روانه
 شود و هفت ساعت او را سجده کنند و خدای خود خوانند و چون او را ببینند
 که از آسمان بیرون آمده بر تخت شاهی بنشیند و مردم را بر او راست خوانند و
 گویند من بنده ام از آن خدای تعالی تا همچین شما سجده خدا را کنید و وعده
 دیدار او خواهد که همه عالم مرده کند و باز زنده کند و هر یکی از دیگری داد
 خود را ببیند نگاه او را هر که بجز پرستید جاوید بهشت ما و ای او بود و
 "یکراعی شده باشد و بیفرمانی خدای عز و جل کرده بعذاب دوزخ گرفتار
 گردد و او دعوت بدین مهر از نمای کند و همه قبول کنند و بشام قرار گیرد و
 مردم که در کعبه عالم باز مانده باشند هر روی بدان طرف نهادند و او شهری بنا
 فرماید و پانصد فرسنگ جهان معور شود که از غلبه مردم و چهار پای کشت و
 زرع نتوان کرد و شام همه آبادان شود و از عراق شهری آبادان شود و هر
 داد کند و از دادگری گریز و پیش هم آب خورند و مردم بسیار شوند و عمر

بَعْلَاءُ الْعَرَبِ وَالرُّمَّانِ

۱۵۹

دیگر باره تازه شود و بد رازی چنانکه مرد باشد که او را پنجاه فرزند باشد خاصه
در آنوقت که اختران دور برج جوزا و حور شب با بهرام و زحل و پتر در طالع بهم
ساخته بود و قدر در ساخته با ناهید از مقابله رأس منصرف شده و رأس در ترازو
دلیل کند از پسر اینها یکی بنشیند بر سم او یا دشمنی کند و کوه و در و دشت بر
از مردم و حیوان شوند و کتابهای مردم کهن هر جمع گشته از مکه جهان از نو^{ستین}
و خواندن خالی شود و تاریخ طلب کند و بناید تاریخ نو فرمایند و تاریخها
که همه بپسند و جهان هر چون چشم خروس و روی عروس شود و هر بدین
مهر آزمای باز آیند و اشوب از جهان بر خیزد چنانکه صلح را فراموش کند
که چگونه باید داشتن و اگر وصف از روزگار کنم ما از زندگی خویش تلخ گردد

پایان کلمات جاسوس و این موضوع

و این کتاب در نزد نگارنده موجود است و تاریخ کتابت آن دوازدهم جادی
الثانیة سال هزار و صد و هشت هجری در اصفهان نوشته شده از روی نسخه
اصلی که در کتابخانه شاه سلطان حسین صفوی ره بوده و بعد از این هم منبنا^{ست}
بعضی از قسمتها بکسر بنظر آید و در ضمن این کتاب مجل خود نوشته میشود

خلاصه سخن

انچه از اخبار و آثار فریقین و غیره مستفاد میشود در حال خبث پلید جادو
گر عزیز و عجیبی است و ممکن است از روی جادو با اشکال مختلفه عجیب خود

بِحُجَّتِهَا رَوَى الْجَا عَلِيٌّ

وخر خود را ببردیم نشان دهد چنانچه متن بسیاری از اخبار را چه باو خاکی است که
 دو کوه در پیش رو و عقب سر او از آب و نان بنظر بیننده میآید و بجز جادو چنین نموده
 میشود و با ساز زدن هر بن موئی از موهای خراو با کوچک و بزرگ شدن و متشکل
 شدن او با اشکال مختلفه ساعت بساعت و همچنین بزرگی گام و میان دو گوش خراو
 یا محمول بر شدت بزرگی خراو باشد یا آنکه در حقیقت خود و خراو کوچک و متعارف
 باشند ولی در بیابانها و شهرها و قریه ها بجز او بزرگ و کوچک شوند زیرا که بجز
 عبارتت از نشان دادن چیزی واقع بصورت واقع و دور نیست که بزرگی همکل او و
 خراو از روی حقیقت و واقع باشد و خدای متعال بقدرت کامل خود برای حکم و محاکم
 و امتحان بندگان خود بروی آنها را چنین خلق فرموده باشد چنانچه در مورد ^{حکمت} ^{نما}
 و قرون متماذیه در عصری بنا مخلوقات غریبه و عجیبه خلق فرموده که استکه در یوار ^{نخ}
 و سپر و اخبار ملل و نخل جهان از آنها خبر داده شده از قبیل بزرگی جثه خود آدم ابو البشر
 و حوا و اولاد آنها خاصه عناق دختر آدم و عوج پسر عناق چنانچه نقل شده که جثه عناق
 بقدری بزرگ بوده که بقدر یک کعب زمین جای نشستن او بوده و فرزند او عوج
 متحد بقامت او یکصد و هفتاد گز بوده و نظائر آنها

پس بجزئی دیدن یا شنیدن خبری در کتابی یا از گوینده ای فوراً نباید مبادرت
 در انکار کرد و این جمله از کلام بعضی از بزرگان را باید در نظر گرفت که گفته اند کلمات
 قرع سمعت فذره فی بقیعة الامکان یعنی هر چیز بیکه بگوشت شنید انرا در بقعة

ابن عجلون الزینانی

امکان بگذار زیرا که وقوع و پایداری وجود آن از حیث امکان بیرون نیست و خدا قادر و توانا است

۲۹۴ حدیث چهل و دوم

سخن دیگر خطبه البیان منسوب به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام است که در کتاب الزام الناصب در صفحه ۲۰۳ نقل کرده و مؤلف در همان صفحه در حاشیه آن شرح داده است مدرک آنرا با این کیفیت که گفته است مقابله کردم این سخن خطبه البیان را با نسخه عتیقه ای که آثار صحت در آن ظاهر بود و تاریخ کتابت آن در سال یک هزار و هفتاد و پنج بوده که آن نسخه در خزانه ذریه شهید اول ره بوده و در پشت آن نسخه نوشته بود آنچه را که ترجمان است بحقیق وقف کردم آنرا بر فرزندانم محمد بهاء الدین و بر آنکه زود باشد از او وجود اید از ذریه فرزندان من شاء الله تعالی بمنت گذاردن او و کرامت فرمودن او و نوشتن کج حکمین طالب علم شرف الدین محمد مکی پسر محمد ضیاء الدین پسر شمس الدین پسر حسن پسر زین الدین از ذریه شریف ابی عبدالله الشهد شمس الدین محمد پسر جمال الدین مکی مطلق

خاری عاملی خرمی در سال یک هزار و صد و نود و سه

مؤلفنا چهر کو بدک

ظاهر چنین مینماید که این خطبه با خطبه ای که قبل از این ذکر کردم یکی بوده و در یکجا و یکسلسله انشاء شده چنانچه از حمد و ثنا و تحیت و درود و جلالی که در آن ذکر شده در کسبه از عبارات آن با یکدیگر مطابقت و بعلاوه داستان سوید این نوفل و اعراض او بحضرت

بِخَيْرٍ خَلَّاهَا وَابْنِ عَلِيٍّ

و نظر غضب فرمودن آن بزرگوار بر او و هلاک شدنش و بیرون بردن جسد او از مسجد
و بیان سخنانی که بعد از آن فرموده و قسمتی از اوصاف خود حضرت و مقداری از علایق
که بطرز رمز و لغز یاد فرموده و در خطبه قبل گذشت در این بزم موجود است بلی و فرقی که
با خطبه قبل دارد از جمله آنکه حمد و ثنا و بخت و درود آن طو لانی تر و دیگر آنکه در این
خطبه بالغ بر سبصد و نود و کسری از اوصاف خود را حضرت در آن ذکر فرموده است بخیر
اَنَا اَنَا و دیگر آنکه قسمت علامت مرزوه این مفضل است از خطبه قبل و لغز و رمز و زبات
آن بیشتر است و دیگر آنکه بعضی از علامات که در این خطبه ذکر شده در خطبه قبل نیست
و بالعکس و دیگر آنکه حضرت در ضمن بیان علامات بچین قرن فرموده و در خطبه قبل
چین نیست بلکه از زمان خود تا زمان ظهور را هفت طبقه فرموده و دیگر آنکه در این
خطبه آنحضرت اسامی ولایات و حکام خود را که در زمان ظهور در شهرها مقرر شدند با
اسامی پدران ایشان ذکر فرموده و لکن عده سبصد و سی و سه نفر اصحاب خاص خود را
ذکر فرموده و در خطبه قبل بعکس است اسامی اصحاب خود را در شهرها بدون نامها
پدران ایشان ذکر فرموده و لغز نامهای ولایات و حکام و پدران ایشان را ذکر فرموده و
دیگر آنکه بسیاری از علامات و عبارات در این خطبه هست که در خطبه قبل نیست و
بالعکس **بِخَيْرٍ خَلَّاهَا** آنچه که بنظر می رسد اینست که در دو خطبه هر دو یکی بوده است
و این اختلاف و تعدد ناشی از حافظ و ضابط نبودن و عدم تحمل ضبط روایت است و همچنین
است راجع ممکن صدوران که در بعضی اثناء و ضابطه در شده از آنحضرت با در کوفه و الله العا

در بیان احوال و احوال

۱۹۳

نکارنده آنچه از آنرا که در این کتاب اقتضاء ذکر آن را دارد مینگارم و قبل از آنکه حایل بوجهی
را که مذکور آن در این مقام لازم بنظر فاصر میباید بعضی مبرسانم تا ارباب نظر در اطراف آن
جولان نظر داده و از نتیجه نظریات خود بهره مند گردند غرض نقشی است که ما با زما

نکته جالب توجه

پوشیده نماند که در موضوع حوادث و ملائمه که در این دو خطبه بان اشار شده بعضی
از علامت بطور تصریح و بعضی در پرده تلویح و بعضی علامت بعینه و بعضی علامت قرینه و بعضی
مشروطه و بعضی محصوره و بعضی خاصه و بعضی عامه و بعضی مشترک بین قیامت
صغری و کبری میباشد و بسیاری از آنها صورت وقوع پیدا کرده و معدودی از
آن هنوز باقی مانده که بعضی از آنها در شرف وقوع و بعضی از آنها هنوز مدّت دارد و بعضی
از آنها چون مشروطه و معلقه و بدایه است ممکن است صورت وقوع پیدا کند و ممکن است
نکند در تشخیص بعضی از این قسمتها پس از استقراء و تتبع و کاوش میتوان اجمالاً زمینه
بدست آورد برای نتیجه و بیدار شدن و خود را مهیا کردن و امیدوار بنزدیکی فرج
بودن مثلاً در بعضی از روایات امیرالمؤمنین علیه السلام تا زمان ظهور حضرت مهدی
علیه السلام را طبقه بندی فرموده است بهفت طبقه شش طبقه از آنرا اول و آخر آنها را
بسالهای هجری معین فرموده و برای طبقه هفتم آخر مدّت آنرا معین نفرموده و در پرتو
خفا گذارده چنانچه در خطبه قبل که حدیث چهل و یکم باشد عین فرمایش حضرت با ترجمان
شرح داده شد و در بعضی اول تغییر را از زمان مخلوع بنی عباسی یعنی مقدربابیه گرفته

بِحَبْرِ جِهَادِ رَمْلٍ لِحَبَابِ عَلَوِيٍّ

و فرموده لا تفرحوا بالمخلوع من ولد العباس (یعنی المقنن) فانه اول علامات
 النخبة الا و ان اعرف ملوککم من هذا الوقت الى ذلك الزمان چنانچه در خطبه قبل
 گذشت یعنی شاد نشوید بخلع شده از فرزندان عباس از خلافت یعنی مقنن در
 کران اول علامات تعیین است و من پیشتر یاد شاهان ایشان را از انوقت تا آن
 زمان - و در این خطبه دور فتنه را تا قرن نهم ذکر فرموده چنانچه عنقریب ذکر
 خواهم کرد و خواهد دانست و ظاهر آنست که حضرت در این خطبه بیان فرموده قرن
 هجری نباشد زیرا که هم اکنون که مشغول نوشتن این کتابم از قرن چهاردهم هجری
 تقریباً هفده سال زیادتر باقی مانده است که بگذرد و تعیین آنحضرت بقرن نهم هجری
 سازش ندارد پس ممکن است گفته شود که شاید مراد حضرت از قرن نهم قرن
 نهم از اول زمان تعیین یعنی از زمان خلع مقنن یا بنی عباسی باشد زیرا که خلع
 مقنن تقریباً در سال سجد و شانزده هجری بوده و اکنون سال یک هزار و سجد و
 سه هجریست چون سجد و شانزده را از آن کم کنیم باقی میماند یک هزار و شصت و هفت
 سال و بنا بر این که قرن صد ساله مراد باشد تا کون که زمان نایف و تصیف این ساله
 است تقریباً ده قرن و شصت و هفت سال از زمان خلع مقنن میگذرد و هم اکنون
 سال شصت و هفتم از قرن نهم از زمان خلع مقنن است در اینصورت با فرمایش
 حضرت راست و درست نباید و بعد از این خواهی دانست که آنحضرت در کلام خود از شدت
 و عظمت شدائد و مصائب و بلاهای این قرن کله استرجاع بر زبان جاری فرموده و اگر

وَأَعْلَانِي فِي الزَّمَانِ

۱۹۵

روئی دقت فکر کنیم و بدیده عبرت در اوضاع بنگریم از ابتدای این قرن تاکنون که تقریباً شصت و هفت سال میگذرد چه حوادث و انقلاباتی در کلیه ممالک اسلامی بلکه در تمام روی زمین از شرق و غرب و جنوب و شمال حادث شده و چه فتنها روی داده میسوزیم فی الحقیقه مقیاسی برای صحت صدور این خطبه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بدست اریتم بر نزدیک بودن زمان ظهور طبق علامتیکه بیان فرموده اند نه اینکه مراد این باشد که برای ظهور وقت مصرحی بیان کنیم و بطور قطع و حزم در این موضوع اظهار نظر کنیم زیرا که با جمله کذب الوفاة و هلاک المستعملون درست میباشد بلکه از روی رجا و حدس و تخمین است نه بر وجه حکومت و تسخیر عجل الله تعالی فرجه و سهل الله فرجه اکنون شروع میکنیم بیان آنچه از این خطبه که مربوط بعلامت است و نوشتن آن در این کتاب است

قَالَ عَلَيْكَ السَّلَامُ

الآن في المقادير من القرن العاشر سحيط عليم بالزوراء من بني قنظوراء باشر
وآتى اشرار وكفار وائى كفار وقد سلبت الرحمة من قلوبهم وكلفهم
الامل الى مطلوبهم فيقتلون الابله وياسرون الالكة ويزجون الابناء و
يبيجون النساء ويطلبون شذادى مناسم ليساقوا معهم بالغنائم وينضعف
فتنهم الاسلام وخرق نارهم الشام فاهما حلب بعد حصانهم واهما حزابها
بعد دمارهم وستروى الخلاء من دماهم اياماً وفاق سباباهم فلا يجدون
لهم عصاماً ثم تير منهم جابرة مارقين وثل البلاء بقرة فارقين وستهدم

تَجِيبَاتُ رِجَالِ الْعَرَبِ

حِصُونِ الشَّامَاتِ وَتَطُوفُ بِلَادِهَا الْأَفَاتِ فَلَا يَكْمُ الْأَدْمَشِيُّ وَنَوَاحِيهَا
 وَيُرَاقُ الدَّمَاءَ بِمَشَارِقِهَا وَأَعَالِيهَا ثُمَّ يَدْخُلُونَ بَعْلَبَكَ بِالْأَمَانِ وَيَحِلُّ الْبِلَادِيَا
 فِي نَوَاحِي لُبْنَانَ فَمَنْ مِنْ قَبْلِ يَقَطِرُ الْأَعْوَارَ وَكَمْ مِنْ أَسْرَدٍ لَيْلٍ مِنْ قَرَى الطُّومَا
 فَهَذَا لِكَيْ تَمَعَ الْأَعْوَالُ وَيَضْحَى الْأَهْوَالُ فَإِذَا لَطُوتُمْ لِمُدَّةٍ حَتَّى تَخْلُتُمْ مِنْ
 أَمْرِهِمْ الْجَدَّةَ فَإِذَا أَنَا هُمْ الْحَبْنُ الْأَوْجَرُ وَتَبَّ عَلَيْهِمُ الْعَدُوُّ وَالْأَقَطْرُ بِحَيْثِهِ
 الْمَلْسَمُ الْمَكْرَرُ وَهُوَ رَابِعُ الْعُلُوحِ الْمَنْقَرُ بِكَيْبِنَةِ الْمَظْفَرِ وَنَوَابِئُ الْغَدْرِ بِحَيْثِ
 نَيْلِمَةُ الطَّعِ وَيَلْهَبُهُ الْهَلَعُ فَيُوقِعُهُمْ سُوقَ الْهَيْجَانِ وَبِمَكِّ شَيْطَانِيهِمْ
 بَارِضِ كَعْفَانَ وَيَقْتُلُ حَيْوَةَ شَهْدِ الْعَفْفِ وَيَحِلُّ بِجَمْعِهِمُ الثَّلْفَ فَيَنْدَلِمُ مِنْهُمْ
 عَقِبَ الشَّنَاتِ مِنْ فَلَكَ النَّجَاهُ إِلَى الْمَرَاتِ فَيَسِيرُونَ الْوَاقِعَةَ إِذَا لَمَّا صَ
 وَهِيَ الْفَاصِلَةُ الْمَهُولَةُ قَبْلَ الْمَعَاصِ مَعْدُهُمْ عَلَى الْإِسْلَامِ الْكُرَّةُ فَهَذَا لِكَيْ تَحَلَّ
 لَهُمُ الْكُرَّةُ (الْكُرَّةُ جِد) فَيَقْصِدُونَ الْجَزِيرَةَ وَالْحَصْبَاءَ وَيَجْرِبُونَ بَعْدَ عَوْدِهِمْ

الْحَصْبَاءُ

لُغَاتُ عِلْمٍ وَحَشِي وَكَيْسِي الْكُوَيْبِيَّةُ كَيْسِي دِيْنِي نَدَارِدُ أَبْلَهَ مَوْضِعِي أَسْتَدْرِجُهُ
 كَيْسِي زَبْهَشْتَهَائِي دِيْنِيَا بِيْشْمَارِ مِزْقَه سُذَّازْ عَدَّةُ كَيْسِي زَمْرَدِيْمُ وَعَرْدَمَانِي بِيْكَانِي كَيْ
 إِزَانِ قَبِيْلَه بِنَاسْتَدِيَا خَانَهَائِي دِرْزَانِ قَبِيْلَه نَدَاسْتَدِيَا شَنْدُ قَنْطُورَاهُ كَيْزَامُ وَوَلَدُ
 حَضْرَتِ اِبْرَاهِيْمِ خَلِيْلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُوْدَه كَيْ مَشْشِي سِرْ اُوْرُوْدَه بَرَايِ اِبْرَاهِيْمِ كَيْ اِبْرَاهِيْمِ
 اَنْهَارِ اَدْرِ زَمَانِ حَيَاتِ خُوْدِ اَزَا مَحْقُودٌ جَدَا كَرْدَه وَبِيْجَانِي مَشْرِقِ زَمِيْنِ فَرَسْنَادِ

وَالْبَعْلَاءُ وَالزَّوَالِ

۱۹۷

و در اینجا ساکن شدند و مثل آنها زیاد شد و از نژاد آنها است ترك و حبشه و نیز گفته شده که بنی قنظورا از اولاد پافت بن مؤحد زوراء مراد بغداد است خطیب بغداد در تاریخ خود گفته که وجه تمیذ بغداد بن زوراء برای اینست که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدند که چرا بغداد را زوراء گویند و حضرت رسول انرا زوراء گفته فرمود لان الحرب بزورنی جوا بنها حتی بطبقها یعنی برای اینکه جنگ اطراف انرا برآورد کند تا آنکه فرو گیرد انرا و در منتهی الارب گفته که برای ان زوراء گویند که ابواب داخل ان از خارج دیده میشود آنگه پشته یا پشته بلند از یکسنگ یا جای بسیار بلند را گویند که خالك ان غلیظ باشد و بحجرت نرسیده باشد یعنی پته های بلند ظمَاء بکسر ظاء و بضم ان نادر جمع ظمآن است بروزن سکران یعنی نشسته دمار هلاکت مارق از دین بیرون رفته و زمین فاعده شهرهای دیار بکر است که در میان جزیره و ارضیه واقع است یَقَطَّرُ اقْطَرًا یعنی ختم میگردد ختم گرفتن و ختمکین میکند ختم کین کردنی اغوار گرهها الطومار انواع شدتها و سختیها الجدة حتم گرفتن در منتهی الارب است وَجْدٌ یَجْدُ وَوَجْدٌ وَمَوْجِدَةٌ كَجَلْبَةٍ حتم گرفت الحین هلاکت الا وجر ترسان و ترسانك و ثوب جستن کردن اقطر کسی است که شرارت از او مبادد المثلیم بسیار و دره پیوسته کتبه بروزن سفینه گروه لشکر یا گروه اسبان گرد آمده یا گروه اسبان غارت کننده از صد ناهرا نواب جمع نامیده یعنی مصیبت و کار دشوار غد بروزن قَصْر جمع عا در است بر غرقا پس گفته میشود غدا اللیل یعنی ناریک شد شب لئمه گریه گردانیدن و دور دادن و پرخ در آور

بیشتر حقایق را جفا علوی

الیهاب برافروختن آتش و سبک دویدن اسب و پیای درخشدن برق هلمع خروشدن
از ناشکیبائی همجان برانگیزش و ختم گرفتن و وارد کار و زار شدن قفقت جماعت را
گویند و بنا بر نسخه ای عفت است بمعنای بازداشت شده مفاص جاهگاه فروشدن
در آب و بمعنای دانستن نیز آمده گره بازگشت کردن کسره شکست خوردن خصماء
زمینهای پرگناه حاصل خیز خراباء ختمکنند شوندگان غاریگر جنگجو

معنی آگاه باشد که در مقدارهای از قرن دهم زود باشد که احاطه کند کسب که هیچ
دینی ندارد در بغداد و از اولاد قنطورا کنیز ابراهیم خلیل یا اولاد ترک بن یافت که ترکها بنا
حبشها باشند و آنها شترهای هستند و چه شترهای و کافیهائی هستند چکافها
هم از دلهای ایشان کتیره و برداشته شده باشد و بمشقت اندازد ایشان را از زاری
ایشان تا بآنچه که میخواهند برسند پس میکشند اهل ابله یعنی اهل بصره را و اسپر میکند
انها پسر از ایشان که در رشته ها و تپه های بلند متواری و پنهان شده اند و میکشند
پسرها را و زنده میگذارند زبهارا و میطلبند عده کوی از بنی هاشم را که از ایشان بینند
و با در میان ایشانند ولی خانه ای از خود ندارند و آنها را با خود سوق دهند مانند
سوق دادن غنیمتها و ضعف و ناتوان کنند فتنه ایشان اسلام را و بسوزاند ایشان
شام را پس وای بر اهالی حلب که پس از درویدن ایشان بقتل عام کردن خانها پسر که
در آنها ساکن بودند خراب کنند و آه از جهت خراب کردن و خراب شدن آنها در
خونها و زود باشد که سیراب شوند از خونهای ایشان فتنگان چند روزی بماند

در اجتهاد و احکام شرعی

می شود اسپران ایشان پس نمپا بند برای خودشان حافظی فکاهداری پس سپردند
 بعضی از ایشان را گردن بکشان از دین بیرون روند و زود باشد که خراب کند حصار
 های شامات را و در زندقه در شهرهای آن بلاها و فتنها و افتها پس سالم ماندند
 مگر دمشق و اطراف آن و ریخته شود خونها در مکانهای بلند و مرتفع آن پس از آن
 داخل بعلبک شویبا دادن امان و وارد شود بلاها در اطراف لبنان پس بسیار
 کشته شده ای که کشته شدن ایشان خشمگین کند گروهها بر این در آن وقت شنیدند
 شود صداهای ناله و فریادها و ناله و ناله شود هولها و ترسها پس بدرازی نکند
 از برای ایشان مدت استیلا و شان که از عمل ایشان خشمی در دلها ایجاد شود پس
 در آن وقت هلاکتی ترساننده و بیمنان در میان ایشان رخ دهد و قیام کند بر ضرر
 ایشان کشته شرارت از او میریزد با لشکر خود که عدد آنها بسیار و پوک شده است
 و پی در پی خواهد بود حمله آنها و او چهارمین بدبختی است نفرت داشته شده
 و حمله میکند با لشکر انبوهی که گرد آورده و سواران جنگی و غارتگر خود که نظر یافته
 گانند با کارهای دشوار تره و نبارکننده ای و دور می دهد و پرخ یعنی بگردش
 در آوردن و راطع و بشعله در آید و برافروخته شود آتش خروش و ناشکیبایی او پس
 بچنگ کردن و کار و زار نمودن کساندا و راحتم برانگیزنده شده ایشان و درنگ کند
 شیطانهای ایشان در زمین کعبان و گروهی برایشان بنارند و نکشند لشکر ایشان
 را و بجمعت ایشان دو آورد تلف شدن پس همواری بعضی از ایشان بعد از پر
 کند

بِحِشِّهَا كَيْفَ اجْتَابَ عَلِيٌّ

شدن با کشتی نجات بوی فرات میروند و سپر میدهند جنگ را زودتر که راه چاره ای
 جز جنگ کردن ندارند و این جنگ کردن فاصله است به قول اندازد پیش از غرق شدن و
 فرورفتن در آب و کثرت جمعیت ایشان آنها را آماده میکند که بر ضرر اسلام قیام کنند و
 اینحال حلال کرده میشود برای ایشان جمله کردن پس قصد میکنند جهت جزیره و زمینها
 حاصل جزیره گناه و جنگ میکنند بعد از برگشتن در حالتیکه خشمگین و جنگ کنند و غارت
 کنند گانند

فَا لِعَلَيْكَ السَّلَامُ ثم بظهر البحري الهالك من البصرة في سب ذي من
 بني غمرة بقدمهم الى الشام وهو مدعش فبنايعة على الخديعة الارعش ثم بصحبه
 بالجيش العزم الى عرسنه فاسرع ما يسلمه بعد فننه فروم البحري الى العراق
 لتبديل غلبه من الاشراق فهلك الهلاك بالانبار قبل مرآمه وبعرض على أهلها
 السقام من فضول سقامه سنظر العيون الى الغلام الاسمر الدعاب (الغاب) له
 حين تجح به جنوح الارتياب بلفت بالحاكم وبعين بالعلام بعد الف العرب و
 ارسال حيث الطلب مقارنة الدمار من بين صحاري الانبار وكان اشاهد
 الارعش وقد قلده الامر واطال حجه ليله الدهر بعد خلاف ارباب الوعود
 وذلك خلف موافق المعصود وعلق علائق ناكات لثوبها الكدر و يوانها القد
 فباشراه من بليتة في برهنه وزهوا ما بينه بزهورته فهناك بوصمه عظامه
 ونفحه نغاسه وبعثه شدة رغامه وذلك عقب الانصالات الظواهر

در بیان معنی و کلمات

۱۷۱

الْحَجْرِيَّ بَرُوزِنَ صَبَقَ مَعْنَايَ وَكِبَلُ اسْتِ وَوَكِيلُ رَاجِي مَبْكَوْبِنْدِ مَبْنَسْتِ اَيْنَكِه
جَارِي مَحْرَايَ مَوَكَّلُ اسْتِ وَمَذْكُرُ وَمَوْنُتُ اَيْنَ لَفْظِيكِيانِ اسْتِ شَرِيْفَه كَرُوْهِي
از مردم را گویند بنی غمر قبيله از قبيله بنی غمرند مُدْهَسٌ مَشْخَرٌ وَسِرْكَرٌ اَيْنَ شَدَّ اَرْعَشٌ بَدُ
دِل تَرُوْشَنَابِكُنْدَه تَرُوْجَالَاكُ تَرُوْرَجَلِكُ عَرْمَمٌ بَعْنِي بَسِيَارٌ عَلَّه لَشْكِي وَسُوْرٌ
وَسَخْتِي دَعَابٌ مَزَاخٌ وَشُوْخِي كُنْدَه لَعَابٌ بَا زَبْرُ وَدَر بَعْضِي اَز فَنَحْ غَلَابٌ اسْتِ بَعْنِي
بَسِيَارٌ چِه اَمْرٌ كُنْدَم كُونِ اَشْرَاقٌ اِنْدُو هَكِي وَغَضَبِنَاكُ كَرْدَن دَشْمَنِ الْعِلْمُ بَر رُكَّانِ
اَلْفَه دُوْستِي حَقِيْثٌ سَرِيْعٌ وَشَنَابٌ صَدِّ تَطِيْئِي اسْتِ دِمَارِ هِلَاكِ وَتَاءٌ كَر اِنْبَارِ شَدْنِ
زَهْوَرَانْدَن وَنَبْكَوْنِي وَخَوْبِ نَزَهَه دُوْرِي دِر پَرهِنْ كَارِي وَصَمَّ سَكَا فِ اِبْطَامِ سَكَا فِ
قَمِّ نَزِيْبِكُ رَسِيْدَن وَفَحْوَمٌ خُوْد رَا بِي اِنْدِيْشَه بِنَا كَا هِ دِر كَارِ اِنْدَا خَتَنِ نَعَاسِ خَوَابِ بَا سَتِي
خَوَاسِ رَعَا فِ شَنَابِ وَعَجَلِه

مَعْنَى بِنِ ظَاهِرٌ مَبْشُوْدُ مَرْدِيْكَه بِيَا كُنْتُ وَبَا جَرِيْتُ بَا وَكِبَلُ وَجَارِي مَحْرَايَ مَوَكَّلُ
خُوْد اسْتِ اَز بَصْرَه بَا عِدَه كِي اَز قَبِيْلَه بِنِي غَمْرَه كِه رِيْسِ وَپِيْشَرُو اِيْشَانِ اسْتِ بَطْرَفِ شَامِ
دِر حَالْتِيْكَه چِه رَت زَدَه وَتَرَسِنَاكُ اسْتِ پَسِ اَز رُوِي خُدعه وَفَرِيْبِ بَا اَوْ بَعِيْتِ مَبْكَنْدِ
مَرْدِيْ بَدُوْلِ وَشَنَابِكُنْدَه وَجَالَاكُ تَرُوْرَجَلِكُ پَسِ بَا اَوْ هَلَه شُوْدُ بَا لَشْكُرِ بَسِيَارٌ نَاعْرَضَه
شَامِ وَچِه بَسِيَارِ بَعِيْتِ تَلِيْمِ اَوْ مَبْشُوْدُ بَعْدِ اَز اَمُوْدَنِ اَوْ پَسِ اَلْفُحْصِ جَرِيْ بِيَاكُ قَصْدِ
بَسُوِي عِرَاقِ نَا سُوْرِيْشِ خُوْد رَا فَرُوْشَانْدِ اَز اِنْدُو هَكِي وَغَضَبِنَاكُ كَرْدَن دَشْمَنِ پَسِ هِلَاكِ
وَ نَابُوْدِ شُوْدِ دِر اِنْبَارِ كِه بَكِي اَز شَهْرَهَايِ عِرَاقِ پَسِ اَز اَيْنَكِه مَبْقَصُوْدُ خُوْدِ بَرَسُوْدِ

بخیر خوار از احمق علی

و گم میکند بر کسان خودش تا خوشبها را که زیادتی تا خوشبهای او است و زود باشد
 که چشمها بنگرند جوان گندم کون بسیار شوخی کنده با باز بگر با بسیار چهره و اگر در
 این هنگام باز میکند بسبب و بالهای شک در پیرا و آن جوان ملقب بحاکم است
 و زندانی میشود با بزرگان اتباع خود بعد از دوست بودن با عرب و بیعت و بسبب
 خواستن در نزدیکی هلاک شدن در میان صحراهای آبنار و گو با میبیم آمدند بد
 شنا بکنده چالا که در جنگ را که کار جنگ را بگردن او انداخته و بدرازی کشانده است
 حجت او را در آن روزگار چون شام نار بعد از مخالفت کردن با کسانیکه هم وعده بودند
 و این مخالفت موافق با مقصود او بوده و او بخت ^{کنده} علاقه های شکنده عهد و پیمان
 را نابا میزد آنها را بکدورت و تیرگی و گرانبار کند آنها را بتنگی پس حجت در شتر و بدی
 دهد از بلائی که در روزگار و زمان او پیش آمد کند و چه از روز آنها که رانده شود
 بسبب دوری و دور شدن او پس در آنوقت سگان دهد او را استخوانهای او و بناگاه از
 کار بپندارد او راستی کردن و مست شدن او و باز دارد او را از شدت شنا بگردن و عمل ^{در}
 او در پیشرفت او و اینها در دنیا به اعتقاد است که ظاهر و اسکار شود رخ خواهد داد در
 آخرهای قرن دهم (بعد نیست که مراد قرن دهم از سال اول تقییر باشد که آن سال خلق مصلد

با لله عباسی باشد چنانچه از پیش گفته شد

قال علی السلام

إذا هام بنی قنطورا کل الیام و جمعهم فی المرة الثالثة شهر الصیام فاذا فانیهم ابوالنواس

تَعَالَى اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

۱۷۳

(ابو النوايس جرد) وهو ابو الفوارس فظهر ما بينهم الحماير انقل ملك الهند من بيت البيت
وقال البيت في جوية الآلات وقل امر الدولة وسملت من اهل الجزرات الذلة ولعت
السوف في سحررت وساحت الدماء في اناهم صبصموت واختلفت على الملك الجيوش
وصال عليهم بجوزة السوش وولجت النار الولوجة واشتدت الحروب بين الذبحه ووا
الكمد الصقوبه وخرت طرق النوبه ولمس الرايد اللبس واختلف ملك اندلس ودهش
العرب الدامش واقتل اهل مراکش ووقعت الوفايع في القفحات وقام الحرب لهم
على ساق وصادت الطلايع للسرف وعصف بالسن الرياح واسرعت بالجزائر الرياح
فظهرت الزخارخ المدفنه وهلك رب قطنينه وهدم سواحل الروم البرج وسال
على الافاطيس الزج واشتدت الفتن في خراسان وكان الظفر لال حنان
لغات هيام عاشق شدن الجزرات والجزائر جمع جزيره است سحررت وصبصموت
هر دو لغت عبريت واطلاق بر بعض حدود شامات ومصر ميشود شوش موضعي است
نزد يك جزيره ابن عمرو ونام شهرت از شهرهاي خوزستان غرب ولجت النار الو
الولوج در آمدن الكمد اندوه سخت الصقوبه مصيبت دهش حيران وسرگردان شدن
القفحات كرد وعبارها سرف شهرت در فارس وان بزرگترين سا حلهاي ايجان
لمس كسا النبي عليه (المنجد) الرايد جاسوس وقاصد بيت كه قومي اورا مپرسند كه نگران مكانه
باشد كه ديشمن دران فرود ايند اندلس از شهرهاي مغرب زمين است ونام جزيره است كه طول
حال ان بقدر يكماه راه است مراکش نام شهر وبلادي است در مغرب دوز عصف

بخشهای دیگر از کتاب

سخت و زیدان طلا یح جمع طلعه یعنی پیش روان لشکر برای اطلاع یافتن از دشمن
اشراع الرماح راست کردن نیزها المذخاخ المدفیه کینه تو زبهای خسته کننده البرج
مشقت و کردند یعنی و شدت افاطس جمع افطس سنی سنی پهنها که استخوانهای بینی پنا
پیت باشد تریح صد فرج است بمعنای اند و ممکن شدن ال حتان شاید مراد حتان
من بغان غسانی باشد که بر پستانها و بر بریها با آنها جنک کردند و غلبه با ال حتان
شد

معنی و تپکه عاشق شدند و بی طاقت گردیدند و اولاد قنطوراء که چینیها با
ترکها با حبشها باشد برای جنک کردن و جمع شدند در دفعه سوم در ماه رمضان
و قتال کند با ایشان ابوالنواس با ابوالنوامس که صاحب سواران باشد پس لشکار
شود میان ایشان باز دارند ای از جنک و مشغل شود ملک میدار خانواده ای
بخانواده دیگری و انخانواده ای که ملک از او مشغل شده افزون خورد و آرزو
کند که ابکاش ملک از دست من بیرون شده بود و کم شود اهل دولت و شامل
شود ذلت از اهل جزیرهها و شمشیرها بجزکت در آید در اراضی شامات و مصر و
ریخته شود خونها در بعضی از اقالیم روم و اختلاف افتد در میان لشکر بان برای ملک
و حمله کند بر مصر ایشان بخوزه شوش که نزدیک جزیره است که از جزیره ابن عمرو
گویند که آن منطقه است با شهرت از خوزستان غربی و در آید الفس و زابنده ای و جنگها
شدند شود و خونها ریخته گردد و آید و سخت با مصیبتی توافق کند و راههای بود

وَأَجْعَلُكُمْ لِرَبِّكُمْ

۱۷۵

وزنگبار خراب شود و روابط اجبار قطع شود و مملکت اندلس اختلاف افتد و
عرب جبران و سرگردان شود و اهل مراکش کشته شوند و از شدت واقعه جنگ
گردد و عیار قطعه قطعه بلند شود و برپا ایستد جنگ بر ساقهای خود و طایع لشکر
بطرف بزرگترین ساحلهای فارس که شهر سیراف است رود و بادهای سخت بر کشتها
بورزد و در جزایر نیز هاراست گردد پس ظاهر شود کینه توزیهای خسته کننده
و هلاک شود صاحب و مالک قسطنطنیه و خراب کند ساحلهای روم را منحق و گرد
دروان شود برگر و همکسبهای آنها پهن باشد و استخوانهای پینههای آنها
باشد یعنی بر بریهایی بعضی از چینها و ترکها بد حالی و قتلها در خراسان شدید

شود و آل حسان را بیهوش نماید

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَفْرَقَ بَنِي قَنْظُورَاءَ عَلَى اخْتِلَافٍ وَالْأَبْهَمَ الرَّجُلَ إِلَى
الْمَصَافِ أَمْحَقَ فِي الرَّجْفِ أَكْثَرَهُمْ وَأَنْكَشَفَ الْآيَامَ مَظْهَرَهُمْ وَخَفَتِ مَدِينَةُ بِالْمَخْطِ
وَخَرِبَتْ مَنَاجِرُ الْعَقِيَّانِ (مَنَاحِرُ الْقَبْعَانِ) الْوَسْطَى وَكَرَّتِ الزَّلَازِلُ بِالشَّجَرَاتِ
وَطَالَتْ بِأَقْلَامِ الْحَاوَةِ الْمَشَاجِرَاتِ وَظَهَرَ الْعِلْجُ بَيْنَ الدَّسَائِسِ وَتَلَّحَمَ الْقِتَالِ
بَارِضَ فَارِسٍ وَتَلَهَّبَ الضَّرَامُ الْمَشْرِقَ فَالْحَذَرَ كُلَّ الْحَذَرِ مِنَ الْمَشْفِقِ إِذَا ظَهَرَتْ
بِخَرَّاسَانَ الزَّلَازِلُ وَنَزَلَتْ بِهَذَانِ الْوَأَزِلِ فَرَجَّتِ الْأَرَاغِفُ بِالْعِرَاقِ وَ
تَأَحَّمَ الْكُفْرُ عِنْدَ الْعِنَاقِ وَسَمِلَ الشَّامُ الْخِلَافَ وَحَجَّجَ عَنْ أَهْلِ الْأَنْصَافِ وَ
صَالَ دِحْدَاحَ السَّوَاخِلِ عَلَى الثُّغُورِ وَصَغَفَ عَنْ دِحْصَةِ أَهْلِ الْغُرُورِ وَأَشْهَرَ

بِحَسَبِ رَأْيِ أَهْلِ الْعِلْمِ

۱۷۶

الكذب بمصر ووقع بين سائر الكرب والهرب واختلف العساكر على العليج وكثر
بينها الشح وتمادت المبنيات بالبحار وخيف على الحرم من المكذاذ واختلف العساكر
واهل اليمن على الملك ونجا منهم اناس الى الفلك وسار النلاطم والبحر وارتج
هجر العرب وناجج كرب الجزائر وملاء نواحي البر ووقع الخلف بين عساكر الروم و
شاع ما كان مكنوم وارتحل افاضل من العالم وولى الاماقل المظالم وغلب
على الناس الفجور وملكهم بغية الغرور واتم باللص الاثم وسد بذنوبهم اعان
ومنع اصحاب الحقيقة المحقوق واصاب لبعضهم البروق (البروج هو)
لغات الرجل مراد قائد الحان است مصاف محل جبهه بندي دولشكر محق بمعنا
محو ونابود شدن زحف لشكر رنده بسوى دشمن وجهاد ولشكر گران خط ساحل بحرن
وهو ساحل ونام موضعي است در خليج بحرن كه بنزهاي خطي از هند با نجا وارد ميشود
عقبان بمعناى طلا قبان رهنهائى پست هوار دور از كوه شجرات منازعهها و كشمكها
رسانش جمع دسپه بمعناى پوشيده داشتن مكرو حيله قلام شدت بافتن قسه جنگ
نلهت بر امر و خد شدن ضارم بروزن كتاب هيزم زبزه يا است مشفق بصيحت گريزان و
مرد بهيماك رجفت الاراجف يعنى بچك در پيوندند خوض كندگان در جزيرهاى فشنه و
مانندان ناخم الكفر عند العناق يعنى متصل شود كمر نرد بلا و سختي و كارهاي سخت و نويدي
شمول فرا گرفتن خلاف مخالفت صولة حمله كردن دحداح كوناها بالا دخص جنبه دين
اكذاذ ببنكشان نرم در آمدن و ميگذازد چيزي است كه سبب جمع شدن سنگهاي نرم و است شود

وَابْعَثْنَا حِزْمًا

۱۷۷

فَلَا تَمْرُؤُوهُ وَخُورُوا كَرْدَانِ اَزْ عَاجِ اَزْ جَايِ بَرِ كَنْدَنِ وَبِ اِرَامِ سَاخْتَنِ نَاجِحِ زَبَانِ زَدَنِ
اَشْرِ وَبِرَافِزِ وَخَشْتَنِ اَنْ بَغِيَّةً وَبَغِيَّةً بَعْنِي مَطْلُوبِ لَقْ بَعْنِي دَزْدِ وَكَارِهَايِ دَرِ
بُرُوقِ جَمْعِ بَرَقِ بَعْنَايِ صَاعِقَهْ وَكَلُولَهْ

معنی فرمود علیه السلام . و فرقه فرقه میشوند پیران قنطورا یعنی ترکها و چینها
و یا حبشها و امزد بکه از آل حسان است ایشانرا بجهه سدی و جنگ کشاند بخوبی که بیشتر
از ایشان در جنگ نابود شوند و روشن سازند روزها زمان ظهور آنها را و شهر
در ساحل بحرین یا ساحل خلیج فارس یا ساحل دیگری بزمین فرورود و محل تجارت
طلا خراب شود و با آنکه لشکر گران بجنگ آنها رود و پیشتر از آنها را محو و نابود کند
و زلزله هایا تزلزلها بواسطه مشاجرات و نزاعها و کشمکشها زیاد شود و مشاجره ها
و کشمکشها در قلمرو و منطقه های جاوه بدرازی کشد و بید پی با مکرها و چله ها
ظاهر شود و جنگ و خونریزی در زمین فارس شدت کند و ایش جنگ در مشرق زیبا
زند پس جای حذر و ترس است همه گونه ترسی از مرد نصیحت گریزان و بیباکی
در اوقات بخارسان زلزله ها یا تزلزلها فی رخ دهد و در همدان نازله های
فرود آید و بجنگ در پیوندند خوض کنندگان در جزیرهای فتنه و غیران در عراق
و متصل شود کفر نزد بلا و سختی و ناامیدی و کارهای سخت و فراگیر دشام را
هر گونه مخالفتی و انصاف از اهل ان پوشیده شود و حمله کند شخص کونا با
در ساحلهای ان بضر و سرحدات و ناتوان شوند از جنبش ان اهل فریب و گول

بِحُجَّتِهَا رَأَى حَبَا عَلِيٍّ

و مشهور شود دروغ گفتن در مصر و واقع شود در میان اهل آن کرب و اندوه و برش
و فرار کردن و رفت و آمد کند لشکریان بضر آمدن بدین و بسیار شود در
میان ایشان حرص بر جنگ میان هر دو دسته ایشان و کشیده شود حدود و بناها
جنگی در حجاز و ترسیده شود بر حرم از چیزی که سبب شود که سنگهای نرم و سست
انرا ذوب کرد و اختلاف در میان لشکریان حاصل شود با اهل بن بر سر ملک
و عده ای از ایشان بواسطه کشتی از هلاکت نجات یابند و زد و میرد و جلد در
در گردش باشد و از حجاب کند و بی آرام کند اهل هجر عرب را و زمانه زندان لشکری
و اندوه در جزائر و پیکند نواحی بیابان را و مخالفت در میان لشکریهای رومی
شود و شایع شود آنچه که کتمان کرده شده و صاحبان فضلی از اینجهان بروند و
بیت ترین مردم و الی جور و ستمها شوند و فجور و کارهای نادر و مردم غالب شود
و مالک ایشان شود مطلوب فریب و گول یعنی طبع غرور و فریب کردن ایشان و
گناهکار شود بسبب دزدی کردن و یا در پرده کارها کردن گناهکار و از دست افتاد
شود بگناه ایشان مردان شدند و معوق صاحبان حقیقت و راستی منع کرده شود
و اصابت کند بعضی از ایشان صاعقه ها با گلوله ها

فَاعْلَيْهِ السَّلَاةُ

فَاذَا قُتِلَ الْقَرْنُ الْحَادِ بِعَشْرٍ فَأَنَالَ اللَّهُ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ عَمَّ الْبَلَاءُ وَقُلِ الرَّجَاءُ
وَمَنْعَ الدَّعَاءِ وَنَزَلَ الْبَلَاءُ وَعَدَمَ الدَّوَاءَ وَضَاقَ دِينُ الْإِسْلَامِ وَهَلَكَ عِلْمُ

وَأَجْعَلُكُمْ مِثْرًا لِمَنْ

۱۷۹

بِالشَّامِ فَذَا قَامَ الْعِلَجُ الْأَصْهَبُ وَعَصَرَ عَلَيْهِ الْقَلْبُ لَمْ يَلَيْثَ حَتَّى يُقْتَلَ وَيَطْلُبَ بِلَيْمَةَ
 الْأَجْلُ فَمِنْ ذَلِكَ يَرُدُّ الْمَلَكَ إِلَى الشَّرِكِ وَيُقْتَلُ السَّابِعُ مِنَ التَّرِكِ وَتَفْرُقُ فِي الْبِدَاءِ
 الْأَعْرَابُ وَيَقْطَعُ الْمَسَالِكَ وَالْأَسْبَابُ وَيَجِبُ الْقَضْرُ وَيَسْعَدُ الْعَصْرُ وَيَلِجُ الْهَالِجُ
 وَتَحِلُّ الْبَلِيَّاتُ بَارِضٌ بِأَبْلِ وَقَشْدٌ وَنَفْرُثُ الثَّمَنِ وَبَكَدْرُ الصَّفَاءِ وَيُدْهَنُ
 الْجَوْزُ وَتَرْجَفُ مِنَ الْبُؤْسِ الْأَفَالِمُ وَنُظْمٌ بِالشَّفَاقِ الْأَطَالِمُ وَبِمَلِكِ الْحَجْرِ الْقَهْرُ
 وَنَشْرَانَةُ الشَّرِّ وَيُثْمَلُ النَّاسُ الْبِلَاءُ وَيَحِلُّ الشَّامُ الْغَلَاءُ وَتَكْرُرُ الْوَقَائِعُ فِي
 الْأَفَاقِ وَيَقُومُ الْحَرْبُ عَلَى سَاقٍ وَيَدْعُنُ لِحَزَابِهَا الْأَعْمَالُ وَنَازِلُنُ بَعَارَتِهَا
 الْجِبَالُ فَبِالْهَامِ مِنْ قَتْلَةِ رُكُوزِ الْأَبِي الْمَكَارِمِ الْحَبِيبِ الْمُسْتَعْنَى ثُمَّ يُقْتَلُ بِالْعَدُوِّ الْمُؤَلَّى
 أَبِي سِنْدٍ ثُمَّ خَاتَمَ الْأَرْبَعِينَ وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ الْمَكِينُ فَلَمْ يَلَيْثَ حَتَّى يَدْرِكَ
 بِحَيْثُ يَفْتَدِمُهُ الشَّرِكُ وَفِيهِ سَعِيرٌ فَيُقْتَلُهُ وَيُدْفَعُ الْهَارِبُ فَيَجْلُو

لغات اصهب مرد سرخ و سفید و ابن همان کسی است که سفید با او جنگ میکند
 اَجْلٌ مرد سره کون چشم را گویند قَضْرُ کسان را گویند که دست آنها از کار کوناه باشد
 یلج الهالج یعنی در ابد خروشنده و ناشکیبا بابل موضعی است در عراق نزدیک شهر
 حله سببه افزایش گشردن بدحض الجور یعنی بلغزدستکاری ترجمه من البؤس یعنی
 بلرزد از سخط و بلاه اظالم کسانیکه به آنها ظلم شده چیز بروزن عیب مال بسیار
 يدعن بیباکی کند اعمال مردمان گننام

یعنی پس چون رو آورد قرن پازدهم پس باید از بزرگی مصیبت این قرن استبرح

تجربیات اجماعی

گفت آن الله وانا الیه راجعون عموماً پیدامیکند بلا در میان مردم و امید
راحتی کم شود و دعای مانع کرده شود یعنی بالا نرود و اجابت کرده نشود و بلا نازل
گردد و دواهای دردها معدوم شود و دین اسلام بمصیقت و تنگی افتد و ناچیز و ضعیف
گرداند از مردم بیدینی که در شام ظاهر شود پس وقتی که قیام کند بیدینی که گویند او
سرخ و سفید باشد و دل او بسختی فشرده گردد و در زندگی نکند که کشته شود و مرد
سزیه گون چندی مطالبه خون او کند در آن زمان مملکت باهل شرکت رد کرده شود
هفتین از اولاد ترک کشته شود و عربها در زمین بیدار فرقه فرقه شوند و راهها و
اسبابها بریده شود و قصر سلطنتی محبوب شود با اینکه آنها شکست میخورند از کار کوتاه
شده محبوب مانند مشکلات مساعد شود و در این یعنی قیام کند مردی ناسکینا و خرو
و فراگیرد بلا زمین بابل را که موضوعی است در عراق نزدیک شهر حله و فرس محنها و آندها
گشوده شود و صفای روشنی مبدل بکدورت و تاریکی گردد و دستکاری مردم را بفر
و همه قلمروهای روی زمین از شدت بلا و سختی بلرزه درآید و مظلومان بواسطه
علت مخالفت ظلم و ستم ببینند و خیر و خوبی مقهور شد یا مالهای بسیار بقهر غلبه
گرفته شود و پرچمهای شرویدی در اطراف منتشر و پراشده شود و مردمان را
بلا و فتنه فروگرد و گران در اطراف شام روی دهد و در آنوقت و گرانهای زمین
جنگها زیاد شود و جنگ بر روی دوپاهای خود بایستد و برای خرابی در همه
روی زمین بی باکانه کارها کنند که در اثر خرابی کوهها صحرای بیدینی مردم

وَأَعْلَامُ الزَّمَانِ وَأَجْدَادِ الْحَرْمِ

در کوهها منزل گیرند ایوای از کشته شدن صاحب کرامتها آن دوست داشته
شده ای که بی نیاز است که او بضر بکند و شمشیر غلام ابی سید بعد کشته شود و چون
او کشته شود آخر خلیفه بنی عباسی که به او خلافت بنی عباس پایان یابد و عدد
ایشان که بچهل میرسد تمام میکند و نام او عبدالله مکن است بخلافت قیام کند
پس چندان طول نمیکشد تا اینکه درک میکند و میاید لشکر بر او که پیشرو آنها اهل شرک
است و اثنی عشر او سوزانده است پس عبدالله را میکشد با این نحو که زخمی بر سر او
میزند که بد مانع او میرسد و فرار میکند و از زخم بشاب او را هلاک کند

فَالْعَلِيَّةُ السَّلَامُ

وَيَهْدُمُ الْجَوَامِعَ وَأَعْلَامَهَا وَيَكْشِكُ الرِّهَاءَ وَأَعْضَانَهَا وَيَنْصِفُ الْكِبَارَ
وَيَبِيدُ الْعَشَائِرَ وَيَرْفَعُ الْفَاجِرَ وَيَضَعُ الْأَجَارَ وَيَتَعَبِدُ الْمَالِكَ وَيَهْلِكُ السَّالِكَ
وَيَحْفَلُ بِالْأَرَاذِلِ وَيَقْدُلُ الْفَاضِلَ وَيَذْهَبُ الْعَوَارِفَ وَيُحْرِقُ الْمَصَاحِفَ وَ
يَبْرُ السِّقَاقَ وَيَجَالِسُ الْفِتَاقَ فَلَنْ يَخْفَ الْفِتْقَةَ وَلَنْ يَصِيبَ التَّفْلَةَ حَتَّى يَدْرُكَهَا
فَلَبَّ ابْنَ حَرْبٍ فِي ذَلِكَ الْعَامِ حَتَّى يَبُثَّ مِنَ الشَّامِ وَمَعَهُ جَهَنَّمُ بْنُ وَهَبٍ الْمَنْفَرُ بِحِجَارَةِ
الْمَهْدِ بِحُجْرَةٍ مِنْ جَزِيرَةِ الْقَشْمِيرِ وَمَعَهُ شَاهِبُ بْنُ الْعَبْرِ فَيَقْتُلُ أَحَدَهَا سَعِيدًا وَيَسْتَأْثِرُ
أَبْنَتَهَا وَلَيْدَةً ثُمَّ يَرُومُ مَقْدِسَ الْحِجَازِ وَقَتْلَ بَيْدَمِ بَيُوتَاتِ الْأَحْرَارِ فَأَهْلُ الْكُوفَةِ وَجَامِعَهَا
وَأَهْلُ لَدَوِي الْحَقَائِقِ وَأَهْلُ السِّتْصَعْفِينَ فِي الْمَضَائِقِ
لُغَاتٌ كَثِيرَةٌ بِمَعْنَى الْكِبَارَاتِ اسْتِ بِعِنِّ بِيَارِ وَابْنُ وَهَبٍ زَهَارُ بِنْتُ وَارِثِ وَخُوشَمَانُ

بَجْرَتِ رُحَمَاءِ اَنْجَارِ عَلَوْنَ

نیتبدالملك یعنی ممالک ببنده کی گرفته شود بچمفل بالا رازل یعنی مجلس گیرند و
 گریه جمعی شوند مردمان رذل و پست عوارف شناخته ها و نیکوینها یعنی الشفاق
 یعنی بومیان بگریزند مخالفت و دشمنی و ضرر رساندن ب مردم و بیعت انداختن ایشانرا
 بیدالغنا و هلاک شوند قبیله ها قشمر مترب کثیر است غیر سرحمت سعید شاید
 مراد سعید سوسی باشد که از خوزستان قیام کند چنانچه از بعضی از اخبار فهمید شو
 معنی خراب مسجد های جامع و قشام های آن و بسیار و ابوه شود زینت و خج
 و خوش نمائی و بنا و شاحه های آن و کوچک کرد گناهان بزرگ و هلاک شوند عشیره ها
 و قبیله ها و بالا رود رتبه ها و مقام های آنها بیکه اهل شوق و مجورند و بیکان پست
 و خوار شوند و ممالک ببنده کی گرفته شود و ممالک راه حق هلاک شود و مردمان
 رذل و پست مجلس گیرند و گریه جمع شوند و صاحبان فضل و بیکان نابود
 شوند سرشناسها و معروفین بجز و خوبی بروند و قرآنها سوخته شود
 و انگریز مخالفت و نفاق و دشمنی و ضرر رساندن در میان مردم ظاهر شود و
 نفاق با یکدیگر پنهانی کنند و هرگز از مرتکب شدن فسق و مجور نترسند و هرگز
 مردمان پست اهل صواب نشوند تا اینکه درک کنند آنها را حرب پیر عنبه (یعنی
 سفیانی) درها نسال یا عنبه پیر حرب و ازهای خود بر جهاد و حمله کند در شام
 و با او است جهنم پیر و هب که تنهایی بر خود سوار شود و مصادف با تمام الحیا
 خوش همدر شود برب خروح او از خوره کثیر در حالیکه با او باشند شیطانی بگری

وَابْعَدُوا زُرْعَتَكُمْ

۱۸۳

پس یکی از این دو که سفیانی با جهنم باشد سعد را میکشد و دختر او و پسر او را
خود میگیرد بعد از آن قصد حجاز کند و خا نوادهای ازاد مردان بدست آنها کشته
شوند از برای کوفه و حیدران او برای صاحبان حقایق او بر نافعان از شجره در تنگها
فَالْعَلِيَّ السَّلَامُ و این المقر (المقره) عند ظهور العلی سلیمین المیل
الکالمح الزنج بجیش لایرام عدهم ولا یحیی سبیلهم ولا یعدی عدوهم ولا یضربهم
ومعهم الکرکدن والفیل و یسطون الظهور و یفرعون الثغور الخزبل و یجرون
ویکفون السعید و سیحط ببلاد الارم فی احد الا شهر الحرم امثال العذاب من بنی
حام و کم من دم براق بارض العلام و اسیر بیاق مع الغنایم حتی یقال از و حی
الغناد و افترست الضبع الاساد فبالله من تلك الافات و الحلب بالبلبات و
احصت البرع المساحل حتی یعمم الساجل فهناک یامر العلی الککسر ان یجرب
بیت المقدس فاذا اذعن لاوامره و سار بجنکه و اهل به الزمان بالرملة
و شملهم الشمال بالمذلة (الذله) فهلکون عن اخرهم هلعاً فدرک اسارهم طعماً
لغات سلطین و در بعضی از فتح سلطین فین و عن مجتین و در اول مهلتین ^{دین}
تبع و استقره در کتب مندوله از قبل قاموس و صراح و جمع البحرین و صحاح و منتهی الارب
و المنجد هچیک از این دو لغت دیده نشد و احتمال میرود که از باب سلطن عدوا و فی
عدوه باشد چنانچه در منتهی الارب آورده یعنی سخت دودید در دشمنی کردن پس این
کله صفت باشد برای علی یعنی سخت دونده و دشمنی کننده و اگر سلطین فین و عن

بجایگاه‌های اعیان معلوم

نقطه دار باشد میتوان احتمالی داد که شاید آنحضرت سال ظهور آن علیج را بحساب
 چهل بطور لغز فرموده باشد که عبارت باشد از سال یک هزار و سیصد و نود و هجری
 چه که مجموع عدد حروف شلغین همین میشود ۳۳۰۰ و ۳۳ و ۳۳ و ۳۳ و ۳۳
 و ۳۳ جمع این اعداد ۱۳۹۰ بنا بر این احتمال این کلمه تاریخ ظهور
 آن علیج است و صفت نبوت و ذکر آن بدون الف و لام شاید برای همین باشد
 المیکل محرکه کجی در خلقت الکالم بمعنای ترویج و ورزش و کسی را گویند که کلمات
 او او بران و بد نما باشد و دندانهایش نمایان باشد الزنجی بر وزن سید جود
 و ستم کننده لا پر آم یعنی قصد کرده شود شمار و ایشان شبط بمعنی گرانبار شدن
 و اثبات گرانبار کردن فرج تریس و بیم و فریاد رسیدن و کلت کردن از لغات اصداد
 است و افرع باری کردن و فریاد رسیدن و ترسانیدن و آگاه گردانیدن و بی بیم
 کردن جزیل بسیار سیاحت گردیدن سیاحت شنا کردن کنج بفتح کاف بمعنا
 عمر و درماندگی و روفتن خانه و نحو آن ارتز بعضی گفته اند اسکندریه است و
 بعضی گفته اند منطقه است که اسکندریه یکی از شهرهای است و پیشتر گفته اند
 که مراد دمشق است و ابرم ذات العباد در همین مابانه حضرموت و صنعاً مخفی است
 و نیز گفته شده که منطقه است میان بصره و مکه بنی حاتم تواد و دریه حاتم بن نوح اند
 که از ایشانست همیشه از بگنهای ارض علام حدود فلسطین و بیت المقدس است و
 این ارض علام گویند بناسبت آنکه آثار و علام اینیاء در آنجا است از واء فرام

در اجعه و گمراهی از زمان

۱۸۵

وجع شدن احسان در اینجا بمعنای استوار کردن است و بیع فرماندهان مساحل
گمراهی های دریا ، و تابع گمراهی خود شدن چنانکه عرب گوید الغی ركب متحله یعنی
گمراه تابع گمراهی خود شد صتم کرمی ساحل کنار دریا کسکس سخت کوبنده و قله
شهر بیت نزد بک فلسطین شمال مراد باد شمال است با ساکنین شمال هلع خروشیدن
از ناشکیبائی

معنی و کجا می توانند فرار کنند با فرار گیرند هنگام ظاهر شدن آن بتدین
سخت دوخته در دشمنی با بنا بر احتمال مرجوحی ظهور آن در سال هزار و سصد و
نود هجری واقع شود و آن کسی است که در خلقت او کجی باشد و آن ترش رو و زشت
است با آنکه لبهای او او پزان و بد نما است و دندانهایش نمایان است و جور و ستم
کننده است بالشکری که از کثرت عدد آنها شماره ایشان قصد کرده نشود و راهی
که پیش گرفته اند بشماره در نیاید و باز گرداننده نشود عده ایشان و بار برگرداننده نشود
ایشان و با ایشانست قبل و کردن و گرانبار میکنند ایشان را و میترسانند اهل سرحدات
را و میگردند در روی زمین با شناوری میکنند در دریا پاروی هوا و رفت و روم میکنند
خاکها را در زیر پایهای خود با مالهای مردم را و زود باشد که احاطه کند بشهرهای ارم
که اطراف دمشق با اسکندریه و اطراف آن باشد در یکی از ماههای حرام بخت ترعدا
از پیران حام بن نوح که زنگیان و حبشیان با چینیان با ترکها باشند و چه بسیار خونبکه خیز
شود در زمینبکه آثار و علامت ایشان باشد یعنی فلسطین و بیت المقدس و همه بیکه زانده

بَجْبِحُوا زِيَارَةَ الْحَبَاءِ عَلَيَّ

شود با غنیمتها تا اینکه گفته شود که فراموش شده است هرگونه فسادی در مصر
و کفتارها شهرها را در بیدند و باره کردند پس استغاثه بخدا باید برد از این اقنها و
و بخود گرفتن و جلب کردن این بلاها و حکم و استوار کنند فرماندهان کارینها و
کارهای دربارا و صداهای ساحلها کم و گرسود پس در انوقت ان بیدین سخت
سرکوبی کنند فرمان بحراب کردن بیت المقدس دهند پس چون اطاعت کرده شود
فرمانهای او و برود در لشکرگاه خود و برش بپردازد ایشان را زمان در رمله که
شهر است نزدیک فلسطین فرود کرد ایشان را با دشت شمال بمذلت و خواری بالشکری از
سمت شمال و تا آخر آنها را هلاک کند از روی خروش و ناشکیبائی پس در پادشاهان

ایشان از روی طمع

فَالْعَلِيَّةُ السَّلَامُ فَيَا لَهِ مِنْ نَلِكِ الْاَيَامِ وَتَوَاتُرِ شَرِّ ذَلِكِ الْعَامِ وَهُوَ
الْعَامُ الْمَظْلَمُ الْمُقْتَهَرُ وَبَسْمَلِكِ هَوْلِهِ فِي سَعَةِ اشْهُرِ الْاَوَّلِ وَانَّهُ لَمَنْعُ الْبَرِّجَانِبَةِ وَالْحَجْرِ
رَاكِبِهِ وَبِنِكَرِ الْاَخِاخِاهِ وَبِعَقِ الْوَلَدِ الْاَبَاهِ وَبِذَمِّ النِّسَاءِ بِعَوْلِهِنَّ وَ
يَتَحَسَّنُ الْاَمَمَاتِ فَجُورِ بَنَاتِهِنَّ وَبِمَثَلِ الْفُقَهَاءِ اِلَى الْكُذْبِ وَبِمَثَلِ الْعُلَمَاءِ اِلَى
الرِّبِّ فِهَذَا لِكُتُفِ الْعِظَاءِ مِنَ الْحَجْبِ وَتَطَلُّعِ الشَّمْسِ مِنَ الْمَغْرِبِ فَتُظْهِرُ
فَاَمَّا الْمُنْعَبُ بِنَدَا لَوْ نُورِهِ بِقَدَمِ الرُّوحِ الْاَمِينِ وَبِيَدِ كِتَابِ مَسِينِمْ
مَوَارِثِ الْبَيِّنِ وَالشَّهَادَةِ الصَّالِحِينَ بِقَدَمِ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ فَيَا بَعُونِي فِي
الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَبِحَجِّ اللَّهِ رَا حِبَابِ مَشُورَةٍ فَيُنْفِقُونَ عَلَيَّ بِعَيْتِهِ نَابِهِيْمَ

وَأَجْعَلِ لِكُلِّ شَيْءٍ مِزَانًا

الملائكة ولواء الاطراف في ليله واحدة وان كانوا في مفارق الاطراف فحول وجهه
شطر المسجد الحرام وبين للناس الامور العظام ويخبر عن الذات ويبرهن عن الصفات
معنى پس بايد استغاثه بود بخدا از آن روزها و چي در چي بودن شتر انسال
تاریک کشته مهر و غلبه کنده که ترس و بیمناکی ان نامه ماه مردم را بخاک مبعظا^{ند}
و بد رستیکه منع میکند بیابان جانب خود را و در باراکب خود را و منکر میشود
مرد برادر خود را و فامرمانی کند سپردر خود را و مذمت کند زنان شوهران
خود را بوی تحقیر کند مادرها فجور و بیعفتی دختران خود را و فقهاء میل بدروع
کند و دانا بان میل بشک و ریب کند در انوقت پرده برداشته شود از اسرار آنها
واقتاب از مغرب طلوع کند پس ظاهر شود قائم ما که از دپدها پنهان است در
حالتیکه سپدر خشد نورا و جبرئیل در پیش روی او است و بدست او کتابت واضح
و روشن و با او است میراثهای پیغمبران و شهدان و شایستگان و در پیش روی
ایشان است عیسی بن مریم پس با او بیعت کند در خانه خدا و جمع میکند خدا صاحبان
مشورت او را و اتفاق کند بر بیعت کردن با او میاید ایشان از فرشتگان و پوچها
اطراف در یکشب و هر چند در اطراف زمین مشرق باشند پس میگرداند روی خود
را بطرف مسجد الحرام و واضح و بیان میکند برای مردم کارهای بزرگ را و خبر میدهد
از ذات خدا و واضح و آشکار میگردد اند و برده بر میدارد از صفات حق

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

بَیِّنَاتُ الْكُفَّارِ عَلَیْهِ

ثم یولی بمكة جابر بن الاصم و یقتله العوام بالابطح فیرجع من العینم و یقتل
من المشركین فی الحرم ثم یولی رماح بن مصعب و یقتل المسیر نحو یثرب
فیقتل زعماء جوشه رابنه و یقتل اصفاء اصحابه مقابلہ و لا ینہ و یولی
شایب بن وافر و الحسین بن ثملہ و غیلان بن احمد و سلام بن زید اعمال
المحاز و ارض نجد و هم من المدینة و یولی جبیب بن تغلب و عمارة بن قاسم
و خلیل بن احمد و عبد الله بن نصر و جابر بن فلاح اقالیم الیمن و الاکاحل
و هم من اعراب العراق و یولی محمد بن عاصم و جعفر بن مطلوب و حمزة بن
صفوان و راشد بن عقیل و مسعود بن منصور و احد بن حسان اعمال البصر
و سوا اهلها و عمان و جزائرھا و هم من جزائرهم و یولی راشد بن رشید و
حزیم بن عوام و هلان بن هام و عبد الواحد بن یحیی و الفضل بن رضوان
و الصلاح بن جعفر و الحسن بن مالک الحبشة و جزائر الکرا دین و هم من مشار
العراق و یولی احمد بن سعید و طاهر بن یحیی و اسمعیل بن جعفر و یعقوب
بن مشرف و غیلان بن الحسن حبشة و اقالیم المراقش و هم من الکوفة
یعنی ین و الی و حاکم میگردداند در مکه جابر بن اصم را و میکشد او را
عامه مردمان در ابطح ین بر میگردد و آنحضرت از موضعی در حجاز که از اعینم
گویند و میکشد جاعلی از مشرکین را در حرم ین و الی و حاکم میگردد و اندر
پیر مصعب را و قصد میکند برای رفتن بمدینه ین میبندد برای بزرگان از

ز اجداد امیر المومنین

لشکر خود پرچم او را و برگردن برگزیدگان از اصحاب خود میبازدند قلاوهای
 حکومت و از جانب خود و والی و حاکم میگرداند شبابه پسر وافر و حسین پسر ثعلبه
 و غیلان پسر احمد و سلامه پسر زید و اطراف حجاز و زمین نجد و ایشان از اهل
 مدینه هستند و والی و حاکم میگرداند حبیب پسر تغلب و عماره پسر فاسم و
 خلیل پسر احمد و عبد الله پسر نصر و جابر پسر فلاح را بر قلمروهای مین و آکا
 که از شهرهای مزینه است و ایشان از عربهای عراقند و والی و حاکم میگرداند
 محمد پسر عامر و جعفر پسر مطلوب و حمزه پسر صفوان و راشد پسر عقیل و مسعود
 پسر منصور و احمد پسر حسان را بر شهرها و دهات بحرین و کناره های دریای آن
 و عمان و جزیره های آن و ایشان از اهل همان جزیره ها هستند و والی و حاکم
 میگرداند راشد پسر رشید و خزیمه پسر عوام و هلال پسر همام و عبد الواحد
 پسر یحیی و فضل پسر رضوان و صلاح پسر جعفر و حسین پسر مالک را بر حبشه و
 جزیره های کراچی و ایشان از اهل مشرقهای عراقند و والی و حاکم میگرداند
 احمد بن سعید و طاهر پسر یحیی و اسمعیل پسر جعفر و یعقوب پسر مشرف و
 غیلان پسر حسین را بر حبشه و قلمروهای مراکش و ایشان از اهل کوفه اند

فَاعْلَمُوا سَلَامَةً

و یولی ابراهیم بن اعطی و الحسین بن علاب و احمد بن موسی و موسی بن رمیح و
 یحیی بن سالم و یحیی بن غانم و سلیمان بن یونس و مصاد را بجزلان و اعمال الکوفه و

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١٩٠

هَمَّ مِنْ أَرْضِ قَوْسَانَ وَيُوَلَّى طَالِبَ بْنِ الْعَالِي وَعَبْدَ الْغَزِينِ بْنِ سَهْلِ بْنِ مَرْقٍ وَ
 هِشَامَ بْنَ هُوَلَانَ وَعَمْرُوبَ بْنَ شَهَابٍ وَجَبَّارَ بْنَ أَعْيَنَ وَصَيْحَ بْنَ مَسْلَمٍ أَقَالِيمَ الْأَدْنَى
 جَزَائِرَ الْكَنْابِ وَهُمْ مِنْ نَوَاحِي شَهْرَازَ وَيُوَلَّى أَحْمَدَ بْنَ سَعْدَانَ وَيُوسُفَ بْنَ مَغَامٍ
 وَعَلَى بْنَ مَفْضَلٍ وَزَيْدَ بْنَ نَصْرٍ وَالْجَرَادَ بْنَ أَبِي الْعَلَاءِ وَكَرِيمَ بْنَ لَيْثٍ وَهَامِدَ بْنَ
 مَنْصُورٍ أَقَالِيمَ الْحَمِيرِ وَجَزَائِرَ الرِّسَالَتِ وَهُمْ مِنْ بِلَادِ فَارِسَ وَيُوَلَّى الْعَمَّارَ بْنَ الْحَارِثِ
 وَمُحَمَّدَ بْنَ عَطَّافٍ وَجَمَّةَ بْنَ سَعْدٍ وَمُهَلَّلَ بْنَ دَاوُدَ وَعَمْرَ بْنَ الْأَسْعَدِ جَزَائِرَ مِصْرَ
 وَأَعْمَالَ الْعَمَّارِ وَهُمْ مِنْ قَرَى الْعِرَاقِ الْأَعْلَى وَيُوَلَّى الْحَسَنَ بْنَ هِشَامٍ وَالْحُسَيْنَ
 غَامِرَ وَعَلَى بْنَ الرِّضْوَانَ وَسِمَاخَةَ بْنَ بَهْجٍ الشَّامِ الْأَرْدُنَّ وَهُمْ مِنْ مَشَارِقِ لُبْنَانَ
 وَيُوَلَّى الْجَيْشَ بْنَ أَحْمَدَ وَمُحَمَّدَ بْنَ صَالِحٍ وَعَزِيزَ بْنَ يَحْيَى وَالْفَضْلَ بْنَ اسْمَعِيلَ
 الشَّامِ الْأَقْصَى وَالسَّوَاهِلَ مِنْ قَرَى الشَّامِ الْأَوْسَطِ وَيُوَلَّى مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي الْفَضْلِ
 وَمُتَمِّمَ بْنَ جَمْرَةَ وَالْمُرْتَضَى بْنَ عَمَّادٍ وَعَلَى بْنَ طَاهِرٍ وَأَحْمَدَ بْنَ شُعْبَانَ بِأَقَالِيمِ مِصْرَ
 وَجَزَائِرِ النُّوبَةِ وَهُمْ مِنْ أَرْضِ مِصْرَ وَيُوَلَّى الْحَسَنَ بْنَ فَاخِرٍ وَفَاضِلَ بْنَ هَامِدٍ وَ
 مَنْصُورَ بْنَ خَلِيلٍ وَحَمْرَةَ بْنَ حَرِيمٍ وَعَطَاءَ اللَّهِ بْنَ حَيَّاهُ وَوَاهِبَ بْنَ حَيَّارٍ وَوَاهِبَ
 بْنَ نَصْرَةَ وَجَبْرِ بْنَ وَثَّابٍ وَمُحَمَّدَ بْنَ عَيْنِي ثَعُورَ وَسَائِطَ النُّوبَةِ وَأَعْمَالَ الْكُرْدِ
 وَهُمْ مِنْ بِلَادِ حَلَوَانَ

يَعْثَى وَوَالِي وَحَاكِمَ مَبْكَرَ دَاوُدَ ابْنِ أَبِيهِمْ بِنَا عَطَّافٍ وَحُسَيْنَ بْنَ عَلَابٍ وَأَحْمَدَ بْنَ مَوْجٍ
 وَمُوسَى بْنَ رَهْبِيعَ وَبَهْرَ بْنَ سَالِمٍ وَبَحْيِيَّ بْنَ غَانِمٍ وَسُلَيْمَانَ بَسْرَقِيَّ وَأَدْرِمَ صَادِرَ جَدَلَانَ

وَابْعَادُ عَنِ الزَّمَانِ

۱۹۱

واطراف دهوله وایشان از زمین قوسانند (جدلان و جدله ناحیه و نام قبیله است از
 طی و قبیله است از انصار و از قیس و قوتان جنگه است بزرگ که دارای شهرها و رتبه
 هاست در میان بغامه و واسط) و والی و حاکم میگرداند طالب پسر عالی و عبدالعزیز
 پسر سائب پسر مره و هشام پسر خولان و عمرو پسر شهاب و جبار پسر ابن و صبح پسر
 مسلم را در جزیره های کتاب که در نواحی بحرین است و ایشان از نواحی شیرازند و
 والی و حاکم میگرداند احمد پسر سعدان و یوسف پسر مغام و علی پسر مفضل و زید پسر
 و جراد پسر ابی العلاء و کریم پسر یث و حامد پسر منصور را در قلمرو های قبیله حمیر و سلا
 وایشان از شهرهای فارس اند و والی و حاکم میگرداند عمار پسر حارث و محمد پسر عطاء
 و جمعه پسر سعد و هلال پسر داود و عمر پسر اسعد را بر جزیره های ملبیا که در افق
 بلاد افریقیه است وایشان از دهات عراق بالاهستند و والی و حاکم میگرداند
 حسن پسر هشام و حسین پسر غافر و علی پسر رضوان و سماحه پسر یحیی را در شام نزدیک
 وایشان از شرقیهای لبنانند و والی و حاکم میگرداند حبش پسر احمد و محمد پسر صالح
 و عمر پسر یحیی و فضل پسر اسمعیل را بر شام دورتر و کنارهای دریا که از دهات
 شام متوسط است و والی و حاکم میگرداند محمد پسر ابی الفضل و تمیم پسر حمزه و
 مرتضی پسر عماد و علی پسر طاهر و احمد پسر شعبان را بر قلمرو های مصر و جزیره های
 نوبه وایشان از زمین مصرند و والی و حاکم میگرداند حسن پسر فاخر و فضل پسر
 حامد و منصور پسر خلیل و حمزه پسر حریم و عطاء الله پسر جبات و واهب پسر حیار

بِحَيْثُهَا تَمَّ اجْتَابُكُمْ

١٩٢

ووهب ليرضه وجعفر بن زياد وثاب ومحمد بن عيسى زابرس حداث مبانة نويس واعمال
كرد وايشان از بلاد حلوان هستند

فَالْعَلَيْهِ السَّلَامُ

ويولى احمد بن سلام وعيسى بن جميل وابراهيم بن سلمان وعلي بن يوسف اعمال
نواحي جابلقا وسواحلها واعمال مفاوز وهم من الازد ويولى وثاب بن حبيب
موسى بن نمان وعباس بن محفوظ ومحمد بن حسان والحسين بن شعبان جزائر
الاندلس وافريقية وهم من نواحي الموصل ويولى يحيى بن حامد وبنهان بن عبيد
وعلى بن محمود وسلمان بن علي واحمد بن سامر وعلي بن ترخان نواحي المراكش
وتغور المصاعد ومروج النخيل وهم من ارض خراسان ويولى داود بن المخبر
ويحيى بن احمد والي طالب بن اسمعيل وابراهيم بن سهل ديار بكر ومشارق
الروم وهم من تضييب وفارقتن ويولى حمام بن جرير وشعبان بن قيس وسهل
بن نافع وحمزة بن جعفر اقاليم الروم وسواحلها وهم من فارس ويولى علفه بن
ابراهيم وعمران بن شبيب والفتح بن معلا وسند بن المبارك وقائد بن الوفاء
مصفون بن عبد الله بن مفارق بسطنطية وسواحل القفقاق وهم من اصفهان
ويولى الاخوين محمد واحمد بن ميمون العراق الايمن وهما من المكين ويولى عروة
بن مطلوب وابراهيم بن معروف العراق الايسر وهما من اهواز ويولى سعد بن
نزار وثرار بن سلمان ومعد بن كامل بلاد فارس وسواحل هرمز وهم من هذا

را بجدای از نواح

۱۹۳

و والی و حاکم گرداند احمد بن سلام و عیسیٰ پسر حیل و ابواهم پسر سلمان و علی پسر یوسف را
بر کار فرماشهای نواحی جابلقا که شهرت در اقصی بلاد مغرب و ساحلهای آن و کار
فرماشهای پناهما و ایشان از قبیله ازوند و والی و حاکم میگردد و ثاب پسر
حبیب و موسی پسر نعمان و عباس پسر محفوظ و محمد پسر حسان و حسین پسر شعبان را
بر جزیره های اندلس و آفریقا و ایشان از نواحی موصل اند و والی و حاکم میگردد اند
یحیی پسر حامد و بنهان پسر عبید و علی پسر محمود و سلمان پسر علی و احمد پسر سامر و
علی پسر ترخان را بر نواحی مراکش و سرحدات بلندیها و زمینهای وسیع و نخلستانها
و ایشان از زمین خراسانند و والی و حاکم میگردد اند داود پسر مخبر و یحیی پسر احمد
و ابی طالب پسر اسمعیل و ابواهم پسر سهل را بر دیار بکر و قتمتهای شرقی روم و ایشان
از اهل نصیبین و فاروقین اند و والی و حاکم میگردد اند حاتم پسر جریر و شعبان پسر قیس
و سهل پسر نافع و حمزه پسر جعفر را بر قله و های روم و کنارهای دریای آن و ایشان از اهل
فارس اند و والی و حاکم میگردد اند علقمه پسر ابراهیم و عمران پسر شیب و فتح پسر معدا و
سند پسر مبارک و قائد پسر وفا و مصفون پسر عبدالله پسر مغارق را بر قسطنطنیه و سواحل
قفقاز و ایشان از اصفهانند و والی و حاکم میگردد اند و برادر محمد و احمد پسران مهموز را
بر سمت راست عراق و ایندواز مکه اند و والی و حاکم میگردد اند عروه پسر مطلوب و ابراهیم
پسر معروف را بر سمت چپ عراق و ایشان از اهل هوازند و والی و حاکم میگردد اند سعد
پسر اردون را بر سلمان و معد پسر کامل را بر بلاد فارس و سواحل هرمز و ایشان از عهد اند

بَخْتِهَايَا اَكْبَارِ كَلْبِ

۱۹۴

وَيُولَى عَيْبَى بِنَ عَطَافَ وَالْحَبِيبَ بِنَ فَضَالَ عِرَاقَ الرَّيِّ وَالْجَبَالَ وَهَمَامَ بِنَ قَمٍّ وَ
 يُولَى نَضِيرَ بِنَ أَحْمَدَ وَعَبَّاسَ بِنَ نَفِيلَ وَطَاهِرَ بِنَ مَسْعُودِ أَعْمَالَ الْمَوْصِلِ وَمَصَادِرَ
 الْأَرْضِ وَهَمَّ مِنْ قَرَى فَرَهَانَ وَيُولَى الْأَمْجِدِينَ عَبْدَ اللَّهِ وَاسَامَةَ بِنَ أَبِي تَرَابٍ وَ
 مُحَمَّدَ بِنَ حَامِدٍ وَسَفِيَانَ بِنَ عِمْرَانَ وَالضَّحَّاكَ بِنَ عَبْدِ الْجَبَّارِ وَالْمَيْسِعَ بِنَ الْمَكْرَمِ بِلَادِ
 حِرَاسَانَ وَأَعْمَالَ النَّهْرِينَ وَهَمَّ مِنْ مَازَنْدَرَانَ وَيُولَى الْمَفِيدِينَ أَرْقَمَ وَعُونَ بِنَ
 الضَّحَّاكَ وَيَحْيَى بِنَ بَرْجَمٍ وَأَسْمَعِيلَ بِنَ ظَلُومٍ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بِنَ مُحَمَّدٍ وَكَثَارَ بِنَ مَوْجِ
 جِبَالِ الْكَرْخِ وَأَقَالِيمَ الْعِلَانَ وَالرُّوسِ وَهَمَّ مِنْ بَجَارًا وَيُولَى عَبْدَ اللَّهِ بِنَ حَاتِمٍ وَ
 بَرْكَهَ بِنَ الْأَصْبَلِ وَأَبَا جَعْفَرَ بِنَ الزَّرَّارَةَ وَهَارُودَ بِنَ سُلْطَانَ وَسَامَرَ بِنَ مَعْلَانَ الْمَلَا
 وَنَوَاحِيَ الصَّيْنِ وَالصَّخَّارَى وَهَمَّ مِنْ مَرَوْ وَيُولَى رَهْبَانَ بِنَ صَالِحٍ وَعَمَّارَةَ بِنَ
 حَازِمٍ وَعَطَافَ بِنَ صَفْوَانَ وَالْبَطَالَ بِنَ حَمْدُونَ وَعَبْدَ الرَّزَاقِ بِنَ عَيْثَامَ وَ
 حَامِدَ بِنَ عِبَادَةَ وَيُوسُفَ بِنَ دَاوُدَ وَعَبَّاسَ بِنَ أَبِي الْحَسَنِ أَقَالِيمَ الدِّيْلَمِ وَالْقَمَّاقِ
 وَتَغُورَ الشَّقَافِشِ وَالغَبْلَانَ وَهَمَّ مِنْ سَمَرْقَنْدَ وَيُولَى مَطَاعَ بِنَ حَائِسَ وَمُحَمَّدَ بِنَ
 قَدَامَةَ وَعَلِيَّ بِنَ قَنْبِينَ وَضَيْفَ بِنَ أَسْمَعِيلَ وَالْفَصِيحَ بِنَ غَيْثَ بِنَ النَّفِيسِ وَمَا
 بِنَ حَبِيبَ وَالْفَضْلَ بِنَ ظَهْرَ وَعَبَّاسَ بِنَ كَامِلَ وَعَلِيَّ بِنَ زَيْدَ مَدَائِنَ الْخَطَا وَجِبَالَ
 الزَّرَابِقِ وَأَعْمَالَ الشَّجَارَاتِ وَهَمَّ مِنْ قَمٍّ

يَعْنِي وَوَالِي وَحَاكِمَ كَرْدَانَ عَيْبَى بِنَ عَطَافَ وَحَبِيبَ بِنَ فَضَالَ رَا بَرِ عِرَاقَ
 رِي وَكُوَهْتَانَهَا وَأَيْشَانَ إِزَاهِلَ قَمٍّ بَاشَدَ وَوَالِي وَحَاكِمَ كَرْدَانَ نَضِيرَ بِنَ أَحْمَدَ

وَالْبَعْلَامُ وَالْحَرَمُ

۱۹۵

وعباس پسر نقیل و طایع پسر مسعود را بر شهرهای موصل و محلهای صادرات
 افرین بین و ایشان از دماهای فرهاستند و زالی و حاکم گرداند آنجد پسر عبدالله
 و اسامة پسر ابی ثراب و محمد پسر حامد و سفیان پسر عمران و ضحاک پسر عبد الجبار
 و مینع پسر مکرّم را بر شهرهای خراسان و اطراف نهمین و ایشان از مازندرانند
 و زالی و حاکم گرداند مینع پسر ارقم و عون پسر ضحاک و یحیی پسر بروجم و اسمعیل پسر
 طلوم و عبد الرحمن پسر محمد و کنار پسر موسی بر کوههای کرخ و اقلیمهای عدلان
 و روس و ایشان از بخارا هستند و زالی و حاکم میگردد اند عبدالله پسر حاتم و بکر
 پسر اصبیل و اباجعفر پسر زراره و هارود پسر سلطان و سامر پسر معلار را بر المالیق
 و نواحی چین و صحراها و ایشان از اهل مروند و زالی و حاکم میگردد اند رهبان
 پسر صالح و عمارة پسر حازم و عطف پسر صفوان و بطلال پسر حمدون و عبید
 الرزاق پسر عیثام و حامد پسر عبادة و یوسف پسر داود و عباس پسر ابی الحسن
 را بر اقلیمهای دیلم و قماقم و سرحدهای شقاسش و غیلان و ایشان از اهل سمرقند
 میباشند و زالی و حاکم میگردد اند مطاع پسر حابس و محمود پسر قدامه و علی پسر
 قنبن و ضیف پسر اسمعیل و فصیح پسر عیث پسر نفیس و ماجد پسر حبیب و فضل
 پسر ظهیر و عیث پسر کامل و علی پسر زید را بر شهرهای خطا و کوههای زوا
 و اطراف سجارات و ایشان از اهل قماقم میباشند

قَالَ عَلِيُّ السَّلَامُ

بِحَيْثُهَا لِكُلِّهَا عَلِقَ

وَبُولَى يَعْقُوبَ بْنِ حَمْرَةَ وَمُحَمَّدَ بْنَ مُسْلِمٍ وَثَابِتَ بْنَ عَبْدِ الْعَزِيزِ وَالْحُسَيْنَ بْنَ مُحَمَّدٍ
 وَاحْمَدَ بْنَ جَعْفَرٍ وَأَبَا إِسْحَاقَ بْنَ نُضَيْعٍ مَعَالِيقَ الصُّنُوبِ وَقُرَى الْقَوَارِيقِ وَهُمْ مِنْ
 بِلَادِ بُورٍ وَبُولَى الْحَسَنِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَمُرِيدَ بْنَ مُحَمَّدَانَ وَمَعْلَى بْنَ إِبْرَاهِيمَ وَسَلَامَةَ
 بْنَ دَاوُدَ وَمُفْرَجَ بْنَ مُسْلِمٍ وَمَعْدَانَ كَامِلَ بِلَادِ الْكَلْبِ وَنَوَاحِيَ الظُّلُمَاتِ وَهُمْ
 مِنَ الْقُرَى وَبُولَى فَضِيلَ بْنَ أَحْمَدَ وَوَدَّسَ بْنَ أَبِي الْخَيْرِ وَأَسَدَ بْنَ مِرْحَانَ وَبَاقِي
 بَنِي رَشِيدٍ وَرَضِيَ بْنَ فَهْدٍ وَعَبَّاسَ بْنَ الْحُسَيْنِ وَالْقَاسِمَ بْنَ أَبِي الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنَ
 بْنَ عَيْقِ السُّدُورِ وَجِيَالَهَا وَهُمْ مِنْ نَوَاحِي خَوَارِزْمٍ وَبُولَى فَضْلَانَ بْنَ عَقِيلٍ
 عَبْدَ اللَّهِ بْنَ غَنَاتٍ وَبِشَارَ بْنَ حَبِيبٍ وَسَعْدَانَ بْنَ وَائِقٍ وَفَضِيلَ بْنَ أَبِي عَفِيفٍ
 وَالْمُرْفُذَ بْنَ مَرْزُوقٍ وَسَالِمَ بْنَ أَبِي الْفَتْحِ وَعَدِيَّ بْنَ الْمَشْنِيِّ أَفَاطِلِمَ الْفَخَّاطِصِ وَمُنَازِرَ
 الصَّبْعَانَ وَهُمْ مِنْ قَلْعَةِ النَّهْرِ وَبُولَى الزَّاهِدَ بْنَ بُوَيْسٍ وَعَصَامَ بْنَ أَبِي الْفَتْحِ
 عَبْدَ الْكَرِيمَ بْنَ هِلَالٍ وَمُؤَيْدَ بْنَ فَاسِمٍ وَمُوسَى بْنَ مَعْصُومٍ وَالْمُبَارَكَ بْنَ سَعِيدٍ
 وَغُرَّانَ بْنَ شَيْعٍ وَعَلَامَةَ بْنَ جَوَادٍ أَفَاطِلِمَ الْغُرَيْنِ وَأَعْمَالَ الْعَرَاغِ وَهُمْ مِنَ الْجَبَلِ
 وَبُولَى مُحَمَّدَ بْنَ قَوَامٍ وَجَعْفَرَ بْنَ عَبْدِ الْجَبْدِ وَعَلَى بْنَ ثَابِتٍ وَعَطَاءَ اللَّهِ بْنَ أَحْمَدَ وَ
 عَبْدَ اللَّهِ بْنَ هَاسِمٍ وَإِبْرَاهِيمَ بْنَ شَرِيفٍ وَفَاصِلَ بْنَ سَلْمَانَ وَبِحَيْثُ بْنُ دَاوُدَ وَعَلَى بْنَ
 أَبِي الْحَسَنِ أَفَاطِلِمَ الْمُعَابِدِ وَجِيَالَ الْمَلَابِسِ وَهُمْ مِنْ قُرَى الْعَجَمِ
 يَعْنِي دُوَالِي وَحَاكِمَ مَبْكَرَ دَانِدَ يَعْقُوبَ بَيْرُ حَمْرَةَ وَمُحَمَّدَ بَيْرُ مُسْلِمٍ وَثَابِتَ بَيْرُ عَبْدِ
 وَحِبَانَ بَيْرُ مَوْهَبٍ وَاحْمَدَ بَيْرُ جَعْفَرٍ وَأَبَا إِسْحَاقَ بَيْرُ نُضَيْعٍ رَابِعًا مَعَالِيقَ صُنُوبِ

را بعلایم از الزمان

۱۹۷

ودّهات قواریق و ایشان از نیشابورند و والی و حاکم میگردد از حسن پیر عباس
 و مرید پیر فحطان و معالی پیر ابراهیم و سلامت پیر داود و مفرّج پیر قلم و معد
 پیر کامل شهرهای کلب و نواحی ظلمات و ایشان از دهکده ها هستند و والی و
 حاکم میگردد از فضل پیر احمد و قدس پیر ابی الخیر و اسد پیر مراعات و باقی پیر
 رشید و رضی پیر فهد و عباس پیر حسین و قاسم پیر ابی المحسن و حسین پیر عتیق
 را بر سدر و اطراف آن و ایشان از نواحی خوارزمند و والی و حاکم میگردد
 فضلان پیر عقیل و عبدالله پیر غیاث و بشار پیر حبیب و سعد الله پیر ائق و
 فصیح پیر ابی عقیف و مرید پیر مرزوق و سالم پیر ابی الفتح و عیسی پیر مشتاق
 را بر اقله های ضحایح و مناخرفعیان و ایشان از قلعه نهند و والی و حاکم
 میگردد از زاهد پیر یونس و عصام پیر ابی الفتح و عبد الکریم پیر هلال و مؤید
 پیر قاسم و موسی پیر معصوم و مبارک پیر سعید و غزوان پیر شفع و علامه پیر
 جواد را بر اقله های غزنین و اطراف عراق و ایشان از اهل جیلند و والی و حاکم
 میگردد از محمد پیر قوام و جعفر پیر عبد الحمید و علی پیر ثابت و عطاء الله
 پیر احمد و عبدالله پیر هاشم و ابراهیم پیر شریف و ناصر پیر سلیمان و یحیی پیر
 داود و علی پیر ابی المحسن را بر اقله های معابد و کوه های ملاس و ایشان
 از دهکده های عمجد

قال علی السلام

بِشْرَارِ الْجَاعِلِينَ

١٩١

وَبِخْتَارِ الْأَكْبَرِ مِنَ السَّادَاتِ الْأَعْمَالِ الْعَارِفِينَ لَا فَاةَ الدَّعَاءِ مِنْهُمْ اثْنِي عَشَرَ رَجُلًا
وَهُمْ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْفَضْلِ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي غَابِرٍ وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَدَاوُدُ بْنُ الْمُرْتَضَى وَ
إِسْمَاعِيلُ بْنُ حَنِيفَةَ وَيُوسُفُ بْنُ خَمْرَةَ وَعَقِيلُ بْنُ خَمْرَةَ وَعَقِيلُ بْنُ عَلِيٍّ وَزَيْدُ بْنُ عَلِيٍّ
وَجَابِرُ بْنُ الْمُصَافِرِ وَبُولَيْهِمُ جَابِرُ بْنُ أَبِي الْفَضْلِ الْمَشْرِقِيُّ وَبَابِ مَرْهَمِ بَا فَاةَ الْحَدِيدِ وَدَوْرَةَ
الْجُودِ ثُمَّ بِخْتَارِ رَجُلًا كَرَامًا أَحْرَارًا أَنْفِئَاءَ أَبْرَارًا وَهُمْ مَعْصُومُ بْنُ عَلِيٍّ وَطَالِبُ بْنُ
مُحَمَّدٍ وَأَدْرَسُ بْنُ عَبْدِ إِبرَاهِيمَ بْنِ مَسْلَمَةَ وَخَمْرَةَ بْنُ مَتَامٍ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَنَرَارُ بْنُ
حَسَنِ وَالْأَشْرَفُ بْنُ فَاسِمٍ وَمَنْصُورُ بْنُ نَقِيٍّ وَعَبْدُ الْكَرِيمُ بْنُ فَاضِلٍ وَاسْمَعِيلُ بْنُ الْمُؤَيْدِ
وِثْوَابُ بْنُ أَحَدٍ وَبُولَيْهِمُ جَابِرُ بْنُ أَبِي الْفَضْلِ الْمَغْرِبِيُّ وَبَابِ مَرْهَمِ بَا فَاةَ الْحَدِيدِ وَدَوْرَةَ
إِثْنِي عَشَرَ رَجُلًا وَهُمْ طَاهِرُ بْنُ أَبِي الْفَرَجِ وَمُعَدِّنُ الْكَامِلِ وَلُوتِيُّ بْنُ حَرْثٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ مَالِكٍ
وَرَضِيُّ بْنُ إِسْمَاعِيلَ وَظَهْرِيُّ بْنُ أَبِي الْفَرَجِ وَاحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ وَالرُّكْنُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَتَوْفِيُّ
الْشَمَالِ وَأَعْمَالُ الرَّومِ وَبَابِ مَرْهَمِ بَا فَاةَ الْحَدِيدِ وَدَوْرَةَ مِنْ الصِّدِّيقِينَ ثُمَّ بِخْتَارِ اثْنِي عَشَرَ رَجُلًا
تَقِيًّا مِنَ الْيُوبِ وَهُمْ إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبرَاهِيمَ وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْقَاسِمِ وَيُوسُفُ بْنُ يَعْقُوبَ وَ
فِرْوَزُ بْنُ مُوسَى وَالْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ وَعَلِيُّ بْنُ إِسْطَخْبَانَ وَعَقِيلُ بْنُ مَنْصُورٍ وَعَبْدُ الْقَادِرِ
بْنُ حَبِيبٍ وَسَعْدُ اللَّهِ بْنُ سَعْدٍ وَسَلِيمَانُ بْنُ مَرْزُوقٍ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ الْمُنْذَرِ
وَعُمْدَةُ بْنُ عَبْدِ الْكَرِيمِ وَبُولَيْهِمُ جَاهَةُ الْجَنُوبِ وَأَفَالِيهَا وَيَا مَرْهَمِ بَا فَاةَ الْحَدِيدِ وَدَوْرَةَ مِنْ بَقْدَمِهِمْ
يَعْنِي وَاجْتِبَاءَ مَبْكَدَا كَابِرَازِ بَرِزْكَانِ كَارِ كَذَارِ أَنْبَكَةَ عَارِفَانِ سَدِّ بَرَايِ بَرِيَارِ شَتَنِ
أَرْكَانِ كَرَا زَابَشَانِ دَوَارِ مَرَّةٍ وَبِشَانِ مَحْدِيسِ الْحَبِيبِ الْفَضْلِ وَعَلِيُّ بْنُ أَبِي غَابِرِ

وَأَجْعَلُكُمْ خِزْيَانًا

وَحِبْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَدَاوُدَ بْنِ مَرْثُضَىٰ وَاسْمَعِيلَ بْنِ حَنْفِيَةَ وَيُوسُفَ بْنَ حَمْرَةَ وَعَقِيلَ
 بْنَ عَلِيٍّ وَعَقِيلَ بْنَ حَمْرَةَ وَزَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ وَجَابِرَ بْنَ مُصَاعِدٍ وَوَكَلَاتَ وَحُكُومَتَ مَهْدِ
 إِثْنَاثَ بَرَجَابُوسَا وَأَقْلَمَهَايَ مَشْرِقَ وَفَرْمَانَ مَهْدِ إِثْنَاثَانَ رَابِعًا وَأَشْرَفَ حُدُودَ
 وَرِعَايَتَ كَرُونَ عَهْدَهَا فِي إِخْتِيَارِ مَهْدِ مَرْدَانِي رَاكِبَ بَزْغَوَارَانَ وَأَزَادَ مَرْدَانَ وَبَرِي
 كَارَانَ وَنِيكَانَدَ وَأَيْثَانَ مَعْصُومَ بْنَ عَلِيٍّ وَطَالِبَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَأِدْرِيَسَ بْنَ عُبَيْدِ
 إِبْرَاهِيمَ بْنَ مُسْلِمٍ وَحَمْرَةَ بْنَ قَتَامٍ وَعَلِيَّ بْنَ حَبِيبٍ وَنَزَارَ بْنَ حَسَنِ وَأَشْرَفَ بْنَ قَاسِمٍ وَ
 مَنْصُورَ بْنَ نَعْمَانَ وَعَبْدَ الْكَرِيمِ بْنَ فَاضِلٍ وَأَسْحَقَ بْنَ مُؤَيْبٍ وَثَوَابَ بْنَ أَحْمَدَ وَ
 حَاكِمَ مَهْدِ إِثْنَاثَانَ بَرَجَابُوسَا وَبِلَادَ مَغْرِبَ وَفَرْمَانَ مَهْدِ إِثْنَاثَانَ رَابِعًا
 فَرْمَانَ دَادِ مِرَانَ يَارَانَ إِثْنَاثَانَ فِي إِخْتِيَارِ مَهْدِ دَوَازِدَةَ نَفَرِ مَرْدَانَ وَأَيْثَانَ
 طَاهِرَ بْنَ أَبِي الْفَرَجِ وَمَعْدِ بْنَ كَامِلٍ وَلُؤَيَّ بْنَ حَرِثٍ وَمَعْدِ بْنَ مَاجِدٍ وَرَضِيَ بْنَ
 إِبْرَاهِيمَ وَظَهْرَ بْنَ أَبِي الْفَرَجِ وَأَحْمَدَ بْنَ فَضْلِ بْنِ حَبِيبٍ وَوَالِيَّ وَحَاكِمَ مَهْدِ
 إِثْنَاثَانَ بِرِسْمَالٍ وَأَطْرَافَ رُومَ وَفَرْمَانَ مَهْدِ إِثْنَاثَانَ رَابِعًا فَرْمَانَ دَادِ مِرَانَ
 كَسَانِي رَاكِبَ إِثْنَاثَانَ بُوْدِنْدَانَ رَاكِبَ مَرْدَانَ فِي إِخْتِيَارِ مَهْدِ دَوَازِدَةَ
 يَاكِبَةَ رَاكِبَةَ عَيْبِي رَاكِبَةَ إِثْنَاثَانَ إِبْرَاهِيمَ وَمَعْدِ بْنَ أَبِي الْقَاسِمِ وَيُوسُفَ بْنَ
 يَعْقُوبَ وَفِرْزَانَ مَوْسَىٰ وَحَبِيبَ بْنَ مُحَمَّدٍ وَعَلِيَّ بْنَ طَالِبٍ وَعَقِيلَ بْنَ مَنْصُورٍ وَعَبْدَ
 الْقَادِرَ بْنَ حَبِيبٍ وَسَعْدَ بْنَ سَعِيدٍ وَسُلَيْمَانَ بْنَ مَرْزُوقٍ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ
 وَمَعْدِ بْنَ عَبْدِ الْكَرِيمِ وَحَاكِمَ مَهْدِ إِثْنَاثَانَ بِرُطُوفِ جَنُوبٍ وَأَقْلَمَهَايَ وَأَمْرَ مَهْدِ

تَحْسِبَانِي اِكْبَارًا عَلَيَّ

۲۰۰ به آنچه که امر کرده است ^{بان کسانیکه پیشتر بودند}

مَنْ بَعْدَكَ يَقِيَمُ الرَّايَاتِ وَيُظْهِرُ الْمَعْجَزَاتِ وَيَسْبِرُ مَخَاطِئَ الْكُوفَةِ وَيُنْزِلُ
 عَلَى سِرِّ النَّبِيِّ سُلَيْمَانَ بْنَ دَاوُدَ وَيُعَلِّقُ الطَّرْقَ عَلَى رَأْسِهِ وَيُخْتَمُ بِخَاتَمِ الْأَعْظَمِ وَيُهَيِّئُ
 عَصَا مُوسَى وَجَلْبَسَ رُوحَ الْأَمِينِ وَعَيْسَى بْنَ مَرْيَمَ مِنْ تَحَابِيرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
 وَالرَّسُولُ مُتَقَلِّدًا بَدَى الْفَقَارَ وَوَجْهَهُ كَدَائِرَةِ الْقَمَرِ فِي لَيْلِي كَمَالِهِ يُخْرَجُ مِنْ بَيْنِ شَيْئَانِ
 نُورٍ كَالْبَرْقِ السَّاطِعِ عَلَى رَأْسِهِ نَاجٍ مِنْ نُورِ رَاكِبٍ عَلَى اسَدٍ مِنْ نُورِ قَوْلِ النَّبِيِّ
 كُنْ فَيَكُونُ بِقُدْرَةِ اللَّهِ تَعَالَى وَيَبْرَأُ الْأَكْمَرَ وَالْأَبْرَصَ وَيُحْيِي الْمَوْتَى وَيُهَيِّئُ الْأَجْنَائَا
 وَيُنْفِرُ الْأَرْضَ لَهُ عَنِ كُنُوزِهَا حَتَّى حِكْمَةُ آدَمَ وَوَفَاءُ إِبْرَاهِيمَ وَحُسْنُ يُونُسَ وَ
 مَلَاخَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَالرَّسُولُ وَجِبْرِئِيلَ عَنْ يَمِينِهِ وَمِيكَائِيلَ عَنْ شِمَالِهِ وَ
 أَسْرَافِيلَ مِنْ وَرَائِهِ وَالغَمَامَ مِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَالنَّصْرَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَالْعَدْلَ
 تَحْتَ أَقْدَامِهِ وَيُظْهِرُ لِلنَّاسِ كِتَابًا جَدِيدًا وَهُوَ عَلَى الْكَافِرِينَ صَعْبٌ شَدِيدٌ وَعَلَى
 النَّاسِ إِلَى أَمْرٍ مِنْ أَمْرٍ بِهِ هَدَى وَمَنْ أَنْكَرَهُ غَوَى فَالْوَيْلُ لِكُلِّ الْوَيْلِ لِمَنْ أَنْكَرَهُ
 رُؤْفَ الْمُؤْمِنِينَ شَدِيدًا لِأَنْتِفَامِ عَلَى الْكَافِرِينَ وَيَسْتَدْعِي إِلَى بَيْنِ يَدَيْهِ كِتَابًا
 الْيَهُودَ وَأَخْبَارَهُمْ وَرُؤْسَاءَ دِينِ النَّصَارَى وَعُلَمَاءَهُمْ وَيُحْضِرُ النُّورِيَّةَ وَالْأَنْجِيلَ
 وَالزَّبُورَ وَالْفُرْقَانَ وَيَجَادِلُهُمْ عَلَى كُلِّ كِتَابٍ بِمُفْرَدِهِ وَيَطْلُبُ مِنْهُمْ نَاوِيلَهُ وَيَعْرِفُهُمْ
 بِتَدْبِيرِهِ وَيُحْكِمُ بَيْنَهُمْ كَمَا أَمَرَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ

يَعْنِي پس بعد از آن بر پا میکند پرچمها را و ظاهر میکند صخره هارا و مبرود
 بجانب کوفه و فرود میاید بر تخت سلیمان پیغمبر سرداورد و معلق میزند بر آنها

ز ابعداً اخر الزمانا

۲۰۱

بالای سراج و در انکشت میکند خاتم بزرگتر او را و در دست راست او استن عصای
موسی و همنشین او جبرئیل و عیسی بن مریم است در حالتیکه در بر دارد بر دین پیغمبری صلی الله
علیه و آله زاد در حالتیکه بگردن انداخته است ذوالفقار را و روی او مانند آتیه قر است و شبها
کمال او یعنی شبها سیزده و چهارده و پانزده و از میان دندانهای او مانند برق که جستن
کند نور در خندگی دارد و بر سر او ناجی است از نور و سوار است بر پیشی از نور بهیچونی
که بگوید باش پی میباشد بقدرت خدای تعالی و شفا میدهد کور مادر زاد و ضلالت
پستی را و زنده میکند مرده گان را و مهربانند زندگان را و میگذارد زمین از برای او گنجهای خود
را در بر دارد حکمت ادم و وفای ابراهیم و حسن یوسف و بانمکی محمد صلی الله علیه و آله
را و جبرئیل از طرف راست او و میکائیل از طرف چپ او و اسرافیل از عقب سیر او است و آبرو
بالای سیر او و نصر در مقابل روی او و عدل در زیر پایهای او است و ظاهر میکند
برای مردم کتاب نازه ابرو و پذیرفتن آن بر کفارد دشوار و سخت است مردم را دعوت
میکند بکاری که هر که به آن اقرار کند هدایت یابد و هر که انکار کند گمراه شود پس کلمه
عذاب همه آنکه بر کسی است که انکار کند او را مهربانست در حق مؤمنین و انتقام او سخت
است بر اشخاص کافر و در پیش خود میخواهد بزرگان یهود و دانشمندان ایشان را و سر کرده
دین بضاری و دانایان ایشان را و حاضر میکند تورات و انجیل و زبور و قرآن را و
مجادله میکند با ایشان بهر جهت از این کتابها بنهایی آن و میخواهد از ایشان تاویل آنرا
و مپشناساند با ایشان آنچه را که در آن بندهل شده و حکم میکند در پیش ایشان همچنانکه امر

تجرباتي ابياتي

٢٠٢

امر فرموده است خدا و رسول او

تمت بوجه بعد ذلك شديدة الخلاف الى هذه الامة فلبلة الايلاف وسيد
اليه من سائر البلاد الذين ظنوا انهم من علماء الدين وفقهاء اليقين والحكام و
المتجربين والمفلسين والاطباء الضالين والشعبة المذعنين فيكم بينهم بالحق فيما
كانوا فيه يختلفون ويبلو عليهم بعد اقامة العدل بين الانام وما ظلمناهم ولكن
كانوا انفسهم يظلمون ينضح للناس الحق ويحلي الصدق وينكشف المستور ويحصل
ما في الصدور ويعلم الدار والمصير ويظهر الحكمة الالهية بعد اخفائها وبشرق
شريعة المختار بعد ظلماتها ويظهر نوازل التنزيل كما اراد الازل القديم يهدى للصرط
مستقيم وتكف الغطاء عن اعين الائمة ويسد القياس ويخذ نار الخناس ويصر
الدولد الباطلة ويعطل العاقل ويفرق بين المفضول والفاضل ويعرف للناس
المفضول والقائل ويترحم عن الذم ويصحح الصريح ويتكلم عن المسموم وينبه الندم
يظهر اليه المصون ويفضح الخون وينقم من اهل الفتوى في الدين لما لا يعلمون
فتسالمهم ولا يتابعهم اكان الدين ناصيا فتمتوه ام كان به عوج فقوموه امر
الناس هموا بالخلاف فاطاعوه ام امرهم بالصواب فعضوه ام هم المختار فيما اوحى اليه
فذكروه ام الدين لم يكمل على عهده فكمّلوه وتمتوه ام جاء نبي بعده فاتبعوه ام
القوم كانوا صوامت على عهده فلما قضى نحبهم فاموا تصاغروا بما كان عندهم فيها
وايم الله لم يبق امر ابهما ولا مفضلا الا اوضحه وبيّنه حتى لا يكون فسدة للدين

باب بعد از آنکه

۳۰۳

اَسْوَأُ النَّاسِ بِنْدِ كَرَامَاتِهِ

یعنی پس بر میگردد بعد از این بسوی این امت در خطا لکنه خلاف او سخت است و اینلاف و دوستی او کم است و زود باشد که دعوت کرده شوند بسوی او از سایر شهها آنکه آنکه گان میکنند که ایشان از دانایان و فقهاء یقینی و حکماء و تشای شناسان و فیلسوفها و طبیبها و پزشکهای گمراهان و شیعیان با اعتقاد بدین حکم میکند در میان ایشان بیدستی و راستی در آنچه که در آن اختلاف دارند و میخواهند برایشان بعد از برپاداشتن عدل و داد در میان مردم این ابر را که و ما ظلمناهم و لکن كانوا انفسهم یظلمون یعنی وستم نکردیم ایشان را و لکن بودند که ستم میکردند نفسهای خود را واضح میشود برای مردم حق و روشن و آشکار میشود راستی و پرده برداشته میشود از چیزهای پوشیده و پنهان و حاصل میشود آنچه که در سپنهها است و پاد میدهد خانه و محل گردش را و ظاهر میکند حکمت الهیه را پس از پنهان بودن آن و تابان میشود شریعت اختیار شده بعد از تاریکیهای آن و ظاهر میکند تا و بل فراتر از آنکه خواسته است خداوند قدیم که همیشه بوده است و راهنمای میکند بسوی راه راست و بر میدارد پرده را از چشمهای گناهکاران و صدود میکند راه قیاس را و خاموش میکند آتش شیطان را و قطع میکند ریشه دولت باطل را و خالی میکند زمین را از اشخاص بیکار ناچیز و جدا میکند از اهل فضل و آنها را که فضیلت و برتری ندارند و مبتناساند کشته و کشته او را

بَخِشْ جَاهًا رَمًا لِحَبَابِ عَلَوْنَ

۲۰۴

و ترجم میکند از جهت سر بریده شده و صحیح میشود آنچه که بصحت پوشیده است و نمیگویند
از جانب مستوم و تنبیه میدهد شخص پیمان را و اسکار میکند آنچه را که محفوظ داشته
شده است و رسوا میشود خباثتکار و انتقام میکند از اهل فنوای در دین بجهت آنچه که
میدانند و فنوی میدهند پس هلاکت باد بر ایشان و پسر و های ایشان ابا دین نافع
بوده پس تمام کرده اند انرا با در آن کجی بوده که راست کرده اند انرا با همت گاشند بر خلا
پس طاعت کردند انرا با امر کرده است ایشان را بصواب پس نافرمانی کرده اند انرا با ایشان
و اختیار داده است در آنچه که وحی فرستاده است بوی او پس یاد کردند انرا با دین کامل
نشده بود در عهد او پس کامل کردند انرا و تمام کردند انرا با پیغمبری بعد از او آمد پس نرسید
کردند او را با قوم در عهد او سناکت بودند و چون از دنیا رفت بپاخواستند و خوار و خست
شدند با آنچه که در عهد ایشان بود پس چقدر دور است و سوگند یاد میکنم خدا را که باقی
نماند کاریکه نامعلوم و مهمم باشد و نه امریکه تفصیل داده شده باشد مگر اینکه واضح
و روشن کرد انرا تا اینکه فتنای نیاشد برای انکسانیکه امان آورده و میاورند و جز
این نیست که منذر که اینحق هستند صاحبان عقلها

فَكَمِنْ وَلِيٍّ جَدْوَةٍ وَ كَمِنْ وَصِيٍّ ضَبْعَةٍ وَ حَقِّ انْكُرُوهُ وَ مَوْمِنٍ شَرْدُوهُ وَ كَمِنْ جَدِّش
بِاطِلٍ عَنِ الرَّسُولِ وَ اَهْلِ بَيْتِهِ نَقَلُوهُ وَ كَمِنْ قَبِيحٍ مَتَاجُوزَةٍ وَ خَبْرٍ عَنِ زَاهِمٍ نَاقِلُوهُ
وَ كَمِنْ اِيْذٍ وَ مَعْجَزَةٍ اَجْرَ اَهْلِ اللهِ تَعَالَى عَنِ بَدِيْهِ انْكُرُوْهَا وَ صَدَّوْا عَنِ سَمَاعِهَا وَ صَوَّوْا
وَ سَنَقَفْ وَ يَقْفُوْنَ وَ نَسَلْ وَ يَسْلُوْنَ وَ سَيَعْلَمُ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا اَيَّ مَنْقَلِبٍ يَنْقَلِبُوْنَ طَلَبْتَ

در سجده بر زمین

۲۰۵

بدم عثمان وظنوا اني منهم الا ان طاربتني عايشة ومعاوية وكان بعد قتل وهم
 يقولون الفائل والمقول في جنة عالية ونواما قال الله تعالى وكتبنا عليهم فيها
 ان النفس بالنفس والعين بالعين والانف بالانف والاذن بالاذن والسن بالسن
 والجروح قصاص وقوله تعالى من قتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم خالدا فيها
 وكان بعد قتل بنقلون عني اتى بايعت ابا بكر في خلافة ففقدوا لو ابهتنا اعظما
 فيا لله الجب كل الجب من قوم يزعمون ان ابن ابي طالب يطلب ما ليس له بحق وبمضى
 وينداول الامر جزعا ويا ايهم هلعاء وايم الله ان عليا الانس بالموت من سنة
 الكرى بل عند الصباح بحمد القوم السرى الا ان في فائنا اهل البيت كفاية
 للمستبين وعبرة للمعتبرين ومحنة للمتكبرين لقوله تعالى وانذر الناس يوم ناتيهم
 العذاب هو ظهور قائمنا المغيث لانه عذاب على الكافرين وشفاء ورحمة للمؤمنين
 بظهره وله اربعين عاما فمكث في قومه ثمانين سنة وقبل لهم سلاما وصلى الله
 على محمد وآله اجمعين

یعنی پس چه بسیار از ولیدی که انکار کردند او را و چه بسیار از وصیتی که ضایع
 کردند او را و چه بسیار از حقی که انکار کردند او را و چه بسیار مؤمنی که مانند او را
 کردند او را و چه بسیار حدیث باطل و دروغ و ناپسندیده از پیغمبر و ائمه نقل کردند او را
 و چه بسیار از زشتی که از قول ما بخوبی کردند او را و چه بسیار خبری که از رأی خود ناویل
 کردند او را و چه بسیار از نشانه و معجزه ای که جاری کرد او را: ایستغفر الله من ذنوبی

بِحَقِّهَا تَرْتِيبًا عَلِيًّا

که انکار کردند آنرا و مانع شدند از شنیدن آن و نهادند آنرا و زود باشد که
 واقف شویم و واقف شوند و سؤال کرده شویم و سؤال کرده شوند و زود باشد
 که بدانند انکار نکنیم که در ندکه در چه بازگشتگاهی بر خواهند گشت مطالبه کرده
 شدیم بخون عثمان و گمان کردند که من از ایشان اکنون بخاربه در آمدن عایشه با
 معاویه و گو با می بینم که پس از کمی ایشان میگویند که کشنده و کشنده شده در بهشت بلند
 مقامند و فراموش کنند آنچه را که خدای تعالی فرموده که نوشتیم و حتم و ثابت کردیم
 بر ایشان در آن یعنی در توره که بدرستی که هر نفسی عوض نفسی و هر چیزی عوض چیزی و
 هر بینی ای عوض بینی و هر گوشی عوض گوشی و هر دندان ای عوض دندان و هر
 زخمی و جراحتی با قضا ص است و فرموده خدا تعالی را که فرموده هر کس که بکشد
 مؤمنی را از روی عمد پس جزای او جهنم است در حالیکه جاوید بماند در آن
 و چنین باشد که پس از اندکی از من نقل کنند که من بیعت کردم با ابابکر در زمان
 خلافت او پس تحقیق میگویند در روغ و افتراء بزرگی را پس استغاثه میکنم بخدا
 دارم همه عیب را از گروهی که گمان میکنند که پس از ابی طالب میکنند چیزی بر آن حق
 او بیعت (یعنی خلافت) و از روی او میکنند و فرامیگیرند این امر را نوبت بنوبت از روی
 ناشکیبائی و بیعت میکنند با ایشان از روی حرص و شتاب و سوگند یاد میکنم بدان
 خدا که علی انش مبرک بیشتر است از اینکه کسی که مقدمه خواب است بخواب بلکه در وقت
 صبح صیبا بند قوم شرویی را آگاه باشند بدرستی که ز قائم ما اهل بیت کفایت

رابعاً عن ابن عباس

۲۰۷

است برای کسانی که طلب پینائی کنند و عبرت است برای عبرت گیرندگان و محنت و رنج است برای تکبرکنندگان بدلیل گفته خدای تعالی که فرموده و بیم ده و بترسان مردم را از روزی که میاید ایشان را عذاب و شکنجه که آن ظهور قائم ما است که عیبت کنند است زیرا که عذابت برای کافرها و شفاء و رحمت است برای مؤمنان ظاهر میشود در خطابه بین چهل ساله مینماید پس مینماید در میان قوم خود هشتاد سال و گفته برای ایشان نجات و درود و درود متصل فرسند خدا بر محمد و آل او همه ایشان

حدیث چهل و سوم

۲۴۵

كمال الدين و تمام النعمة بسند خود روايت کرده از نزال بن سبرة که گفت خطبه خواند ما را علی بن ابي طالب علیه السلام پس حمد کرد خدا را و ثنا گفت بر او پس فرمود سلو فی ايها الناس قبل ان تفقدوا فی ثلاثا فقام اليه صعصعة بن صوحان فقال يا امير المؤمنين (عليه السلام) متى يخرج الديجال فقال له علي عليه السلام اقعده فقد سمع الله كلامك وعلم ما اردت والله ما المسؤل عنه با علم من التأمل ولكن لذلك علامات وهيئات يتبع بعضها بعضا كحذو النعل بالنعل وان شئت ابناك بها قال نعم يا امير المؤمنين فقال عليه السلام احفظ فان علامة ذلك اذا مات الناس الصلوة واضاعوا الامانة واستحلوا الكذب واكلا الربا واحذوا الرثا وشهدوا البنان وابعوا الدين بالدنيا واستعملوا التفهاء وشاوروا النساء وقطعوا الارحام واتبعوا الاهواء واستخفوا

بَشِيرَاتِ الْجَنَّةِ

۲۰۸

بِالدَّمَاءِ وَكَانَ الْحَلْمُ ضَعْفًا وَالظُّلْمُ فُحْرًا وَكَانَتْ الْأُمْرَاءُ فَجْرَةً وَالْوِزْرَاءُ ظَلَمَةً
وَالْعُرْفَاءُ حَوْنَةً وَالْقِرَاءُ فُسْقَةً وَظَهَرَتْ شَهَادَاتُ الزُّورِ وَاسْتَعْلَنَ الْفُجُورُ
قَوْلُ الْبُهْتَانِ وَالْأَثْمُ وَالطُّغْيَانُ وَحَلَّتْ الْمَصَاحِفُ وَزَخَرَتْ الْمَسَاجِدُ وَ
طَوَلَّتِ الْمَنَابِرُ (الْمَنَارُ) وَكَرُمَ الْأَشْرَارُ وَازْدَحَمَتِ الصَّفُوفُ وَاخْتَلَفَتِ
الْأَهْوَاءُ وَنَقَضَتِ الْعَهُودُ (الْعُقُودُ) وَاقْتَرَبَ الْمَوْعُودُ وَشَارَكَ النِّسَاءُ
الرِّجَالَ فِي التِّجَارَةِ حِرْصًا عَلَى الدُّنْيَا وَعَلَتْ أَصْوَاتُ الْفِتَاكِ وَاسْتَمَعَ مِنْهُمْ
وَكَانَ زَعِيمُ الْقَوْمِ ارْزُلَهُمْ وَاتَّقَى الْفَاجِرُ مَخَافَةَ شِرِّهِ وَصَدَقَ الْكَاذِبُ وَأَمَّنَ
الْحَائِثُ وَانْحَدَّتِ الْفِيثَانُ وَالْمَعَارِيفُ وَلَعَنَ آخِرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَوْلِيَهَا وَرَكِبَتْ وَاتَّ
الْفُرُوجَ السَّرِيجَ وَتَشَبَّهُ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ وَالرِّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَشَهِدَ الشَّاهِدُ
مَنْ غَيْرَانِ يَسْتَشْهَدُ وَشَهِدَ الْآخِرُ قِضَاءَ لِدِمَامٍ بَغَيْرِ حَقِّ عِرْفِهِ وَتَفَقَّدَ لِعَبْرِ الدِّينِ
وَأَثْرًا وَعَمِلَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَلَبَسُوا جُلُودَ الْبُضَائِنِ عَلَى قُلُوبِ الذَّنَابِ وَقُلُوبُهُمْ
أَنْتَنَ مِنَ الْجَيْفِ وَأَمَرَ مِنَ الصَّبْرِ فَعِنْدَ ذَلِكَ الْوَحَا الْوَحَا الْعَجَلُ الْعَجَلُ خَيْرُ الْمَسَاكِينِ
بِوَسْطِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ لِبَيِّنَاتٍ عَلَى النَّاسِ زَمَانَ بِمَعْنَى أَحَدِهِمْ أَنَّهُ مِنْ سُكَّانِهِ
بِغَيْرِ سَبْدٍ مِنْ بَيْتِهِ إِذَا نَكَّ مَرَّكُمْ كُنَيْدًا بِكُرُوهِ مَرْدَمَانَ سَهْرِيَّةً بِأَبْنِ كَلَامٍ
رَأْفَرُودٍ فِي بِيَاخْوَاةِ بِنُورٍ أَوْ صَعَصَعَهُ بِرِصُوحَانِ فِي كَفِّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ
حَدِ وَقْتُ بِيْرُونَ مِيَابِدِ دَجَالٍ فِي فَرْمُودِ زَبْرِي أَوْ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ بِنَشِينِ فِي
بِتَحْقِيقِ شَهْدِ خَدَا سَحْنِ تَوْرًا وَدَانَتْ أَيْخَرًا لَكِهِ ارَادَهُ كَرْدِي وَبَدَاتِ خَدَا مَمَّ اسْتَكِهِ

وَابْعَادُوا عَنِ الزُّنَا

۲۰۹

نیت سؤال کرده شده از او داننا ترا سؤال کننده ولیکن از برای ان نشانه‌ها نیست
 و هیئت‌ها نیست که بعضی از آنها در پی بعضی دیگر است مانند تعلی یا نقل دیگر و اگر بخواند
 خبر میدهم تو را به آنها گفت اری یا امیر المؤمنین پس فرمود علیه السلام حفظ کن
 پس بدرستی که نشانه ان است و قتی که می‌آیند مردم نماز را و ضایع کنند اما نیت را
 و حلال دانند دروغ گفتن را و بخورند ربا را و بگیرند رشوه را و محکم سازند بناها
 را و بفروشند دین را بدینا و سفهاء را به ریاست و کارگذاری عامه گیرند
 و مشورت کنند با زینها و قطع کنند رجیمها را و پیروی کنند از شهوتها و خواستها
 دل خود و سبک شمارند در پختن خونهای ناحق را و حلم و بردباری بر اضعف و نا
 توانی دانند و ستمگری را فخر دانند و اهل فسق و فجور بر آنها امارت و سلطنت
 کند و وزیرها ستمکار شوند و رئیسها چنانستکار گردند و خوانندگان و سخنوران
 فاسق باشند و شهادت دادن بدروغ اشکار شود و فجور و بیعت زدن به
 دروغ اشکارا شود و علائنه گناه و سرکشی کند و قرآنها و کتابها زپور کرده
 شود و مسجدها زینت کرده شود و مینرها با منارها را طولانی و دراز سازند
 و مردمان شرپرگرمی داشته شوند و جمعیت صفها زیاد شود و هواها مختلف
 شود و عهد و پیمانها شکسته شود و با بعهدها وفا نشود و آنچه وعده داده شد
 نزدیک شود و زینها در تجارت با سورههای خود شریک شوند از جهت حرص که
 بدینا دارند و صداهای مردمان فاسق بلند شود و گوش بجنان و صداهای آنها

بَشِيرَةُ رَجُلٍ عَدُوٍّ

داده شود و رئیس و فرماندار قوم رذل و پست ترین ایشان شود و از فاجرو بد
 زبان تَقِيَّة کرده شود از ترس شرارت او و دروغگو تصدیق کرده شود و خباث
 کَنِيْزَه امپن شمرده شود و گرفته شود زینهای خواننده و رقاصه و سازنده و نوازنده
 و سازهای گوناگون و لعن کند از این امت اول خود را و زینها بر زینها سوار
 شوند و شبیه شوند مردان بزنان و زنان مردان و شاهد نطلبند شهادت
 دهند و دیگری شهادت دهد بناحق برای اینکه تلافی کرده باشد بجهت قضاء
 ذمه خود در صورتیکه میداند بناحق شهادت میدهد و احکام فقه را برای غیر
 دین یاد گیرند و عمل دنیا را بر آخرت اختیار کنند و پوششهای گوسفندان را بر درگاه
 گرگان پوشند یعنی اهل ان زمان گرگانی هستند که در ظاهر بلباس میشها باشند
 و دل‌های ایشان گند و عفونتش از مردار زیادتر است و از صبر که صمغ است بسیار
 تلخ و از اجاد و زوانیز گویند تلختر است پس در ان زمان مبادرت کنند بشتاب
 بشتابند بهترین مسکنها در ایوقت بیت المقدس است هر امینه میباشد البته بر مردم
 زمانیکه هر کدام از ایشان ارزومبکنند که کاش در اینجا ساکن بودم و از ساکنین اینجا
 بودم

فَقَامَ اِلَيْهِ الْاَصْبَغُ بْنُ بِنَانَةَ فَقَالَ يَا اَمِيْرَ الْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ الدِّجَالِ فَقَالَ اِنَّ الدِّجَالَ صَانِدُ
 بَنِ الصَّيْدِ فَالْتَقَى مِنْ صَدَقَةٍ وَالتَّعْبُدِ مِنْ كَذِبٍ مَخْرَجٍ مِنْ بَلَدَةٍ يُقَالُ لَهَا اَصْبَهَانُ مِنْ
 قَرْيَةٍ تُعْرَفُ بِالْهُودِيَّةِ عِنْدَ الْيَمَنِيِّ مَسُوْحَةٌ وَالاخْرَى فِي جِهَةِ تَعْنِيْ كَانَهَا كَوَيْبُ الصَّبْحِ

رَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ النَّاسَ

٢١١

فِيهَا عِلْفَةٌ كَانَتْ مَزُوجَةً بِالْدَّمِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَأَنَّ بَقْرَةَ كُلِّ كَاتِبٍ وَإِنِّي أَخْرَجْتُ النَّاسَ
وَقَسَمْتُ مَعَهُ الشَّمْسَ بَيْنَ يَدَيْهِ جِبِلٌّ مِنْ دُخَانٍ وَخَلْفَهُ جِبِلٌّ أَبْيَضٌ يَرَى النَّاسُ أَنَّهُ طَعَامٌ يَخْرُجُ
فِي مَحَطِّ شَدِيدٍ تَحْتَهُ حَمَارٌ أَوْ حَطْوَةٌ حَمَارُهُ مِثْلُ نَطْوِي لَهَا أَرْضٌ مِنْهَا لَمْ يَنْهَلْهَا إِلَّا بِرَّ
بِمَاءِ الْأَغَارِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ يَنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ لِيُبْعَ مَا بَيْنَ الْخَافِقِينَ مِنَ الْجَنِّ وَالْأَنْسِ
وَالشَّيَاطِينِ يَقُولُ إِلَى أَوْلِيَائِي أَنَا الَّذِي خَلَقْتُ فَسْوَى وَقَدْ رَهَدْتُمُ أَنَا رَبُّكُمْ
الْأَعْلَى وَكُذِّبَ عَدُوًّا لِلَّهِ الْأَعْوَرُ يُطْعَمُ الطَّعَامُ وَيَمَشِي فِي الْأَسْوَاقِ وَإِنَّ رَبَّكُمْ
عَزَّ وَجَلَّ لَيَسِّرُ بَاعُورًا وَلَا يُطْعَمُ وَلَا يَمَشِي وَلَا يَزُولُ وَإِنَّا كَثْرًا شَبَابُهُ يَوْمَئِذٍ أَوْلَادُ
الزَّانِ وَأَصْحَابُ الطَّيَالِسِ الْخَضِرِ يَقْبَلُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِالسَّامِ عَلَى عَقْبَةٍ تَعْرِفُ بِعَقْبَةِ
أَفْقٍ لثَلَاثَ سَاعَاتٍ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ عَلَى يَدِي مِنْ بَيْتِي الْمَسْجِدِ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ خَلْفَهُ
إِلَّا أَنْ بَعْدَ ذَلِكَ الطَّامَةُ الْكَبْرَى قَلْنَا وَمَا ذَلِكَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَالْحُرُوجُ دَابَّةٌ
مِنَ الْأَرْضِ مِنْ عِنْدِ الصَّفَا مَعَهَا خَاتَمُ سَلِيمَانَ وَعَصَا مُوسَى تَضَعُ الْخَاتَمَ عَلَى وَجْهِ
كُلِّ مُؤْمِنٍ فَيَطْعَمُ فِيهِ هَذَا مُؤْمِنٌ حَقًّا وَتَضَعُهُ عَلَى وَجْهِ كُلِّ كَافِرٍ فَتَكْتَبُ فِيهِ هَذَا كَافِرٌ
حَقًّا حَتَّى إِذَا الْمَوْمِنُ لِيَنَادِي الْوَيْلَ لَكَ يَا كَافِرًا وَإِنَّ الْكَافِرَ يَنَادِي طُوبَى لَكَ يَا
مُؤْمِنٌ وَوَدِدْتُ أَنَّ الْيَوْمَ مِثْلَكَ فَافُوزَ فَوْزًا ثُمَّ تَرْفَعُ الدَّابَّةُ رَأْسَهَا فَرَبَّهَا مِنْ بَيْنِ
الْخَافِقِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بَعْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا فَعِنْدَ ذَلِكَ تَرْفَعُ التَّوْبَةُ
فَلَا تَوْبَةَ يُقْبَلُ وَلَا عَمَلٌ يَرْتَكِبُ وَلَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا تَكُنْ أَمِنْتَ مِنْ قَبْلِ أَوْ كَسَبْتَ فِي
إِيمَانِهَا خَيْرًا ثُمَّ قَالَ لَا تَسْأَلُونِي عَمَّا يَكُونُ بَعْدَ ذَلِكَ فَإِنَّ عَهْدِي إِلَى جِبِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

بِحَسْبِ الْكَيْفِ وَالْحَقِيقَةِ

وَالَّذِينَ لَا يُحِبُّونَ عِبْرَةَ عِزِّي - فَقَالَ التِّرْمِذِيُّ بْنُ سَبْرَةَ لَصَعَصَعَةَ مَا عَنِ امْرِئِ الْمُؤْمِنِينَ
 بِهَذَا الْقَوْلِ فَقَالَ صَعَصَعَةُ بَابِنِ سَبْرَةَ أَنَّ الَّذِي يَصَلِّي خَلْفَهُ عَيْبِي بْنُ مَرْيَمَ هُوَ النَّاسِ
 مِنَ الْعِزَّةِ النَّاسِعِ مِنْ وُلْدِ الْحَبِيبِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ الثَّمَرُ الطَّالِعَةُ مِنْ مَغْرِبِهَا يُظْهِرُ عِنْدَ
 الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يُظْهِرُ الْأَرْضَ وَيَضَعُ مِيزَانَ الْعَدْلِ فَلَا يَطْلُمُ أَحَدًا حُدًّا فَخَرَّ امْرِئِ الْمُؤْمِنِينَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَهْدًا لَيْسَ أَنْ لَا يُحِبُّهَا يَكُونُ
 بَعْدَ ذَلِكَ عِبْرَةَ الْأُمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

يَعْنِي پس بیا خواست بوی او اصبح بن بنانه پس گفت یا امیر المؤمنین در حال کسیت
 فرمود بدوستی که در حال صاید بن صیدا است پس بد بخت کسی است که نصدق کند
 او را و خوش بخت کسی است که تکذیب کند او را بیرون میاید از شهر بکه انرا اصفهان گفته
 شود از قره ای که شناخته شده است بیهودیه چشم راست او مالیده است و چشم
 دیگرش در پیشانی او است میدرخشد بخوبی که گویا اشاره صبح است در آن پاره
 خون بسا است که گویا مزوج با خون است در میان دو چشم او نوشته شده
 است کافر که هر نویسد و بی سوادی بخواند انرا فرود رود در دیوایها و سپر
 میکند با او افتاب و در پیش روی او کوهی است از دود بزره و در پشت سر او کوهی
 است سفید که بنظر مردم خوردنی میباشد و در محلی سخت بیرون میباشد برای
 او خربت بزرگ که هر گام خرا و یکمید راه است پیچیده میشود زمین از برای او
 منزل منزل نمیکرد به ابی الا انکه فرود می رود تا روز قیامت صد میکند بلند

در بَعْلَاءِ الزَّوْمَانِ

۲۱۳

صدای خود که جن و انس در میان مشرق و مغرب صدای او را می شنوند ناپسند
میگویند بیا بید بسوی من اید و سنان من منم انجان خدا بیکه افرید پس در دست
کرد و اندازه گیری کرد پس راهنمائی کرد منم پروردگار شما که بلندتر است شان او
و دروغ میگوید دشمن خدا بد رستیکه او بچشم است و طعام میخورد و در بازارها راه
می رود و بد رستیکه پروردگار شما عز و جل بچشم نیست و نمیخورد و راه نمی رود
و نابود نمیشود آگاه باشد که بیشتر از پیروان او در انروز زنازادگان و صاحبان
طبله های سبزند میکشند او را خدای عز و جل در شام بالای گردنهای که انرا
گردنیه اقیق گویند در سه ساعتی روز جمعه بردست کسیکه در پشت سر او عیبی است
هر چه نماز میگذارد آگاه باشد که بعد از آن بلای بزرگتر است که چشم چیتان با امر المؤمنین
فرمود بیرون آمدن جنبه زمین است از نزد کوه صفا که با او است خاتم سلیمان
و عصای موسی میگذارد خاتم را بر روی هر مؤمنی پس نقش میگذرد بر آن که این مؤمن
است از روی حقیقت و راستی و میگذارد انرا بر روی هر کافری پس نوشته میشود بر آن
که این کافر است از روی حقیقت و راستی تا اینکه مؤمن هر آینه نداند میگذرد و ای بر تو
ای کافر و کافر نداند میگذرد خوشحال تو ای مؤمن دوست داشتم که امروز مثل تو باشم تا نسکا
شوم رستگار شدی پس ان جنبه سر خود را بلند میکند بخوبی که تمام اهل مشرق و
مغرب او را ببینند باذن خدا بقلی عز و جل بعد از طلوع آفتاب از مغرب ان پس
در انوقت توبه برداشته شود پس نه توبه قبول شود و نه عملی بالا می رود و نفع نمیدهد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نفسی را ایمان آوردن او که از پیش ایمان نیاورده باشد پاکت کند و کس کرده باشد
 در ایمان خود چیزی را پس فرمود از من پذیرید از آنچه میباید بعد از آن پس بدین ^{سبکه}
 عهد گرفته است از من دوست داشته شده من که درود متصل خدا بر او است و آل او که
 خبرند هم به آن غیر از عترت خودم را - پس نزال بن سبره بصعصعة گفت چه چیزی را
 و صد کرد امیر المؤمنین بگفتن این سخن صعصعة گفت ای پسر سبره بدوستی کن
 کسیکه نماز میگذارد در پشت سر او عیبی پسر فریم آن دو از دهن عترت کهنان
 اولاد حسین بن علی علیهما السلام است و او است اقبابکه از مغرب خود طلوع میکند
 ظاهر میشود نزد رکن و مقام و پاک میکند زمین را و برقرار میکند ترا زوی عدل
 را پس در آن زمان ظلم نکند احدی احدی را پس خبر داد امیر المؤمنین علیه السلام که
 حبیب او رسول خدا صلی الله علیه و آله از او عهد گرفته است که خبرند هدیه آنچه بعد از
 آن واقع میشود بغیر از عترت خود که آمده علیهم السلام اند

بیان در موضوع رجال در صفحه سیصد و یازده از جزء اول این کتاب ثابری
 سیصد و بیست و در صفحه صد و پنجاه چهار تا صفحه صد و شصت از این جزو که جزو
 دوم کتابت بسط کلام بقدر مقتضی داده شد و راجع بذات الارض نیز در هر دو جزو
 از پیش گذشت و اینکه ظاهر است که این علامت از علامات قیامت کبری باشد ^{صغری}
 و همچنین قبول نشدن توبه که در این حدیث و امثال آن ذکر شده و بعضی دیگر از علامت
 از قتل بیرون آمدن با جوج و ما جوج و غیره که برخی از آنها قبل از ذکر داده شد

رَبْعُ الْعَلَمِ الْاِخْرَاقِ

۲۱۵

و بعض دیگر نیز بعد از این در محل خود ذکر خواهد شد و اما مراد از طلوع افق تاب از مغرب خود اگر بر وجه حقیقت باشد ظهور آن قبل از قیامت کبری خواهد بود چنانچه از بعضی اخبار دیگر مستفاد میشود و اگر اشکونه از اخبار برخلاف ظاهر خود باشد طلوع افق تاب از مغرب خود مؤول است به افق تاب جمال حضرت بقدر الله عمل الله تعالی فرجه چنانچه در همین حدیث از صعصعه اشاره و تصریح به آن شده و از بسیاری از اخبار و احادیث دیگر نیز مستفاد میشود - و نزال بن سبرة هلالی از بنی هلال بن عامر بن صعصعه

است و سبرة بفتح سین و بیكون باء موحده و فح زاء است

حَدِيثُ جَهْلِي حَمَارٍ

۲۱۶

سبزه مجار الانوار طبع طهران ۱۶۳۲ تبند خود روایت نموده از اسد بن مالک که گفت لما رجع امير المؤمنين عليه السلام من قتال اهل النهر وان نزل براثا وكان بهار اهب في فلابنه وكان اسمه الحجاب فلما سمع الراهب الصبحي والعسكر اشرف من فلابنه الى الارض فنظر الى عسكر امير المؤمنين عليه السلام فاستفزع ذلك ونزل مبادرا فقال من هذا ومن ريس هذا العسكر فقيل له هذا امير المؤمنين وقد رجع من قتال اهل النهر وان فجاء الحجاب مبادرا بتخطا الناس حتى وقف على امير المؤمنين فقال السلام عليك يا امير المؤمنين حقا فقال وما علمك بانى امير المؤمنين حقا فقال له اخبرنا بذلك علماءنا و اخبارنا فقال له يا حجاب فقال له الراهب وما علمك باسمي فقال اعلمني بذلك جيبى رسول الله صلى الله عليه و

بَيْتُهَا فِي أَجْبَابِ عَلِيٍّ

٢١٤

فَقَالَ لَهُ الْحَبَابُ مَدَّ يَدَيْكَ فَأَنَا شَهِدَانِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَ
أَنْتَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَصِيَّتُهُ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنْ نَأَوَى
فَقَالَ أَكُونُ فِي ظِلِّهِ لِي هُنَا فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ يَوْمِكَ هَذَا
لَا تَسْكُنُ فِيهَا وَلَكِنْ ابْنِ هُنَا مَسْجِدًا وَسَمِّهِ بِاسْمِ بَابِنِهِ فَبَنَاهُ رَجُلٌ اسْمُهُ بَرَاءُ
فَسَمَّى الْمَسْجِدَ بَرَاءُ بِاسْمِ الْبَابِ لِي ثُمَّ قَالَ وَمَنْ ابْنِ تَسْبِيحِ بِأَجْبَابِ فَقَالَ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ
مِنْ دَجَلَةٍ هُنَا قَالَ فَلِمَ لَا تَحْفَرُ هُنَا عِنَا وَبُرِّ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا حَفَرْنَا
وَحَدَنَاهَا مَا لِحَةِ عَنَزَةٍ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ احْفَرْ هُنَا بَرِّ احْفَرْ
فَخَرَجَتْ عَلَيْهِمْ صَخْرَةٌ لَمْ يَسْتَطِيعُوا فُلَعَهَا ففَلَعَهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْقَلَبَتْ عَنْ
عَيْنِ أَحَدٍ مِنَ الشَّهَدَةِ وَالَّذِي مِنَ الرَّبِّ فَقَالَ لَهُ يَا حَبَابُ يَكُونُ شَرِيكَ مِنْ هَذَا
الْعَيْنِ أَمَا أَنْتَ يَا حَبَابُ سَتَبْقَى إِلَى جَنْبِ مَسْجِدِكَ هَذَا مَدِينَةٌ وَتَكْرُ الْجِيَابِرَةَ فِيهَا
وَتَعْظُمُ الْبَلَاءُ حَتَّى أَنْتَ لِي رَكِبٌ فِيهَا كُلُّ لَيْلَةٍ جَمْعُهُ سَبْعُونَ أَلْفَ فَرَسٍ حَرَامٌ فَإِذَا
بَلَاءُهُمْ سَدَّوْا عَلَى مَسْجِدِكَ بِغَطْوَةٍ ثُمَّ وَابْنَهُ بَيْتَيْنِ ثُمَّ وَابْنَهُ لَا يَهْدِمُهُ إِلَّا كَافِرٌ ثُمَّ بَنَاهَا
فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ مَنَعُوا الْجَمْعَ ثَلَاثَ سِنِينَ وَاحْتَرَقَتْ خُضْرُهُمْ وَسَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ رَجُلًا
مِنْ أَهْلِ السُّفْحِ لَا يَدْخُلُ بِلَدِّهَا إِلَّا أَهْلُهَا وَأَهْلُهَا ثُمَّ لَبِثُوا عَلَيْهِمْ قَرَّةً أُخْرَى ثُمَّ أَخَذُوا
الْقَطِيطَ وَالْعِلَاءَ ثَلَاثَ سِنِينَ حَتَّى يَبْلُغَ لِي الْجَهْدُ ثُمَّ يَبْعُدُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ يَدْخُلُ الْبَصْرَةَ فَلَا يَدْخُلُ
فِيهَا قَائِمَةٌ إِلَّا سَخَطَهَا وَأَهْلُهَا وَأَسْخَطَ أَهْلَهَا وَذَلِكَ إِذَا عَمَرْتَ الْحَزْبَةَ وَبَنَيْتَ فِيهَا
مَسْجِدَ جَامِعٍ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ هَلَاكُ الْبَصْرَةِ ثُمَّ يَدْخُلُ مَدِينَةَ بَنَاهَا الْحَجَّاجُ يُقَالُ

باب بعلاوة ابن ابي

۲۱۷

لها واسط ففعل مثل ذلك ثم توجه نحو بغداد فدخلها عفوا ثم بلجى الناس
الى الكوفة ولا يكون بلدا من الكوفة تشوش (يستوثق) الا مره ثم يخرج هو والذى
ادخل بغداد نحو قري ليشه فبئلقاها السفياى فبهر مها ثم بقتلها وبنو حبه
نحو الكوفة فبستعد بعض اهلها وبيحى رجل من اهل الكوفة فلجمهم الى سور من حجاب
اليها امن ويدخل جيش السفياى الى الكوفة فلا يدعون احدا الا قتلوه وان الرجل
منهم لم يتر بالدرة المطروحة العظيمة فلا يعرض لها ويرى الصبي الصغير فلجمه فقتله
فعند ذلك باحباب يتوقع بعد ما هبهات هبهات وامور عظام وفن كقطع الليل
المظلم فاحفظ عتي ما اقول لك باحباب

يعنى چونکه برگشت امير المؤمنين عليه السلام از قنال با اهل نهر وان که جنگ با حوارج
باشد فرود آمد در براتنا و در انجا راهى بود در سر کوهى که نام او حباب بود وقتیکه صدا و قويا
لشکر را شنيد از کوهىکه بالاى ان بود بر بين آمد و نگاهى کرد ب لشکر امير مؤمنان عليه
السلام فرود آمدن ايشان در انجا کار زشتى بنظر او آمد پس بشتاب فرود آمد و گفت
کيست اين و رئيس اين لشکر کيست به او گفتند که اين امير مؤمنان است و از قنال با اهل
نهر وان برگشته پس حباب بجله قدم گذارد در ميان مردم تا اينکه در مقابل امير مؤمنان
رسيد و توقف کرد پس گفت سلام بر تو باد اى امير مؤمنان از روى حق و راستى از
روى حق و راستى پس حضرت فرمود که از کجا دانستى که من امير مؤمنانم از روى حق و
راستى از روى حق و راستى پس عرض کرد به آنحضرت که دانايان ما و دانشمندان ما با

بِحَبِيبِ رَمْلٍ لِحَبَابِ عَلِيٍّ

داده اند ما را پس به او فرمود ای حُباب پس ز اهب عرض کرد از کجا نام مراد استی
 فرمود مراد به آن دانا کرد جبیب من رسول خدا صلی الله علیه و اله پس حُباب گفت
 و سَنَتُ رَادٍ زَكْنٍ که من گواهی میدهم باینکه نیت خدائی مکر خدای بگانه و اینکه
 محمد صلی الله علیه و اله رسول خدا است و اینکه توفی علی بن ابیطالب و صتی او
 پس امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود که در کجا جاداری عرض کرد که در بناگاه
 کوهی جادارم در همین جا پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به او فرمود که بعد
 از این روز دیگر در اینجا ساکن مشو و لیکن در اینجا مسجدی بنا کن و آنرا بنام
 سازنده اش نام بگذار پس آن مسجد را مردی ساخت که نام او براتنا بود پس آن مسجد
 براتنا نام گذارده شد بنام بتنای او پس براهب فرمود از کجا اب میاستای
 گفت با امیر المؤمنین از دجله که در اینجا است پس فرمود چرا در اینجا چشمه ای بجای
 نمیکنی عرض کرد با امیر المؤمنین هر چه در اینجا چاه کنده ایم اب آن شور در آمد
 و گوارا بنوده است پس امیر مؤمنان علیه السلام فرمود بکن در اینجا چاهی را
 پس چاهی حفر کرد که تر آن سنت سختی در آمد که نوانسند آنرا از جا بکنند پس
 حضرت امیر مؤمنان آن سنگ را از جا کنند پس چون کنده شد چشمه ای ظاهر شد از
 شهد شیرین تر و از گره نرم تر پس فرمود ای حُباب از اب این چشمه بنام امّا
 بدرستیکه ای حُباب زود باشد که بنا گذارده شود در نزدیکی این مسجد تو شهر
 و بسیار شوند در آن جا بیره و ستمکاران و بزرگ شود بلاه نا اینکه هر اینه سوار کرد

وَابْعَلَاءُ الزَّانِ

۲۱۹

شود در آن در هر شب جمعه ای هفتاد هزار فرسخ حرام پس وقتیکه بلاء آنها بزرگ شد
مسجد تو اسد میکنند بیازاری پس بناکن در انجاد و خانه پس بناکن انرا که خراب
نمیکند انرا مگر کافر می پس بناکن خانه ای را پس چون این کار را کردند یعنی مسجد را
خراب کردند سه سال حج رفتن منع کرده شود و سبزه های آنها خشک شود و مستط
گرداند خدا بر ایشان مرد پر از اهل زنا که داخل شود در شهری مگر آنکه انرا خراب و
اهل انرا نابود کند پس بر میگردد بضر ایشان مرتبه دیگری پس فحش ایشان را فرو
گیرد و گران ناسه سال نابرسد بر ایشان مشقت و سختی شدیدی پس باز بر میگردد
بضر ایشان پس داخل بصره میشود و چیز برادران بر پا نگذارد مگر آنکه خشمگین
شود بران و هلاک و نابود کند انرا و بختم در آورد اهل انرا و این وقتی روی دهد
که خرابه های ان آباد شده باشد و مسجد جامعی در ان بنا شده باشد آنوقت وقت
هلاکت و نابود شدن بصره است پس داخل میشود در شهر بکه حجاج انرا بنا کرده باش
بنام واسط پس در انجا هم آنچه در بصره کرده میکند پس متوجه میشود بطرف بغداد
پس در انجا داخل شود در حالیکه عفو کننده است مردم را پس مردم پناهنده بکوفه
شوند پس شهری از شهرهای کوفه نباشد مگر آنکه همه اهل ان بتوشش آفتند پس
پسرون میباید او با انکیکه او را وارد بغداد کرده از بغداد بطرف مین یعنی نجف اشرف
برای اینکه نبش کند قبر مرا پس سفیانی با ان دو نفر تلافی میکند و انهارا فرار میدهد
پس میکشد هر دو را و بالشکر خود متوجه کوفه میشود و بعضی از اهل انرا ببنده گلا

بَحْثُهَا فِي أَجْبَاعِ عَلِيٍّ

خود میگیرد و میباید مردی از اهل کوفه و پناه میدهد ایشان را در حصاری پس کسیکه به اینجا ملتجی شد آهمن است و داخل میشود لشکر سفیانی بکوفه پس باقی نگذارند احدی را مگر اینکه او را میکشند و بدو دستیکه مرد میگذرد به درزی که بزرگ و قوی است و در راه افتاده منقرض آن نمیشود و صیدند بچه کوچکی را پس به او ملحق میشود و او را میکشد در آنوقت ای حجاب انظار داشته باش و انظار کشیده شود آنچه بعد از آن واقع شود چقدر در و راست چقدر در و راست که کارهای بزرگی و فتنه ها مانند پاره های شب نارنگ کند پیش آمد کند پس حفظ کن از من آنچه را که برای

تو میگویم ای حجاب

بَيْتٌ وَ كَيْفٌ حَدِثٌ جَهْلِيٌّ

۲۶۷

من لا يحضره الفقيه جزو دوم مخطوط سال ۱۱۳۵ هجری قمری کتاب النکاح باب المذموم من اخلاق النساء و صفاتهن از اصنع بن نباهه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که شنیدم از آنحضرت که میفرمود یظهر فی آخر الزمان واقرب الساعه و هو شر الازمنه نسوة کاشفات عاریات متبرجات خارجات من الدین داخلات فی الفتن مائلات الی الشهوات مسرعات الی اللذات مستحلات للحرمات و جهنم خالذات

بَعْنِي ظاهر میشود در آخر زمان و نزدیک قیامت و آن بدترین زمانهاست زیرا گشاده رویان برهنگان اوایش کنندگان بیرون روندگان از دین داخل شوندگان در فتنه ها میل کنندگان بشهواتها بکنندگان بسوی لذتها حلال کنندگان حرامها

ز ابعاد امر آخر الزمان

۲۳۱

جاوید مانندگان درجهت
مُؤَلِّفِ فُقَرَا كَوَيْدٍ از این حدیث شریف نکاتی چند استنفاذ می شود اول
آنکه آخر زمان بدترین هر زمانها است دوم چند صفت برای زینهای آخر الزمان بیان
فرموده که مصداق آن در باره ایشان در زمان حاضر ظاهر و آشکار است و این یکی از
مجازات کلامیه و پیشگوئیهای علویه است یکی بیرون آمدن زینهای آخر الزمان از حجاب
و کشف نمودن صورتهای خود بر کسانیکه از محارم آنها نیستند دیگر آنکه علاوه بر کشف
حجاب نمودن هر چند لباس پوشیده اما حکم برهنه را دارند گنا به از اینکه لباسهای آنها
سائز و پوشنده صورتهای آنها نیست زیرا که در شریعت اسلام تمام اعضای زن عورت
شمرده شده مگر گردی و رُؤُوف دستهای و آن هم در صورتیکه نظر کردن بر آنها از
روی شهوت و ریبه نباشد و الا آنها هم باید پوشیده شود و دیگر نمودن آنرا ناست
زینهای خود را بر دامن غیر از محارم خود و تبریح در لغت بمعنای نمودن زن است
زینت خود را بنا محرم و این عمل در شریعت اسلام و قانون قرآن حرام شمرده شده و
هی صریح بر آن وارد شده و این صفت امروز در این زمان در میان زینهاست که بر اسم خود
و مسلمانان میپندارند رواج دارد و نمیدانند که مسلمان نیستند و دیگر آنکه اینگونه
از زینها بیرون روند گان از دین میباشند و بمبصفت شدن به این صفات از راه
استخفاف بدین قرآن و مخالفت دستور خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله از دین
اسلام خارج شده و لباس آرند و بخود پوشیده اند و دیگر آنکه اینگونه زینها و آرد

بچه ها در خواب عیون

داخل درفشه ها میشوند که از شان آنها ببت داخل شدن در آنها و دیگر آنکه جلا
میدانند چیزها بپرا که خدا بوانها حرام کرده و میل بشهوتها نفسانیه و شهوت و آنها
میکند که آن نیز سبب کفر و ارتداد آنها است و دیگر آنکه اینگونه زینها در نشاء
اخوت جاها ایشان در اثنای جهنم است و همیشه در جهنم خواهند ماند و از آن پرور

نخواهند آمد

بیت و هشتم

۲۶۱

مجلد بیستم بحار الانوار طبع امین الضرب ص ۷۱ باب ما ببت به الهلال از کتاب
فضائل شهر الثلاثة بسند خود از اصبع بن بنانه از امیر المؤمنین علیه السلام روایت
کرده که گفته است قال امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بانی علی
الناس زمان بر ترفع فيه الفاحشة و التصنع و ينهت فيه المحارم و يعلن فيه الزنا
و يسحل فيه اموال البتای و یوکل فيه الروبا و یطفف فی المكابل و الموازین
و یسحل الخمر بالبئذ و الرشوة بالهدية و الخيانة بالامانة و ینسبه الرجال بالنساء
و النساء بالرجال و یسحف بجدود الصلوة و یسحف بغير الله فاذا كان ذلك الروا
ان شفت اهلته ناره حتى بری هلال لیلین و خفت ناره حتى یفطر شهر رمضان
فی اوله و یصام العید فی اخره فالخذوا الحذر چند من اخذ الله علی عفته فان من
وراء ذلك موت ذریع یخطف الناس اخطا فاحتی ان الرجل یصبح سالما و یصبح
دینا و یمی حیا و یصبح میتا فاذا كان ذلك الزمان و جبال القدم فی الوصیة قبل یرو

وَأَجْعَلِ لَكُمْ آخِرَ الزَّمَانِ

۲۲۳

الْبَلِيَّةِ وَوَجِبَ تَقْدِيمُ الصَّلَاةِ فِي أَوَّلِ وَقْتِهَا خَشْيَةَ فَوْتِهَا فِي آخِرِ وَقْتِهَا فَمَنْ بَلَغَ مِنْكُمْ ذَلِكَ الزَّمَانَ فَلَا يَدِينَنَّ لِبَلَّةٍ إِلَّا عَلَى طَهْرٍ وَإِنْ قَدَّرَ أَنْ لَا يَكُونَ فِي جَمِيعِ أَوْجَعِ الْأَطَاغِرَاءِ فَلْيَفْعَلْ فَإِنَّهُ عَلَى وَجْهِ لَوْلَا لَا يَدْرِي مَتَى يَأْتِيهِ رَسُولُ اللَّهِ بِقَبْضِ رُوحِهِ وَقَدْ حَذَّرْتُمْ أَنْ حَذَرْتُمْ وَعَرَفْتُمْ أَنْ عَرَفْتُمْ وَعَظَّمْتُمْ أَنْ اتَّعَظَّمْتُمْ فَأَقْوَالُ اللَّهِ فِي سِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ

لغات ارتفاع بلند گردیدن و بلند مرتبه شدن و رفیع شریف و بلند قدر و بلند مرتبه و اگر ارتفاع بعین نقطه دار باشد بمعنای فراخ بودن عیش و بفرخی عیش و خوشی و رفاهت زندگی کردن و ترقع میان دوران زن نشستن است برای جماع کردن و تن اسافی و تن پروری را نیز گویند فاحشه زنا و هر گناه و بدی که از حد بگذرد و هر چه خدای عزوجل از آن نمی فرموده صنع ساختن و نیکو تربیت کردن و نیکو پرورش دادن و محکم کردن و اموختن کاری و مصانعه رشوه دادن و تصنیع جاریه یعنی تربیت دختر چنانچه گفته شود صنع الجاریه یعنی تربیت کن دختر را و آن مبرم میشود مگر به اسباب و اشیاء بسیار و اصطناع اختیار کردن و تصنع بتکلف خوردن را استن و ارایش کردن چنانچه در قاموس و منهای العرب و المجد گفته شده و در مجمع البحرین است تصنع علی عیبی ای تربی و تغذی بمزای می ای لا اکلک الی غیره - و اصطعتک یعنی ای آنکه تصنی و خالصتی و اخصصتک بگرامتی و صنع یعنی احسان و تصنع بمعنای تدلیس

بِحَسَبِ رُؤْيَا لِحَبَابِ عَلِيٍّ

واصطناع از صنعه است بمعنای تقرب و تکریم و عطیة و کرامت و احسان و
 متبوعه نیز بمعنای احسان است انتهاک زشت و آلوده کردن ناموس کوی (منتهی الوب)
 انتهاک دریده و شکافه شدن پرده منهنک شخص بی پروا که از پرده دری و رسوایی
 باک ندارد محارم با جمیع محترم است یعنی چیزهایی که خدا حرام کرده است آنها را و یا جمیع محرم
 است که مراد محرمهای شخصی باشد یعنی کسانی که نکاح آنها بر شخص حرام است اعلان
 اشکارا و هویدا کردن و علن و علون و علانیة بفتح و تخفیف یا اشکار و هویدا شدن اینها
 هلال یعنی بلند در آمدن ماه موت ذریع یعنی سیرح اخطاف ربودن قوله علیه السلام
 ان قدر ان لا يكون في جميع احواله الا طاهر الخ دلالت دارد بر استحباب ذاتی داشتن
 طهارت در هر حالی

معنی فرمود امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام که میناید بر مردم
 زمانیکه بلند مرتبه میشود در آن زمان زنا و هر گناه و بدی که از حد بگذرد و هر چه که
 خداوند منعال از آن می فرموده و حرام کرده و در نزد اهل آن زمان مقرب گردد
 و اگر کله بر تفع بعین نقطه دار باشد معنی اینست که زن فاحشه بفراخی عیش و خوی
 و رفاهت زندگی کند و تن پروری و تن اسافی کند و با در میان دو نای او برای
 زنا کردن نشسته شود و هر آنکه برای زنا دادن تربیت کرده شود یا رشوه به او داده
 شود برای زنا دادن یا زانیه تقرب پیدا کند در نزد اهل آن زمان و مورد کرامت و
 عطا و احسان واقع شود یا دختران تربیت کرده شوند برای اقسام فجور و اعمال نامردی

در بیان حرمات

۲۲۵

از قبل تعلیم انواع موسیقی و سازها و نوازها و رقصها و منافیات عفت و زشتی و
الوده کرده شود ناموسها در آن زمان و با آنکه دریده و شکافته شود پرده ها و بپایک
شوند در پرده دربی و رسوائی کسانیکه حرام باشد نکاح ایشان بر آنها بجمع شدن
با ایشان با وادار کردن ایشان آنها را بنجور با آنکه بی پروا شوند در ارتکاب چیزهایی
که در شریعت اسلام حرام شده است ارتکاب آنها و اشکار کنند با اشکار شود در
زنا کردن و زنا دادن و اشکار شدن آن ممکن است که بتهتیه کردن مکانهای مخصوص
باشد برای این عمل شنيع و حلال شمرده شود در آن زمان خوردن مالهای یتیمان
و خورده میشود بنا و در کپلهها و زینها کم بفروشند و زیاد بگیرند یعنی در آن زمان در
خرید و فروش کم فروختن بمشتری و زیاد گرفتن از او حلال دانند و حلال کرده میشود
مسکرات بتعظیم دادن اسم آن و رشوه بنام هدیه و حیانت بنام امانت و شبیه میشود
مردان بزنان و زنان بمردان و سبک شمرده میشود حدود نمازها و این کتاب است
از ترک کردن نمازها یا کاهلی کردن یا ضایع کردن آنها در اثر صبح بجا نیاوردن یا
آداب و مسائل آنها یاد نگرفتن و حج میگذارند در آن زمان برای غیر خدا یعنی مقصود
ایشان از حج گزاردن یا تفریح و تماشا است یا تجارت کردن یا برای ریا و نماز خواندن
و امثال اینها باشد پس چون چنین زمانی بیاید ماهها گاهی در افاق بلند دیده شود
بنحویکه بحالت ماه دو شب دیده شود و گاهی پنهان شود که دیده نشود تا اینکه روزه
در اول ماه رمضان خورده شود و آخر ماه رمضان روز عید واقع شود و روزه گرفته

بِحَسْبِهَا لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْكُمْ

شود یعنی روز اول ماه رمضان روزه گرفته نشود و روز اول ماه شوال که روز عید فطر است و روزه گرفتن در آن روز حرام است روزه بگیرند و توفیق عید فطر از آنها گرفته شود پس باید برسند باید برسند در آن زمان از اینکه خدا بطور ناگهانی آنها را غافل بگرداند زیرا که بعد از آن مرگ بسرعت آنها را فرا گیرد و بر باید مردم را در بودن نا اینکه مرد شب را صبح میکند در حال تنگی سالم است و روز را شام میکند در حال تنگی دفن کرده شده یعنی مرده و در زیر خاکست و داخل در شب میشود در حال تنگی زنده است و صبح میکند در حال تنگی مرده است پس در چنین زمانی واجب است پیشی گرفتن در وصیت کردن پیش از نازل شدن بلاء و واجب است نماز را در اول وقت خواندن از ترس اینکه مبادا عمر او نا آخر وقت و فای نکند و نماز او فوت شود پس کسیکه از شبانه آن زمان برسد باید بخوابد شباً مگر با طهارت یعنی با غسل با وضو با تیمم و اگر میتواند در همه حالات خود نیاید مگر با طهارت پس بکند این کار را البته زیرا که او ترسانست نمیداند که چه وقت فرستاده خدا یعنی عزرائیل برای قبض روح او خواهد آمد و تحقق ترسانندم شمارا اگر برسید و شناسانندم شمارا اگر شناسید و پندادم شمارا اگر پندیدید پس برسید از خشم و غضب خدا در پنهانی و آشکارای خود و تیمم بدانکه البته مگر اینکه شما مسلمان باشید و هر که طلب نماید برای خود غیر از دین اسلام و پنی را هرگز از او قبول نخواهد شد و در عالم آخرت از زبانی کاران و ورشکسندگان است

تَبَعًا لِزَمَانِنَا چهار هفته

۲۶۹

نجبت نغانی - طبع طهران سال ۱۳۱۸ هجری قمری ص ۱۱۳ از اصنع بن بنامه از
 امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود کونوا کالتخلی فی الطیر لیس شیء من الطیر
 الا وهو ینضعفها ولو علمت الطیر ما فی اجوفها من البرکة لم تفعل بها ذلك خا لطوا
 الناس بالنسک وابدانکم وزابلوهم بقلوبکم واعمالکم فالذی یفنی سیده ما یرو
 ما تحبون حتی تنفل بعضکم فی وجوه بعض وحتی ینتی بعضکم بعضا کذا ین وحتی
 لا یبقی منکم اوفال من شعتی کالتخلی فی العین والملح فی الطعام (فی ذلك او کالمح
 فی الطعام خلی) وضا ضرب لکم مثلا وهو مثل رجل کان له طعام نقاه وطبته
 ثم ادخله بیتا وتركه فیه ماشاء الله ثم عاد الیه فاذا هو قد اصابه السوس فاخرجه
 ونقاه وطبته ثم اعاده الی البیت فترکه ماشاء الله ثم عاد الیه فاذا هو قد اصابه
 طائفة من السوس فاخرجه ونقاه وطبته واعاده ولم یزل كذلك حتی یفنی
 منه رزمة کرزمة الا نذر لا یضرة السوس شیا کذلک انتم تمیزون حتی لا یبقی

منکم الا عصابة لا یضرها الفسنة شیا

لغات تخل زبور غسل است نفل اب دهان انداختن کحل سرمه سوس کرهت

است رزمة الا نذر چیزی که در حساب نیاید

یعنی باشد مانند زبور غسل در میان جنس پرندگان که نباشد چیزی از

بخش چهارم از اجابا علی

از پرندگان مگر آنکه او را ضعیف و ناتوان شمارند و اگر میدانستند پرندگان که چه چیز در جوف آنهاست از برکت و زیادتی آنها را ناتوان نمیکردند اینها را میگویند
 با مردم بزبانها و بدنهای خودشان و کاره گیری کنند از ایشان بدلهای خودشان
 و کارهایشان پس سوگند یاد میکنم بحق آنکسی که جان من در دست او است بخواند
 در این چرخه که دوست میدارید یعنی قیام مهدی و ریشه کن شدن ظلم و جور و
 برپا شدن لوای عدل و داد و انصاف دهان بیندازد بعضی از شماها بر روی
 بعضی دیگر و نا اینکه بعضی از شما بعضی دیگر را دروغ گو نام گذارد و نا اینکه باقی مانده
 از شما با آنکه فرمود از شعبان من مانند سمرهای که در چشم کشند با مانند نمکی که
 در طعام ریزند و البته بیان میکنم برای شما مثلی را و آن مانند مردیست که از برای او
 طعامی باشد و آنرا پاک و پاکیزه کند و او را در داخل خانه ای بگذارد نا آنچه قدر که خدا
 میخواهد پس از آن برگردد بسوی انعام پس ببیند که کرمک در آن افتاده پس آنرا
 بیرون آورد و پاک و پاکیزه کند باز آنرا برگرداند و در همان خانه گذارد نا آنقدر
 که خدا میخواهد پس برگردد بسوی آن باز ببیند که در آن کرمک افتاده پس آنرا بیرون
 آورد و پاک و پاکیزه کند و همچنین بپوشد چنین کار را تکرار کند نا اینکه باقی ماند
 از آن طعام چیزی که در حساب نیاید و دیگر کرمک در آن نیفتد و ضرری از آن نبیند
 همچنین هستند شماها تمیز داده و امتحان کرده میشود نا اینکه باقی ماند از شما که
 جماعتی که فتنه برایشان ضرری نرساند

بَعْلَامُ بْنُ زَيْدٍ جِهْلِكُ هَشْمٌ

۲۳۹

۲۷۰

غیبت نغالی ص ۱۱۱ بسند حوا از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود
 يَا مَالِكَ بْنَ زَيْمَرَ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا اخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ هَكَذَا وَشَبَّكَ أَصَابِعَهُ وَأَدْخَلَ
 بَعْضَهَا فِي بَعْضٍ فَعَلْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا عِنْدَ ذَلِكَ مِنْ حَرْفٍ قَالَ الْحَرْفُ كُلُّهُ عِنْدَ ذَلِكَ
 يَا مَالِكَ عِنْدَ ذَلِكَ يَقُومُ قَائِمًا فَيَقْدُمُ سَبْعِينَ رَجُلًا (فَيَقْدُمُ عَلَيْهِ سَبْعُونَ رَجُلًا) ^ع
 يَكْذِبُونَ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى رَسُولِهِ فَيَقْتُلُهُمْ ثُمَّ يَجْعَلُ اللَّهُ عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ

یعنی ای مالک پسر زیمره چگونه ای تو وقتی که اختلاف در میان شیعیان پیشند
 همچین وانگشان خود را مشتک نمود و بعضی از آنها را در بعضی دیگر در آورد پس گفتیم
 یا امیر المؤمنین وقتی که اینچنین شد یعنی در میان شیعیان اختلاف افتاد خبری نیست
 فرمود همه خبر و نیکی در آنوقت است ای مالک در آنوقت قیام میکند قائم ما پس پیشی
 میکنند در آنوقت هفتاد نفر مرد بر او که دروغ میگویند بر خدا و بر پیغمبر او پس میکشد
 ایشان را پس جمع میکند همه ایشان یعنی شیعیان را بر یک امر

در این حدیث اشاره است باینکه یکی از علامات نزدیک ظهور اختلاف
 افتادن در میان شیعیان است و بقیام آنحضرت اختلاف از میان ایشان برداشته میشود

جِهْلِكُ هَشْمٌ

۲۷۱

غیبت نغالی ص ۱۱۴ در باب صفت قائم علیه السلام مسنداً روایت کرده از حضرت
 ابی عبد الله الحسین علیه السلام که فرمود جاء رجل الى امير المؤمنين عليه السلام

بخش چهارم در انجاء علی

فقال له يا امير المؤمنين تبسنا بهديكم هذا فقال اذا دبرج الدارجون وقل المؤمنون
 وذهب المجلبون فهناك فقال يا امير المؤمنين ممن (فمن من) الرجل فقال من
 بنى هاشم من ذروة طود العرب ومجر معبضها اذا وردت ومجموا أهلها اذا انك
 ومعدن صفوتها اذا اكدت (تكدت من) لا يجبن اذا المنايا هلت ولا يجوز
 اذا المون الكنت ولا ينكل اذا الكما اصطرت مشمر مغلوب ظفر ضغامة حصد
 مخدش ذكر سيف من سبوف الله رأس قتم (قتم من) يثوق رأسه في باذخ السواد
 وغازر عجه في اكر المحمد فلا يصر فلك من تبعه صارف عارض بنوص الى
 الفنة كل مناصر ان قال فشر فابل وان سكت فذود عاير (فذود عاير خال) ثم رجع
 الى صفة المهدي فقال اوسعكم كهفا واكرم علما واوصلكم رجما اللهم فاجعل بيعته
 (بعثته من) حروجا من العنة واجمع به شمل الامة فان خارا لله لك فاعزيم ولا تشن
 عنه ان وفقت له ولا يجرن عنه (ولا تجوزن عنه من) ان هديت اليه هاهنا واوحى به
 الى صدره شوقا الى رؤيته

انجاء علي بن ابي طالب

لغات دروچ رفتن وراه خود را گرفتن مجلب روشن کننده کار ذروة بلندی
 طود کوه یا کوه بلند جز دریا معبض محل فرود رفتن اب مجموعا کرده شده و بزمن
 انداخته شده کدورت پتری والودگی جبن ترس مینیه مرکه هلوغ خروش و
 ناشکیبائی جوز گذشتن اکتشاف احاطه کردن ایگال دفع کردن انچه بر او واقع شود
 گفته میشود معض صخرة الله التي لا تنکل ای لا تدفع عما وقعت علیه کما جمع کئی

در تعبیر امیر المؤمنین

۲۳۱

بمعنای دلاوری و شجاع با پوشنده سلاح ^{مستمر} بروزن ^{محدث} مرد کار از موده مغلوب و غلبه کننده و فرود گیرنده و درهم پیچیده و چیره ظرفی با پنده بردشمن ضریغاًقه بکسر ضاد یعنی شهر حصید در روندی یعنی میدرود مردم را بکشتن ^{محدث} جراحات و ارداوردن بدشمن و کفار و الذکر من الرجال قوتی شجاعی را گویند چنانچه فرزند ابادی در قاموس گفته و رأس بلند تر هر چیز است و بزرگ قوت را گویند و قتم بروزن زفر کبر گویند که عطا و بخشش او بسیار باشد نشق بکسی گویند که چون داخل در اموری شود برود نباشد خلاص شدن او از آن و در بعضی از نسخه ها لبق بروزن کیف ضبط شد معنی حاذق و در بعضی از نسخ شق رأسه ای جابیه است و با ذیح عالی مرتفع را گویند غار یعنی ثابت مجد بزرگواری ^{محدث} بکبریا یعنی اصل بوضع صفت است برای صاف و مناص بمعنای ملجا و پناهگاه است دعا پر از دعا است که کبابان حیات و فساد باشد خارا لله لك یعنی آنچه بخواهد خدا برای تو و در بخار گفته بنا بر ^{نسخه} فان جازلك یعنی مپرس شود برای تو گذشتن و تجاوز کردن و انشاء معنی انطاف و کج رفتن است و لا یخیزن عنه ای اذا در کتبی زمان غیبه و در نسخه سیزدهم بخار فرموده که در بعضی از نسخ و لا یخیزن بجاه بی نقطه است و زاء نقطه دار یعنی لا یخیزن عنه از ^{نسخه} یخیزن بمعنای تخی یعنی دور شدن و کناره گرفتن است و نسخه ها اکثر الفاظ آن مخفف

و مخففست

یعنی آمد مردی بسوی امیر المؤمنین علیه السلام پس گفت یا امیر المؤمنین

بخشهای در اجاب علو

خبرده ما را از مهدی خود نشان این مهدی یعنی مهدی موعود پس فرمودند
 که رفتند روندگان و منقرض شدند کما به است از انقراض قربهای بسیار و گم شدند
 اهل ایمان و رفتند جمع شوندگان بر طریق حق و یاری کنندگان دین پس در آن وقت
 ظاهر میشود پس گفت یا امیرالمؤمنین از من لجه کی است امرد پس فرمود از فرزندان
 هاشم است از بلندترین مرد که از عرب است و مانند کوه و دریای علم و دانشی است
 که همه علوم را در سینه خود فرو برده و دریای علوم را در سینه خود جای دهد
 و چون کسان او بر او در این دنیا و راجعاً کند معدن صفوت و برگزیدگی آنهاست آنجا
 که کدورت و تیرگی آنها یعنی عرب را فرو گیرد و ترسند و میباشند زمانیکه هر صفتی و ناسکیا
 باشد برای کشتن مردمان و تیر شدن زمانیکه لشکرهای مرله او را احاطه کند و حسنه
 نمیشود زمانیکه شجاعان و دلوران با او بمصارت و کشتن و برخاک افکندن در آن
 را بمعنی بنا بر این است که لا یتکل لفظ حدیث باشد از اینک ل و اگر از نکول بمعنای دفع
 باشد معنی چنین میشود که از خود دفع نمیکند اگر بمصارت با او در این دنیا مرد کار از موده
 و غلبه کنند و فرو گیرند و در هم پیچند ایت ظفر یا بنده بردشمن شیریت درینده و
 در رو کنند دشمن و جراحت وارد آورنده و قوی و شجاع شمشیریت از شمشیرهای خدا
 ریشی و بزرگی است صاحب عطا و بخشش بسیار در امری که وارد شود در دنیا
 استقامت بخرج دهد و خود را بر کنار نکند و بلند مرتبه و رفیع الشان و ثابت در در
 و بزرگواری است مثل شجره کریم و اصالت است پس نگردد اند و الا الزما بعیت او

در بعلال و الزمان

۲۳۳

زله گرداننده ای که پناه مبرد بسوی نشسته در هر پناه گاهی اگر سخن گوید پس بد گویند
 ایت و اگر ساکت باشد پس بد خبثی است پس حضرت رجوع فرمود بصفت مهد علیه
 السلام پس فرمود که او وسیع تر پناه گاه و مهتر و معتمد شماها است و بیشتر است علم او
 از شماها و چسبده تر است بر جم و خویشاوندان خود از شماها بار خدا با پس گردان
 بعت با او انگیزه شدن او را بیرون شدن از هر کار مشبه و پوشیده بلکه موجب اندوه
 باشد و جمع کن بسبب وجود او تفرقه امت را پس اگر خبر خواست خدا برای تو پس قصد کن
 و مخرف و منعطف از او مشو و کج روی مکن اگر توفیق درک کردن او را بافتی و اگر راه پاک
 بسوی حضرتش از او دوری مکن و دست از دامن او بر مدار پس حضرت الهی از دل کشید
 و فرمود و اشاره بینه خود کرد و جهت مشتاق بودن بدیدن او

۲۷۲ حدیث پنجاهم

غیبت نعمانی ص ۱۳۲ در باب علامات ظهور پسند خود از اصبع بنانه از
 امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرده که فرمود یا تبکم بعد المحن و المائة امرأه
 كفرة و امناء خونة و عرفاء فسقة فتكز التجار و نقل الارباح و يمشو الربا و يكثر
 الزنا و تمر السباخ و لتناكر المعارف و تعظم الاهلة و تستكفي النساء بالنساء
 و الرجال بالرجال - محدث رجل عن علي بن ابي طالب عليه السلام انه قام اليه
 رجل حين يحدث بهذا الحديث فقال له يا امير المؤمنين وكيف نضنع في ذلك الزمان
 فقال الهرب الهرب فانه لا يزال عدل الله مبطوطا على هذه الامة ما لم يملقهم

بِحُجَّتِهِمْ اَنْجَابِ عَلَيْهِ

الْحَيُّ اَمْرًا بِيَمِينِهِمْ وَمَا لَمْ يَزَلْ اِبْرَاهِيمُ يَنْهَى فِجَارَهُمْ فَاَنْ لَمْ يَفْعَلُوا لَمْ يَسْتَفْزُوا (استدبروا)
 (استدبروا) فَقَالُوا لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ قَالَ اللَّهُ فِي عَرْشِهِ كَذَبْتُمْ لَسْتُمْ بِهَا صَادِقِينَ
يَعْنِي مِيَابِدِ سَمْتًا زَائِدًا بَعْدَ زَيْدٍ صَدُوقِيَّاهُ مَالِ امِيرِ الْبَلَدِ الْكَاْفِرِ وَالْمِيَابِدِ خِيَامَاتُ الْوَحْشِ
 وَبِيَابِهَا نِجَاسَاتُ الْفِجَارِ زَيْدٌ زَيْدٌ مَبْتُودٌ تَجَارِيَتْهَا وَكَمْ مَبْتُودٌ يَبُودُهَا وَمَنْعَتُهَا وَظَاهِرُهَا
 مَبْتُودٌ زَيْدًا دُونَ وَكَرْفَتِ زَيْدٌ زَيْدٌ مَبْتُودٌ زَيْدًا وَبِنَابِ رَفْعِهَا زَيْدٌ زَيْدًا وَكَارِهَا زَيْدٌ
 بَدُوٌّ زَيْدٌ سَمْتٌ زَيْدٌ زَيْدٌ زَيْدٌ زَيْدٌ زَيْدٌ زَيْدٌ زَيْدٌ زَيْدٌ زَيْدٌ زَيْدٌ زَيْدٌ زَيْدٌ زَيْدٌ زَيْدٌ زَيْدٌ زَيْدٌ
 اَيْنَكُم مَّاهُ سَبْ اَوَّلِ دَوْشِبِيَهْ نَبْطَرِ اَبْدِ وَبِزَيْدِ وَرُوشِ وَبِلَبْدِ نَمَابِدِ وَرَايَهَادِ رَجُورِيَهْ
 زَيْدٌ زَيْدٌ اَكْفَاءُ كَسْنُدُ وَرَمْدٌ هَا بَرْمَدٌ هَا بِنِ حَدِيثِ كَرْدِ مَرْدِي زَيْدِ اَبِي طَالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامِ
 كَرْمِيَا خَوَاسْتِ بِيُوِي الْمَخْضَرْتِ مَرْدِي هِنِكَا مِي كَرْمِيَا بِنِ حَدِيثِ اَمِيرِ مَرُودِ وَعَرْضِ كَرْمِيَا
 اَمِيرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَجِيَهْ بَكِيْمِ دَرِ اَنْزَمَانِ مَرُودِ فَرَارِ كَسْنِدِ فَرَارِ كَسْنِدِ اَزْمِيَانِ اَيْتَانِ زَيْدِ
 كَرْمِيَا طَعْدِلِ خُدَا كَسْنِدِ شَدَّ اَسْتِ بَرِ اَيْنِ اَمْتِ نَارْمَانِيَكِهْ خَوَانْدَهْ كَانِشَانِ بَرِ
 طَرَفِ اَمِيرِ اَفْشَانِ مِيْلِ نَكْسِنْدِ وَمَا دَامِيَكِهْ نِيَكَا اَفْشَانِ بِنَا جَرِهَا يِ خُوْدِ لَهِي اَزْ جُورِ
 كَسْنِدِ بِي اَكْرِي كَرْدِنْدَا بِنِ كَارِهَا اَوْتَرِسِيْدِنْدَا بِاَبْجِي اَيْتِ كَرْدِنْدِ وَكَسْنِدِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ
 خُدَا دَرِ عَرْشِ خُوْدِ فَرْمَا يَدِ دَرُوعِ كَسْنِدِ سَمْتًا رَا سَتَكُو بِيَسِيْتِدِ

مَوْلَانِ كَوَيْدِي كَرْمِيَا اَمِيرِ الْمُؤْمِنِيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامِ دَرِ اَبْنِ حَدِيثِ شَرِيْفِ اَبْنِ اَفْشَا
 وَضَعْفِ اَسْلَامِ رَا بَعْدَ اَزْ كَسْنِدِ صَدُوقِيَّاهُ سَالِ مَرُودِ وَظَاهِرَاتِ كَرْمِيَا اَيْنِ
 مَدْتِ بَعْدَ اَزْ زَمَانِ مَرُودِ اَلْمَخْضَرْتِ اَيْنِ حَدِيثِ رَا بَاشْدِنِ بَعْدَ اَزْ هَجْرَتِ بَلَكِهْ دَرِ زَمَانِ

وَأَجْعَلِ لِي آخِرَ الزَّمَانِ

۲۳۵

خلافت ظاهری آنحضرت تقریباً سی سال متجاوز بعد از هجرت بوده بلکه قریب چهل سال بعد از هجرت که مصادف با صد و نود سال تقریباً بعد از هجرت باشد که تا این زمان قریب هزار و دویست سال باشد و آن تقریباً موافق با شروع جنگ مسیحین با مسلمانان بود که عبارت از جنگ صلیبی باشد که در او آخر قرن دوم اسلامی واقع شده و تا کون قریب دوازده قرن از آن میگذرد و بمقتضای آنچه که حضرت در بعضی از احادیث دیگر از ^{مات} علما آخر الزمان تا انقضاء قرن دوازدهم جز داده مراد قرن دوازدهم بعد از صد و پنجاه سال گذشتن از زمان خلافت ظاهره آنحضرت باشد چنانچه قبلاً بعضی از سخنان آن بزرگوار شرح داده شد و بدین تقریب دور نیست که زمان فرج خیلی نزدیک باشد

وَاللّٰهُ الْعَالَمُ بِحَقَائِقِ الْاُمُورِ اَللّٰهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَاِرِنَا الطَّلْعَةَ الرَّشِيْدَةَ وَالْعُرْوَةَ الْحَمِيْدَةَ وَاَجْعَلْنِيْ مِنْ اَنْصَارِهِ وَاَعْوَانِهِ وَاَلْمُسْتَشْهِدِيْنَ بَيْنَ يَدَيْهِ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَاَلِ الطَّاهِرِيْنَ

لِيُؤْتِيَنِيْ

ششم یوسف مصر جلال از پیرهن آید
 بها آید زمستانا بگذرد خرم چون آید
 گل آید سبیل آید سوسن آید کشتن آید
 نواخان بلبل آید قمری و زایغ و زغن آید
 نوید و وصل او بکسر بگوش مرد و زن آید
 برون سفینا از شام و میانخ از یمن آید

شود روزی که بوی نافه مشک ختن آید
 شود روزی که بوی و رجه ها رشک جنا گردد
 شود روزی که گل سوز نقاب از چهره برگردد
 شود روزی که مرغان در گلستان نغمه انگیزند
 شود روزی که مهر از رخ جهان غیب برگردد
 شود روزی که آثار قیام شده شود ظاهر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شود روزی که در بطحا الوای خوشبختی را
بسرچهران روان بهر شارب و نایب

۲۷۳ حدیث پنجاه و نهم

غیبت نعمانی در باب علامات ظهور ص ۱۳۷ بسند خود از حضرت صادق از امر
المؤمنین علیهما السلام روايت کرده که فرمود در بالای منبر کوفه ان الله
عز وجل ذکره قدر فیما قدر و رحم بانه کائن لا بد منه اخذ بنی امیه بالسیف
جهره وان اخذ بنی فلان بغنّه (وانه باخذ بنی العباس بغنّه حل) وقال
عليه السلام لا بد من رحی نظن فاذا قامت علی قطبها وتثبت قامت حل علی
ساقها بعث الله علیها عبدا عسفا (عنیفا حل) خاملا اصله یكون النضر
معه اصحابه الطویل شعورهم اصحاب السبال سود ثیابهم اصحاب ربابات
سود ویل لمن ناواهم یقتلونهم هر جا والله کانت انظر الیهم والی افعالهم
وما یلقى الفجار منهم والاعراب الحفاة یسلطهم الله علیهم بلا رحمة فیقتلوا
هر جا علی مدینتم بشاطی الفرات البریه والبحیره جزاء ما عملوا وما ربک
بظلام للعبید

لغات رحی ایسیا قطب مثلثه ستونه هنی ایسیا ومهتر و سردار قوم که مزار
کار بروی باشد و سپهسالار که او را قطب ایسیای حرب گویند و شیخ یکانه و مد
هر چیز و قوام انرا گویند عسفا مرد ستمکار و پیراه رووند عنیف مرد درشت خور
کار سخت و سخن درشت و سر سخت را گویند خامل گننام و بی اصل مخرج قتل حفاة

زَجْعَلُكُمْ فِي النَّارِ

۲۳۷

جمع حافی یعنی پا برهنه جفاة جمع حافی یعنی مرد درشت اندام و بد خو
یعنی بد رستیکه خدا بیکه غالبت و بزرگت نکرا و مقدر کرده در آنچه که مقدر کرده
 است و حکم کرده با اینکه شدنی است و هیچ چاره ای از آن نیست گرفتن بنی امیه را با شمشیر
 یعنی حتماً آنها را شمشیر هلاک خواهد کرد و هیچ چاره ای از آن نیست که بنی عباس را ناگهان
 گوی آنها را میگرد و غافل گیر میکند و فرمود انحضرت علیه السلام که ناچار است از
 اینکه آسیای جنک در گردش ابد و نوم کند (یعنی مردم را) پس چون بر روی پایه و ^{قطب}
 خود ایستاد و بر روی دو پای خود ثابت و قائم شد بر میانگرا اند خدا بنده ستمکار ^{روز}
 از راهی پادشخت خود و سوار کار سخت گفتار سر سختی را که اصل او گنیم و بی اسم و
 ناشناس است و پاری با او است و اصحاب او موهاشان دراز و صاحبان سیپها
 و جامه هاشان سیاه است و صاحبان پرچمهای سپاهند و ای برانکسکه قصد
 کز ایشانرا که میکشند قصد کنندگان را کشتنی عجب و بذات خدا قسم است که هر کس
 مینگرم بوی ایشان و بوی کار هاشان و آنچه میرسد بفجار و عربهای پارهنگان
 از ایشان مسلط میگردد اند خدا اینجاعت را بر آنها یعنی بر فجار و عربها بدون اینکه ^م
 کنند بر آنها پس میکشند فجار و عربها را کشتنی عجب در خانه هایشان در کنار ^م
 چه در بیابان باشد یاد را و این نحو کشته شدن جزای عمل ایشانست و پروردگار

توستمکار در حق بندگان نیست
خدا پناه آید
 ۲۷۴

بِحُجَّتِهَا كَأَجْبَاعِ عَلِيٍّ

عَنْ نَعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ رَجُلٍ اسْتَدَى رَوَابِتَهُ كَمَا كُنْتُ تَفْعَلُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اسْتَدَى رَوَابِتَهُ كَمَا كُنْتُ تَفْعَلُ بَدَأَ اللَّهُ بِرَأْسِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَنَادَى بِرَأْسِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ لِمَ كُنْتَ تَفْعَلُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ لِمَ كُنْتَ تَفْعَلُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ لِمَ كُنْتَ تَفْعَلُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ لِمَ كُنْتَ تَفْعَلُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ لِمَ كُنْتَ تَفْعَلُ

عَنْ نَعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ رَجُلٍ اسْتَدَى رَوَابِتَهُ كَمَا كُنْتُ تَفْعَلُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اسْتَدَى رَوَابِتَهُ كَمَا كُنْتُ تَفْعَلُ بَدَأَ اللَّهُ بِرَأْسِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَنَادَى بِرَأْسِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ لِمَ كُنْتَ تَفْعَلُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ لِمَ كُنْتَ تَفْعَلُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ لِمَ كُنْتَ تَفْعَلُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ لِمَ كُنْتَ تَفْعَلُ

عَنْ نَعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ رَجُلٍ اسْتَدَى رَوَابِتَهُ كَمَا كُنْتُ تَفْعَلُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ اسْتَدَى رَوَابِتَهُ كَمَا كُنْتُ تَفْعَلُ بَدَأَ اللَّهُ بِرَأْسِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَنَادَى بِرَأْسِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ لِمَ كُنْتَ تَفْعَلُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ لِمَ كُنْتَ تَفْعَلُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا أَيُّهَا الرَّجُلُ لِمَ كُنْتَ تَفْعَلُ

يَعْنِي حَدِيثُكَ مَرَّةً بَرَادِمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَهْ فَرَمُودِ مِنْ تَمَامِ كِنْدَةَ
 هَرَارِ بَعْبَرِ وَتَوْتَمَامِ كِنْدَةَ هَرَارِ وَهُوَ هَسْتِي وَمَكْلَفِ شَدْمِ چِنِ بِرَا كِهْ مَكْلَفِ نَشْدَمِدِ
 بِسِ كَفْتَمِ انْصَافِ نَكْرِدِنْدِ اِبْنَكْرُوهِ دَرِ حَقِّ تَوْ بِا اِمْرِ الْمُؤْمِنِينَ بِسِ فَرَمُودِ چِنِ بِنْتِ كِهْ هَرَارِ
 رَاهِي بِجَوَاهِي بِرَوِي اِي بِرِ بَرَادِرِ مِنْ هَرَامِنِ مِيدَانِ هَرَارِ كَلِهْ رَا كِهْ مِيدَانِ كِسِي اِنْرَا:

راجع به اعلام الزمان

از من و عزیز محمد صلی الله علیه و اله و بدرستی که ایشان میخوانند هرگز از آن امری را از کتاب خدای عزوجل و آن است که فرموده و چون واقع شود گفته عذاب بر ایشان بیرون میاوریم برای ایشان جنیده از زمین را که سخن گوید با ایشان بدستیکه مردمان کسانی هستند که بنشانیهای مایقین نمیکند و قدر نمیکند در آنها حقند بر و از آن ابا خرندهم شمارا به اخر مملکت بنی فلان یعنی بنی عباس گفتم چرا با امیر المؤمنین فرمود کشتن نفسی حرام پاکشده میشود نفس حرامی در روز حرامی در ماه حرامی از گروه قریش تم با نکیسه میسکا فداند را و خلق کرده و میکند بندگان را که برای آن ملک نممانند بعد از آن غیر از پانزده روز گفتم ایا پیش از آن یا بعد از آن چیزی معنی نشانای هست پس فرمود صدای در ماه رمضان بلند شود که هر شخص بیدار بفرغ در آید و هر خوابیده ای بیدار شود و دختران جوان از سر پرده های خود

بیرون آیند
مَوْلَقٌ نَّاحِرٌ كَوْبِيٌّ که جمله ای از ابتدای بحدیث مخالف با قول مشهور است راجع بعد از و شماره پیغمبران زیرا که عدد آنها بنا بر مشهور و بسیاری از اخبار و احادیث صحیح و معتبره و موثقه از مؤثره و مستفیضه و غیر آنها یکصد و بیست چهار هزار و بعضی یکصد و بیست هزار روایت شده و با عدد هزار توافق ندارد لذا بحدیث را با باید راجع بعد از انبیا و حمل بر سقط و افتادگی و تضعیف کرد یا بر خواص از انبیا و حمل نمود و همچنین است نسبت با وصیاء - و مراد از نبی فلا

بخش اخبار علی

۲۴۰

بنی عباس است که انقراض دولت آنها متصل بظهور حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه است و عدد خلفاء بنی عباس بمقتضای بعضی از اخبار چهل نفرند که سی و هفت نفر از آنها یکی بعد از دیگری خلافت کردند تا بعد از الله مستعصم و پس از کشته شدن مستعصم مدتها ملک از آنها گرفته شد و از امر خلافت برکنار شدند و قریب واقع شد و دو نفر دیگر از ایشان بعد از مدتها از زیاده بفرقه حکومت کرده اند و یکفر دیگر از آنها که حکومت پسند با و خاتمه میباشد عبد الله نامی است که مقارن با زمان خروج سفیانی حکومت خواهد کرد و در وقت حکومت مصر هم با عبد الرحمن نامی خواهد بود چنانچه در بخش اخبار صفا در این کتاب حدیث آن ذکر کرده خواهد شد و به ابن عبد الله عباسی قبل از در بعضی از فرمایشات امیر المؤمنین علیه السلام در همین بخش و همین جزو از این کتاب اشاره و نقل کردم - و حراد از نفس حرام در این حدیث شریف محمد بن الحنفی زکوة است که کشته شدن او در میان رکن و مقام در روز بیست و پنجم پابست و ششم ماه ذیحجه الحرام از علامت حمیه است و بعد از کشته شدن او پانزده روز زیاد تر نمیشود که قائم آل محمد علیهم السلام قیام بفرماید و صبح شهر رمضان هم از علامت حمیه است که بعد از خروج سفیانی تریب چهار ماه پیش از ظهور واقع خواهد شد

حدیث نجاة و سوره

۲۷۵

باب علامات ظهور الزمان

۲۴۱

غیبت نغمان در باب علامات ظهور ص ۱۴۵ بسند خود از ابی الطفیل روایت کرده که سؤا کرد این گوا از امیرالمؤمنین علیه السلام از غضب یعنی قیام قائم علیه السلام فرمود هیئات الغضب هیئات موتات فیهن (ببینند) موتات و را کب الذعلبة و ما را کب الذعلبة مختلط جو فها بوضیها یخبرهم بخبر فیقتلونه ثم الغضب عند ذلک

لغات ذعلبة شرماده ندر و وصین بروزن امیر هر چیزی بر هم چیده و دونا کرده و توار و تنک هودج پهن که از دوال یا موی بافند یا تنگی که از چو باشد یا تنک پالان شتر را گویند را کب ذعلبة مراد محمد بن الحسن نفس زکوة است و غضب مراد قیام قائم علیه السلام است که غضبناک و با شمشیر قیام میفرماید **یعنی** دور است قیام قائم علیه السلام دور است مرگهای پیش از آن است که در آن مرگها یا در میان آنها مرگهای دیگری است با آمدن شتر سواریکه بر شتر ماده ندر روی سوار باشد و چه شتر سواری که تنک شتر او در جوف او میخند شده یعنی سگم آن شتر از جای تنک خط گذارده بخوبی که گویا تنک او در شکم شتر میخند شده خبر میدهد ایشانرا یعنی اهل مکه را بخبری پس میکشد او را پس از کشته شدن او در آنوقت قائم که ما مور بغض است قیام میکند

بیت پنجاه و چهارم

۲۷۹

غیبت نغمان باب علامات ص ۱۴۹ بسند خود از حضرت امیرمؤمنان علیه السلام

بِحَبْرِهَا رَجَاءُ عَلِيٍّ

روایت کرده که فرمود بین بدی القائم موت آخر و موت ابیض و جرادی حینه
و جرادی غرچینه آخر کالدم فاما الموت الآخر فبالسيف والابيض فالظلم
(واما الموت الابيض فطاعون خلد)

یعنی در پیش روی قائم یعنی پیش از ظهور او مریک سُرخ خواهد بود و مریک
سفیدی و آمدن مریخ در وقت آن و مریخ در غروب وقت آن که مانند خون سُرخ
باشد پس مراد از مریک سُرخ کشته شدن بشر است و مراد از مریک سفید مر

مرض طاعون است

بِحَبْرِهَا رَجَاءُ عَلِيٍّ

غیبت نجاشی باب علامات ص ۱۴۹ بسند خود از اصبح بن مبانه روایت کرده
که گفتم سمعت علیاً علیه السلام يقول ان بین بدی القائم سنین خدای
یکذب فیها الصادق و یصدق فیها الکاذب و یقرب فیها الما حِل و ینف
حدیث و یطق فیها الرُّویضه فقلت و ما الرُّویضه و ما الما حِل قال
او ما نقرءون القرآن قوله وهو شدیدا محال قال پرید المکر فقلت و ما
الما حِل قال پرید المکار

لَعَنَتْ خُدَعَهُ بِمَعْنَى فِرْبِ مَاحِلٍ مَكَارٍ رُویضه یعنی پست و خفیه و بی لیا
یعنی شنیدم از علی علیه السلام که مفرمود پیش روی قائم یعنی پیش از
ظهور او سالهای فریبنده ای خواهد بود که تکذیب کرده شود در آنها را شکو

وَابْعَثْنَا لِيَوْمِ الْبُرْجِ

۲۴۳

وَتَصَدِّقُ كَرْدِه شُود دَر اِنهادر و نَعَكُو و تَقَرَّب يَابَد دَر اِنهادر شَخْص مَكَارِجِدَه وَرُ
 وَ دَر حَدِيثِ دِيكْرِي اسْت كَه فَرْمُودَه وَ سَخَرَانِي كَنَد دَر اِنهادر وَ بَيِّنَةٌ فَيَنْ كَفْتُمْ
 رُو بَيِّنَةٌ حَيْثُ وَمَا حِلَّ كَذَابْتُمْ فَرْمُودَه اِبْرَاهِيمُ اِنْ نَمَجُوا بِنِدْوَلِ خَدَاي تَعَالَى
 رَا كَه فَرْمُودَه وَ هُو شَدِيدُ الْمَحَالِّ فَرْمُودَه اِنْ مَحَالَّ ارَادَه فَرْمُودَه اسْت مَكَرَّرَا بِنِ
 كَفْتُمْ مَا حِلَّ حَيْثُ فَرْمُودَه بَعْنِي مَكَارِ

نَكَارَنَدَه گوید ظاهر اینست که در حدیث افتاده کی و سقطی باشد زیرا که
 راوی دو مطلب را از حضرت سؤال کرده و جواب از یکی از آن دو گفته شده
 و از رُو بَيِّنَةٌ جوابی فرموده این اثر در نهاییه و صاحب منتهی الارب در منتهی و
 غیر ایشان در غیر این دو کتاب گفته اند که در حدیث امراط الساعه که فرموده و اَنْ
 يَنْطِقَ الرَّوْبِيضَةُ فِي امْرِ الْعَامَةِ از حضرت سؤال شده که رُو بَيِّنَةٌ حَيْثُ نَارِ سُوَالِ اللَّهِ
 دَر جَوَابِ فَرْمُودَه اسْت كَه التَّائِقَةُ الْخَيْبِ بَعْنِي حَقْرًا حَقٌّ وَ بِنْتِ تَائِفٍ بَغَاءً بِكَلْفَةِ دَارِ

حَدِيثُ بَحْرِ الشَّيْءِ

۲۷۸

غَيْبِ نَعْمَانِي بَابِ السَّفِيَانِي صَرْحًا بَسَدَ خُودِ اِنْ حَارَتْ هُدَاي اِنْ اَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ رَوَا يَتَكَرَّرُ كَه فَرْمُودَه الْمَهْدِي اَقْبَلُ جَعْدًا بِخَدِّه خَالَ يَكُونُ مَبْدَاً
 مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَاذَا كَانَ ذَلِكَ حَرْجَ السَّفِيَانِي فَيَمْلِكُ فَرْمُودَه اَمْرًا سَعَةً اَشْهُرًا
 يَخْرُجُ بِالشَّامِ فَيَنْقَادُ لَهُ اَهْلُ الشَّامِ اِلَّا طَوَائِفَ مِنَ الْمُقِيمِينَ عَلَى الْحَقِّ بَعْضُهُمْ
 اَللَّهُ مِنَ الْخُرُوجِ مَعَهُ وَ بَاتِيَ الْمَدِينَةَ بِحَيْثُ جَرَّارٌ حَتَّى اِذَا انْتَهَى اِلَى بَيْتِ الْمَدِينَةِ

بِحُجَّتِهَا قَامَ انْجَاءُ عَلِيٍّ

خَسَفَ اللَّهُ بِهِ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَرَغُوا فَلَاقُوا قَوْمًا يَخْتَضِرُونَ مَكَانًا قَرِيبًا

لَعَاةٌ أَقْبَلُ وَصَفَاتٌ بَرَاءٌ بِرَأْسِهَا كَسَيَّاسِ عَسْوَاقِ عِثْمِ وَأَبْطُرِ بَنِي أَوْ مَابِلِ بَابِهَا
جَعَدَ شَخْصٌ بِحَيْدِهِ مَوْزًا كَوَيْبِ جَرَّارِ كَرَانِ رَوْجِيثِ جَرَّارِ وَشَكْرِيَّتِ كَرَاكَرِ تَحْتِ
نَوَانِدِ تَنْدِ حَرَكَتِ كَسَدِ بَيَا بَانِي أَسْتِ دَرْمِيَانِ مَدِينَةِ وَمَكَّةَ كَرِ شَكْرِيَّتِ بَانِي
دَرَّانِجَا بَرَزْمِينِ فَرُورُونَ

يَعْنِي مَهْدِي سَيَّاسِي عِثْمِ وَأَبْطُرِ بَنِي أَوْ مَابِلِ أَسْتِ وَمَوْهَائِ أَوْ دَرْمِ بَحَيْدِهِ
أَسْتِ وَبَرُورُ خَارَا وَخَالِي أَسْتِ أِبْتِدَاءِ قِيَامِ أَوْ أَسْمَتِ مَشْرِقِ أَسْتِ يَعْنِي مَقْدَمِ قِيَامِ
أَوْ أَسْطُرِ مَشْرِقِ مَشْرُوعِ مَيَشُودِ وَوَقْتِ كَرَانِ عِلَامَتِ ظَاهِرِ شَدِّ يَعْنِي مَشْرِقِ قِيَامِ كَرْدِ
سَفِيَانِي بِرُونَ مِيَا بَدِ وَبِقَدْرِ مَدَّتِ حَلِّ يَكُونِ حُكُومَتِ وَبِأَدِ شَاهِي كِنْدِ دَرِ شَامِ
بِرُونَ أَيْدِ وَأَهْلِ شَامِ مَطْبَعِ وَمَنْقَادِ أَوْ شُونَْدِ مَكْرُطَانْفَةِ أَيْ چِنْدَا زَقِيَامِ كِنْدِ كَانِ
بِحَقِّ كَرِ حَفْظِ مَبْكُذِ خَدَا أَنْفَارِ أَزِ بِرُونَ أَمْدَنِ أَيْشَانِ بَا أَوْ مِيَا يَدِ سَفِيَانِي بِمَبْكُذِ
بَا لَشَكْرِيَّتِ كَرَاكَرِ تَحْتِ جَمْعِيَّتِ بَكْرَانِي حَرَكَتِ كَسَدِ نَا أَيْنَكِه مَبْرَسَنْدِ بَرَزْمِينِ بَيَا وَ مَدِينَةِ
بِسِ خَدَا دَرَّانِجَا لَشَكْرِ أَوْ رَا بَرَزْمِينِ فَرُورُونَ وَابْتِ مَعْنَايِ كَفَنَةِ خَدَايِ عَزَّ وَجَلَّ كَرِ
فَرْمُودِهِ أَسْتِ وَ أَكْرِبِيَّتِي نَزْمَانِي كِه بِتَرَسَنْدِ بَسِ كَزِ شَتِي دَرَّانِ نَبْتِ كَرَفْتِه خَوَاهَنْدِ

شَدِّ بَعْدَابِ يَعْنِي بِغَيْرِ زَمَانِ بَرَزْمِينِ أَسْمَكَانِ نَزْدِ بَكِي

چند نجا و هفتی

ز ابعلا ۲۱۴

۲۴۵

غیبت طوسی چاپ تبریز ص ۲۱۴ بسند خود از محمد بن الحنفیه از آنحضرت روایت کرده
 که قال قلت له قد طال هذا الامر حتى متى فقال (قال) فحرك رأسه ثم قال انى يكون
 ذلك ولم يعرض الزمان انى يكون ذلك ولم يجهوا الاخوان انى يكون ذلك ولم يظلم
 السلطان انى يكون ذلك ولم يقم الزندق من فروين فيهلك ستورها و يكفر صدورها
 ويغير ستورها و يذهب بجهتها من فر منه ادرکه و من حارب قتلہ و من اعترله
 افتقر و من تابعه كفر حتى يعوم باكيان باك بيكى على دينه و باك بيكى على ديننا
 يعنى گفت که گفتم به آنحضرت بعضی امیرالمؤمنین علیه السلام که این امر یعنی قیام
 مهدی علیه السلام تا کی طول میکشد گفت پس حضرت سر خود را جنبانید پس
 فرمود کجا خواهد بود یعنی کجا با این زودی قیام خواهد کرد و حال آنکه هنوز
 زمان دندان گزیده یعنی شدت و فشار زمان اهل خود را بدندان نگرفته
 کجا خواهد بود آن و حال آنکه هنوز برادران یعنی تزکهای مشرقی جور و جفائی
 نکرده اند کجا خواهد بود آن و حال آنکه هنوز پادشاه ستمکار نشده کجا خواهد
 بود و حال آنکه هنوز کافر مخصوص زقروین بر نخواسنه که پرده های اهل انجارا
 پاره کند و نسبت کفر بزرگان انجا بدهد با انها گرفته و حبس و محنی کند و حصا
 های انجارا تغییر دهد و زیبایی و خوشی انجا را ببرد کسکه از او فرار کند او را در
 و کسکه با او جنگ کند انرا بکشد و کسکه از او کباره گیری کند فقیر و محتاج شود و
 کسکه تابع او شود کافر گردد تا اینکه بیاخرند و دود سینه از مردم در حالتیکه گریان

بچه‌ها را از اخبار علی

باشند بگذرند برای دین خود گیرند و بگذرند برای دینای خود گیرند
مؤلف گوید که بعضی چنین گمان کرده اند که مصداق این حدیث ظاهر شده
 و بعضی توجیهاتی کرده اند ولی آنچه بنظر می رسد هنوز مصداقی پیدا نکرده است
 که آنچه منفرع بر اوست ظاهر شده باشد و این قضایا و مراجع ضمیرها ^{راجع} بخود
 قریب است و مربوط بجاهای دیگر نیست چنانچه از ظاهر حدیث فهمید
 میشود و در نسبت مصداق آن قریب قیام سید حسنی از طالقان و قائم
 گیلانی باشد و آن وقتی است که جنگی مابین اهل مازندران و گرگان رخ
 دهد چنانچه بعضی از اخبار آن قبل اشاره شده و بعد از این هم خواهد
 شد - و در نسبت که در هنگام وقوع جنگ مروزی خراسانی با اشروسین
 و جوانان آذربایجان و ارضینه و ظهور فتنه ایشان در نزدیکی قزوین
 نزدیک کوه سرخ واقع در نزدیکی طالقان صورت گیرد چنانچه از حدیث
 علی بن مهزیار و تشریف او خدمت امام زمان و خبر دادن آنحضرت باین وقایع
 استفاده میشود و نگارنده این حدیث را در ردیف اخبار فائمه در محل خود
 ذکر خواهم کرد و همچنین خبر مروزی از کعبه اخبار را نیز در جای مناسب
 ذکر خواهم نمود که آن نیز اشعار بر همین معنی دارد ان شاء الله تعالی

چندینجا و هشتم

۲۱۰

عجبت طوسی. ص ۲۹۴ بسند خود از ابی الطفیل روایت کرده که گفت شنیدم از علی بن

ابن علی و ابی اناس

۲۶۷

ابی طالب علیه السلام که میفرمود اظلمت فئمة مظلمة عیاء منکشفة لا یجوزها
الا التومة قیل یا ابا الحسن وما التومة قال الذی لا یعرف الناس ما فی نفسه
یعنی سابه میبازد بر سر شما فئده ای نار بک کتده و کور کتده ظاهر اشکار بکه نجبا
نمپا بدازان مگر مرد گنهای که بپتدرباشد در نزد مردمان که کوی اورا نشاسد گفته
شد که یا ابا الحسن تومه چیست فرمود ان کوی است که مردم نشاسند شخص اورا از حیث

چند پنجاه و نهم

۲۸۱

نهج البلاغة در ضمن کلمات قصار میفرماید یأتی علی الناس زمان لا یقرَّب
فیه الا الما جل (الماجن من) ولا یظرف فیه الا الفاجر ولا یضعف فیه الا
المنصف یعدون الصدقة فیه غرما وصيلة الرجم منا والعبادة استظالة
علی الناس فعند ذلك یكون السلطان بمشورة الاماء وامارة الصبیان
وندیبر الخصیان

لغات ما جل بمعنای مکار و سخن چین و سعایت کتده نزد سلطان و خیر بند
(راپورت دهنده) و باج و خراج کبرنده و در بعضی از کتب ماجن نوشته شده و ان
بمعنای مرد شوخ چشم بیباک در گفتار و کردار است که مالک نداشته باشد از گفتن
و کردن هر سخن بد ناروا و کار زشتی ظریف بمعنای زیور کار زشت ناروا و ما
عفت عزم ناوان دادن و از مندی استظالة بلندی جستن و تکر کردن اماء کزبان
و دختران خصیان خواهر سرابان و کسانیکه مردی ندارند

بِحُجَّتِهَا رَمَى الْجَبَابِلُ

۲۱۴

یعنی میاید بر مردم زمانیکه تقریب پیدا میکند در آن زمان مگر مردم مکار خیله
 و در سخن چین سعایت کنند و خبر بزنند نزد پادشاه و باج و خراج بگیرند یا شوخ چشم
 بیبک در گفتار و کردار و کارهای زشت ناروا و زبوره دانسته نشود مگر مردم فاجر بد زبان
 و بد عمل و ناموثانی شناخته نشود مگر مردم با انصاف صدقه را غرامت و نایب داد
 و از مندی شمارند و اگر وصل رحم کنند برای منت گذاردن باشند و عبارت و بندگی
 کردن را برای بکتر کردن و بلندی بردیگران جتن بجا آورند پس در چنین زمانی پادشاه
 بهشورت کبزان و پاز زبان و دختران کار کند و امارت و ریاست با کودکان گردد و ندب پرکارها

با کسانیکه مردی ندارند شود

حَدِيثُ سَمِ

۲۱۲

نهج البلاغة در ضمن کلمات قصار میفرماید یا علی الناس زمان لا یبقی
 منهم من القرآن الا رسمه ومن الاسلام الا اسمه و مساجدهم يومئذ عامرة
 من البناء خراب من الهدی سکنها و عمارة اهل الارض منهم تخرج
 الفتنه و الیهم ناوی الخلیفه بر دون من شد عنها فیها و یسوقون من
 تاخر عنها الیها یقول الله سبحانه فبی حلفت لا یبقن علی اولئک فتنه
 اترك الحلیم فیها حیران وقد فعل و نحن نستقبل الله عشرة الغفلة

یعنی میاید بر مردم زمانیکه باقی نمانند در میان اهل آن زمان از قرآن مگر
 نقشی یا نشانه و نوشتنی و از اسلام مگر اسمی و مساجد ایشان در آن زمان آباد است

در ابعاد امر الزمان

۲۴۹

از حیث ساختمان و خراب است از جهت هادی و راه نما ساکنین و تعمیر کنندگان
آن بدترین اهل زمین اند فتنه از ایشان بیرون میناید و در آنها معصیت و گناه
جای میگردد بر میگردد و است در آن فتنه هر که را که از آن کناره گرفته و میکشاند
بسوی آن هر که را که از آن عقب مانده خدای سبحان میفرماید پس بحق خودم قسم
است که هر ایند بر میانگیرم البته البته فتنه ایو برای ایشان که شخص بود بار باشکبار
آن در حیرت و سرگردان ماند و میکند البته خدا این کار را و ما از خدا گذشت از
لغزش و بجزیرا در خواست مینمایم

از این حدیث شریف چند نکته استفاده میشود یکی باقی نماندن
از قرآن در آخر زمان مگر نوشتن و نقشی کتابه از اینکه در آن زمان غالباً قرآن
خوانده نشود و اگر بگذرد هم بخوانند در آن ندرت و تفکر نکنند و با احکام آن عمل
نمایند در حق از اسلام بجز اسم تنها باقی نماند و با اسم اقرار بمسلمانی کنند ولی
از آداب و رسوم آن بر کنار و بی اطلاع باشند سوخته آنکه در ساختن و تعمیر
ظاهری آن از نظر ساختمان و فرش و زینت بکوشند ولی هادی و راه نما
که مردم را بجز آداب خدا شناسی و دینداری و روش مسلمانی راه نمایی
کند در آنها نباشد چهارم آنکه کسانی که در آن مساجد جا بگیرند و در تعمیر ظاهر
آنها بکوشند بدترین اهل زمین مینباشند بعلت اینکه در اثر هواهای نفسانیه
و شهوات اینها بیک در خاطرها شان مینباشد ایجاد فتنه میکنند و القاء خلاف

بخش چهارم از جناب علی

۲۵۰

و نفاق میکند و اتش عداوت و دشمنی را در میان هر بگری میافروزند و افواج کثا
و معصیت را در خود جای میدهند و کسانی که از فتنه و فساد دور و بر کنارند
انهارا از روشی که پیش گرفته اند بر میگرددانند و با خود داخل در فتنه و فساد ^{بند} میشوند
و آنها را هم که عقب مانده اند از ایشان با خود همراه میکنند بچشم آنکه چون چنین
صفاحت در ایشان ظاهر شد خداوند پاک قسم یاد کرده که فتنه عظیمی بر ایشان انگیزد
که هر چند شخص حلیم و بروه بار باشد در حیرت و سرگردانی بماند و راه نجات و راه
برایشان نباشد و حضرت میفرماید که چنین علی را خدا با ایشان البته خواهد کرد

حدیث شریف دیگر

۲۸۳

نهج البلاغه در ضمن کلمات قصار میفرماید یا قی علی الناس زمان غصون
بعض المؤمنین علی ما فی یدیه و لم یؤمر بذلك قال لله سبحانه و لا تنسوا ^{الفضل}
ببینکم نهج فیه الأشرار و کسئل الأخیار و بیایع المضطرون و قد نهی
رسول الله صلی الله علیه و آله عن بیع المضطربین

لغات غصن دندان گرفتن مؤسرتوانگر و ثروتمند و بینیان نهج برخوان
و بلند شد مضطر بچاره شده بیع خرید و فروش کردن

یعنی میاید بر مردمان زمانی دندان گیرنده که شخص ثروتمند و توانگر بزند
میگردانند آنچه را که به دست خود گرفتند از مال و دارائی یعنی بخل میورزد و در راه
خدا بر بینوایان انفاق نمیکند و خرابی آنها نمیشود و حال آنکه خدای پاک و منزله

وَابْعَلَا فِي حَرْفِ زَا

۲۵۱

میفرماید فضل و احسان از آدمیان خود فراموش نکنید در آن زمان بپای خیزند و
بلندی جویند مردمان شر بر و بد یعنی ریاست کنند براهل ان زمان و دلیل و خوار
می شوند بندگان و خوبان و با یکدیگر خرید و فروش میکنند بچهارگان با با جبار و ادار
بخرید و فروش با یکدیگر کرده میشوند بچهارگان و حال آنکه از روی تحقیق نمی فرود
است رسول خدا صلی الله علیه و آله از خرید و فروش کردن بچهارگان

پوشیده نماید که در معنای فرموده حضرت و بیایع المضطرون چند وجه
بنظر می رسد که بعد از تحقیق در اطراف لفظ بیع و مبیاعه و معنای آن در این مقام شرح
داده خواهد شد بدانکه بیع در لغت بمعنای خریدن و فروختن و از لغات اضداد است
و بمعنای سعایت و سخن چینی کردن نزد سلطان نیز آمده چنانچه در قاموس و منتهی
الارب گفته اند که **بَاعَهُ مِنَ السَّلْطَانِ** یعنی سعایت وی کرد نزد سلطان و نیز گفته
اند که **بَاعَ** بمعنای ساعی و تمام و خریدار و فروشنده است و **بِإِيعَانِهِ** بمعنای خریدن
و فروختن و بیعت کردن است با یکدیگر قال الله تعالی **إِذْ بَايَعْتُمْ تَحْتَ الشَّجَرَةِ** یعنی
زمانیکه بیعت کردند با تو در زین درخت پس وجه اول از معنای **وِإِيعَانِهِ** المضطرون
یعنی مردم را تحت فشار قرار دهند بخوبی که بچاره شوند و از روی بچارگی و اضطرار املاک
و خانه و ضیاع و عقار خود را بفروشند و چه دوم آنکه مبیاعه بمعنای سعایت کردن
نزد سلطان باشد در این صورت معنی چنین میشود که فشار و بچارگی مردم بقدری شدت
کند که امر اعاشه آنها سخت شود که از روی ناچارگی خود را بسلطان فروخته یعنی حقوق از

بجای آنکه از اجاب علی

دولت بگیرند و بضر مردم در نزد سلطان سعادت و نمانی کنند و چه توّم آنکه مبتی
 بمعنای عهد و پیمان گرفتن باشد بنا بر این معنی چنین میشود که در آن زمان بر مردم
 چنان سخت گیری کنند که از راه اضطرار و بیچارگی عهد و پیمان بندند و پارای اعتماد دهند
 اینجوه سه گانه در صورتیست که بیایع بصیغه معلوم باشد و اما اگر بصیغه مجهول
 خوانده شود نیز در آن چند وجه احتمال میرود و میگوئیم وجه چهارم آنکه معنی
 چنین باشد که بیچارگی مردم بجدی رسد که در آن زمان دندان گرانها را به اشرا و کفالت
 بفروشد و برای شهوت پرستی و ترصنه خاطر بیگانگان بیچارگان و مضطربین فروخته
 شوند و اینها را ذلیل دشمنهای داخلی و خارجی کنند و چه پنجم آنکه مراد از مضطربین
 شیعیان و دوستان آل محمد و راهنمایان مردم باشند که اینها را محذور و ملزم کنند و
 تحت شکنجه و فشار قرار دهند و از اینها عهد و پیمان گرفته شود که سناکت باشند و بر
 ضرر عهد و پیمان گیرندگان و برخلاف خواستها و جور و جنایات و ظلم و تعدّیان ایشان
 سختی نگویند و قیامی نکنند و چه ششم آنکه مراد از مضطربین آل محمد علیهم السلام باشند
 که برای خاطر اشخاص بیدین و معاندین هتک حرمت اینها را نموده و روش و مسکات
 و طریقه و منهاج ایشان را بکفر و زندقه و الحاد بفروشدند

و جای هیچگونه تردید و شک و شبهه ای نیست که همه اینجوه مورد نفی صریح حضرت

خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله وسلم میباشد و
 چنانکه شریف در
 ۲۱۴

وَابْعَثُوا الرِّجَالَ

۲۵۳

سپزدهم بخارا انوار طبع طهران ص ۱۷۴ مُسْنَدِ رَوَايَتِ كَرْدِه از کتاب کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که فرمود لیا تهن علی الناس زمان یظرف فيه الفاجر و یقرّب فيه الما جن و یضعف فيه المنصف قال فقیل له متى ذاك یا امیر المؤمنین فقال اذا تسلطن النساء و تسلطن الاماء و امر الصبیان

یعنی هر آنه میاید البته البته زمانیکه بر مردم زیورک و دانا شمرده شود هر قدر بد زبان و بد عمل بی عفت و اهل فجور و تقرب یابد در آن زمان مرد شوخ پیداک در گفتار و کردار و رفتار و ناتوان گردد پانان توان شمرده شود در آن مرد با انصاف و تسلط در امور پیدا کنند زنها و مسلط در کار شوند کپزان یا دختران و ریاست و

فرمان فرمائی کند کودکان
بیت ششم و سیم
جد سبب

۲۱۵

سپزدهم بخارا ص ۱۷۶ از کتاب عدد قویه بسند خود از سلمان فارسی روایت کرده که گفت در خلوت وارد شدم بر امیر المؤمنین علیه السلام پس عرض کردم یا امیر المؤمنین متى القائم من ولدك فنفس الصعداء و قال لا یظهر حتى یكون امور الصبیان و نضع حقوق الرحمن و یغنی بالقرآن فاذا قتلت ملوک بنی العباس اولی العمی و الالباس اصحاب الرقی عن الاقواس بوجه كالتراس و خربت البصرة هناك یقوم القائم من ولد الحسن

یعنی چه وقت قیام میکند قائم از فرزندان تو پس آنحضرت نفس عمیق سردی

بِحَسْبِ حَالِكُمْ اَجَابِعُ عَلِيٍّ

کشید و فرمود ظاهر نمیشود قائم تا وقتیکه کارهای عامه در دست کودکان افتد
 و حقوق خداوند رحمن ضایع شود و به او از سرود و خوانندگی بفرمان تعنی شود
 با بفرمان مژغیش کرده شود با مردم از فرمان بینیا ز شوند و اعنائی به آن نکند
 و با احکام آن عمل ننمایند پس وقتیکه بکشند پادشاهان بنی عباس را صاحبان
 کوری و اشتباه کاری یعنی کوردلان گمراه و اشتباهکار که باطل را بصورت حق
 جلوه میدهند و صاحبان گمانها و انداختن تیرها یعنی دارای سلاحها و قوا^{هله}
 جنگی میباشند باروهای مانند سپرها یعنی باروهای پهن مانند سپر هستند
 و وقتیکه بصره خراب و ویران شود در آنوقت قیام میکند فائمه که از فرزندان

حُسن است

بقضیه آنکه کلمه تعنی را معانی چند است آنچه که در این مقام مناسب دارد یکی
 بمعنای سرودن و خوانندگی بلحن غناء است و دیگر بمعنای نگوهر و سر زین
 گردنت و دیگر بمعنای بینا ز شدن است و مراد از صاحبان کوری و البتة
 ترکهای بنی قنطورا هستند که شرح حالات آنها در جزو اول این کتاب در بخش
 سوم در اخبار بنویسه و در آنچه جزو که جزو دوم است قبلاً شرح داده شد در همین بخش
 لذا از تکرار آن صرف نظر شد و اما خرابی بصره مراد خرابی خیر است که ایضاً در

بجز و ج سفیانی ملعون

بیت یون چهارم خداست در

رابعاً في بيان ما

٢٥٥

من كتب كثر التعمال في سنن الاقوال والافعال تاليف علاء الدين علي بن حاتم الدين الشهر
بمقتى الهندي موضوع در حاشيه كتاب مسند احمد بن حنبل طبع مصر حردو ششم ص ٢٣
از علي عليه السلام روايت کرده كه فرمود ليا تبن على الناس ما ان يطوي فيه الفاجر
ويقرب فيه الماحل ويخرج فيه المصنف في ذلك الزمان تكون الامانة فيه مغنماً
والزكوة فيه مغزماً والصلوة تطاولاً والصدقة متناً وفي ذلك الزمان استشارة
الاماء وسلطان النساء وامارة السفهاء

لغات اطراء نيكوستودن وپرورش دادن فاجر کارزشت و ناروا کسندہ
مکار و جله و زو سخن چين و سعایت کسندہ و خبر برنده نزد سلطان مغنم مالها گویند که
از کفار حربي گرفته شود يا مالها که بي دست رنج بدست ايد مغزمتاوان دادن و از بند
چيزی شدن تطاول کردن دراز کردن و گردن کشي کردن و تکبر و بلند پروازی
و فقر کردن بر ديگران من مت گذاردن سلطان حجت و قدرت ملک و قهرمان
صفت نادان يا انکه قدر مال را نداند يا مسرف تهاکار

يعني هر چه ميايد البته البته بر مردمان زمانه که ستوده با پرورش داده شود
در آن زمان کارزشت و ناروا کسندہ و تقرب با بد مکار جيله و زو سخن چين و سعایت
کسندہ و خبر برنده نزد سلطان و عاجز و ناتوان شود در ان انصاف دارنده در ان
امانت مانند غنيمي باشد که از کفار حربي گرفته شود يا مانند مالي باشد که بدو
و دست رنج بدست ايد و زکوة ناوان و از بند شمرده شود و نماز برای تکبر و سخن

بِحَسْبِ مَا جَاءَ عَلَيْهِ

۲۵۶

کردن و سر بلندی بجا آورده شود و صدقه دادن برای منت گذاردن باشد در
انومان زمان قدرت و تسلط بر ملک پیدا کند و بجزان مستشار امور شوند و نادانان
و از حد تجاوز کنندگان بناهکار بر عامه مردم امارت و فرمانفرمایی کند

حد شصت و نهم

۲۱۷

منحنی کز العال در همان صفحه از آنحضرت روایت کرده که فرمود **وَالَّذِي بَعْدِي
لَا يَذُوبُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَتَّى يَجِيءَ الرَّايَاتُ السُّودُ مِنْ قَبْلِ خِرَاسَانَ حَتَّى يُوْتِقُوا حُجُومَ
بَنِي خَلَاتٍ بَيْيَانَ وَالْفَرَاتِ**

لَعَنَ رايات جمع رایت یعنی پرچم ایشان بستان خيول جمع خیل یعنی اسب نخلت جمع
نخل درخت خرما بستان بفتح با و سکون یا و سین بی نقطه شهر است در اردن در میان
حوران و فلسطین

يَعْنِي بحق آنکه جان من در دست او است هر شب و روزی تا اینکه
بیاید پرچمهای سیاه از طرف خراسان تا اینکه ببینند اسبهای خود را بد رختها
خرمای شهر بستان در منطقه اردن میان حوران و فلسطین و فرات

وَالسُّودُ که این پرچمهای سیاه که از طرف خراسان به بستان میاید
از پرچمهای سیاه است که از سمت طالقان بطرف کوفه میاید و بر طریق میدا
است فنز پرچمهای سیاه خراسانی بسیار شدید و خرابی ایشان بسیار است

حد شصت و دهم

۲۱۸

ابجد الحروف من

۲۵۷

منتخب کنز العمال ص ۳۳ عن علی علیه السلام قال لا يخرج المهدي حتى يقبل ثلث
وموت ثلث ويبقى ثلث

یعنی فرمود علی علیه السلام که بیرون نیاید مهدی تا اینکه ثلث مردم کشته شوند
و ثلث مردم هم بمیرند و یکث ثلث باقی بمانند

جد سبب هفتم

۲۱۹

منتخب کنز العمال ص ۳۳ از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود لا يخرج المهدي
حتى يبصق بعضكم في وجه بعض

یعنی بیرون نیاید مهدی تا وقتی که اب دهان بندازد بعضی از شما بر روی
بعض دیگر

جد سبب هشتم

منتخب کنز العمال ص ۳۳ از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا نادى مناد من السماء
ان الحق في آل محمد فعند ذلك يظهر المهدي على افواه الناس يشربون حبه
فلا يكون لهم ذكر غيره

یعنی وقتی که منادی ندا گذارد آسمان که حق با آل محمد است پس در آنوقت ذکر
اینکه مهدی ظاهر میشود در دهان مردم میافتد و آب حجت او را میاشامند
پس هیچ ذکری غیر از ذکر مهدی در دهان مردم نباشد

جد سبب نهم

۲۹۱

منتخب کنز العمال ص ۳۳ نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذا خرجت خيل

بِحَبْسِ خَاصِّهِ فِي الْجَبَالِ

السفيا في الكوفة بعث في طلب اهل خراسان ويخرج اهل خراسان في طلب المهدي
فيلتقي هو والهاشمي برايات سود على مقدمه شعب بن صالح فيلتقي هو والسفيا
بباب اصطر فتكون بينهم ملحمة عظيمة فظهر الرايات السود ونهت خيل السفيا
فعند ذلك يمتني الناس المهدي فيطلبونه

يعني زمانیکه بیرون آید لشکر سفیانی در کوفه میفرستد در طلب اهل خراسان
و بیرون میآیند اهل خراسان در طلب مهدی و باهاشمی یعنی سید حسنی هم میرسد
با پرچمهای سیاه که پیشرو آنها شعب بن صالح است پس او و سفیانی با هم تلافی میکنند
نزد دروازه اصطر و بین ایشان جنگ عظیمی واقع میشود پس ظاهر میشود پرچمهای
سیاه و لشکر سفیانی فرار میکنند در آنوقت مردم تمامی ظهور مهدی را دارند و او

را میطلبند
۲۹۲

بِحَبْسِ خَاصِّهِ فِي الْجَبَالِ

منحبه كثر المعال ص ۳۳ نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود بعث بحبس ابي المدي
فياخذون من قدر واعليه من ال محمد صلى الله عليه (والله) وسلم ويقتل من بين
هاشم رجلا و ذنبا فعند ذلك يهرب المهدي والمنصر من المدينة الى مكة فيبعث
في طلبها وقد لحقنا بحرم الله وامنه

يعني بر میانگیرانند و میفرستند یعنی سفیانی لشکری را بسوی مدینه پس میگیرند
کسانی را که توانائی بر او دارند از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و میکشند ازین

وَابْعَلَا لِعِلْمِ الزَّمَانِ

۲۵۹

هائشم مرد هائی و زبھائی را پس در آنوقت فرار میکند مهدی با منصرف از مدینه
بمکه پس بر مپا بگزاند در طلب ایشان لشکر را در حالتیکه آنها رسیده اند بحرم و آمن خدا

حَدَّثَنَا وَكَرَّمَهُ

ص ۲

صنعت کمال حال ص ۳۳ نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود اذ ابعث التقیانی الی

جبشاً فحنف بهم البداء وبلغ ذلك اهل الشام قال طليعتهم قد خرج المهدي فبايعه
وادخل في طاعته واولا قلائك فبرسل اليه بالبيعة وبعث المهدي حتى ينزل
بيت المقدس وبقل اليه الخراين وندخل العرب والعجم واهل الحرب والروم وغيرهم
في طاعته من عرقنا حتى يتنى المساجد بالصطنية وما دونها ويخرج قبله حلا
من اهل بيته بالشرق ويجعل السيف على اعناقهم ثمانية اشهر يقتل ويمثل ويتوجه
الى بيت المقدس فلا يبلغه حتى يموت

يعني وقتیکه بر مپا بگزاند و بفرستد بوی مهدی لشکر را پس زمین بیاید
انهارا بخود فرو سپرد و این خبر باهل شام میرسد سر لشکر سفیانی میگوید که مهدی
خروج کرده از روی تحقق پس بچتکن با او و بطاعت او درای و اگر نه تورا میگویم
پس بفرستد سفیانی بنزد او برای بیعت کردن او با مهدی و مهدی سر میگذراند و قتی
که در بیت المقدس فرود میاید و خزانه های آن بوی او نقل کرده میشود و عرب و عجم
و اهل حرب و روم و غیر ایشان طاعت او را بخرجتک میپذیرند تا اینکه بنا میکند
مسجد هائی در قسطنطینه و غیر آنجا و بیرون میاید پیش از او مردی از اهل بیت

بِحَسْبِهَا رُجَا عَلَيْهِ

بیرون مپاید از طرف مشرق و محل مپکند شمشیر را بردوش خود نداشت ماه مپکند
و مثله مپکند و بعت بیت المقدس متوجه میشود و پیش از رسیدن بیت المقدس

مپیژد
۲۹۱

بِت كَرُوا رُجَا

منحی کز العمال ص ۳۳ نیز از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود تفرج الفتن
بوجل منهم بومهم حملاً لا يعطهم الا السيف يضع السيف على عاتقه ثمانه اشهر
حتى يقولوا والله ما هذا من ولد فاطمه ولو كان من ولد فاطمه لرحنا بعزير الله بنى العبا
وبنى امية

یعنی گشایش میدهد و دور مپکند فتنه هارا با گشایش داده و دور کرده میشود
فتنه هابرد بیکه از ایشان است و خاری و مذلت میدهد ایشان را تا پنج ماه با ایشان عطا
و بخشش مپدهد مگر شمشیر مپگذارد شمشیر را بردوش خود نداشت ماه تا اینکه مردم
میکوبند که بذات خدا قسم است که این شخص از اولاد فاطمه نیست و اگر از اولاد فاطمه بود
هر اینه بر ما رحم مپکرد بچنگ میاندارد خدا او را با بنی عباس و بنی امیه

۲۹۵

حَدَّثَنَا سُوَيْدٌ

منحی کز العمال ص ۳۴ عن علی (علیه السلام) قال و یجالل الطالقان فان لله بها
کنوز الیت من ذهب و لافضة و لکن بهار رجال عرفوا الله حق معرفته وهم انصار
المهدی فی آخر الزمان

وَابْعَلَاكُمْ فِي الزَّمَانِ

۲۹۱

از علی علیه السلام روایت کرده که فرمود رحمت و خوشی برای طالقان باد زیرا که
از برای خدا در آن گنجها ایت که نه از طلا باشد و نه از نقره و لیکن در انجمن مردانی
هستند که شناخته اند خدا را حق شناختن او و ایشان یاران مهد هستند در آخرت

حَدِيثُ مُسْلِمٍ

۲۹۲

منحین کفر الحال ص ۳۳ از سعد اسکان از اصبع بن نباته روایت کرده است که گفت
خطب علی بن ابی طالب علیه السلام محمد الله واثی علیه ثم قال ایها الناس
ان قریشا ائمة العرب ابرارها ابرارها و فجارها فجارها ولا بد من ریحی تطحن
علی ضلاله و تذور فاذا قامت علی قطبها طحت بحدتها الا ان لطینها رو قاور و
حدتها و فلها علی الله الا واتی و ابرار عزی و اهل بیی اعلم الناس صفارا و احلم
الناس کبارا معارکة الحق من نقدتها مرق و من تخلف عنها حق و من لم یها
لحق اقا اهل الرحمة و بناخت الحکمة و بحکم الله حکمنا و بعلم الله علمنا و من صاد
سمیفا فان تتبعونا تبجوا و ان تولوا یعذبکم الله بایدینا بنافک ربی الذل من
اعناقکم و بنا یختم لایکم و بنا یلحق التالی و الینا یعنی العالی فلو لا استجبلوا
و لتناخروا القدر لامر قد سبق فی البشر لحدتکم بشباب من الموالی و ابناء العرب
و یبذ من الشیوخ کالمح فی الزاد و اقل الزاد الملیح فینا معتبر و لشیننا منظر لایا
و شیننا منضی الحما لله بالبطر و الحی و السیف عدو ما یهلك بالذاب و الدبيلة و
بما شاء الله من البلیة و النفیة و ایم الله الاعز الا کرم ان لو حدتکم بکل ما

نَجِيحُهَا وَمَا أَحْبَابُ عَلِيٍّ

٢٤٢

اعلم لقات طائفة ما الكذب وارجم ولو انقبت منكم مائة فلو بهم كالذهب ثم
انجبت من المائة عشرة ثم حدثهم فبنا اهل البيت حديثا لئلا اقول فيه لاحقا
ولا اعتمد فيه الا صيدا فخرجوا وهم يقولون علي من الكذب الناس ولو اخربنا من
غيركم عشرة فحدثهم في عدونا واهل البعى علينا احاديث كثيرة فخرجوا وهم يقولون
علي بن ابي طالب من اصدق الناس هلك حاطب المحطب وناصر صاحب العصب
وبقيت القلوب تقلب فمنها مشعب ومنها مجذب ومنها مصعب ومنها مستبب يا بني
لبتر صغاركم كباركم ولبراف كباركم بصغاركم ولا تكونوا كالغواة الجفافة الذين لم يفقهوا
في الدين ولم يعطوا في الله محض البعيتن كبيض بيض في اذحي ويح لفراخ فراخ ال محمد
من خليفة جبار عظيم مترف مستخف بخلفي وخلف الخلف وبالله لقد علمت نابل
الرسالات وانجاز العذات وتام الكلمات وليكونن من يخلفني في اهل بيتي
يا امر الله قوتي يحكم بحكم الله وذلك بعد زمان مكلح مفتح يشد فيه البلاء
وينقطع فيه الرجاء ويقبل فيه الرثاء فعند ذلك بعث الله رجلا من شامي رجلا
لا مرزبه يمله الحقد على سفك الدماء وقد كان في ستر وعطاء فيقتل قوما وهو
عليهم غضبان شديد الحقد حران في سنة بخت نصر يومهم خسفا ويقتلهم سو
عذاب وسيف دمار ثم يكون بعده هنات وامور مشتهات الا من شط الفرات الى النجف
٧ (كذا في النسخة) بابا الى القططانيات في آيات وافات متواليات يخدم شكا بعد
يقين يقوم بعد حين يبقو المدائن ويفتح الخرابن ويجمع الام بنفذهما شخص البصر

وَأَجْعَلْ لِكُلِّ حَرْفٍ مِّنَّا

۲۹۳

وَطَمَحَ النَّظْرَ وَعَنَتِ الْوُجُوهُ وَكَشَفَ الْبَالُ حَتَّى يَرَى مَقْبَلًا مَدْبُورًا فَيَا لَهْفِي عَلَى مَا
 أَعْلَمَ رَجَبٌ شَهْرٌ ذَكَرَ مَضَانَ تَمَامَ السَّنِينَ سُؤَالَ شَالَ فِيهِ أُمَّ الْقَوْمِ ذُو الْقَعْدَةِ يُقْتَدَرُونَ
 فِيهِ ذُو الْحِجَّةِ الْفَتْحُ مِنْ أَوَّلِ الْعَشْرِ إِلَّا أَنْ الْجَمْعُ كُلُّ الْجَمْعِ بَعْدَ جَادِي وَالرَّجَبُ جَمْعُ أَشْتَا
 وَبَعَثَ أَمْوَاتٍ وَحَدِيثَاتٍ هَوَاتٍ هَوَاتٍ بَيْنَهُنَّ مَوَاتٍ رَافِعَةٌ ذَلِيلًا دَاجِمَةً عَوْلَهَا
 مَعْلَنَةٌ قَوْلَهَا بَدِجَلَةٌ وَهَوْلَهَا إِلَّا أَنْ مَنَافَا مَأْ عَفِيفَةٌ أَحْسَابُهُ سَادَةٌ أَصْحَابُهُ
 يَنَادِي عِنْدَ صَطْلَامٍ أَعْدَاءُ اللَّهِ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ثَلَاثًا بَعْدَ مَرَجٍ وَ
 قِتَالٍ وَضَنْكَ وَخِيَالٍ وَفِيَامٍ مِنَ الْبَلَاءِ عَلَى سَاقٍ وَأَنْ لَأَعْلَمَ إِلَى مَنْ تَخْرُجُ الْأَرْضُ ذَا
 وَتَلَمَّ إِلَيْهِ خَزَائِنُهَا وَلَوْ شِئْتَ أَنْ أَضْرِبَ بِرِجْلِي فَأَقُولُ أَخْرَجِي مِنْ هُنَا بَيْضًا وَدَرَعًا
 كَيْفَ أَنْتُمْ يَا ابْنَ مَنَاتٍ إِذَا كَانَتْ سُبُوفُكُمْ بِأَيْمَانِكُمْ مُصَلَّنَاتٍ ثُمَّ رَمَلْتُمْ مِرْمَلَاتٍ لَيْلَةَ الْبَيْتِ
 لِيَسْخَطَنَّ اللَّهُ خَلِيفَةَ يَثِيبٍ عَلَى الْهَيْكَلِ وَلَا يَأْخُذَ عَلَى حِكْمَةِ الرَّشَاءِ إِذَا دَعَا دَعْوَانِ عِبْدِ
 الْمَدَى دَامِنَاتٍ لِلْمَنَافِعِينَ فَارْجَاتٍ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَّا أَنْ ذَلِكَ كَأَنَّ عَلَى رِغْمِ الرَّيَّانِ
 وَالْمُحَدِّثِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَوَاتُهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَالرَّوَاصِلِ أَصْحَابِهِ

لُغَات

رَوَى شَكْتًا وَرَدَنَ فَلَّ رَضْنَهُ يَأْفَتُنْ وَشَكْسُهُ شَدْنٌ وَكَيْتُ الْحَقِّ بِرِيَا دَاشْتُنْ حَقٌّ
 حَرَقَ أَرْدَبِنْ خَارِجَ شَدْنٍ حَقٌّ بَاطِلٌ وَنَاجِرٌ وَمُحَوِّشِدُنْ فَمَيٌّ بِرَكْسْتُنْ غَالِيٌّ كُنْدُ
 بَطْنِ دَرُونَ وَحَقِيقَتٌ حَتَّى نَكَا هَذَارِي دَيْبَلَهُ دَاهِيَةٌ وَبَحْتِي حَاصِرٌ بِجَبَلٍ وَتَنْكَرٌ وَضَبُّ
 عَيْبُ كَفْتُنْ وَدَشْنَامُ دَارِنٌ مَشْبَبٌ دَاهِجٌ كَرْدُنْ حَقٌّ أَرَبَاطِلُ يَأْفَتُهُ مَحْدَبٌ مَجْبُوبٌ

بِحُجَّتِمْ وَأَجَائِعِمْ

۲۶۴

زمینی که حاصل خیز نباشد منصب بقب افتاده و الوده بدرده شده مسببت شنا
دهنده بعضی بعضی سفیده تخم مرغ اداحی جاهای تخم نهادن فراخ جوجه ها
عزیز بردن زنبیل پلید بدکار بیباله دلا و رکارگذار و زیست ستمکار سخت
وزن مکرم کسی است که اصرار در نافرمانی خدا و رسول دارد و بطور خود ستری هر چه
میخواهد میکند و بناز و نعت پرده شده و ستمکار باشد مکمل ترش رو و تشریف
کننده مفسخ و مفسخ روشن و اشکار کننده عول بلند آوازی کردن در حال گیر
از جاء بتا خبر انداختن

یعنی بدرستی که قرین پیشوایان عربند نپکان ایشان برای نپکانشان و
بدان ایشان برای بدانشان آگاه باشید ناچار آسیای ضلالت و گمراهی
بگردش خواهد افتاد و قتی که بر قلب خود پاید ارشد نرم میکند بحدت و پیری
خود آگاه باشید که نرم شده ان شکست آورنده است و شکست آوردن ان برای
حدت و پیری ایت که در در رخه انداختن و شکست آوردن ان برای دشمنی با خدا
است آگاه باشید که من و نپکان از عترت من و اهل بیت من کوچکهای ماها
دانا تر و بزرگان ماها بود بار تر از همه مردم ما اینم با ما است بر یاد اشتهر خوبی
که خود را بر ما پیش اندازد از دین خارج شده و کسیکه مخالفت کند ما و عترت
و اهل بیت ما باطل و ناچیز و نابود شود و کسیکه ملازم ما باشد بما ملحق
شود بدرستی که ما اینم اهل رحمت و به ما گشوده شود در حکمت و بحکم خدا حکم
میکنیم و بعلم خدا و انا اینم و از راست گویند یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده اینم

وَابْعَلَا بِمَرْحَلَتِنَا

۲۶۵

پس اگر از ما پیروی کنید نجات مینابید و اگر از ما رو برگردانید خدا شمار بدستگاه
مآذات میکند بسبب مابند ذلت و خواری از گردنهای شما برداشته میشود و
به مآختم میشود نه شما و پیروی کنید از ما تا ما ملحق شوید و بازگشت غلو کند
بوی ما است و اگر شتاب نکنید و بتاخر بیندازید متابعت ما را اندازه گیری
کارهای شما برای امر سابقه دارید که در بیشتر بوده است و هر این حدیث
کردم شمار با جوانی از دوستان و غلامان و پسران عرب و پاره ای از پسران
سال دیده بچیزیکه مانند نمکت که در طعامی ریخته شود و انزال پذیرد و خوش
طعم کند و کتر چیزیکه در طعام ریخته میشود نمکت در ما است چیزیکه بدان عبرت
گرفته شود و برای شعبان ما است انتظار کشیدن بدرستی که ما و شعبان
ما پیرویم بوی خدا بادرون پراز حقیقت و در حمایت خدا با با حمایت کردن ازین
باشمشیر و بدرستی که دشمنان ما هلاک میشوند پذیرد گراهی و ذابیه و سختی
و با آنچه از بلاها و عذابها که خدا خواهد و سوگند یاد میکنم بذات خدا بیکه از هر
غلبه کننده ای غالبتر و از هر کرمی کرمتر است اگر حدیث کم برای شما آنچه را که
میدانم هر این طایفه ای خواهند گفت چقدر دروغ میگوید و میپرانند حرف را
و اگر انتخاب کم از میان شما صد نفر را که دلهای ایشان مانند طلا باشد پس
از آن صد نفر ده نفر را انتخاب کم و برای ایشان حدیثی بگویم که در حق ما اهل بیت
باشد حدیثیکه نرم و ملاهم باشد که نگفتیم مگر بحق و اعتماد نکنم مگر بر اوستی

بَحْرِ حَقَائِقِ اَبْنِ اَبِي بَكْرٍ

اخذت هر اینه بیرون بیرونند ایشان و میگویند علی دروغگوترین مردم است
 اگر اختیار کنم از غیر شما ده نفر را پس حدیث کنم ایشان را در حق دشمنان ما و آنهاست که
 بر ما ظلم و ستم میکنند حدیثهای بسیاری میگویند علی از راستگوترین مردم است
 هلاک میشود آورنده هیزم و بخیل و دلشک میشود عیب گو و دشنام دهنده و
 باقی میماند دلها در تعبیر و تعبیر بعضی از آنها راه جدا کردن حق از باطل را یافته
 و بعضی از آنها مانند زمین خشک معیوبی است که دانه سبز نکند و بیفانده
 باشد و بتعب و درد آلوده باشد و بعضی از آنها سب کشته و دشنام دهند
 و ناسزا گویند است ای پسر این من هر اینه باید بنویسید که چکهای شما در دنیا
 بزرگتر از شما و مهربانتر باشید بزرگتر از شما در باره کوچکتران شما و نباشد
 مانند گمراهان جفاکاری که تفقه در دین نکرده اند و آداب دین و دیانت
 را یاد نگرفتند و یقین خالص بخدا برای ایشان عطا نشده مانند تخم مرغی
 در آستانه مانده باشد و فاسد شده باشد خوشحال جوچه ها جوچه های
 ال محمد و وای برای ایشان از جبار ستمکار پلید بدکار بیبال در شتوی بیکه اصرا
 در نافرمانی خدا و رسول دارد و بطور خود سرانه هر چه میخواهد میکند و در دنیا
 و نعمت پرورده شده و ستمکار برایشه خود کرده استخفاف میکند فرزندان مرا و
 فرزندان فرزندان مرا و بذات خدا قسم است که هر اینه من دانشم نام نایل رسالتها
 و وعده های منجز و تمام کلمات را و هر اینه میباشد البته البته که جانشین من است

وَابْعَلَا بِمَرِّ زَمَانًا

۲۶۷

در خانواده من و آن مردیست که امر میکند با مرخصی و صاحب قوتی است بحکم خدا حکم میکند و این پس از زمان ترمش رویت که ترمش روی خود را واضح و آشکار کند است که در آن زمان بلا شدت کند و امیدها بریده شود و ریشه ها پذیرفته شود در آن هنگام بر مپا نگیرد خدا مردی را از کار دجله که فرمان دهد لشکر خود را و او را در مپکند او کینه ای که در دل دارد بر بختن خونها هر پنهان شخص در پوشش و پر کرده است پس میکند گروهی در حالتیکه برایشان سخت خشمگین است و کینه او گرم کننده و « قس جنتك و ابرافرو زنده است رویش و رویش بخت نصر است عده او بر زمین فرو رنده اند و بکشاند ایشان را بر شکر نازبانه های عذاب و پس از آن واقعا مهمه ای رخ دهد و اشتباه کاریها ظاهر شود اگرگاه باشید که از شرط فرات نامحرف و اطراف آن هفت و هفت ناطق طمانه و اطراف آن روی خواهد داد و علا مات و نشانه های پی در پی و افتهای بسیار ظاهر خواهد شد بخوبی که خدشه شک بعد از یقینی که در دل داشته اند در مردم ایجاد شود - قیام میکند پس از آنکه شهر بنا شود و خزینه ها گشاده گردد و مردم را بنفوذ بکند و در جمع میکند و چشمها راست می آیند و بیلندی نگاه میکند و روها قضا کند و حالها روشن شود تا اقبال کننده و پشت کننده شناخته شوند - پس اید ریغ و حکمت برای آنچه که میدانم در ماه رجب رخ دهد و رمضان ماه یاد آور است و در شوال کار انجام آید اگر در ذیقعد منقاد شود و در ذیحجه فتح روی دهد از اول دهه شاپد آید

مَجْرَهَاتُ الْجَبَابِغَةِ

محرم باشد) آگاه باشد که عجب شکفتی تمام عجب شکفتی بعد از جمادی و
 رجب است که پراکنندگان جمع شوند و مرده ها زنده شوند نازه های رسواکننده
 و رسواکننده و خوارکننده ای که در میان آنها مرگهائی واقع شود و جنگها و قتلها
 رود همد که در عقب آنها صداهاى ناله ها و فریادها بلند شود و گفتگوها در
 دجله و اطراف آن زیاد شود - آگاه باشد که در آن حال قیام کننده ای از ما
 که دارای حسه های باعفت است قیام کند و پاران او بزرگانی هستند که بعد
 از ستمگری بی اندازه دشمنان خدا با او باشند و ندا کرده شود بنام او نام
 پدرش در ماه رمضان سه مرتبه بعد از خونریزی و کشند و تنگی و فشار
 سواران و لشکریان و بلند شدن بلا بر روی رویای خود و من میدانم و دان
 و اما انتهای آن که در زبیر زمین پنهان است برای که بیرون خواهد آمد و زمین
 خزینه های خود را بچه کسی تسلیم خواهد نمود و اگر بخوام پای خود را بر زمین
 میزنم و میگویم به آن خزاین که از اینجا بیرون بیا که آنها عبارتند از شمشیرها
 و زرهها چگونه است حال شماها ای پسران صاحبان خصلتهای ناپسند
 بد زمانیکه شمشیرهای کشیده شما در دستهای راست شماها باشد و در دست چپ
 در روی رملهای خاک الود باشد در آن حال خدا باقی میگذاورد خلیفه خود
 را که ثابت در هدایت است و در حکم کردن رشوه نمیگردد - برای خلافت که هرگاه
 دعا کند بدعاها شیکه پایان و نهایت آن دور باشد دعاهاى او هلاک کننده و شکننده

در بیان حلال و حرام

۲۶۹

سرفه‌های منافقین و گشایش دهندگان است برای مؤمنین و دفع شدن از آنها است
برای بچاک مالیدن پنبه‌های آنها بیکدیگر پنبه‌هایشان بچاک مالیده شوند است
سنا پیش مختص خداست که پروردگار جهان بان است و رحمت بی منتهای خدا
برافای ما که تمام کننده دایره ابناء و پیغمبر است و برال و اصحاب و اباد

هفتاد و نهم

۲۹۷

منتخب کنز العمال ص ۳۳ مسند از محمد بن الحنفیه روایت کرده که گفت روزی علی
بن ابی طالب (علیه السلام) در مجلس خود فرمود - وَاللّٰهُ لَقَدْ عَلِمْتَ لَتَعْلَنَنَّيْ وَ لَتَخْلُقَنَّيْ
وَلَتَكْفُوْنَ اَكْفَاءُ اَلَا نَا بِمَا فِيْهِ مَا يَمْنَعُ اَشْقَاكُمْ اَنْ يَّخْضِبَ هٰذِهِ يَعْني لِحْتَهُ بِدَمٍ مِنْ
فَوْدِ هٰذِهِ يَعْني هَامَتَهُ فَوَاللّٰهُ اَنْ ذَلِكْ لَفِي عَهْدِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَ سَلَّمَ وَ لِيَدَّوْلُنَّ عَلَيْكُمْ هُوَ اَلَا بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلٰى اَهْلِ بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقِكُمْ عَلٰى اَهْلِ حَقِّكُمْ
حَتّٰى يَمْلِكُوْا الزَّمَانَ الطَّوِيْلَ فَيَسْتَحِلُّوْا الدَّمَ الْحَرَامَ وَ الْفَرْجَ الْحَرَامَ وَ الْخَمْرَ الْحَرَامَ وَ الْمَالَ
الْحَرَامَ فَلَا يَبْقٰى بَيْتٌ مِنْ بَيْتِ الْمُسْلِمِيْنَ اِلَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِمْ مَظْلَمَتُهُمْ فَيَاوِيْعُوْنَ بِيْتَهُ
مِنْ اِبْنِ اُمَّتِهِمْ يَقْتُلُوْنَ زَنَدِيْقَهُمْ وَ يَسْبُوْنَ خَلِيْفَتَهُمْ فِي الْاَسْوَاقِ فَاِذَا كَانَ كَذٰلِكَ ضَرَبَ
اللّٰهُ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ وَ الَّذِيْ فَلَاقَ الْحَبْتَةَ وَ بَرِيْ النَّتْمَةَ لَا يَزَالُ مَلِكٌ يَمِيْنُ اَمِيْنَةً مَا
لَهُمْ حَتّٰى يَمْلِكَ زَنَدِيْقَهُمْ فَاِذَا قَتَلُوْهُ وَ مَلَكَ اِبْنُ اُمَّتِهِمْ خِيْبَةً اَشْرَقَ لِقَى اللّٰهُ بِاسْمِهِمْ
بَدِيْنَهُمْ فَجَزَّوْنَ بِوَتِهِمْ بِاَيْدِيْهِمْ وَ اَبْدَى الْمُؤْمِنِيْنَ وَ تَعَطَّلَ الْجُوْرُ وَ تَهَرَّقَ الْبُرْءُ
وَ نَفَعَ الشُّجَاءُ فِي الْعَالَمِ وَ الْهَبْرَجُ سَبْعَةَ اَشْهُرٍ فَاِذَا قَتَلَ زَنَدِيْقَهُمْ فَالْوَيْلُ لِمَنْ اَبْدَى

بِحَيْثُهَا رَجَاءُ عَلِيٍّ

٢٧٠

فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ يَلْتَقِ بَعْضُ بَنِي هَاشِمٍ عَلَى بَعْضٍ حَتَّى مِنْ الْغُبَرَةِ تَغِيرُ حَسَنَهُ نَفَرًا عَلَى
الْمَلِكِ كَمَا بَغَا بِرَافِعِ بْنِ الْمُرَّةِ الْحَسَنَاءُ فَمِنْهُمْ الْهَارِبُ وَالْمَشْتُومُ وَمِنْهُمْ السَّنَاطُ
الْخَلِيعُ بِبَايَعِهِ جُلَّ أَهْلِ الشَّامِ ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى جَمَارِ الْجَزِيرَةِ مِنْ مَدِينَةِ لَؤْيَانَ فَيُقَاتِلُهُ
الْخَلِيعُ وَيَغْلِبُ عَلَى الْخَزَائِنِ فَيُقَاتِلُهُ مِنْ دِمَشْقِ إِلَى حِرَانَ وَيَعْمَلُ عَمَلِ الْجَبَابِرَةِ الْأُولَى
فَيَغْضِبُ اللَّهَ مِنَ السَّمَاءِ لِكُلِّ عَمَلِهِ فَيُبْعَثُ عَلَيْهِ نَفْيٌ مِنَ الْمَشْرِقِ يَدْعُو إِلَى أَهْلِ بَيْتِ
النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ (وَالْوَآلِدِ) وَسَلَّمَ هُمْ أَصْحَابُ الرَّايَاتِ السُّودِ الْمُسْتَضْعَفُونَ فَيَغْرَمُ
اللَّهُ وَيَنْزِلُ عَلَيْهِمُ النَّصْرَ فَلَا يُقَاتِلُهُمْ أَحَدًا لَمْ يَهْزَمُوهُ وَيَسِيرُ الْجَيْشُ الْعُطَايِي حَتَّى يَسْتَحْوِجُوا
وَهُوَ كَارِهِ خَائِفٌ فَيَسِيرُ مَعَهُ سِتَّةَ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مَعَهُ رَايَةٌ النَّصْرِ وَفِي الْبَيْتِ
فِي نَخْرَجَمَارِ الْجَزِيرَةِ عَلَى شَاطِئِ نَهْرِ فَيْلَقِي هُوَ وَسَفَاحُ بَنِي هَاشِمٍ فَيَهْزَمُونَ الْجَمَارَ
وَيَهْزَمُونَ جَيْشَهُ وَيَغْرُقُونَهُمْ فِي النَّهْرِ فَيَسِيرُ الْجَمَارُ حَتَّى يَبْلُغَ حِرَانَ فَيَتَّبِعُونَهُ فَيَهْرَمُ
مِنْهُمْ فَيَأْخُذُ عَلَى الْمَدَائِنِ الَّتِي بِالشَّامِ عَلَى شَاطِئِ الْبَحْرِ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْبَحْرَيْنِ وَيَسِيرُ
السَّفَاحُ وَفِي الْيَمَنِ حَتَّى يَنْزِلَ وَادِمْشَقَ فَيَفْتَحُ بِهَا السَّرْعَ مِنَ التَّمَاعِ الْبَرَقِ وَيَهْدَمُونَ
سُورَهَا ثُمَّ يَسِيرُ وَيَسَاعِدُهُمْ عَلَيْهَا رَجُلٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ اسْمُهُ نَبِيُّ فَيَقْتُلُهَا
مِنَ الْبَابِ الشَّرْقِيِّ قَبْلَ أَنْ يَمِضِيَ مِنَ الْيَوْمِ الثَّلَاثِي أَرْبَعِ سَاعَاتٍ فَيَدْخُلُهَا سَبْعُونَ
سَيْفَ مَسْلُوقٍ بِأَيْدِي أَصْحَابِ الرَّايَاتِ السُّودِ شَعَارُهُمْ أَمْتٌ أَمْتٌ أَكْرَثَلًا هَا فَيَمَّا إِلَى
الْمَشْرِقِ وَالْفَتْحِ فِي طَلَبِ الْجَمَارِ فَيَدْرِكُهُ كَانَهُ فَيَقْتُلَانِهِ مِنْ وَرَاءِ الْبَحْرَيْنِ مِنَ الْمَعْرَبَيْنِ وَالْيَمَنِ وَ
يَكُلُّ اللَّهُ لِلْخَلِيفَةِ سُلْطَانَهُ ثُمَّ يَسِيرُ مِيمَانَ أَحَدَهُمَا بِالشَّامِ وَالْأَخْرَمَةَ فَيَهْلِكُ صَاحِبُ

وَابْعَدُكُمْ بِالْحَرَمِ

۲۷۱

سجده الحرام و یقبل حتی تلقی جموعه جموع صاحب الشام فیه زمونه

لغات

اِکْفَاءُ خناییدن و کج کردن اِنَاءُ بمعنای ظرف قَوْدٌ کمرانه سَرَّکَهُ انرا هامة نیز گویند
تَدَاوُلٌ فرا گرفتن نوبت بنوبت و گردانیدن روزگار در میان مردم بقراب الدماء و بختن
خونها شَتَاءٌ دشمنی هَرَجٌ کشتن زیندیق بگزاه گروهی است از مجوس که قابل بدو خدا
هستند یا قابل نیور و ظلمت اند یعنی نور را مبدء خیرات و ظلمت را مبدء شرور دانند یا انکه
به اخوت و ربوبیت رب ایمان ندادند یا انکه بظاهر مؤمن و باطن کافر باشند
یا انکه ان معرب زن دین است و ان ما خود از زند است که کتابی است بلغت پهلوی
از زردشت بخت و پس از ان استعمال شده برای هر ملحد در دینی سِنَاطٌ بضم و کسر
سپین مرد کوسه را گویند که ریش نداشته باشد یا مرد تنگ ریش در رخسار پامردی
زنج اوریش داشته باشد و عارض او مؤن داشته باشد حمار الجزیره خروج کننده است
از جزیره که حضرت او را نظر حمار شمرده که او مردی بوده از عباد که پدرش مالک با صلیح
نام داشته که نام مدت چهل سال مسلمان و صاحب کرم وجود بوده و او ده پسر داشته
که هم برای شکار کردن بیرون رفتند و صاعقه آنها را بکمرته هلاک کرد پس پسرانش
حمار کافر شد و گفت بندگی منبکم خدا بئر که با بنطور بچه های مرا هلاک کرد و او ضرب
المثل بکفر شده حران نام شهریت در شام معتربین دوقریه تورا و توران برانگیزند

معنی

بِحَبْرِهَا وَالْحَبَا عَلَيْنَا

۲۷۳

بذات خدا قسم است که هر آنکه از روی تحقیق دانستد که مرا میکشد البته البته پس
از من برای خود خلیفه ای قرار میدهد و گنج و سزگون میشود مانند طرفی که
سزگون شود و آنچه که در آن رخنه گردد و منع کرده نمیشود بد بخت ترین شما
از اینکه رنگ کند اینرا یعنی ریش آنحضرت را بخون مریش پس بذات خدا قسم هر آنکه این
در عهدیت که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم خبر داده است ترا و هر آنکه ترا
میگردند شمارانویت بنویت یعنی یکی پس از دیگری این گروه با جیبتهایشان یعنی
بنی امیه که اهل باطل ایشانند و تفرقه میانند ازند در میان اهل حق شما تا اینکه
مالک میشوند ملک را زمانی طولانی پس حلال میدهند ریختن خون حرام را و
فرج حرام را و هر مست کننده حرام را و مال حرام را پس باقی مینماند خانه از خانه
مسلمانان مگر اینکه ظلم و ستم آنها در آن خانه داخل میشود پس ایوای بر بنی امیه
از پسر کبرایشان که میکشد کافریدین از ایشانرا و میگرداند خلیفه ایشان را در
بازارها پس وقتیکه چنین شد خدایا میاندازد بعضی از ایشانرا بجان بعضی دیگر قسم
به ان خدا بیکه شکافند و پیشکافند آنرا و افزیده و میافزیند بندگانرا همیشه ملک
بنی امیه ثابت و پایدار خواهد بود تا وقتیکه مالک شود کافر و پیدین از ایشان
پس چون انرا ندیق را کشند و مالک ملک شد پسر کبرایشان در مدت پنج ماه
میانند از خدا بیم و عذاب و سختی و قوت در حرب و دلبری را در میان خود
پس خراب و ویران میکنند خانه های خود را بدستهای خودشان و دستهای

وَأَجْعَلِ لَكُمْ آيَاتٍ فِي أَنْفُسِكُمْ

۲۷۳

اهل ایمان و معطل میشود سزخه ذات و ریخته میشود خونها و واقع میشود دشمنها در جهان و خونریزیها ناهفت ماه پس چون کافر و زندیق ایشان کشته شود وای پس وای بر مردم در آن زمان مستلط میشود بعضی از بنی هاشم یعنی بنی عباس بر بعضی دیگر تا اینکه از روی غیرت پنج نفر از ایشان غیرت میکنند بر ملک مانند غیرت کشیدن جوانان بر زن خو بروی خوش گل پس بعضی از ایشان فراری و بخت میشوند و بعضی از ایشان کوسه و پیریش و خلع شده از خلافت است که بزرگان و بیشتر از اهل شام با او بیعت میکنند و میرود بوی حار جزیره که آن خر و کینه کاست و آن اهل شهر بیت که مخصوص برای بیها و بتخانه است پس آن خلیفه خلع شد با او مقابله و کار و زار میکند و بر خزینه ها انجا غالب میشود و از دمشق تا حران که یکی از شهرهای شام است با او مقابله میکند و بروش گردنکشان قریبهای پیش از اسلام عمل میکند پس خدا بغضب سمانی بر او غضب کند پس بر میانگردد ضرب او جو از طرف مشرق که مردم را بطریق اهل بیت دعوت کند و ایشان حنا بر چپهای سبنا باشند و از ناتوانهای شیعیان و دوستان آل محمد شمرده میشوند پس عزت و غلبه میدهد خدا ایشان را و لشکر ضر و باری را برای ایشان فرو فرستد پس با ایشان احدی قتال نمیکند مگر اینکه او را شکست و فرار میدهد و در آنوقت سپر میکند لشکر قحطانی (مراد امام زمان علیه السلام است) تا اینکه بیرون میآید در حالتیکه کراهت دارد و ترسافنت پس با او سپر میکنند نه هزار فرشته با چیم

بخش چهارم از اخبار علق

نصر و جوان بمقی برای نخر کردن چار جزیره در کنار نهر پس نفاق میکنند و با سفاح
 بنی هاشم (یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام چنانچه از اخبار دیگر مستفاد میشود) پس
 فرار میکنند حار و لشکر او هم فرار میکند و اینها در نهر غرق میکنند و حار می رود بجزان
 که یکی از شهرهای شام است پس بدینال او می روند از اینجا هم فرار میکنند از ایشان و میروند
 بطرف شهرهای شام در کنار دریا ناهن می شود به بحرین و سفاح و جوان می روند بطرف
 دمشق و در اینجا فرود می آیند و تجارتی برقی اسافح میکنند و خراب میکنند براه
 و حصارها و پایگاههای آنرا پس از آن بنا و آباد میکنند و مردی از بنی هاشم که نام او
 نام پیغمبری است با ایشان مساعدت میکند و فتح میکند آنجا را از سمت دروازه شرقی
 چهار ساعت قبل از روز دوم که در آنجا وارد شده اند پس داخل میشوند در آن هفتاد
 هزار نفر یا بیشترهای کشته ای که بدستهای صاحبان پرچمهای سیاه است و
 شعار ایشان گفتن امت است و بیشتر کشته گان در سمت شرقی دمشق کشته شدند
 و جوان بمقی در تعقیب حار می رود در طلب او پس او را در میان دو جزیره در پشت بحرین
 می یابند و میکشند و آن دو جزیره در طرف بین واقع است و تکبیل می فرماید خدا برای
 آن خلیفه سلطنت او را پس بر می آید و نگراند دو نفر هنام را یکی از ایشان را در شام و دیگر
 را بمکه پس هلاک میکنند یا هلاک میشود آنکه صاحب مسجد الحرام است و لشکر و جمعیها
 او می روند بطرف لشکر و جمعیهای صاحب شام پس فرار می دهند و

چند هفتاد و نهم

وَابْعَادُوا خَلْفَكُمْ

۲۷۵

الترمذی الناصب ص ۱۷۸ از آنحضرت روایت کرد که ان علیاً علیه السلام قال اذا وقتت
التاریف حجازکم وجرى الماء بجنبکم فتوقفوا ظهوره

یعنی بدو سبکه علی علیه السلام فرمود وقتیکه واقع شدائش در حجاز شما
و جاز پشت اب در جنب شما پس انتظار بکشید ظاهر شدن او یعنی قائم آل محمد

علیهم السلام را

مؤلف گوید ظهورائش در حجاز بعضی از اخبار آن در جزو اول این کتاب
در بخش سوم شرح داده شد و بعضی دیگر از آن بعد از این محل خود شرح داده

میشود ان شاء الله تعالی و اما جریان اب در جنب نیز یکی از علامات قریب ظهور
است و باید دانست که بعضی از کجاها اینست که این علامت واقع شده و در این چند

سال اخبار اب در جنب جاری شده بوسیله آلات و اسباب منداوله لکن آنچه
از بعضی دیگر از اخبار مستفاد میشود مراد از جریان اب در جنب نه بوسیله آلات

و اسباب است بلکه در اثر طغیان فرات فرات منشق و شکافته میشود و بدین
الآت و اسباب اب در جنب جاری میشود و این علامت در سال فتح یعنی ظهور

واقع خواهد شد چنانچه حدیث راجع با هم موضوع در بخشهای بعد محل خود
در این کتاب ذکر خواهد شد و از که جری الماء هم که فعل لازم است میتوان

استغنی الاستدلال کرد که ظهور در جریان بخودی خود دارد نه جار بگردن آن
جد همتا و همتا

۲۹۹

تجرباتي في الدنيا والآخرة

الزام الناصب ص ١٨٨ از كتاب اربعين مير لوحى از على عليه السلام وابتكر
كه فرمود يقع التدابر والاختلاف بين اراء العرب والعجم فلا يزالون
يختلفون الى ان يصبر الامر الى رجل من ولد ابي سفيان يخرج من وادي
اليابس من دمشق فيهرب حاكمها منه ويجمع اليه قبائل العرب ويخرج
والجهمي والاصهب وغيرهم من اهل الفتن والشغب فيغلب السفياني على كل من يجاربه
منهم فاذا قام القائم بخراسان ان الذي اتى من الصين وملتان وجه السفياني في الجبل
اليه فلم يعلوا عليه ثم يقوم منافق بمجملان وبعينه المشرق في دفع شعبة عثمان
بجبهه الابر والديلم ويحدون منه النوال والنعم وترفع لولدى النود والرياف و
بفرقتها في الاقطار والحرمات وياتى الى البصرة ويخرج بها ويعبر الكوفة ويورثها
فغرم السفياني على قتاله ويهزم مع عساكره باستصاليه فاذا جهزت الالوف وقيل
الكبش الحزوف وصفت الصفوف فهوت الثائر ويعوم الاخر ثم يهضم اليماني لمخاض
التصيان ويقنل النضاري فاذا هلك الكافر وابنه الفاجر ومات الملك الصائب
ومضى لسبيله الناب خرج الدجال وبالغ في الاعواء والاضلال ثم يظهر الاحرة
وقائل الكفرة السلطان المأمول الذي تجر في غيبه العقول وهو التاسع من
ولدك فاحسن يظهر بين الركنين يظهر على الثقلين ولا يترك في الارض الا دين
طوبى للمؤمنين الذي دركوا زبانه ولحقوا اوائنه وشهدوا انامه ولاقوا اقوامه

لغات

ز ابعاد حرمنا

۲۷۷

تدابیر پشت کردن و بپایه شدن از هدیگر شغبت و شغبت برانگیزتن فتنه و بیابانه
 و حضومت و نزاع صین چین ملتان بضم میم و سکون لام شهرت از نواحی
 هند نزدیک غزنی که اهل آن مسلمانند (مجم البلدان) جیلان مراد گیلان است
 مراد از مشرق دوربنت شیب بن صالح باشد که از سمت سمرقند قیام میکند چنانچه
 از بعضی از اخبار دیگر استفاده میشود که بعضی از آنها در جزو اول این کتاب گذشت و
 بعضی در همین جزو و بعضی در جزوهای بعد خواهد آمد ابرو و ابر شهر منطقه است
 از خراسان دقلم در سمت شمالی قزوین واقع است و از شهرهای آن الموت است
 و نیز گفته شده که آنها طایفه ای هستند که نسبت آنها بر مبنی است که در آن ساکن
 اند و از زمین را ابر گویند و اسم بدران آنها ذکر شده که از چه سلسله و طایفه ای
 میباشند نوال عطا و بخش نود جمع نداء یعنی صداها توری خراب کردن و از
 نوساختن گش سر لشکر و سردار و بزرگ قوم حروف نرود لبر تاثر خونخواه نهوض
 قیام کردن بر روی دو پا صاب در شکار و نقض خطا کاران این مردمان پشت
 فرومایه

معنی واقع میشود پشت کردن و بریدن از یکدیگر و اختلاف در میان آنها
 عرب و عجم پس همیشه با همدیگر اختلاف کنند تا اینکه کار بدست مردی از اولاد
 ابی سفیان افتد که بیرون ابد از وادی بایس یعنی بیابان خشک بی آب و علف
 از دمشق پس حاکم آنها از او فرار کند و قبایل عرب در گرد او جمع شوند و بیرون

بَجْرَةُ خَرَّاسَانَ وَالْحَبَابِ عَلَوْنَ

۲۷۸

ابند رینچی و جرّهمی و اصهبّ یعنی هر کدام از آنها پرچم مخالفت را بلند کنند
 و قیام نماهند و غیر ایشان از اهل قسّه ها و دشمنها و نزاعها پس سفیانی غالب
 میشود بر هر که با او جنگ کند از ایشان پس از آن قاضی از سمت خراسان قیام کند
 و او کسی است که از چین و مولتان میاید پس سفیانی لشکرهای خود را بوی او
 میفرستد و بر او غالب میشود پس از آن قاضی از ما از گیلان قیام میکند و مشرفی
 بکجک او بر میخیزد برای دفع کردن پیروان عثمان یعنی سفیانی و اجابت میکند او
 را جمعی از اهل منطقه ای از منطقه های خراسان که آنها را ابر گویند و طایفه ای
 که آن از مناطق کوهستانی مازندران است و یکی از شهرستانهای آن الموت
 است و می یابند از او عطاها و بخشها و نعمتها و بلند کرده میشود بنفع فرزندان
 یعنی قائم آل محمد علیهم السلام صداها و پرچمها و متفرق میشوند در اطراف
 جهان و حرّمهای مشرف و میاید (قائم گیلانی) بجانب بصره و خراب و ویران
 میکند انجارا و معمور و آباد میکند بعد از خرابی کوفه را پس سفیانی عازم قناب
 او میشود و همت میگذارد بالشکر خود برای بچاره کردن او پس چون تجهم هزاران
 لشکر شد و جبهه بندینها و صف را پنها صورت و سر لشکری که مانند قوچ جنگی
 است کشته شد پس مهیّر شخص خوشخواه و بجای او دیگری قیام کند پس بیای خیر
 یمانی برای جنگ کردن با سفیانی و میکند شخص نصرانی را پس چون آن کافر پس
 فاجرا و هلاک شدند و پادشاه در ستکار مرد و نایب و راه او را پیش گرفت

وَابْعَلَاكُمْ فِي الْبَنَاتِ

۲۷۹

پس و ن میابد رجال و مبالغه میکند در گناه کردن و از راه بیرون بردن پس
در آنوقت ظاهر میشود قائم بامر یعنی حضرت یقیناً الله علیه السلام که او است کشته
کافران و سلطانیکه از روی ظهور او داشته شده و او انچنان گویاست که عقلها در غیبت
او متحرک و سرگردانت و او نهان فرزندت با حقین که ظاهر میشود در میان دور کن
یعنی رکن و مقام در مسجد الحرام و اشکار میشود بر همه ادیان و پریان و باقی نمیکند
در روی زمین مردمان پست و فرومایه و بدین را خوشحالان مؤمنهایی
که در آن میکنند زمان او را و با او پیوسته میشوند در اوقات ظهور او و میپسندند

روزهای او را و ملاقات میکنند خویشان و نزدیکان او را

هفتم و هشتم

۳۰

ملاحم و فتن صاها بسند خود روایت کرده از حسن بن محبوب که گفته است من خطبه
لِوَلِيِّنا عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ فِي آخِرِهَا مَا هَذَا لَفْظُهُ - وَقَدْ عَهَدَ إِلَى رَسُولِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ لِمَ تَلْنِ الْفِتْنَةَ الْبَاغِيَةَ وَالْفِتْنَةَ النَّاكِثَةَ وَالْفِتْنَةَ
الْمَارِقَةَ أَمَا وَاللَّهِ يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ لَمَلَأْنَا أَبْدِيكُمْ مِنَ الْأَعْجَابِ وَلِنُخَذِّنْ مِنْهُمْ الْأَعْبَدُ
وَأَمَّاتِ الْأَوْلَادِ وَضُرَابِ النِّكَاحِ حَتَّى إِذَا امْتَلَأَتْ أَبْدِيكُمْ مِنْهُمْ عَطَفُوا عَلَيْكُمْ عَطْفَ
الضَّرَائِمِ الَّتِي لَا تَبْقَى وَلَا تَذُرُ فَضْرًا بِأَعْيَانِكُمْ وَكُلُّوْا مَا آفَاءَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَوَرِثُوا كَرْمَ
أَرْضِكُمْ وَعَقَارَكُمْ وَلَكِنْ لَنْ يَكُونَ ذَلِكَ مِنْهُمْ إِلَّا عِنْدَ تَغْيِيرِ مِنْ دِينِكُمْ وَفَسَادِ مِنْ أَيْشِكُمْ
وَاسْتِخْفَافِ بَحْرِ أُمَّتِكُمْ وَتَهَاوُنِ بِالْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ (فَذَوْقُوا بِمَا كُتِبَتْ

اَبْدَ بَكْمَ وَمَا لَلَّهِ بِظِلَامٍ لِلْبَعِيْدِ

لُغَاتٌ

فِيَّةٌ جَعِبَتْ بِأَعْيُنِهِ كَمَرَاهُ مَرَادٌ مَعَاوِيَةَ وَصَاحِبِيَانِ صَفِيْنِ اسْتَفَاكْتُه شَكَنْدَ كَلَّ
عَهْدٌ وَبِيْمَانٌ مَارَقَةٌ بِهَرُونَ رَوْنَدِكَا نِ اَزْدِيْن - اَزْدُومُ مَرَادُ اصْحَابِ جَلٍّ اسْتَقْوَمُ
مَرَادُ خَوَارِجٍ نَهْرٌ وَاَسْتَدَّ جَمْعُ عِبْدَاتٍ بِعَنِي مَبْدُؤُ ضَرَابٌ جَمْعُ ضَرْبٍ بِمَعْنَى قِيَمِ
ضَرَاغِمٍ جَمْعُ ضَرَاغِمٍ بِمَعْنَى شَيْءٍ دَرْتَنَدُ وَكَذَلِكَ نَسْرُوفُ وَبُرْدُنٌ وَبَارَهُ كَرْدُنٌ قِيَمٌ غَنِيْمَتٌ عَقَا
بِقَعْقَعِيْنِ بَرُوزِنِ مَحَابِ زَمِيْنِ وَابِ وَرِخْتِ وَاسْبَابِ خَانَةِ وَمَا سَنَدِ اِيْمَانِهَا

مَعْنَى

بعضی از خطبه مولای ماعلی علیه السلام است که در او اَخْرَاجُ مِیغْرَ مَابِدِ اِنچه را که
لَفْظَانِ اِسْتِ . وَتَحْقِيقُ عَهْدِ كَرْدِ بَا مَنِ رَسُوْلِ خَدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَبِهِنْ فَرُوْ
يَا عَلِيُّ هَرَا بِنْدِ قَتَالِ خَوَاهِي كَرْدِ بَا كَرُوهُ كَمَرَاهُ بِعَنِي مَعَاوِيَةَ وَاصْحَابِيْنِ وَبَا كَرُوهُ نِيَكِ
شَكَنْدَهُ عَهْدٌ وَبِيْمَانٌ خُوْدِ بَاشَنْدِ بَعْدِ اَزْ عَهْدِ وَبِيْمَانِ بِيْتِنِ بِعَنِي طَلِيحِ وَزُبَيْرِ وَاصْحَابِ
جَلٍّ وَكَرُوهُ نِيَكِ اَزْدِيْنِ خَاْرِجِ شُوْنْدَهُ اَنْدِ بِعَنِي خَوَارِجِ نَهْرٌ وَاَنْ اَكَاةُ بَاشَنْدِ مَبْدُؤُ خَدَا
قِيَمِ اسْتِ اِيَكْرُوهُ عَرَبِ هَرَا بِنْدِ رُو بَرُوِي سَمَا پُرَا اَزْ عَجْمِ خَوَاهَدِ شُدِ وَازَا اِيْشَانِ بِنْدِ
وَخَلَا مَانِ وَكَبِيْرَانِيَكِ صَاحِبِ فَرَزَنْدَانِ شُوْنْدِ خَوَاهَدِ كَرْفَتِ وَاسْتَامِ نَكَا حَا يَا اِيْمَانِهَا
خَوَاهَدِ كَرْدِ نَا اِيْنِيَكِ پِيْشِ رُوِي خُوْدِ رَا پُر كَنْدِ اَز اِيْشَانِ نَا اَنْدَا زِه اِيَكِ بَر كَرْدِ نَدِ بَر
رُوِي سَمَا مَاشَنْدِ بَر كَشْتِنِ شِيْرَانِ شَكَا رِي كِه نَدَرِيْدَه سَمَا رَا بَاقِي نَكَا رَزْدِيْنِ مَبْدُؤُ

وَابْعَلَامٍ مِّنَ الزَّيْتِ

۲۸۱

گردنهای شما را و میخورند آنچه را که خدا عنایت داده است بشما و وارث میشوند زمین
 و آب و ذراعات و اناث البیت و خانه های شما را و لیکر اینها وقتی میشود که دین
 خود را تغییر دهند و نقشهای شما فاسد شود و در حق ائمه و پیشوایان خود
 استحقاق کنند و علمای خود را که از اهل بیت پیغمبر شما هستند خوار و خفیف کنند
 پس بچشید بیت آنچه که کس میکند دشمنهای شما گناه از آنکه سب میشود که مبتلا
 باین بلاها شوید و خداست مکار بر بندگان نیت
ان **هفتاد و نهم**

ملاح و فتن . ص ۱۴۵ بسند خود روایت کرده از ابی سالم حیان که گفته است باعلی بن
 ابیطالب علیه السلام در کوفه بودیم پس روزی از روزها که در نزد او بودیم
 فرمود . ای سبط من الاسباط یقاتل علی حق یقوم ولن یقوم و الا مرلهم
 فاذا کثروا قتلنا فقتلوا قتلهم بعث الله اقواما علیهم من اهل المشرق فقتلهم
 بددا و احصاهم عددا و الله لا یملکون سنة الا ملکنا سنین و لا یملکون سنین
 الا ملکنا اربعین یوما من ثلاثمائة تخرج الی یوم القیمة الا لو شئت لسمیتکم
 سائتها و ناعتها **معنی**

هر سبطی از سبطها که بحق قتال میکند هر اینه قیام خواهد کرد و هر که قیام نمیکند
 در حالتیکه امر برای ایشان معنی برای دشمنان باشد پس چون بسیار شدند
 و رغبت و هم نفسی کردند و کشند کشته خودشان را برانگیزاند خدا بصره

بِحُجَّتِهَا فِي أَيَّامِ كَلْبٍ

ایشان گروهها پسر از طرف مشرق پس میکشند ایشان را در حالتیکه منفرد شد
 باشند و شمرده تر باشند از جهت عدد و شماره بذات خدا قسم است که مالک نمیشوند
 سالها مگر آنکه مالک میشود ما دو سال را و مالک نمیشوند دو سال را مگر اینکه
 مالک میشود ما سبصد سال الا چهل روز از سبصد سال را که بقیامت باقیمانده
 یعنی سلطنت ما تا چهل روز بقیامت مانده باقی خواهد بود آگاه باشید
 که اگر بخوایم هر این نام ببریم برای شما راننده و فریاد کننده انجمنها را

۳۰۲ حَدِيثُ هَشَادِمٍ

ملاحم و فتن ص ۱۴۵ نیز رسید خود را از حضرت روایت کرده که فرمود بِنَقْصِ
 الْاِسْلَامِ حَتَّى لَا يُقَالَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ فَاِذَا فَعَلَ ذَلِكَ ضَرَبَ يَسُوبَ الدِّينِ بِدِيْنِهِ
 فَاِذَا فَعَلَ ذَلِكَ بَعَثَ اللهُ قَوْمًا يَجْتَمِعُونَ كَمَا يَجْتَمِعُ قُرْعُ الْخَرْيْفِ وَاللَّهُ اِنِّي لَاعْرِفُ
 اَسْمَ امِيرِهِمْ وَمَنَاخَ رِكَابِهِمْ

معنی آن میشود عمل با حکام اسلام تا اینکه لا اله الا الله هم گفته نشود پس وقتی
 که کارد با پنجار سپید پزند پادشاه دین یا زهر خود و وقتیکه زهر خود را بزنند
 بر میانگیزند خدا گروهها که با هم جمع و پیوسته شوند همچنانکه پاره های آب
 منفرق یکدیگر پیوسته میشوند و بذات خدا قسم است که من هر اینه می شناسم
 نام امیر و فرمانفرمای ایشان را و خوابگاه مرکبهای ایشان را

۳۰۳ حَدِيثُ هَشَادِمٍ

وَأَبْعَلَا لِحُرِّ مَنَا

٢١٣

مَلَأَهُمْ وَفَتَنَ . ص ١٠١ . لَسْبَدُ خُودًا زُحْرَتِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَوْجًا
كُرْدِيَّةً كَرِيهَةً بِابْنِ عَبَّاسٍ فَرَمُودَ . بِابْنِ عَبَّاسٍ قَدْ سَمِعْتَ أَسْئَاءَ مُخْتَلِفَةً وَلَكِنْ
حَدَّثْتَ أَنَّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ قَالَ نَعَمْ قَالَ أَوَّلَ فِتْنَةٍ مِنَ الْمُنَابِتِينَ أَمَارَةَ الصَّبِيحِ
وَتِجَارَاتٍ كَثِيرَةً وَرَبِيعَ قَلِيلٍ ثُمَّ مَوْتَ الْعُلَمَاءِ وَالصَّالِحِينَ ثُمَّ حَطَّ شَدِيدًا بِدَمِ الْجُورِ
وَقَتْلِ أَهْلِ بَيْتِي الظَّهْمَاءِ بِالزُّورَاءِ ثُمَّ الشَّقَاقَ وَنِفَاقَ الْمُلُوكِ وَمَلِكِ الْعِجْمِ فَإِذَا
مَلِكُكُمْ الرَّكَّ فَعَلَيْكُمْ بِأَطْرَافِ الْبِلَادِ وَسُوحْلِ الْبَحَارِ وَالْهَرَبِ بِالْهَرَبِ ثُمَّ تَكُونُ
فِي سَنَةِ خَمْسِينَ وَمِائَتَيْنِ وَحَمْسٍ وَثَلَاثَ فِتْنٍ فِي الْبِلَادِ فِتْنَةٌ بِمِصْرَ الْوَيْلَ الْمِصْرَ وَالنَّاسِ
بِالْكُوفَةِ وَالثَّلَاثَةَ بِالْبَصْرَةِ وَهَلَاكَ الْبَصْرِيُّونَ مِنْ رَجُلٍ يَنْدُبُ لَهَا الْأَصْلَ وَالْأَقْرَبَ
فَيَصِيرُ النَّاسَ فِرْقَتَيْنِ فِرْقَةٌ مَعَهُ رَفِيقَةٌ عَلَيْهِ فَيَمُوتُ فَيَدْرُومُ عَلَيْهِمْ سَنِينَ ثُمَّ يُولِي
عَلَيْكُمْ خَلِيفَةً فَتُظَلِمُ بِعِيْنِ فِي السَّمَاءِ الْقِتَالِ وَفِي الْأَرْضِ الْجِبَارِ فَيَسْفِكُ الدَّمَ
ثُمَّ يَمْرُجُ الدَّمَ بِالْمَاءِ فَلَا يَبْقَدُ رَعْلِي شَرِيهٍ وَيُهْجَمُ عَلَيْهِمُ الْأَعْرَابُ بِقَتْلِ الْخَلِيفَةِ فَيَقْتُلُوا
الْجُورَ وَالْفُجُورَ مِنَ النَّاسِ وَيَجْعَلُكُمْ رَايَاتٍ مُشَابِعَاتٍ كَانَتْهُمْ نِظَامَ مَنْظُومَاتٍ
أَنْعَطْنَ فِتْنًا بَعْنِ فَإِذَا قَتَلَ الْخَلِيفَةَ الَّذِي عَلَيْكُمْ فَوَقَعُوا خُرُوجَ الْأَبِي سَفِيَّانَ
وَأَمَارَةَ عِنْدَ هَلَاكَ مِصْرَ وَعِنْدَ هَلَاكَ مِصْرَ خَشَفَ بِالْبَصْرَةِ خَشَفَ بِكَلَاهَا وَأَرَجَاهَا
وَحَسْفَانَ الْخِرَانَ بِبُوقِهَا وَمَسْجِدَهَا مَعَهَا ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ طُوفَانُ الْمَاءِ مِنْ نَهْجِ مِنَ
السَّيْفِ لَمْ يَبْجِ مِنَ الْمَاءِ الْأَمِنْ سَكْرَ ضَوَائِحِهَا وَتَرَكَ بَاطِنَهَا وَمِصْرَ ثَلَاثَ خُوفٍ
وَسِتَّ زَلَالٍ وَقَذَفَ مِنَ السَّمَاءِ ثُمَّ بَعْدَ ذَلِكَ الْكُوفَةُ وَيَكُونُ السَّفِيَّانِيُّ بِالسَّامِ

بِحَقِّهَا فِي الْحَبَائِعِ

فَإِذَا صَارَ حَيْثُهَا بِالْكَوْفَةِ تَوَقَّعَ لِحْزَالِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ تَحْتَ الْكَعْبَةِ
فَبَتَّمَنِي الْأَحْيَاءُ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّ أَمْوَالَهُمْ فِي الْحَيَوَةِ يَمْلَأُهَا عَدْلًا كَمَا مَلَّتْ جَوْرًا

مَعْنَى

ای ابن عباس بتحقیق که شبند ای چیزهای مختلفی را ولیکن حدیث کن تو خدا از
تو خوشود شود گفت اری فرمود اول شروع فتنه از سال دو بیت هجری است
و ان فرمانفرمایی کردن کودکان و بسیار شدن تجارتها و کم شدن منفعتها
و سودها است پس از آن مردن علماء و دانایان و شایستهگان است و پس
از آن فحطی سحت و پس از آن ظلم و جور و کشته شدن اهل بیت من است ^{بالتسبیح}
در بغداد پس از آن خلاف و دشمنی کردن و ضرر رسانیدن مردم و در مشقت انداختن
و شکست دادن بیکدیگر و نفاق یعنی دور و دور زبان بودن با همدیگر است که در
میان پادشاهان و پادشاه عجم واقع شود پس وقتیکه ترکها مسلط بر شما و ما
رقاب شما شوند و بر شما پادشاهی کند بر شما باد که متفرق شوید در اطراف
شهرها و کناره های دریاها و فرار کردن از مکانهای خود پس از آن در سلا
رویت و پنجاه و پنج و پاسبه فتنه های در شهرها رو میدهد یکی فتنه ای که
در مصر واقع میشود ایوای بر فتنه مصر و دوم فتنه ایست که در کوفه واقع شود
سوم فتنه ای که در بصره واقع میشود و نابود شدن یا هلاک شدن اهل آن از
مردیکه سرعت و شتاب اجابت کرده شود برای وقوع آن فتنه و ان مردی اصل

وَأَجْعَلِ لَكُمْ آيَاتٍ

۲۸۵

و فرعی است که هیچ اصلی و فرعی ندارد پس در آنوقت مردم در فرقه میشوند بکفر
با او همراه شوند و فرقه برضرا و قیام کنند پس آنمرد سالیانی در میان ایشان درنگ
و دوام پیدا میکند پس از آن والی شود بر شما خلیفه ای که درشت خو و سنگدل باشد
که در آسمان او را قتال یعنی بسیار کشده خوانند و در زمین او را جبار یعنی سرکش و متمکنا
خوانند پس خونها را میریزد و بآب مزوج میکند که کسی قادر بر آسایش آن نباشد و
بر عربها هجوم میاوردند و خلیفه را میکشند پس اسکارا میشود تمکری و کارهای رشت
نار و در میان مردم میاید شمارا پرچمهای پی در پی یعنی حوزج کشندگان از هر طرف که کویا
انها هم پوسته و منظمه و با هم یکی بوده اند و از هم بریده شدند و باز هم پوسته و یکی شده
اند پس چون آنکه خلیفه شما است کشته شد منظر باشد خروج ال ای سفیان را و خروج و
فرمانهای کردن او وقتی است که مصر هلاک شود یعنی اهل آن نابود شوند و وقت هلاک
و نابود شدن مصر خنی یعنی بزمن فرورفتنی در بصره واقع میشود که زمینهای حاصل خیز
و کرانه های چاههای ایشان بزمن فرورود و در خوف و بکر بیازا و مسجد آنها با هم دیگر
روی دهد بعد از آن طوفان و طغیان کند که آنها نیکه از شمشیر نجاه بافته اند از عرف شدن
در آب نجاه نباید مگر کسانی که در اطراف خارج بصره باشند و در داخل آن نباشند
و در مصر سه مرتبه زمین فرورفتن و خوف واقع شود و شش مرتبه زلزله و سنگ باران
از آسمان واقع گردد پس از آن لشکر کوفه رخ دهد و سفیانی در آنوقت در شام خواهد
بود لشکر کوفه میفرستند زمانیکه لشکر او بکوفه رسید انظار ظهور بهترین ال محمد را

بِحَسْبِ مَا فِي الْحَبَاءِ عَلَيْهِ

صلوات الله عليه والله ازر بر کعبه پس زنده ها ارزو میکنند که ای کاش زنده بودند در آنجا
ایشان زمین را بر اعدا و ذار میکند همچنانیکه بر اژدها وجود شده باشد

مؤلف گوید علاماتی که در این حدیث بیان فرموده همه آنها واقع شده مگر هلاک

مصر و خسفهای بصره و غرق شدن آن در آب و خسفها و زلزله های مصر که آنها خفلی

نزدیک قیام سفیانی واقع خواهد شد و پس از آن نشه کوفه رو خواهد داد و آن انشا

دارد بطهور حضرت بقیة الله عمل الله تعالی فرجه
بیت شریف و شریف
جد حسنا و شریف

ع. ۳

ملاحم و فتن . ص ۱۰۹ بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده

که فرمود . و یعود دار الملك الى الزوراء و یقصر الامور شوری من علی شیء

فعله فعند ذلك خروج السفیانی فربک فی الارض تسعة اشهر یومهم سوء

العذاب فویل لمصر و ویل للزوراء و ویل للكوفة و ویل لواسط کانی انظر الى

واسط و ما فیها من غیر یخبر و عند ذلك خروج السفیانی و یقل الطعام و یحرق الناس

و یقل المطر فلا یرض تنبت و لا السماء تنزل ثم ینخرج المهدي الهادی المهدي

الذی یأخذ الراية من ید عیسی بن مریم ثم خروج الرجال من بعد ذلك ینخرج

الرجال من مینان نواحی البصرة فیاتی سفوان و یاتی سنام فیسرحها و یسرح الناس

فیکوفان کالشرید و ما یترید من الجوع و العطش ان ذلك لشدید ثم طلوع الشمس

من مغربها لقیام قیام الساعه اربعین عاماً

وَأَعْلَامُ الْأَنْبَاءِ

۲۸۷

معنی و بر میگردد دارالملک بغداد یعنی مرکز حکومت بغداد میشود و کار
 بشوری یعنی برای دادن و مشورت کار گزاران انجام گیرد هر که غالب شد بر چیزی
 همان چیز را انجام میدهد یعنی مدار کارها بر پایه اکثریت اراء گزارده میشود
 پس در آن زمان سفیانی بیرون نیاید و سوار کار میشود در روی زمین در مدت
 نه ماه یعنی مدت اسبلاء و ریاست او نه ماه است حکومت و تکلیف میکند
 ایشان را بعباد و شکنجهای بد پس وای بر مصر و وای بر بغداد و وای بر کوفه
 و وای بر واسط گو یا میبینم واسط را در حالیکه خبر دهند ای بنیت که خبری را
 برساند یعنی روابط آن با جاههای دیگر قطع شود و خبر نرسد در آنوقت سفیانی
 خروج میکند و خوردنی کم میشود و فحطی مردم را فراموش کرد و باریدن باران کم
 میشود پس گناه از زمین نروید و آسمان باران نبارد پس در آنوقت بیرون
 آید مهدی آل محمد که راهنمایی کند و راه یافته است و او انجان کسی است که
 پرچم را از دست عبی سپر مردم میگردد پس از آن در حال خروج میکند از میانان
 که ناچه آیت از نواحی بصره پس میاید بقوان که بک منزل است تا بصره و میاید به
 سنام که کوهی است نزدیک بصره پس حاد و میکند ایشان را و حاد و میکند مردم را
 که دو کوه در نظرها مانند تربند نماید و حال آنکه نزدیک است از جهت گرسنگی و فحطی
 بد و سستی که این هلا بیهوشه سختی است پس از آن بیرون آمدن آفتاب است از
 مغرب خود در آنوقت تا قیام قیامت چهل سال مانده است

بَشِيرَاتُ رَجُلٍ اَخْبَا عَلِيًّا

هَسَاوِسُو

۲۸۸
۳۰۵

ملاحم وفاتن . بسند خود در ص ۱۱۸ روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام که فرمود . دخل الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام وعنده جلساؤه فقال هذا سيدكم سماه رسول الله صلى الله عليه واله سيّداً ويخرجن رجل من صلبه شبهي شبهه في الخلق والخلق يملأ الارض عدداً وقسطاً كما ملئت ظمناً وجوراً قيل له ومتى ذلك يا رسول الله امير المؤمنين فقال جهات اذا خرجتم عن دينكم كما يخرج المرّة عن ورقتها لبعليها

معنى داخل شد حسین پسر علی بر علی بن ابیطالب علیهم السلام در حالیکه نزد او بودند کسانیکه در نزد او نشسته بودند پس فرمود ایست ای آقای شما نام گذارده است او را پیغمبر صلی الله علیه واله بسید و هر این بیرون میاید مردی از صلب او که شبیه من است شابهت او در خلق و خلق پر میکند زمین را از عدل و داد همچنانیکه پر شده باشد از ظلم و جور گفته شد که او چه وقت ظاهر شود یا امیر المؤمنین پس فرمود و در است هنوز وقتی است که بیرون رود شما از دین خود نان همچنانکه بیرون

رود زن از اندیشه برای شوهرش

هَسَاوِسُو

۳۰۶

ملاحم وفاتن . ص ۱۱۱ از نیلی روایت کرده از آنحضرت علیه السلام که پانزده روز پیش از بیرون رفتن آنحضرت از بصره خطبه ای انشاء فرمود که در آن یاد کرده پادشاهان

الاعلام والجر الزمانا

بنی عباس و غیر ایشان را که بعد از ایشان میآیند و در آن مهدی علیه السلام
 زیاده فرموده پس در آن خطبه فرموده بعد از نام بردن پادشاهان بنی عباس که
 تمت الفسنة الخباء والفلادة الحبراء وفي عنقها فائم الحق ثم ليفزع عن وجهه
 بين اجنحة الاقاليم كالقمر المضي بين الكواكب الدار والاولان لخروج علامات عشر
 فاولهن طلوع الكوكب المذنب ويقارب من المجاري واتي قريبا ويتبع به هرج
 وشغب فلذلك اول علامات المغيب ومن العلامة التي لعلامة عجيبة فاذا انقضت
 العلامات العشر فيها يظهر القمر الازهر وتمت كلمة الاخلاص بالله رب العالمين

لغات

الخباء عبار الود الفلادة الحبراء اشاره بقسنة مسیحیان است که صاحبان گردن
 بندهای (کروانها) هستند عنق زمان ليفزع عن وجهه سفر بمعنای کشف است
 اجنحة جمع جناح بمعنای طرف و جانب است دوزی یعنی درخشنده المذنب دنباله دار
 مجاری جمع مجری بمعنای مدار هرج مثل شغب برانگیزتن فسه و تباهی و خصومت
 ونزاع مغیب صفتی است برای مهدی علیه السلام

معنی

تمام میشود فسه عبار الود و دوره فسه کنندگان در آن زمان که مسیحها و صاحبان
 فلاده های سرخ (کروانها) هستند و در آن زمان است قیام کننده بحق پس پرده بردار
 از روی خود در اطراف اقلیمها مانند ماه نوردهنده در میان ستاره ها درخشد

بجش چهارم از اجناس علف

اگاه باشد بد رستیکه از برای آن دة نشانه است اول از انها طلوع سنااره
دنباله دار است که در نزدیکی مدارها دیده شود و چه نزدیک ای که دنباله آن کشتن
و کشته شدن زیاد شود و برانگیزش فتنه و تباهی و حضومت و نزاع افزون گردد پس
این اول نشانه ظاهر شدن امای است که از دیده ها پنهان شده و از نشانه ای نا
نشانه دیگر شکفتنهاروی دهد چون علامات دهگانه بگذرد در آن زمان ظاهر شود
ماه درخشنده و تمام شود کله اخلاص بخدا شکر پروردگار جهانیان است

مخفی نماند که علامتهای دهگانه بر وایت دیگر در اوایل بجش چهارم این

کتاب در جزو اول شرح داده شد مراجعه شود

هشتم پنجم

۳۰۷

ملاحم و فتن . ص ۱۱۱ نیز از سلبی در عقب همین خطبه از خطبه دیگر از خطب انحضرت
روایت کرده و گفته است که آن بزرگوار این خطبه را در کوفه بالای منبر انشاء فرمود
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ التَّحْمِيدِ الْعَظِيمِ وَالشَّاءِ عَلَى الرَّسُولِ الْكَرِيمِ - سَلَوْنِ
سَلَوْنِ فِي الْعَشْرِ الْاَوَّلِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ تَفْعُدُونِ ثُمَّ ذَكَرَ الْخَوَارِثَ بَعْدَهُ
وَقَتْلَ الْحَسَنِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَقَتْلَ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ رَضْوَانَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَحَرْمَةَ
وَنَذْرِيئِهِ فِي الرَّيَاحِ ثُمَّ بَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذَكَرَ زَوْالَ بَنِي أُمِيَّةَ وَمَلَكَ بَنِي
الْعَبَّاسِ ثُمَّ ذَكَرَ مَا يَحْدُثُ بَعْدَهُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَقَالَ أَوْلَهَا السَّفِيَانِيُّ وَآخِرُهَا
السَّفِيَانِيُّ فَعَيَّلَهُ وَمَا السَّفِيَانِيُّ وَالسَّفِيَانِيُّ فَقَالَ السَّفِيَانِيُّ صَاحِبَ حَجْرٍ

ابجد بر الحروف

۲۹۱

وَالسُّفْيَانِيُّ صَاحِبُ الشَّامِ — (وَذَكَرَ التَّلِيدِيَّ أَنَّ السُّفْيَانِيَّ الْأَوَّلَ أَبُو طَاهِرٍ
 سَلِيمَانَ بْنَ الْحَسَنِ الْقُرْمَطِيِّ) وَذَكَرَ أَنَّ الَّذِي نَجَّاهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَذَكَرَ شِعْبَةَ وَمَجْبِيهَ وَمَدْحَهُمْ. وَقَالَ إِنَّهُمْ عِنْدَ النَّاسِ كَقَنَارٍ وَعِنْدَ اللَّهِ
 أَمْزَارٌ وَعِنْدَ النَّاسِ كَأَذْيُونٍ وَعِنْدَ اللَّهِ صَادِقُونَ وَعِنْدَ النَّاسِ أَرْجَاسٌ
 وَعِنْدَ اللَّهِ نِظَافٌ وَعِنْدَ النَّاسِ مَلَاعِبِينَ وَعِنْدَ اللَّهِ بَارُونَ وَعِنْدَ النَّاسِ
 ظَالِمُونَ وَعِنْدَ اللَّهِ عَادِلُونَ فَارْوَا بِالْإِيمَانِ وَخَيْرِ الْمُنَافِقِينَ (وَهَذَا صَوْرَةُ
 مَا جَرَى حَالِ شِعْبَةَ عَلَيْهِ

معنی

پس فرمود انحضرت بر او باد سلام بعد از حمد کردن بر خدای بزرگ و ثنا گفتن
 بر رسول گرامی پیرسپداز من پیرسپداز من که در دهه اخر ماه رمضان کمر
 خواهد کرد طرا، پس یاد فرمود حواد بشر که بعد از انحضرت واقع میشود و کشته شدن
 حین صلوات الله علیه و کشته شدن زید بن علی رضوان الله علیه و سوزا شدن
 بدن او و بر باد دادن خاک تراورا پس گریه کرد انحضرت علیه السلام و یاد کرد
 زوال دولت بنی امیه و ملک بنی عباس را پس یاد فرمود از فتنه هاشمیکه بعد از
 نازه و حادث میشود و فرمود اول از انفا فتنه سفیانی است و اخر انفا هم
 فتنه سفیانی است پس از انحضرت سوال شد که سفیانی اول کدام و سفیانی اخر
 کدام است پس فرمود سفیانی صاحب هجر و سفیانی صاحب شام (و یاد کرد

بخش چهارم از اجاب علی

سلیلی که سفیانی اول ابوطاهر سلیمان بن حسن قرمطی است) و یاد کرد (یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام) که آنکه جز داده است آنحضرت را به آنها پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله است و یاد کرد شیعیان و دوستان خود را و مدح فرمود ایشان را و فرمود بدستگاه ایشان در نزد مردم کافراند و در نزد خدا نیکانند و نزد مردم دروغ گویند و در نزد خدا راستگویند و نزد مردم پلیدیهایند و نزد خدا پاکیزه ^{بند} و نزد مردم لعنت شده گانند و نزد خدا نیکی کننده گانند و نزد مردم ستمکارانند و نزد خدا دادخواهانند و شکار شدند بسبب ایمانی که دارند و زیانکار شدند منافقین و دورویان و دوربانان (روایت ماجرای حال شیعیان او که برانند)

کتاب هشتم

۳۰۸

ملاحم و فتن . ص ۱۱۹ از ابوصالح سلیلی در کتاب فتن نقل کرده بسند خود از اصبع بن بنانه که گفت خطبه ای خواند امیرالمؤمنین علیه السلام پس یاد کرد مهدی علیه السلام و بیرون آمدن اصحاب او را با او و نامهای ایشان را پس ابو خالد حلبی عرض کرد و صف کن او را برای ما یا امیرالمؤمنین پس فرمود علی علیه السلام . أَلَا أَمَّةٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقًا وَخُلُقًا وَحَسَبًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَلَا أَدْلَكُمْ عَلَى رِجَالِهِ وَعَدَدِهِمْ قُلْنَا بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوَّلَهُمْ مِنَ الْبَصْرَةِ وَآخِرَهُمْ مِنَ الْيَمَامَةِ . وَجَعَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُعَدُّ رِجَالَ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّاسَ يَكْتُبُونَ . فَقَالَ رِجَالُونَ مِنَ الْبَصْرَةِ وَرِجَالٌ مِنَ الْيَمَامَةِ

أربعون رجلاً من آل بيتنا

٢٩٣

وَرَجُلٌ مِنْ عَسْكَرِ مَكْرَمٍ وَرَجُلٌ مِنْ مَدِينَةِ نَشْرٍ وَرَجُلٌ مِنْ دُورِقٍ وَرَجُلٌ مِنَ الْبَلَّاشَانِ
 وَأَسْمُهُ عَلِيُّ وَثَلَاثَةٌ مِنْ قَاشَانَ أَحَدُهُمْ عَبْدِ اللَّهِ وَجَعْفَرٌ وَرَجُلَانِ مِنْ عَمَّانَ عَمْدٌ
 وَالْحَسَنُ وَرَجُلَانِ مِنْ سِيرَافٍ شَدَادٌ وَشَدِيدٌ وَثَلَاثَةٌ مِنْ شَهْرَازِ حَضِصٍ وَيَعْقُوبُ
 وَعَلِيُّ وَأَرْبَعَةٌ مِنْ أَصْفَهَانَ مُوسَى وَعَلِيٌّ وَعَبْدُ اللَّهِ وَعَلْفَانُ وَرَجُلٌ مِنْ أَبَدَحٍ
 وَأَسْمُهُ يَحْيَى وَرَجُلٌ مِنَ الْمَبْرَجِ وَأَسْمُهُ دَاوُدُ وَرَجُلٌ مِنَ الْكَرْخِ وَأَسْمُهُ عَبْدِ اللَّهِ وَ
 وَرَجُلٌ مِنْ بَرْوَجُودٍ وَأَسْمُهُ قَدِيمٌ وَرَجُلٌ مِنْ نَهَاوندٍ وَأَسْمُهُ عَبْدِ الرَّزَّاقِ وَرَجُلَانِ
 مِنَ الدَّبُورِ عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدُ الْعَمْدِ وَثَلَاثَةٌ مِنْ هَمْدَانَ جَعْفَرٌ وَأَسْحَى وَمُوسَى وَ
 عَشْرَةٌ مِنْ قَتْمِ اسْمَاءِ عَلِيٍّ اسْمَاءُ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَجُلٌ
 مِنْ خِرَاسَانَ اسْمُهُ دُرَيْدٌ وَخَمْسَةٌ رَجَالٌ مِنَ الدِّيَرِ اسْمَاءُهُمْ عَلِيُّ اسْمَاءُ أَصْحَابِ الْكَهْفِ
 وَرَجُلٌ مِنْ أَمَلٍ وَرَجُلٌ مِنْ جَرْجَانَ وَرَجُلٌ مِنْ هَرَاةٍ وَرَجُلٌ مِنْ بَلْخٍ وَرَجُلٌ مِنْ فَرَجِ
 وَرَجُلٌ مِنْ عَانَةَ وَرَجُلٌ مِنْ دَامغانَ وَرَجُلٌ مِنْ سَرْخِشٍ وَثَلَاثَةٌ مِنَ السِّيَارِ وَرَجُلٌ
 مِنْ سَاوَةَ وَرَجُلٌ مِنْ سَمَرْقَنْدٍ وَأَرْبَعَةٌ وَعَشْرُونَ مِنَ الطَّالِقَانِ وَهُمْ الَّذِينَ ذَكَرَهُمُ
 رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفِي الطَّالِقَانِ كَنْزٌ لَا ذَهَبَ وَلَا فِضَّةَ وَلَكِنْ رِجَالٌ
 يُجِيبُهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَرَجُلَانِ مِنْ قَرْوِينٍ وَرَجُلٌ مِنْ فَارِسٍ وَرَجُلٌ مِنْ أَبِهْرِ
 وَرَجُلٌ مِنْ بَرْجَانَ مِنْ جَمُوحٍ وَرَجُلٌ مِنْ شَاخٍ وَرَجُلٌ مِنْ صِيرَجٍ وَرَجُلٌ مِنْ أَرِيْبِيلِ
 وَرَجُلٌ مِنْ مَرَادٍ وَرَجُلٌ مِنْ تَدْمُرٍ وَرَجُلٌ مِنْ أَرْمِينِيَّةٍ وَثَلَاثَةٌ مِنَ الْمَرَاغَةِ
 وَرَجُلٌ مِنْ خَوِيٍّ وَرَجُلٌ مِنْ سَلْمَاسٍ وَرَجُلٌ مِنْ تَقْلَيْسٍ وَرَجُلٌ مِنْ نَسُورِ

بِشْخَنَاتِ أَجْبَاعِهِمْ

٢٩٤

وَرَجُلٌ مِنْ بَرْكِي وَرَجُلٌ مِنْ سَرْحَسٍ وَرَجُلٌ مِنْ مَنَارِجَرِدٍ وَرَجُلٌ مِنْ قَلْعِيلا وَ
 ثَلَاثَةٌ مِنْ وَأَسَطٍ وَعَشْرَةٌ مِنَ الزُّورَاءِ وَأَرْبَعَةٌ مِنَ الْكُوفَةِ وَرَجُلٌ مِنَ الْقَادِسِيَّةِ
 وَرَجُلٌ مِنْ سُرُورَاءِ وَرَجُلٌ مِنَ السَّرَاةِ وَرَجُلٌ مِنَ النَّبَلِ وَرَجُلٌ مِنْ صَيْدَاءِ وَرَجُلٌ
 مِنْ جَرِحَانَ وَرَجُلٌ مِنَ الْقُصُورِ وَرَجُلٌ مِنَ الْإِنْبَارِ وَرَجُلٌ مِنْ عَمْرٍ وَرَجُلٌ مِنَ الْخَنَازِيرِ
 وَرَجُلٌ مِنْ بَتُوكَ وَرَجُلٌ مِنَ الْجَامِدِ وَثَلَاثَةٌ مِنْ عَبَادَانَ وَسِتَّةٌ مِنْ حَدِيثَةِ الْمَوْصَلِ
 وَرَجُلٌ مِنَ الْمَوْصَلِ وَرَجُلٌ مِنْ مَغَلْثَايَا وَرَجُلٌ مِنْ نَضِيبِينَ وَرَجُلٌ مِنْ أَرْدُنَ وَ
 رَجُلٌ مِنْ فَارْقِينَ وَرَجُلٌ مِنْ أَمْدٍ وَرَجُلٌ مِنْ رَأْسِ الْعَيْنِ وَرَجُلٌ مِنَ الرَّقَةِ وَرَجُلٌ
 مِنْ حَرَّانَ وَرَجُلٌ مِنَ بَالِسَ وَرَجُلٌ مِنْ قَبِجٍ وَثَلَاثَةٌ مِنْ طَرْسُوسِ وَرَجُلٌ مِنَ الْقَضِيَّةِ
 وَرَجُلٌ مِنْ أَدْنَهَ وَرَجُلٌ مِنْ خَمْرِي وَرَجُلٌ مِنْ عَرَارَ وَرَجُلٌ مِنْ قُورِصَ وَرَجُلٌ
 أَنْطَاكِيَّةَ وَثَلَاثَةٌ مِنْ حَلَبَ وَرَجُلَانِ مِنْ حَمَّصَ وَأَرْبَعَةٌ مِنْ دِمَشْقَ وَرَجُلٌ مِنْ سُوْرَ
 وَرَجُلَانِ مِنْ قُتْوَانَ وَرَجُلٌ مِنْ قِيمُوتَ وَرَجُلٌ مِنْ صُورَ وَرَجُلٌ مِنْ عَرَفَاتَ وَرَجُلٌ
 مِنْ عَسْقَلَانَ وَرَجُلٌ مِنْ غَزَةَ وَأَرْبَعَةٌ مِنَ الْمَنْطَاطِ وَرَجُلٌ مِنْ قَرْمِيسَ وَرَجُلٌ
 مِنْ دِمِيَاطَ وَرَجُلٌ مِنَ الْخَلَّةِ وَرَجُلٌ مِنَ الْأَسْكَدَرِيَّةِ وَرَجُلٌ مِنْ بَرْقَةَ وَرَجُلٌ
 مِنْ طَبِجَ وَرَجُلٌ مِنْ أَفْرَنْجِيَّةِ وَرَجُلٌ مِنَ الْقَبْرَوَانَ وَخَمْسَةٌ مِنَ التُّوسِ الْأَبْضَى وَ
 رَجُلَانِ مِنْ قَبْرَسَ وَثَلَاثَةٌ مِنْ حَبِيمَ وَرَجُلٌ مِنْ قُومَسَ وَرَجُلٌ مِنْ عَدَنَ وَرَجُلٌ
 الْعَلَالِي وَعَشْرَةٌ مِنْ مَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَرْبَعَةٌ مِنْ مَكَّةَ وَرَجُلٌ مِنْ
 الطَّائِفَ وَرَجُلٌ مِنَ الدَّبْرِ وَرَجُلٌ مِنْ شِرْوَانَ وَرَجُلٌ مِنْ زَيْبَدَ وَعَشْرَةٌ مِنْ صَرْفَ

وَأَجْعَلِ لِي مِنْ أُمَّةٍ رَحِيمًا

ورجل من الاحياء ورجل من القطف ورجل من هجر ورجل من اليمامة
مؤلفكوكيد چون ترجمه عدد ياران انحضرت چندان مورد اهميت بنود
 لذا از ترجمه ان صرف نظر شد و بنقل بيته حديث مروا ختم
قال على عليه السلام

احصاهم لى رسول الله صلى الله عليه واله ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلا بعد اصحابا
 بدر يجهم الله من مشرقها الى مغربها فى اقل مما ييم الرجل عيناه عند بيت الله الحرام
 فينا اهل مكة كذلك فيقولون اهل مكة مذكبننا الفينا فى فشر فون اهل مكة
 فينظرون الى قوم حول بيت الله الحرام وقد انجلى عنهم الظلام ولا ح لهم الصبح وصحا
 بعضهم ببعض النجاة واشرف الناس ينظرون وامرهم يفكرون - قال امير المؤمنين
 عليه السلام وكا فى انظر اليهم من تحت ستارة الكعبة فى اخرها رجل اشبه الناس
 برسول الله صلى الله عليه واله خلقا وخلقنا وحسنا وجمالا فيقولون انت المهدي
 فيجبهم ويقول انا المهدي فيقول بايعوا على اربعين حصة واشترطوا عشرة
 خصال . قال الاخنف يا مولاى وما تلك الخصال فقال امير المؤمنين عليه
 الصلوة والسلام بايعون على ان لا يبرقوا ولا يربوا ولا يقتلوا ولا يهتكوا
 محرمات ولا يسيوا مسلما ولا يهجو امرا ولا يضربوا احدا الا بالحق ولا يركبوا الجند
 الهايج ولا يتمنقوا بالذهب ولا يلبوا الخنزير ولا يلبوا الخمر ولا يلبوا الخبال
 القرارة ولا يخرجوا مسجدا ولا يقطعوا طريقا ولا يظلموا بيتا ولا ينجفوا سبيلا

بِحُجَّتِهِمْ وَأَجْدَعِيهِمْ

وَلَا يَحْتَسِبُوا مَكْرًا وَلَا يَأْكُلُوا مَالَ الْيَتِيمِ وَلَا يَفْسُقُوا بَعْلَامًا وَلَا يَشْرَبُوا الْخَمْرَ وَلَا
 يَخُونُوا أَمَانَةً وَلَا يَخْلِفُوا الْعَهْدَ وَلَا يَحْبِسُوا طَعَامًا مِنْ بُرِّ أَوْ شَعِيرٍ وَلَا يَنْقُلُوا
 مَسْتَأْمَنًا وَلَا يَتَّبِعُوا مِنْهَا مَنًّا وَلَا يَفْكَوَادِمًا وَلَا يَجْهَرُوا عَلَى جَرْحٍ وَيَلْبَسُونَ
 الْحَشْنَ مِنَ الثَّيَابِ وَيُوسِدُونَ الرِّبَابَ عَلَى الْحُدُودِ وَيَأْكُلُونَ الشَّعِيرَ وَيَرْضَوْنَ
 بِالْقَلْبِ وَيُجَاهِدُونَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَيُثْمُونَ الطَّبَّ وَيَكْرَهُونَ
 النَّجَاسَةَ وَيُشْرَطُهُمْ عَلَى نَفْسِهِ أَنْ لَا يَتَّخِذَ صَاحِبًا وَمَيْتِي حَيْثُ مَيْتُونَ وَيَكُونُ
 مِنْ حَيْثُ يَرِيدُونَ وَيَرْضَى بِالْقَلْبِ وَيَمْلَأُ الْأَرْضَ بِعَوْنِ اللَّهِ عَدْلًا كَامِلًا حَوْلًا
 يَعْبُدُ اللَّهَ حَقَّ عِبَادَتِهِ يَفْتَحُ لَهُ خِرَاسَاتِهَا وَيَطْبَعُ أَهْلَ الْيَمَنِ وَتَقْبَلُ الْجَيْوشُ أَمَامَهُ
 مِنَ الْيَمَنِ فَرِيَانٌ مَهْدَانٌ وَخَوْلَانٌ وَحَدَمٌ مِيمَةٌ بِالْأَوْسِ وَالْمُخْرَجِ وَيَشُدُّ عَضُدَهُ
 بِسُلَيْمَانَ عَلَى مَقْدَمَتِهِ عَقْبِلَ وَعَلَى سَائِقَتِهِ الْحَرْثَ وَيَكْرَهُ اللَّهُ جَمْعَهُ فِيمَا وَرَدَتْ
 ظَهْرَهُ بِمَضْرُ بَيْرُونَ أَمَامَهُ وَيَخَالِفُ بِحَيْلَةٍ وَيُثَقِّفُ وَيَجْمَعُ وَعَدَافٌ وَيَهْرُ
 بِالْجَيْوشِ حَقَّ تَرْكِ وَارِدِ الْفِتَنِ وَيَلْحَقُهُ الْحَقِيُّ فِي اثْنَيْ عَشْرَ لَيْلًا فَيَقُولُ لَهُ أَنَا
 أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ فَيَقُولُ لَهُ هَاتِ عَلَامَةَ هَاتِ دَلَالََةَ فَيَوْمِي إِلَى الطَّرِيقِ
 عَلَى كَيْفَتِهِ وَيَخْرُسُ الْقَضِيبُ الَّذِي بِيَدِهِ فَيَخْضَرُ وَيَعْتَوِشِبُ فَيَسْتَلِمُ إِلَيْهِ الْحَقْنِيُّ الْجَيْشُ وَ
 يَكُونُ الْحَقْنِيُّ عَلَى مَقْدَمَتِهِ وَتَقَعُ الصَّيْحَةُ بِرَمْتِهَا أَنَّ أَعْرَابَ الْحِجَازِ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَيَقُولُ
 الْفِيضَانِيُّ لِأَصْحَابِهِ مَا يَقُولُ هُوَ لِأَوْلَاءِ الْقَوْمِ فَيَقَالُ لَهُ هُوَ لِأَوْلَاءِ أَصْحَابِ تَرْكِ وَأَيْلِ وَحِينَ
 أَصْحَابُ حَيْلٍ وَسِلَاحٍ فَأَخْرَجَ بِنَا إِلَهُمُ — قَالَ الْأَخْفَفُ وَمِنْ أَيْ قَوْمِ السُّفَافِيِّ

واعلام حرج النبا

٢٩٧

قال امير المؤمنين عليه السلام هو من بني امية واخواله كلب وهو عنبية بن مرة بن
كلب بن سلمة بن عبد الله بن عبد المقدر بن عثمان بن معاوية بن ابي سفيان بن
حرب بن امية بن عبد شمس اشد خلق الله شرًا والعن خلق الله جثًا واكثر خلق الله
ظلمًا فخرج بجبله وقومه ورجالهم وجيشه ومعه مائة الف وسبعون الفا فنزل
بجربة طبرية وبيراية المهدي عن يمينه وعن شماله وجبرئيل امامه فيسبهم
في الليل ويكن بالنهار والناس يتبعونه حتى يواقع السفياي على بجربة طبرية
فيغضب الله على السفياي ويغضب خلق الله لغضب الله تعالى فرشقهم الطير
باجحتها والجبال بصخورها والملائكة بصواتها ولا تكون ساعة حتى يهلك الله
اصحاب السفياي كلهم ولا يبقى على الارض غيره وحده فباخذ المهدي عليه السلام
فبذبحه تحت الشجرة التي اعصابها مدلاة على بجربة طبرية ومملك مدينة دمشق
ويخرج ملك الروم في مائة الف صليب تحت كل صليب عشرة الاف فيفتح طرسوا
باسنة الرماح ويهبط ما فيها من الاموال والناس ويغضب الله جبرئيل عليه
السلام الى المصبصة ومنازلها وجميع ما فيها فيطلقها بين السماء والارض ويا
ملك الروم بجيشه حتى ينزل تحت المصبصة فيقول ابن المدينة التي كان يتوقف
الروم منها والنصارية فيسمع فيها صوت الديوك ونياح الكلاب وصهيل الخيل
فوق رؤسهم - وذكر الحديث - قال السيرة اقول انا وهذا لفظ ما ذكره
التبلي نقلناه كما وجدناه

بَحْسُهَا فِي الْحَبَاءِ عَمَلًا

معنی

فرمود علی علیه السلام که شماره کرد ایشان را برای من رسول خدا صلی الله علیه و آله پس صد و پسرده نفر مرد را بعد از اصحاب بذر که جمع میکنند خدا ایشان را از مشرق زمین تا مغرب آن در کمتر از آنکه مرد چشم خود را بزمزد در نزد خانه محترم خدا یعنی مسجد الحرام پس در حالیکه اهل مکه میبینند آنها را میگویند پوشانید ما را از اینجا پس اهل مکه مشرف بر آنها میشوند و نظر میکنند میبینند گروهی را در اطراف خانه خدا که محترم است در حالیکه بر طرف شده است تاریکی از ایشان و صبح بر آنها درخشان دارد و بعضی بر بعضی دیگر فریاد مینند بشعار النجاة و مردم مشرف بر ایشانند و نگاه میکنند و فرماندهان ایشان فکر میکنند - فرمود امیر المؤمنین علیه السلام و گویا میبینم ایشان را که هر بیک زنی و بیک قد و بیک جمال و بیک لباس گویا میطلبند چیزی را که از ایشان ضایع شده باشد پس ایشان متحیرند در کار خودشان تا اینکه بیرون آید بوی ایشان از زیر پرده کعبه که در طرف آخر است مردی که شبیه ترین مردم است بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از حیث خلق و خلق و حسن و جمال پس میگویند انا نوقی مهادک پس جواب میدهد ایشان را و میفرماید من مهادک پس فرماید که بیعت کنید بر چهل خصلت و شرط بگیرد ده خصلت را - اخف گفت ای مولای من این خصلتها کدام است پس فرمود امیر المؤمنین علیه السلام با او بیعت کنند بر اینکه وزوی نکند و زنا نکند و کوی نکشد و هتک حرمت کوی نکند و دشنام بکلماتی

وَابْعَدَ بِمِرْزَانَا

۲۹۹

ندهند و بر منزلی هجوم بناورند و کسی را نزنند مگر بحق و سوار نشوند بر اسبهای
 مند رو و کمر بند طلا بر کمر بندند و جامه خن پوشند و جامه حریر و ابریشمی پوشند
 و کفش صدا دار پوشند و از سجد بیرون نروند و مال بیتم بخورند و با پسر فتی نکند
 و مسکرات نوشند و اما نیتی را حیات نکند و پیمان شکنی نکند و خوردنی را
 از گندم و جو حبس نکند و کبیر که آمان خواسته است نکشد و کسی که فرار کرد
 تعقیب او نکند و خونریز با حق نریزد مگر وجه را قصاب نکشد و لباس خشن
 و زبر پوشند و خاک را متکای صورتهای خود قرار دهند یعنی روی خاک
 بخوابند و نان جو بخورند و بگم راضی باشند و در راه خدا جهاد و کوشش
 کند حق مجاهده و کوشش را و بوی خوش استنجام کند و از بلبیدی و مجامعت
 کراهت داشته باشند - و شرط کرده میشود بر ایشان یعنی شرط میکند
 مهتک علیه السلام بر ایشان بر نفس خود که رفتی غیر از ایشان نگردد و برود
 هر کجا که میروند و باشد هر کجا که میخواهند و به آن کی راضی شود و زمین را
 پر کند از عدل و داد بیازی خدا همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و بندگی
 کند خدای را حق بندگی کردن او - گزوده شود خراسان برای او و اهل من او
 فرمانبرداری کنند و روانند لشکرها در پیش روی او از طرف من سواران
 طایفه همدان و خولان بنهائی و اوس و خزرج او را مدد کنند و پشت او بپایان
 محکم شود عقلم در جلو او و بر ساقه لشکر او حرف باشد و خدا جمعیت او را زیاد

بخشهای در انجاء علی

کند در میان ایشان و محکم گرداند پشت او را بقبیله مضر که در پیش روی او میروند
 و با او مخالفت کند قبیله نجبه و قبیله ثقیف و جمع و غداف - و بالشکرها
 سپر کند تا ترک گوید وادی فنه هارا و حکنی به او ملحق شود باد و از ده هزار نفر
 پس میهد علیه السلام گوید من سراوارترم با این امر از تو پس به آنحضرت گوید که
 علامت و دلیل مهدویت خود را بیاورد پس اشاره میفرماید بر معنی میفند
 در کف پاکیف آنحضرت و عصا شکسته در دست دارد در زمین فرو میبرد فوراً سبز میشود
 و برك میآورد پس حسنی بالشکر خود تسلیم آنحضرت میشود و پیش رو لشکر او میشود
 و فریاد در دمشق بلند شود که عربهای حجاز جمع شده اند برای شما پس سفیانا
 باصحاب خود میگویند این گروه چه میگویند پس به او گفته شود که اینها صاحبان
 ترک و شترند و ما صاحبان اسب و اسلحه ایم پس بیرون بیا با ما تا بسوی ایشان برویم
أخف عرض کرد سفیانی از کدام گروه است امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
 او از بنی امیه است و قبیله کلب جویشاوندان مادری او هستند و او عنبه پسر مرثه
 پسر کلب پسر مکه پسر عبدالله پسر عبدالقندر پسر عثمان پسر معاویه پسر ابیضیا
 پسر حرب پسر امیه پسر عبد شمس است سخت ترین خلق خداست از جهت شرارت
 و ملعون ترین خلق خداست از جهت حسد و بیشتر ظلم کننده بر خلق خداست از
 جهت ستمگری پس بیرون آید بالشکر و قوم خود و مردان خود و با او است
 صد و هفتاد هزار لشکر در کنار دریاچه طبریه فرود میآید و مهدک از سمت راست

وَالْبَعْلَاءُ وَالزَّوَالِ

۱۰۳

او سپر میکند و از جانب چپ او در حالتیکه جبرئیل در پیش روی آنحضرت است
پس می‌رود با ایشان در شب و کهن میکند در روز و مردم هم پیروی از آنحضرت
میکشند تا آنکه در کنار دریاچه طبریه با سفیانی جنگ میکند پس خدا غضب میکند
بر سفیانی و خلق خدا هم بغضب خدا بر او غضب میکنند مرغان با بالهای خود و
کوهها با صخره‌های خود و ملائکه با صداها و بکساعت نکشد که خدا
اصحاب سفیانی را هلاک میکند همه ایشان را و باقی نماند در روی زمین از لشکر
او مگر خودش تنها پس مهکد او را میگردد و در زبرد درختکه شاخه‌های آن
او پنجه است کنار دریاچه طبریه سر می‌برد و شهر دمشق را مالک میشود و پیرو
می‌آید پادشاه روم با صد هزار صلیب که در زبرد صلیبی ده هزار لشکر است پس
طرسوس را فتح میکند با سرنیزه‌ها و غارت میکند آنچه که از اموال در آن است
با مردم آن و بر میانگیزاند خدا جبرئیل را بسوی مصبصه که شهر بیت در شام و
خانهای آن و آنچه که در آن است پس معلق میکند آفتاب را در میان آسمان
و زمین و پادشاه روم بالشکر او می‌آید تا فرود می‌آید در زبرد مصبصه پس
میگوید کوان شهر بکه روم از آن ترسان بود و مسیحا از آن میترسیدند پس
میشود در آنجا صداها و فریاد کردن سگها و شهبه اسبان را بالا
سرا ایشان - (و ذکر کرد حدیث را) سید علیه الرحمه میفرماید - میگویم من
اینست لفظ آنچه که ذکر کرده است از اسلیلی نقل کردیم از اچنانکه یافتیم -

بِحُجَّتِهَا رَمَى الْجَبَا عَلَوُ هَشَانُ وَهَفْنُ

٣٠٢
٣٠٩

نهج البلاغة. جزو اول طبع بمبئي ص ١٤٥ من خطبه اي از خطبه هاي انحضرت است
رَايَةُ ضَلَالَةٍ قَدَامَتْ عَلَى قَطْبِهَا وَتَفَرَّقَتْ بِشِعْبِهَا تَكِيلِكُمْ بِصَاعِهَا وَ
تَحْبِطُكُمْ بِبَاعِهَا فَأَنْدَهَا خَارِجٌ مِنَ الْمِلَّةِ فَأَمَّ عَلَى الضَّلَّةِ فَلَا يَسْتَقِي مَعْدَنَ
مَنْكُمُ الْإِثْقَالَةَ كِفَالَةَ الْقَدْرِ أَوْ نِقَاضَةَ كِفَاضَةَ الْعَمِّ تُرْكُكُمْ عَرَكَ
الْأَدِيمِ وَنَدْوُسُكُمْ دَوَسَ الْحَصِيدِ وَتَنْظُرُ الْمُؤْمِنُ مِنْ بَيْنِكُمْ اسْتَحْلَالَ
الظُّرِّ الْحَبَّةَ الْبَطْنَةَ مِنْ بَيْنِ هَزْبِ الْحَبِّ إِنْ تَذَهَبَ بِكُمْ الْمَذَاهِبُ وَنَبِيَّهُ
بِكُمُ الْغِيَابِ وَتَحْدَعُكُمْ الْكَوَازِبُ وَمَنْ أَيْنَ تَوْبُونَ وَإِنِّي تَوْبُ فُكُونُ
فَلِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ وَلِكُلِّ عَيْبَةٍ آيَاتٌ فَاسْتَمِعُوا مِنْ رَبَّائِكُمْ وَأَحْضِرُوا قُلُوبَكُمْ
وَاسْتَبْقُوا أَنْ هُنْفَ بِكُمْ وَلِيَصْدُقَ رَأْدَاهُمْ وَلِيَجْعَلَ شَمْلَهُ وَلِيَحْضُرَ فَرْهَنَهُ
فَلَمَّا فَلَاحَ لَكُمْ الْأَمْرُ فَلَاحَ الْخُرُوقُ وَقَرَّةَ فَرَقَ الْعَمَّةَ فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَذَ
الْبَاطِلُ مَأْخِذَهُ وَرَكِبَ الْجَهْلُ مَرَائِبَهُ وَسَخَطَتِ الطَّاعِنِيَّةُ وَقَلَّتِ الذَّالِمَةُ
وَصَالَ الدَّمْرُ صِيَالِ السَّبْعِ الْعَقُورِ وَهَدَرَ فَيْقُ الْبَاطِلِ بَعْدَ كَطُومٍ وَ
تَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْعُجُورِ وَتَهَاجَرُوا عَلَى الدِّينِ وَتَحَابَوْا عَلَى الْكُذْبِ
وَتَبَاعَضُوا عَلَى الصَّدَقِ فَذَاكَ كَانَ ذَلِكَ كَانَ الْوَلَدُ غَيْظًا وَالْمَطْرَقُ قَطَا
وَتَقَبَضَ اللَّثَامُ فَيْضًا وَتَقَبَضَ الْكِرَامُ غَيْضًا وَكَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ
ذَمَابًا وَسَلَاطِنُهُ سِبَاعًا وَأَوْسَاطُهُ أَكَاكِلًا وَفَقَرَاءُهُ أَمُوتَانَا وَغَادَ

وَالْحَبْرُ مِنَ الْبُرْجَانِ

۳۰۳

الصَّدَقَ وَفَاضَ الْكَذِبَ وَاسْتَعَلَّتْ الْمَوَدَّةَ بِاللِّسَانِ وَنَشَأَ جَرَّ النَّاسَ
بِالْقُلُوبِ وَصَارَ الْفُتُوقَ نَسَبًا وَالْعَفَافَ عَجَبًا وَلَيْسَ إِلَّا سَلَامٌ لِبُسِّ
الْفَرِّ وَمَقْلُوبًا

لُعَافَاتٌ گیل پیودن صاع پیمانہ است کہ بہ ان میں پیمانہ بند خبط و بختن برك
درخت است باعصا۔ باع مقداریت معین از سر انگشت میانہ دست راست تا سر
انگشت میانہ دست چپ چون دستہارا از ہم بگشاید ملہ اصول و اعتقاد است
کہ در ان تغییر و نسبی راہ ندادہ مثل توحید و معاد و مذہب عام است از اصول و فروع
و من عبارت است از مجموع ما جاء به النبی صلی اللہ علیہ و آلہ در ہر زمان و منہاج خصوصاً
جزئیہ فرعیہ است کہ در دین پیچیدہ و معنی او تغییر میناید و ان ہم بعلم و تعلیم پیچیدہ و الہا
الہی است صلہ تراپیہ کی و غیبت بجز باشد باشر و گمراہی ثقالہ در دہر چیز را
گویند نفاضہ مکافذہ شدہ حکم انچیز است کہ بار بار او میندند و تنگ بار را گویند
عزنا لادیم مالیدن پوست در و کردن و درویدن حصید و رویدہ و بریدہ
شدہ بطنہ درشت پر مغز مزبل لاغر و ضعیف عیب ناریکی و سیاهی را بدجو
و خواہندہ و امکہ اورا بطلب اب و علف فرستادہ باشند و پیشرو قوم کہ علف
و اب را با حیوان نشان دہد خززہ مہرہ و انچہ در رشتہ کشیدہ شود قرف
پوست کندن صمغہ ریش و پارہ ای از صمغ صول حملہ کردن و کشتن ہذر
و کردن صدا در حنجرہ فینق اسیر نجیبی گویند کہ بجهت نجابت و کرامت

بَشَائِرُ الْعِبَادِ عَلَيْهِ

نوحاندا نوا و سوار نشوند کتوم جری نشدن و نشخوار نکردن سُور تو آخی برادر
کردن فجور کار زشت ناز و اعظ ختم با سخت ترین ختم قَطز گرمای تابستان و بمبیا
کثیر و بسیار نبر آمده عنقب بمعنای قلت و کمی فخر بمعنای جاری شدن اکتال خورد
فرو پوستین را گویند

معنی پرچم گمراهی محققا بروی قطب خود میبایستد و بشبه های خود
متمرق میشود میباید شمارا به پیمان خود و میریزد بر گهای شمارا بر زرد سی
خود پیش روان پرچم خارج از ملت است یعنی اعتقاد بوحید و معاد ندارد بر پا
خود ابسنده است بگمراهی پس باقی نماند در انروز از شما مگر ثقاله و درودی مانند
درودی که در تیر دیک بنشیند یا تکبیده شده ای که از آنچه به ان بار را میبندند تکبیده
شده باشد که به الد شمارا مانند مالیدن پوست و درو کند شمارا مانند درو کردن
داس آنچه را که بریده شده و مستخلص شود مؤمن از میان شماها مانند برچیدن
مرغ دانه های چاق پر مغز را از میان دانه های لاغری مغز کجا میرد شمارا این
راههای باطل و سرگردان میکند شمارا تا ریکیها و فتنه های ناریک و سیاه
و فریب میدهد شمارا این دروغها و از کجا آورده شدید و از کجا دروغ گفته
شدید پس برای هر مدتی نوشته است و برای هر پنهان شدی بازگشتی است
پس بشوید انرا از مرد خدائی متعبد عارف بالله دانمند و اسخ در علم و دین
خودتان که با علم و عمل خدا را میطلبید و آنچه را میثوبید حاضر در دل خود نگاهید

وَأَجْعَلِ لَكُمْ آيَاتٍ

۳۰۵

و اگر شمارا صدا کردید بیدار شوید و باید راست بگوید جوینده و خواهدند و پیش
رو و راهها گشایان خود را و جمع کند پراکنده گی آنها را و حاضر کند ذهن خود را پس
هر آنچه شکافت برای شما امر را مانند شکافتن مهره و پوست کنده و آنچه بایند
مانند چسباندن صمغ ریش شده ها و پاره ها را پس در آن زمان میگرد باطل
راههای خود را که در پیش گرفته و سوار میشود چهل و نازدانی مرکبهای خود را
و بزرگ میشود سرکشی کننده و کم میشود داعیه حق و حله میکند و میکند روزگار
مانند حله کردن و گشتن جانور در رنده و صدا در گلوی خود میگرداند باطل بعد
از آنکه جری و جور نشده بود و برادری میکند مردم با یکدیگر در انجام کارهای
زشت ناز و اوصافی عفت و مهاجرت و دوری میکند بر ضرر دین و دوست
یکدیگر میشوند بد روغ گفتن و دشمن یکدیگر میشوند بر راست گفتن پس
و قتی که چنین زمانی شود پسر بر پدر خود خشمگین شود و نایبان بسیار بارد
با اینکه فضلی که باید نایبان بارد و هواسرد شود مانند فضل نایبتان باشد
نایبان بارد و هواسرد نشود و سراز پرو ب حرکت در آیند مردمان بیم پت مانند
سپل جاری و اشخاص کریم کم شوند کم شدنی و اهل آن زمان گرگها باشند و
پادشاهان درندگان باشند و مردمان میان حال خورندگان باشند
و بی نوا باشند مردها باشند و راستی فرود و دروغ جوشش کند و درو
زبانی باشد و در دلهاشان نشاجر باشد و کارهای زشت کردن نیتان باشد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وعفت و پاکدامنی عجب و زیاده و اسلام لباس و آروغ برپوشد مانند پوشیدن

پوشیدن و آروغ که پیشهای آن بر آون باشد

هشتم و نهم

بفتح البلاغه. ص ۱۳۶ طبع بمبئی از خطبای از خطبای آنحضرت که فرموده
وَذَلِكَ زَمَانٌ لَا يَجُوفِيهِ إِلَّا كَلَّ مُؤْمِنٌ نَوْمَةً إِنْ شَهِدَ لَمْ يَعْرِفْ وَإِنْ غَابَ
لَمْ يُفْقِدْ أَوْلَئِكَ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَأَعْلَامُ السَّرَى لِسُؤَالِ الْمَسْأَلِ وَلَا
الْمَذَابِيعِ الْبُذْرُ أَوْلَئِكَ بَعَثَ اللَّهُ لَهُمْ أَبْوَابَ رَحْمَتِهِ وَبَكَفَّ عَنْهُمْ ضُرَّاهُ نِعْمَةً
إِيَّهَا النَّاسُ سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يَكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ كَمَا يَكْفَأُ فِيهِ الْأَنْبَاءُ بِمَا
فِيهِ إِيَّهَا النَّاسُ إِنْ أَلَّهَ تَعَالَى قَدْ أَخَذَ مِنْ أَنْ يَجُورَ عَلَيْكُمْ وَلَمْ يُعِدِّكُمْ
مِنْ أَنْ يَيْتَلِيَكُمْ وَقَدْ قَالَ جَلَّ مِنْ قَائِلٍ إِنْ فِي ذَلِكَ آيَاتٌ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ

لغات

نَوْمَةً اسم مصدر است برای نوم اراده فرموده است از آن مرد کنایه را که
سَرَى او آنکه باشد اَعْلَامُ السَّرَى قاصدهای شب روی و شب بیداری
مَسْأَلِ جمع مَسْأَلٍ است و آن کسی است که در میان مردم فساد و سخری
کند مَذَابِيعِ جمع مَذْيَاعٍ است و آن کسی است که هر گاه بشنود عمل زشتی را
انرا فاش کند و بدان اشاره کند بَذْرُ جمع بَذْرُ است و آن کسی است که
بسیار نادان باشد و زبان او لغو گو باشد کَفَأَ بِمَنْعَى سِرْكَوْنٌ شدت

وَابْعَثْنَا لِكُلِّ قَوْمٍ نَذِيرًا

۳۰۷

معنی و آن زمان زمان زمانیت که نجات بنیاد در آن مگر هر مؤمنی که گنایم و شر او اندک باشد اگر حاضر باشد شناخته نشود و اگر غایب باشد جستجو کرده شود ایشان چراغهای هدایتند و نشانههای شب بیداری و شب رویتند در میان مردم فساد و سخن چینی نمیکند و عمل زشت کسی را فاش نمیکند و به آن اشاره نمینمایند و نادانان نیستند و زبانهاشان لغو گویند خدا میگذارد برای ایشان درهای رحمت خود را و بر طرف میکند از ایشان سختی و بد حالی عذاب خود را ای گروه مردمان زود باشد که بیاید برای شما زمانیکه سرنگون شود در آن ایسلام همچنانکه سرنگون شود در آن طرف و برپردانچه که در آن است ای گروه مردمان بدرستیکه خدای تعالی پناه میدهد شما را از روی حقیقت از اینکه بر شما ستم کند و پناه نداده است شما را از اینکه شما را از ما پیش و امتحان کند و تحقیق که فرموده است و صاحب جلال است کسیکه گویند است و با بزرگت کلام از گویند بدرستیکه در آنست هر آنچه نشانه هائی و بدرستیکه میباشیم ما هر آنچه از مود

و امتحان شده گان

هَسْبُنَا اللَّهُ

۳۱۱

سپرده هم بخار. طبع طهران ص ۱۵۵ از خصال صدوق از ابی جهم از امام المؤمنین علیه السلام روايت کرده که فرموده بِنَا بَفْتَحَ اللَّهُ وَبِنَا بَحْتَمَ اللَّهُ وَبِنَا بِحُجُومَا يَشَاءُ وَبِنَا بِنْتِ وَيُنَادِفُ اللَّهُ الزَّمَانَ الْكَلْبِيَّ وَبِنَا نَزَلَ الْعَيْثُ فَلَا يَغْرَبُكُمْ بِاللَّهِ الْعَزَّوَجَلَّ مَا أَنْزَلَتْ

بِحُجْرَاتِ الْجَبَّارِ عَلَيْهِ

السَّمَاءِ قَطْرَةً مِنْ مَاءٍ مُنْذُ خَلَقَ اللهُ عِزَّ وَجْهَهُ لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمًا لَأَنْزَلْنَا السَّمَاءَ قَطْرَهَا وَأَخْرَجْنَا لِرِضَائِهَا وَلَذَهَبَتِ الشَّجَائِرُ مِنْ قُلُوبِ الْعِبَادِ وَأَصْطَلَحَتِ السَّبَاعُ وَالْبَهَائِمُ حَتَّى تَمُوتَ الْمَرْيَةُ بَيْنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ لَا تَضَعُ قَدَمَهَا إِلَّا عَلَى الثَّنَاتِ وَعَلَى رَأْسِهَا زِينَتُهَا لَا يَهْتَبِهَا سَبْعٌ وَلَا تَخَافُ

معنی

بسیار کتابش میدهد خدا و بسبب ما تمام میکند خدا و به ما محو میکند آنچه را که میخواهد و به ما ثابت میکند و به ما دفع میکند و ما نیز که مانند سگ گریخته است پس فریب ندهد شمارا البته خدا شیطان فریب دهنده بنا بریده است آسمان قطره ای از آبی را از زمانیکه محمد بفریده است انرا خدای عز و جل و چون قیام کند قائم ما هر اینه میبارد آسمان باران خود را و هر اینه بیرون میاورد زمین روپوشیهای خود را و هر اینه دشمنی کردن از دلهای بندگان میروید و در رنده گان با چهار پایان سازش میکنند تا اینکه زن در میان عراق و شام که راه میبرد نمیگذارد قدم خود را مگر بالای سبزه و روپوشی و زینت او روی سر او است و در رنده ای حمل بر او نمیکند و آن زن از در رنده نمیرسد

حَدِيثِ نَوْمِ

سپرد هم بحار الانوار . طبع طهران . ص ۳۲۲ از کتاب مختصر البصائر که گفته است و قف
شدم بر کتاب خطب مولاى ما اچره مؤمنان عليك السلام که بر او نوشته شده بود

وَابْعَثْنَا مُوسَىٰ

۳۰۹

خط سید رضی الدین علی بن موسی بن طاووس آنچه که صورت آن اینست که این کتاب
که ذکر شد و کتاب او ذکر کرده است به دو واسطه بعد از صادق علیه السلام است
پس ممکن است که تاریخ کتابت او بعد از سال دو هجرت از هجرت باشد زیرا که روح ^{بیشتر}
بعد از سال صد و چهل از هجرت انتقال یافته و تحقیق که روایت شده است بعضی از
آنچه در آن است از ابی روح فرج بن فروة از مسعدة بن صدقة از جعفر بن محمد علیهما
السلام و بعضی آنچه در آن است از عیاشیان . ذکر کرده است در آن کتاب که در آن
اشاره شد خطبه ایست از امیر المؤمنین علیه السلام که مخزون نامیده شده و آن
ایست . الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْحَمِيدِ الَّذِي تَوَحَّدَ بِمَلَكِهِ وَعَلَا بِقُدْرَتِهِ أَحْمَدُهُ عَلِيًّا مَا
عَرَفَ مِنْ سَبِيلِهِ وَالْهَمَّ مِنْ طَاعَتِهِ وَعَلَّمَ مَنْ مَكُونُ حِكْمَتِهِ فَانَّهُ مَجْمُودٌ بِكُلِّ
مَا بَوَّلَىٰ مَشْكُورٌ بِكُلِّ مَا بَيَّنَّىٰ وَأَشْهَدُ أَنْ قَوْلَهُ عَدْلٌ وَحُكْمُهُ فَصْلٌ وَلَمْ يَنْطِقْ فِيهِ
نَاطِقٌ بِكَانَ إِلَّا كَانَ قَبْلَ كَانَ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُ اللَّهِ وَسَيِّدُ عِبَادِهِ خَيْرٌ
مَنْ أَهْلًا أَوْلَىٰ وَخَيْرٌ مِنْ أَهْلٍ آخِرًا فَكَلِمًا فَنَجَّى اللَّهُ الْخَلْقَ فَرِيقَيْنِ جَعَلَ فِي خَيْرِ
الْفَرِيقَيْنِ لَمْ يَمِمْ فِيهِ عَابِرٌ وَلَا تَكَا حَ جَاهِلِيَّةٍ ثُمَّ أَنَّ اللَّهَ قَدَبَثَ إِلَيْكُمْ رَسُولًا
مَنْ أَنْفَسَكُمْ غَرِيزَ عَلَيْهِ مَا عَنَّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ فَاتَّبِعُوا مَا
أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مَنْ دُونِهِ أُولِيَاءَ قَلِيلًا مَا نَذَكُرُونَ فَإِنَّ اللَّهَ
جَعَلَ لِلْخَيْرِ أَهْلًا وَلِلْحَقِّ دَعَاءً وَلِلطَّاعَةِ عَصْمًا يَعْصِمُ بِهِمْ وَيَقِيمُ مِنْ حَقِّهِ
فِيهِمْ عَلَىٰ رِضَاؤِهِمْ مِنْ ذَلِكَ وَجَعَلَ لَهَا رِعَاةً وَحَفْظَةً يَحْفَظُونَهَا بِقُوَّةٍ وَيَعِينُوا

بَشِيرًا مَرَجًا عَلِيًّا

عَلَيْهَا أَوْلِيَاءَ ذَلِكَ بِمَا وَلَّوْا مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِيهَا

توضیح قوله عليه السلام لم ينطق فيه ناطق بكان علامة محسوس على الله مقامه فرموده یعنی هر چه از او بقیه بر لفظ کان شده است برای ضرورت است در عبارت زیرا که کلمه کان دلالت بر زمان دارد و خدا معری و منزله از زمان است و پیش از حدوث زمان خدا موجود بوده و قوله علیه السلام من اهل یعنی قرار داده است و اهل برای بوی و خلافت و قوله علیه السلام كلما نطق الله بقیه بلفظ نطق مجاز است و قوله لم یسهم یعنی لم یشرك فيه و العاقر من السهام الذی لا یدری راسه که کما به باشد از زنا و اخلافت نسبت و گفته است که محتمل است ما خود از عاقر باشد و کما بصحیف ظاهر باشد

مَعْنَى

کل حمد و ستایش فخر ذات خدا بستی که بکای ستوده شده است آنچه ان خدا بستی که متعین بصفه یکتا بستی بسبب فریبش ملک خود و بلند است شان او بسبب قدرت و توانائی خود ستایش میکنم او را بواجب که شناسا بنده است زاه خود را و الهام کرده است طاعت خود را و داناکرده است از حکمت پنهان داشته خود زیرا که او ستایش کرده شده است بسبب هر چیزی که بگردن انداخته است و ولایت داده است و شکر کرده شده است بسبب هر چیزی که امتحان میکند و گواهی میدهم باینکه گفتار او عدل و راست است و حکم او قاطع و فاصل است و گویند ای در حق او بلفظ بود زمانی نطق نکرده است مگر آنکه پیش از زمان و زمانیات وجود داشته و گواهی میدهم که محمد (صلی الله علیه

دَابِعْلًا لِمَنْ زَوَّجَنَا

۳۱۱

والله بنده خدا است و افا و بزرگ بندگان او است و بهتر کسی است که در او اهلیت نبوت
 و خلافت قرار داده شده است در ابتداء خلقت او و بهتر کسی است که در او اهلیت
 قرار داده شده در رسالت و خاتمیت او پس هر چند که جمع او روی کرده و او را سندهست خلق را
 بدو دستنه او را در بهترین دو دهنه قرار داده و او را در سهم زنا و نکاح اهل جا اهلیت
 قرار داده یعنی هم سلسله پدران و مادران او تا آدم ابوالبشر پاک و پاکیزه و موحد
 و خدا پرست بوده اند و از اصلاب شامخ و ارحام مطهر بیرون آمده پس از آن بدستگاه
 خدا برانگیخت از روی حقیقت بودی شما فرستاده ای را از خود شماها با از نفس ترین شماها
 که سخت است بر او مادامیکه رنج بکشید شما حریص است بر هدایت و راهنمایی شما و بمؤمنان
 زلفت دارنده مهربانست پس پیروی کنید آنچه را که فرو فرستاده است خدا بسوی شما
 که از جانب پروردگار شما است و میل نکیند و وسنا نیز از او چقدر کم منذر گویشود
 پس بدو دستیکه خدا قرار داده است اهلی را و برای حق ستونهای او برای طاعت حفظ
 کننده هائیکه بسبب ایشان حفظ کرده شوند و برپا دارند حق خدا را در میان ایشان بر
 وجهیکه خستود شدن از آن ^{شد} و قرار داده از برای آن والی و امیر و نگاهدارنده هائیکه
 که نگاهداری و حفظ کنند آنرا با توانائی که دارند و معین و کمک باشند بر آن دو
 آنرا بسبب آنچه که ولایت دارند از جهت حق خدا در آن

أَمَّا بَعْدُ

فَإِنَّ رُوحَ الْبَصِيرَةِ رُوحَ الْحَيَاةِ الَّذِي لَا يَنْفَعُ إِيمَانُ إِلَّا بِكَلِمَةِ اللَّهِ وَالصَّادِقِينَ

بِخَيْرٍ مَّا رَجَا عَلَيْكُمْ

فَالكَلِمَةُ مِنَ الرُّوحِ وَالرُّوحُ مِنَ النُّورِ وَالنُّورُ نُورُ السَّمَوَاتِ فَبَابِ دِيكُم سَبَبٌ
 إِلَيْكُم مِنْهُ أَثَارٌ وَاخْتِبَارٌ نِعْمَةُ اللَّهِ لَا تَبْلُغُوا شُكْرَهَا خَصَّكُمْ بِهَا وَاخْتَصَّكُمْ لَهَا
 فَكَالْأَمْثَالِ نَضْرُ بِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ فَابْشُرُوا بِضَمَنِ اللَّهِ
 عَاجِلٍ وَفَتْحِ لَيْسَ بِقَرَّ اللَّهِ بِهِ أَعْيُنُكُمْ وَيَذْهَبُ بِجُرْحِكُمْ كَفَوَّامًا نَاهِيَ النَّاسَ عَنْكُمْ
 فَإِنَّ ذَلِكَ لَا يَخْفَى عَلَيْكُمْ أَنَّ لَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ كُلَّ طَاعَةٍ عَوْنًا مِنْ اللَّهِ يَقُولُ عَلَى الْأَلْسِنِ
 وَيُسَبِّتُ عَلَى الْأَفْئِدَةِ وَذَلِكَ عَوْنُ اللَّهِ لِأَوْلِيَانِهِ يَطْهَرُ فِي خَفِيِّ نِعْمَتِهِ لَطِيفًا وَقَدْ
 اثْمَرَتْ لِأَهْلِ التَّقْوَى أَعْصَانُ لِشَجَرَةِ الْحَبْوَةِ وَإِنْ فَرَّقْنَا مِنَ اللَّهِ بَيْنَ أَوْلِيَانِهِ
 وَأَعْدَائِهِ فِيهِ شِفَاءٌ لِلصُّدُورِ وَظُهُورٌ لِلنُّورِ بِعِزِّ اللَّهِ بِهِ أَهْلُ طَاعَتِهِ وَيَذَلُّ بِهِ
 أَهْلُ مَعْصِيَتِهِ فَلْيَعْدِمُوا لَذَلِكَ عِدَّتَهُ وَلَا عِدَّةَ لَهُ إِلَّا سَبَبُ بَصِيرَةٍ وَصِدْقِ
 نَيْتَةٍ وَقَلَمِ سَلَامَةٍ أَهْلُ الْخَفَةِ فِي الطَّاعَةِ ثَقُلَ الْمِيزَانُ وَالْمِيزَانُ بِالْحِكْمَةِ وَ
 الْحِكْمَةُ فَضْلٌ لِلْبَصْرِ وَالشُّكِّ وَالْمَعْصِيَةِ فِي النَّارِ وَلَيْسَ أَمَانًا وَلَا لَنَا وَلَا لِلنَّاسِ
 قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ مَطْوِيَةٌ عَلَى الْإِيمَانِ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَظْهَارَ مَا فِيهَا فَفَتْحَهَا بِالْوَحْيِ
 فِيهَا الْحِكْمَةُ وَلِكُلِّ شَيْءٍ أَنَا بَلَّغُهُ لَا يَعْجَلُ اللَّهُ بِشَيْءٍ حَتَّى يَبْلُغَ أَثَرَهُ وَمِنْهَا هِ
 فَاسْتَبْشِرُوا بِبَشْرِي فَابْشُرُوا بِبَشْرِي وَأَعِزُّوا بِقُرْبَانِ مَا قَرِبَ لَكُمْ وَتَنَجَّرُوا مَا وَعَدَكُمْ أَنَّ
 مَنَادِعُوهَ خَالِصَةٌ يَطْهَرُ اللَّهُ بِهَا حُجَّتَهُ الْبَالِغَةَ وَيَتَمُّ بِهَا نِعْمَ السَّابِقَةَ وَيُعْطَى
 بِهَا الْكِرَامَةَ الْفَاضِلَةَ مِنْ أَسْمَتِكُمْ بِهَا أَخَذَ بِحِكْمَتِهِ مِنْهَا إِذَا كَرَّمَ اللَّهُ رَحْمَتَهُ وَ
 مِنْ رَحْمَتِهِ نُورُ الْقُلُوبِ وَوَضَعَ عَنْكُمْ أَوْزَارَ الذُّنُوبِ وَعَجَّلَ شِفَاءَ صُدُورِكُمْ

ابن عجلون في الزمان

٣١٣

وصلاح اموركم وسلام منادائنا عليكم تعلمون به في دول الابدان وقرار الآ

نقضيه

قال المجلي قوله فان روح البصيرة لعل خبران مع كلمة الله وروح الحياة بدل
من روح البصيرة اي روح الايمان الذي يكون مع المؤمن وبه يكون بصيرا
وحيا حقيقة لا يكون الا مع كلمة الله اي امام الهدى فالكلمة من الروح اي
او هو ايضا اخذ من الروح اي روح القدس والروح باخذ من النور والنور هو
الله تعالى كما قال الله نور السموات والارض فبايديكم سبب من كلمة الله و
اليكم من الله ذلك السبب اثركم واخباركم وخصصكم به وهو نعمة من الله
خصصكم بها لا يمكنكم ان تؤدوا شكرها قوله يظهر اي لعون او هو تعالى قوله
وان فرقا نا خبران اما محذوف اي بين ظاهره وهو قوله بعز الله او قوله
فليعد بنا ويل مقول في حقه ومراده بالفرقان القران وقوله سلامة مبتدأ
وثقل الميزان خبره اي سلامة من يخف في الطاعة ولا يكسل فيها انما يظهر عند
ثقل الميزان في القيمة وهو سبب لثقله ويحمل ان يكون التسليم مضافا الى
السلامة اي التسليم الموجب للسلامة واهل صناديق وثقل بالشدة يد على صفة
الجمع خبره قوله والميزان بالحكمة اي ثقل الميزان بالعمل انما يكون اذا كان مقرونا
بالحكمة فان عمل الجاهل لا وزن له فنقد به الميزان بثقل بالحكمة والحكمة
فضاء للبصيرة اي بصير القلب بجول فيها قوله انا بالكرم والقصر اي وقتنا قوله

بِحُسْنِهَا تَمَّ الْجَبَابِلُ

وَاعْتَرَفُوا بِقُرْبَانِ مَا قَرَّبَ لَكُمْ اِي اعترفوا وصدقوا بقرب ما اجزى كرامته و قرب منكم

معنی

اما پس از تسابیح و سپاس خدا و درود و تحیت بر پیغمبر صلی الله علیه و آله پس بدرستی که روح بینائی دل یعنی روح ایمانی که میباشند با مؤمن و بسبب این چشم دلا و بینا میشود و زندگانی حقیقی را میپابد همبنا شد مگر با کلمه الهی یعنی وجود صابا امام هدی است کننده و آن کلمه الله از روح است یعنی با او است روح یعنی میگرد از روح القدس و روح القدس نیز میگرد از نور و نور خداست که روشن کننده آسمانها و زمین است پاهدایت کننده اهل آسمانها و زمین است چنانچه در کلام خود فرموده الله نور السموات و الارض پس بدستهای خود نشان است سببی که میرسد بسوی شما از او ایشار و اختیار یعنی بدستهای شماها است سبب که آن کلمه خدا یعنی وجود حجت و امام است میرسد فیض از جانب خدا بسوی شما بسبب او کرامت میکند و بر میگردد شما را و این نعمتی است از جانب خدا که محض کرده است شمارا بر آن چنان نعمتی که نمیتوانید از عهد شکر گذاری آن بر آید و گداینده است شمارا برای آن این مثلها را بنهیم برای مردمان و تعقل نمیکشند و نمی فهمند آنها را مگر دانایان پس مرده باد شمارا بیاری کردنی با شتاب و سرعت از جانب خدا و گشایش آسانی که قرار و آرام دهد و سرد کند چشمهای شمارا که قوی روشنی چشمهایتان شود آن نصرت و باری و گشایش با شتاب و ببرد خزن و اندوه

وَابْعَلَاكُمْ فِي الْمَنَاقِبِ

۳۱۵

شما را بازدارید خود را از زمانیکه مردم بگردیدند باز میدارند از شما زنی که آن یاری
و گشایش بر شما مخفی نخواهد ماند بد رستیکه برای شما نزد هر طاعتی یاری کردنی است از
خدا که بزبانها میگوید و بدلهای ثابت میدارد اینست یاری کردن خدا و ستان خود را ظاهراً
میشود این یاری در نعمت پنهان او در حالیکه از لطافت پنداشت و تحقیق که صواب است و در
برای اهل تقوی و پرهیزکاری شاخه های درخت زندگانی و بد رستیکه فریاد کند خدا
کننده میان حق و باطل است از جانب خدا در میان دوستان او دشمنان او میباشد
که در اوست شفاء برای پینه ها و پیدایش نوزد در دلها که غلبه میدهد خدا بر آن
اهل طاعت خود را و ذلیل و خوار میکند به آن اهل معصیت خود را پس باید مهیا کند
هر مردی برای نصرت و فتح امادگی خود را و این اماده کی برای او نیست مگر بسبب
بینائی دل و راستی نیت و تن دادن بطاعت و بندگی و بقضای حق راضی بودن
و سلامتی کسانی که فرمانبردار بگردن برای ایشان مَبَكْ و اسماست و در طاعت کمال
میشوند ظاهر میشود در قیامت هنگام سنگینی ترازوی عمل با آنکه مراد اینست که نفس
سلامتی سبب سنگینی ترازوی عمل است در قیامت (و سنگینی ترازو و عمل است در حالیکه
مقرون بحکمت باشد زیرا که عمل جاهل و زنی ندارد) پس سنگین شود ترازوی عمل
بحکمت و حکمت جولانگاه چشم است - و شک و نا اطمینان در اوست و این هر دو
از مایه های مایه های مایه های مؤمنان پیچیده باهمان
است هر گاه اراده کند خدا اشکار کردن آنرا میکند بدان دلها را بوحی و جاد

بِخَيْرِهَا رَمَى جَاعًا عَلَيْهِ

در اینها حکمت را و بد رستیکه برای هر چیزی که بوقت خود مهربسانند از اشتنا
نمیکند خدا بچیزی تا اینکه وقت آن برسد و مدت آن به آخر رسد پس بید بید
مژده ای را که بشمارشده داده شد و اعتراف و تصدیق کنند بنزدیکی آنچه
که خبر میدهم شمارا زیرا که آن بشمار نزدیکست و وفا کرده خواهد شد آنچه را که
وعده داده شد پس از ما است خواندن از روی خلوص که ظاهر میگردد از خدا
به آن حجت رسای خود را و بزبان حجت و خواندن تمام میکند نعمتهای تمام خود
خود را و عطا میکند بسبب آن کرامتهای برتری دارنده را کسی که چنگ نبرد به آن حجت
بالعزم بگیرد حکمت را از او و میدهد شمارا خدا از رحمت خود و از رحمت او دلها
روشن و نورانی میشود و گناهان از شماها برداشته میشود و شتاب میکند شما
در سینه های شما و سازش یافتن کارهای شما و درود و تحیت همیشگی ما
بر شما باد که بسبب آن خواهید داشت دور زدن روزها و آنچه را که در قرار رجحانها

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَإِنَّ اللَّهَ اخْتَارَ لِدِينِهِ أَقْوَامًا انْتَجَبَهُمُ لِلْقِيَامِ عَلَيْهِ وَالنُّصْرَةَ لَهُ بِمُ ظَهَرَتْ كَلِمَةُ
الْإِسْلَامِ وَأَوْحَى مَفْرُوضِ الْقُرْآنِ وَالْعَمَلِ بِالطَّاعَةِ فِي مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا
ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ خَصَّصَكُمْ بِالْإِسْلَامِ وَاسْتَخْلَصَكُمْ لَهُ لِأَنَّهُ أَيْمٌ سَلَامَةٌ وَجَاعُ كَرَامَةٍ
اصْطَفَاهُ اللَّهُ فَهَجَى وَبَيَّنَّ حُجَّةَ وَارْفَ أَرْفَهُ وَحَدَّهُ وَوَصَفَهُ وَجَعَلَهُ رَضَى
كَأَوْصَفَهُ وَوَصَفَ أَخْلَاقَهُ وَبَيَّنَّ أَطْبَاقَهُ وَوَكَّدَ مِيثَاقَهُ مِنْ ظَهْرِ وَبَطْنِهِ

والبعلاء والحرز لنا

٣١٧

حَلَاوَةٌ وَأَمَّنْ مِنْ ظَفَرِ بَظَاهِرِهِ رَأَى عَجَابٌ مَنَاطِرَهُ فِي مَوَارِدِهِ وَمَصَادِرِهِ وَمِنْ فَطْنِ
بِمَا بَطَّنَ رَأَى مَكُونِ الْفَطْنِ وَعَجَائِبِ الْأَمْثَالِ وَالسَّنَنِ فَظَاهِرُهُ ابْتِغَى وَبَاطِنُهُ عَمِيقٌ
لَا تَنْقُضِي عَجَائِبِهِ وَلَا تَقْنِي غَرَائِبَهُ بِنَايِغِ النَّعْمِ وَمَصَابِيغِ الظُّلْمِ لَا تَنْفَعُ الْحِجْرَاتُ
الْأَبْفَاتِجَهُ وَلَا تَنْكُشُ الظُّلْمَ إِلَّا بِمَصَابِيحِهِ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَتَوْصِيلٌ وَبَيَانٌ
الْأَسْمَاءِ الْأَعْلَى الَّذِينَ جَمَعَا فَاجْتَمَعَا لَا يَصِلِحَانِ إِلَّا مَعًا بِمِثْلَانِ فَبِعَرَفَانِ
وَبِوَصْفَانِ فَيَجْتَمِعَانِ قِيَامَهُمَا فِي تَمَامِ أَحَدِهِمَا فِي مَنَازِلِهِمَا جَرَى بِهِنَّ وَأَهْلَاهُنَّ
عَلَى نَجْمِهِمَا نَجْمٌ سِوَاهُمَا حَتَّى حَمَاهُ وَتَرَعَى حُرَّاعِيهِ وَفِي الْقُرْآنِ بَيَانُهُ وَحُدُودُهُ وَأَرْكَانُهُ
وَمَوَاضِعُ تَقَادِيرِهِ مَا خَرَنَ بِخُرَابِيئِهِ وَوَزَنَ بِمِيزَانِهِ مِيزَانَ الْعَدْلِ وَحُكْمِ الْفَضْلِ أَنْ رُغَا
الَّذِينَ فَرَّقُوا بَيْنَ الشُّكِّ وَالْيَقِينِ وَجَاءَ وَأَبَاحَ الْحَقِّ الْمُبِينِ قَدِ بَيَّنَّا الْإِسْلَامَ قَبْلَنَا وَ
اسْتَسْوَأَ لَهُ أَسَاسًا وَأَرْكَانًا وَجَاءَ وَأَعْلَى ذَلِكَ شُهُودًا وَبِرَهَانًا مِنْ عِلْمَاتٍ وَ
أِمَارَاتٍ فِيهَا كِفَاءٌ لِمَكْتَفٍ وَشِفَاءٌ لِمَشْتَفٍ بِحُجُونِ حَمَاهُ وَبِرِعْوَانِ حِرْعَاهُ وَبِصُورِ
مَصُونِهِ وَبِهِجْرَانِ مَهْجُورِهِ وَبِحُجُوبِ حُجُوبِهِ بِحُكْمِ اللَّهِ وَبِرَبِّهِ وَبِعَظِيمِ أَمْرِهِ وَذِكْرِهِ
بِمَا حَبَّبَانِ بِذِكْرِهِ بِتَوَاصُلُونَ بِالْوِلَايَةِ وَبِإِتْلَاقُونَ بِحَسَنِ اللَّحْمِ وَبِإِتْلَاقُونَ بِكَلِمَاتِ
الرُّؤْيَةِ وَبِتَرَاعُونَ بِحَسَنِ الرَّعَايَةِ بِصِدْقِ رِبِّيَّةٍ وَأَخْلَاقِ سَنِيَّةٍ وَبِإِسْلَامِ رَضِيَّةٍ
لَا يَشْرَبُ فِيهِ الدِّينَهُ وَلَا تَشْرَعُ فِيهِ الْعَيْتَةُ فَمَنْ اسْتَبَطَّنَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا اسْتَبَطَّنَ
خُلُقًا سَيِّئًا وَقَطَعَ أَصْلَهُ وَاسْتَبَدَّلَ مَنْزِلَهُ بِنَقْصِهِ مُبْرَمًا وَاسْتَحْلَلَ لِحْرَمًا
مَنْ عَهْدَ مَعَهُ وَرَأَى إِلَيْهِ وَعَقَدَ مَعَهُ وَدَعَا عَلَيْهِ بِالْبَرِّ وَالنَّفْوَى وَابْتَارَ سَبِيلَ

بِحُسْنِهَا كَمَا جَاءَ عَلَيْهِ

٣١٨

الهُدَى عَلَى ذَلِكَ عَهْدَ خَلْقِهِمْ وَأَحَا الْفِتْمَةَ فَعَلِيهِ بِتَجَابُونَ وَبِرَبِّهِمْ وَأَصَلُوا
وَكَانُوا كَالزَّرْعِ وَتَفَاضَلَهُ بَقِي فَبُوْخِذَمَنَهُ وَبَقِي وَبَيْعَتَهُ التَّخْطِصُ وَبِإِلْغ
مِنَهُ التَّخْطِصُ فَانظُرْ أَمْرَهُ فِي قَضَائِيهِمْ وَقَلَّةَ مَقَامِهِ فِي مَنْزِلِهِ حَتَّى لَيْسَ يَنْدَلِفُ
لِيَضَعَ مَحْوَلَهُ وَمَعَارِقَ مَنْقَلِبِهِ فَطَوَّلَ لَذَى قَلْبِ سَلِيمٍ اطَاعَ مَنْ يَهْدِيهِ وَ
تَجَنَّبَ مَا يَبْرُدِيهِ فَبَدَخَلَ مَدْخَلَ الْكِرَامَةِ فَاصَابَ سَبِيلَ السَّلَامَةِ سَيِّصِرُ
بَصِيرَهُ وَاطَاعَ هَادِيَ أَمْرِهِ كُدَّ لَافْضَلِ الدَّلَالَةِ وَكَشَفَ غَطَاءَ الْجَهَالَةِ
الْمُضَلَّةِ الْمَلْهِيَةِ فَمَنْ أَرَادَ تَفَكُّرًا أَوْ تَذَكُّرًا فَلْيَذْكُرْ رَأْيَهُ وَلْيَبْرِنْ بِالْهَدْيِ مَا لَمْ
يَنْغَلِقْ أَبْوَابَهُ وَتَفْتَحْ أَسْبَابَهُ وَقَبْلَ بَضِيحَةٍ مِنْ نَضْحِ بَخْسُوعٍ وَحَسَنِ خُسُوعٍ فَبِلَا
الْإِسْلَامِ وَدَعَاءِ الْإِتْمَانِ وَنَسْلَامِ بِلَامٍ تَحْتَهُ دَائِمَةٌ لِحَاضِعِ مَتَوَاضِعٍ مِنْ
بِالْإِيمَانِ وَبِتَعَارُفِ عَدْلِ الْمِزَانِ فَلْيَقْبَلْ أَمْرَهُ وَآكَرَامَهُ بِقَبُولِ حَسَنٍ وَلِيَجِدْ
فَارَعَةَ قَبْلَ حُلُولِهَا إِنْ أَمْرًا صَعِبَ مُسْتَعَصَبٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلِكٌ مَقْرَبٌ أَوْ
نَبِيٌّ مَرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مَخْتَنٌ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ لَا يَبْعِي حَدِيثَنَا الْأَحْصُونَ حَصِينَهُ
وَصَدْرَ رَاسِيَنَهُ أَوْ أَحْلَامَ رُزِينَةَ

نَقِيضٌ

قال المجلد والارفة الارفة جمع الارفة وهي الحد اي حد حد ود
وبينها - ثم الظاهر انه قد سقط كلام مشتمل على ذكر القرآن قبل قوله من ظهر
بطن فاما ذكر بعده اوصاف القرآن وما ذكر قبله اوصاف الاسلام لكن الظاهر

وَأَجْعَلِ الْبُحْرَانَ

۳۱۹

على هذا السباق ان يكون جميع ذلك اوصاف الاسلام وان امكن ان يستفاد
ذكر القرآن من الوصف والتبيين والتحديد المذكورة في وصف الاسلام و
المراد من بالاسمين الاعلين محمد وعلی صلوات الله عليهما ولهما نجوم اي سائر
اممة الهدى وعلى نجومهما نجوم اي على كل من تلك النجوم دلائل وبراهين
من الكتاب والسنة والمعجزات الدالة على حقبة ثم ويحتمل ان يكون المراد بالاسمين
الكتاب والعقيدة قوله محتجى على بناء المعلوم والفاعل النجوم او المجهول وعلى
التقديرين الضمير في حماه ومرآة راجع الى الاسلام وكذا الضمائر بعدهما وكذا
في الاصل واخلاق سنية بياض والطرفة بالفتح نقطة حمراء من الدم تحدث في
العين من ضربة ونحوها ثم قال **اعلى الله مقامه** اقول
هكذا وجدتها في الاصل سقيمة محرفة وقد صححت بعض اجزائها من بعض مؤلفا
بعض اصحابنا ومن الاخبار الاخر وقد اعرف صاحب الكتاب بسقمها ومع ذلك
يمكن الانتفاع باكثر فوائدنا ولذا اوردتها مع ما ارجو من فضله تعالى ان تبهر
نسخة يمكن تصحيحها بها وقد سبق كثير من فقرايتها في باب علامات ظهوره انتهى كلامه

معنى

پس بد رستگه خدا اختیار کرده است برای دین خود گروهها پیرا که برگزیده است
ایشانرا برای ایستادگی کردن برای دین و پایداری کردن آن که بسبب ایشان ظاهر شود
کلمه اسلام و دور زدن واجبات قرآن و عمل بطاعت و فرمانبرداری در مشايق

بَشِيْرَةٌ مِّنَ الْخَائِعَاتِ

و مغارب زمین پس از آن خدا مخصوص گردانید شما را بدین اسلام و خالص گردانید شما را برای خودش زیرا که آن یعنی اسلام اسم سلامتی است و مجمع کرامت است که برگزیده است انرا خدا و انرا راه میان خود و بندگان قرار داده و تجتهای انرا هویدا و اسکار کرده و محدود کرده است حدود و اطراف انرا و وصف فرموده است انرا و انرا سبب خوشودی خود قرار داده چنانچه وصف کرده است انرا و وصف فرموده است خونها و طبیعتها و مرقباتهای انرا و واضح کرده است پوشیده های انرا و محکم کرده است پیمان انرا از ظاهر و باطن ان که صاحب جلالت و شرفی و اهمی است پس کسیکه بظاهر ان ظفر بابد و بر خورد کند میبند عجایب منظره های انرا در محل ورود و صدق ان و کسیکه بزیرکی درک کند باطن ان را میفهد پوشیده و تیزی نکات لطیفه انرا و عجایب مثالها و حکمتها و روشهای که در انست پس ظاهر ان نکو عجب و راست و باطن ان دور تک و بی پایان از فهم بشر عادی است که عجایب ان تمام شدن ندارد و غرائب ان فنا پذیر نیست در ان است چشمه سارهای هر گونه نعمتی و چراغهای برای روشن کردن تاریکیها و پتله گها درهای خیر و خوبی باز میشوند مگر بکلیدهای ان و تاریکیها و پتله گها روشن نشود مگر بچراغهای ان در ان است جدا کردن هر چیزی و چسباندن هر چیزی و بیان دو نام که بلند مرتبه و بلند قدر و مقام برند از تمام نامها (یعنی محمد و علی صلوات الله علیهما والهمما) ان دو نامیکه با یکدیگر جمع شدند و مقبول گردند جمع شدن با یکدیگر را و صلاحیت ندارند مگر اینکه

وَأَجْعَلِ لِي مِثْرًا

۳۲۱

هر دو با همدگر باشند و با همدیگر نامبرده میشوند پس شناخته شوند و وصف کرده میشوند پس با همدگرند یعنی اوصاف کالبه هر دو یکی است

مَوْلَىٰ فَقِيرٍ كَرِيمٍ جمله قبامهتانی تمام احدها فی منازلهما جری بهما

چون سقیم بنظر آمد و نخبه صحیحی هم در دست نبود و بعلاوه علامه مجلسی علیه الرحمة هم برای آن بیانی نرفته بود لذا از ترجمه و معنای آن خودداری کردم

و از برای این دو ستاره هابیت و دران سناوها ستاره هابیت یعنی برای ایشان

ستاره هابیت که ائمه هدی علیهم السلامند که ستاره های هدایتند که برای هر یک

از ایشان ستاره های یعنی دلائل و براهینی است در کتاب و سنت و معجزاتی که دلیل

بر حقیقت آنهاست که آن ستاره های هدایت حمایت میکنند حمایت کرده شدگان

و حمایت کنندگان از ایشان را و رعایت میکنند رعایت کنندگان آنرا و در قرآن است

بیان اسلام و حدود آن و ارکان آن و جاهای اندازه گیری آنچه که پنهان شده

است در گنجینه آن و سنجیده شده است ترازوی آن که ترازوی عدل و راستی و درستی

و حکم قطعی است بدرستی که رعایت کنندگان دین فرق گذارند میان شک

و یقین و حق ثابت واضح و واضح کننده ای آوردند و از روی تحقیق واضح و روشن

کردند اسلام واضح و روشن کردند و تاسیس کردند برای آن اساس و پایه ها

را و آوردند بر آن گواهی و دلایل از علامات و نشانه ها بلکه در آنها

کفایت است برای اکتفا کننده بر آن و شفاء است برای شفا طلبنده از آن که حتما

بِخَيْرٍ رَمَى الْجَبَابِلَ

میکنند جا پتکرده او را و رعایت میکنند رعایت کرده او را و حفظ میکنند حفظ کرده او را و دوری میکنند از دور شده او و دوست میدارند دوست داشته او را بحکم خدا و فرمان برداری از او و بزرگ شمردن فرمان او و یاد کردن او بچیزیکه واجب است به آن یاد کرده شود و صل میکنند خود را بولایت و دوستی و هدیگر را ملاقات میکنند به نیکویی و خوشگویی و هدیگر را بکاسته دیدار بکدیگر بای محبت و مهربانی میار میکنند و رعایت میکنند هدیگر را به نیکی و حسن رعایت با سینه های بیکینه و بخل و حسد و کبر و نخوت و با خلقهای روشن و باز و خوش طبعی و خوش خوئی و با تحیت و درودی خوش آینده که شربت دناست و پستی از آن اشامیده نشود و راه نیابد گول زدن و با غفلتی در آن پس کسیکه در دل بگذرد از این صفات ذمه چیز برادر دل گرفته است طبع و خوی بدی را و اصل و ریشه خود را قطع کرده و بدل کرده است رفعت منزلت و مقام خود را به پستی بسبب نقصان نموده شده ای که در او است و بواسطه حلال کردن او حرام را از جهت عهدی که از او گرفته شده و پیمانیکه با او بسته شده به نیکی کردن و پرهیزکاری و ایثار راه هدایت بر اینها پیمان گرفته است خالق وافریننده ایشان زمانیکه آورنده است ایشان را و برادری و الفت را به ایشان یاد داد پس بنا بر این عهد و پیمان هدیگر را دوست میدارند و حسب یاد بکدیگر متصل میشوند مانند زراعتی هستند که در زمین باقی میماند و از نفاصل و ریاض آن گرفته شود تا فانی شود و خالص آن باقی بماند غربال کرده و انتظار کشیده شود آخر آن در کوناهای روزهای آن و گوی مقام آن در منزل و جایگاه خود تا اینکه تبدیل شود

وَابْعَلَاةٍ زَكَاةٍ

۳۲۳

منزل آن که غریب شده و بچینه آن زرع در آن منزل جای داده شود پس خوشحال ^{حب} جنا
قلب سلیم با بهشت طویلی جا بگناه صاحب قلب سلیمی است که اطاعت کند کسی را که او را ^{بیت} همتا
کند و دوری کند از آنچه ^{که} و زاپست کند پس در آید در جا بگناه کرامت و برسد ^{مت} بر آه
زود باشد که بچشم خود ببیند و بینا میشود و اطاعت میکند هادی امر خود را و دلالت
کرده شود به بالا ترین دلالتی و پرده جهالت گمراه کننده بازی دهنده برداشته شود
پس کسیکه بخواهد متفکر و مندرک شود باید یاد آوری کند رای خود را و مبارزه
کند بشیر هدایت نازمانیکه در راهی هدایت بشیر شده و در راهی اسباب آن ^{ست} باز
و بپذیرد پند کسی را که او را پند دهد با کمال فروتنی و نیکویی خشوع و ترس ^{مت} کسب
اسلام و دعوت تمام و در رود گفتن در مقابل درود گفتن تحت همیشگی است برای
شخص خاضع و فروتنی کننده ای که هم نفسی کند با ایمان و بشناسد میزان عدل را که
عبارت از کتاب و سنت و قرآن و عترت است پس باید بپذیرد امر او را و گرامی داشتن او را
بپذیرفتنی نیکو و باید برسد از سر کوبی پیش از وارد شدن آن بدرستی که امرها
دشوار و مشکل است زیرا بار می رود و معنی پذیرد آنرا مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا
مؤمنیکه قلب او امتحان ایمان خود را داده باشد حفظ نمیکند حدیث ما را مگر حصا
های محکم دلها با سپند های استوار امانت نگاهدار با عقلهای مزرین یا برجا

فَاعْلَمِ السَّلَاةَ

بَاعْجَبًا كَلَّا لَعَجَبٌ بَيْنَ جُمَادَى وَرَجَبٍ - فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ سُرَطَةِ الْحَمِيرِ مَا هَذَا

بِحُجَّتِهَا رَمَى الْجِبَابِ عَلَيْهِ

٣٢٤

العجب يا امير المؤمنين قال ومالي لا اعجب وسبق القضاء فيكم وما تفقهون المحنة
الا صونات بينهن مونات حصد نبات وفسر اموات واعجبا كل العجب بين
جمادى ورجب قال انصار رجل يا امير المؤمنين ما هذا العجب الذي لا تزال
تعجب منه قال نكلت الاخرامة واتى عجب يكون اعجب منه اموات يضربون
هوام الاحياء قال اتى يكون ذلك يا امير المؤمنين قال والذي فلق الحبة
وبرى النمة كاني انظر قد تطلوا سكت الكوفة وقد شهر واسوفهم على منابهم
يضربون كل عدو لله ولرسوله وللمؤمنين وذلك قول الله تعالى يا ايها الذين

امنوا الا تؤمنوا قوم اعضب الله عليهم فديسوا من الاجرة كما يس الكفار من اصحاب
القبور الا يا ايها الناس سلوني قبل ان تفقدوني اتى بطرق السماء اعلم
من العالم بطرق الارض انا يصوب الدين وغاية السابقين ولسان المتقين
وخاتم الوصيين ووارث النبيين وخليفة رب العالمين انا قاتم النار
وخازن الجنان وصاحب الحوض وصاحب الاعراف ولبر من اهل البيت
امام الاعراف يجمع اهل ولايته وذلك قول الله تبارك وتعالى انما اتى فند
ولكل قوم هاد الا يا ايها الناس سلوني قبل ان تشرع برجلها فثمة شرقة
ونتطافى حطامها بعد موت وحيوة اوتشت نار بالحطب الجزل غربى الارض و
رافعة ذيلها نذعوى او يلبها بذخلة او مثلها فاذا استدار الفلك قلت مات
او هلك باى وادسلك فومئذ ناول هذه الاية ثم رددنا لكم الكرة

رَأَيْتُمْ لِمَ جَعَلَ رَجَبٌ رَجَبًا

۳۲۵

عَلَيْهِمْ وَأَمَدَّ ذُنُوبَكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا

مَعْنَى

ای عجب و تمام عجب است از هر گونه عجب که در میان ماه جمادی و ماه رجب روی خواهد داد پس مردی از شرطه الحقیس عرض کرد یا امیر المؤمنین این چه عجبی است فرمود چرا عجب تکم و چرا عجب نباشد و حال آنکه قضای پیشین الهی در حق شما جاری شده است فرمودی حدیث را مگر آنکه صداها بپست که در میان آنها مرگها آیت و چیده و بریده شدن روئید نبها بپست و پراکنده و زنده شدن مرده ها آیت چقدر عجب است و هر گونه عجب در میان ماه جمادی و ماه رجب مرد دیگری عرض کرد یا امیر المؤمنین این چه عجبی است که همیشه از آن عجب میکنی فرمود مادران دیگر برای او بنشینند چه عجبی است عجب تر از اینکه مرده ها بر فرقه های زنده ها رنند عرض کرد چه وقت اینطور خواهد شد یا امیر المؤمنین فرمود قسم به آنکی که دانم را امشکاند و بنده را از بنده و میا فرزند گو با می بینم که مرده ها در کوچه های کوفه گردش و کاوش میکنند در خاک شمشیرهای ایشان بالای دوشهای ایشان و میزنند هر کسی را که دشمن خدا و پیغمبر او و اهل ایمان است و این است معنای فرموده خدای تعالی که فرموده است ای کسانی که ایمان آورده اند دوستی نکنید با گروهی که غضب کرده است خدا بر ایشان که ما پوس و ناپند از آخرت میباشد همچنانکه کفار از صاحبان قبرها ما پوس و ناپند و ناپسندند ای گروه مردمان پسر سید از من پیش از آنکه از میان شما کم سویم

بخش چهارم از احباب علی

و عرا نیابد بدست که من دانایم براههای آسمان و جهت بالا از کسیکه دانای
 براههای زمین است من پادشاه دین من پایان دهنده علوم پیشینان و زبان
 پر هیز کاران و تمام کننده جانپنان و وارث علوم و کالات پیغمبران و خلیفه پروردگار
 جهانپنان من قسمت کننده آتش دوزخ و خزینة دار بهشتها و صاحب جوض کوثر و
 صاحب اعراف و نسبت از ما اهل بیت نبوت امامی مگر اینکه مپناسد همه اهل وکالت
 خود را و اینست معنای گفته خدای تعالی که فرموده است ای پیغمبر خرابین نیست که تو
 ترساننده و بیم دهنده ای و از برای هر گروهی امامت هدایت کننده و راه نماینده
 آگاه باشیدا پگروه مردمان پیرسپدا از من پیش از اینکه راه یابد بیای خود فتنه
 مشرقه یعنی فتنه ای که در آخر زمان از سمت مشرق بلند شود و آتش آن مشعل گردد
 و پای مال کند اندک اندوخته فناپذیر خود را بعد از مرگ و زندگی با برافروخته شود آتش
 مغرب زمین به پیرم خشک و سطر فتنه و فساد بکه آتش آن دنباله دار است و دعوت میکند
 اهل آن زمان را بگفتن و پل و وای بسبب شمنی و کینه توزی و کشتن و کشته شدن و مان
 اند آن پس چون چرخ فتنه دورزند و صدای کشته شد و مرد بلند شود و راههای بتد
 و اختلاف پیش گرفته شود در آن روز و آن زمان تاویل این آیه ظاهر خواهد شد که
 خداوند متعال فرموده پس بر میگردانیم برای ایشان بازگشت کردن دنیا را و مدد میکنم
 ایشان را بما لها و فرزندان و قرار میدهم جمعیت نفرات ایشان را بیشتر

قال علی السلام

أربعاء من حرم الزمان

٣٢٧

ولذلك آيات وعلامات أولهن أحصا الكوفة بالرصد والمخندق وتحريق الزوايا
في سكت الكوفة وبعطيل المساجد أربعين ليلة وتحقق آيات ثلاث حول المسجد
الأكبر يشهن بالهدى القاتل والمقتول في النار وقتل كثر وموت دريع وقتل
النفس التركية بظهر الكوفة في سبعين والمذبوح بين الركن والمقام وقتل
الأسبع (كذا في النسخة) المظفر صبرا في بعة الأصنام مع كبر من شياطين الأرباب
وخروج السفيا في برآية خضراء وصليب من ذهب أميرها رجل من كلب وأتى عشرين
الف عنان من يحمل السفيا في متوجها إلى مكة والمدينة أميرها أحد من بني أمية
يقال له خزمية أطس العين الشمال على عينه طرفه تميل بالدينا فلا ترد له راية حتى
ينزل المدينة فيجمع رجالا وبناء من آل محمد فيجسدهم في دار بالمدينة يقال لها
دار أبي الحسن الأموي وبعث خبلا في طلب رجل من آل محمد صلوات الله عليهم
فداجتمع عليهم رجال من المستضعفين بمكة أميرهم رجل من غطفان حتى إذا توطأ
الأبيض بالبذاء يخفف لهم فلا ينجوا أحد منهم إلا رجل واحد تحول الله وجهه في قفا
لينذرهم وليكون ابنه من خلفه فهو مؤذنا ويل هذه الآية ولو ترى إذ فرغوا فلا
واخذوا من مكان قريب وبعث السفيا خمائة وثلاثين الفا إلى الكوفة فقبروا
بالروحاء والفاروق وموضع مريم وعيسى عليهما السلام بالقادسية ويسمى
ثمانون الف حتى يتروا الكوفة موضع قبر هود عليه السلام بالخيلة فيلجوا عليه
يوم زينة وأمير الناس جبار عند يقال له الكاهن الساجر فيخرج من مدينة يعا

بَيْتُهَا كَأَبْجَارِ عَلِيٍّ

٣٢٨

لَهُ الزَّوْرَاءُ فِي حَمْسَةِ الْآفِ مِنَ الْكَهَنَةِ وَيَقْتُلُ عَلَى حَبْرَهَا سَبْعِينَ الْفَاحِثِي بِحَيْثِي
النَّاسِ الْفِرَاتِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنَ الدَّمَاءِ وَتَنْتِ الْأَجْسَامِ وَيَسِي مِنَ الْكُوفَةِ أَبْكَارًا لَا
يَكْشِفُ عَنْهَا كَفَّ وَلَا قَنَاعَ حَتَّى يَوْضَعْنَ فِي الْمَحَامِلِ بِزَلْفِ لَهْنِ الثَّوْبَةِ وَهِيَ الْغَرَبِيَّةُ
ثُمَّ يُخْرِجُ مِنَ الْكُوفَةِ مِائَةَ الْفِ بِنِ مَشْرِكٍ وَمُنَافِقٍ حَتَّى يَضْرِبُونَ دَمَشَقَ لَا يَضُدُّهُمْ
عَنْهَا صَادِقَةٌ وَهِيَ أَرْمُ ذَاتُ الْعِمَادِ وَتَقْبَلُ زَايَاتِ شَرْقِ الْأَرْضِ لَيْسَ يَقْبَلْنَ وَلَا كُنَّ
وَلَا حَرٌّ بِمُخْتَمَةٍ فِي رُؤُوسِ الْفَتَا بِخَاتَمِ السَّيِّدِ الْأَكْبَرِ بِوَقْفِهَا رَجُلٌ مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ يَوْمَ
تَطَرُّ بِالشَّرْقِ بِوَجْدِ رِيحِهَا بِالْمَغْرِبِ كَالْمَسْكَ الْأَزْفَرِ بِسِرِّ الرَّعْبِ مَا مَهَا شَهْرًا وَيَلْتَمَسُ
أَبْنَاؤُ سَعْدِ التَّقَا بِالْكَوْفَةِ طَالِبِينَ بِدِمَائِهِمْ وَأَبْنَاؤُ الضَّقَةِ حَتَّى يَهْمُ عَلَيْهِمْ
خَيْلُ الْحَكِّي يَسْتَبْقَانِ كَانَهُمَا وَنِسَارُهُمَا نِ شَعَثِ غَيْرِ صَحَابِ بَوَاكِي وَفَوَادِحِ أَرِيضِرْ
أَحَدُهُمْ بِرِجْلِهِ بِأَكْبَةِ يَقُولُ لِأَخِي فِي مَجْلِسِ بَعْدِ يَوْمِنَا هَذَا اللَّهُمَّ فَانَا التَّابُونَ
الْحَاشِعُونَ الرَّكَعُونَ التَّاجِدُونَ فَهَمُ الْأَبْدَالِ الذِّهْنِ وَصَفْهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ لَهِ
يَحِبُّ التَّوَابِينَ وَيَحِبُّ الْمُنْظَرِينَ وَالْمَطْهُرُونَ نَظَرُ أَهْمُ مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
وَيُخْرِجُ رَجُلٌ مِنَ أَهْلِ نَجْرَانَ زَاهِبٌ مُسْتَجِيبُ الْأَمَامِ فَيَكُونُ أَوَّلَ النَّضَارِيِّ اجَابَةَ وَ
يَهْدِمُ صَوْمَعَتَهُ وَيَدُقُّ صَلِيبَهَا وَيُخْرِجُ بِالْمَوَالِي وَضَعْفَاءِ النَّاسِ وَالنَّخِيلِ فَيَسِيرُونَ
إِلَى النَّخِيلَةِ بِأَعْلَامِ هُدًى فَيَكُونُ مَجْمَعُ النَّاسِ جَمِيعًا مِنَ الْأَرْضِ كُلِّهَا بِالْفَارُوقِ وَ
هِيَ مَجْدُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَهِيَ مَا بَيْنَ الْبُرْسِ وَالْفِرَاتِ فَيَقْتُلُ يَوْمَئِذٍ فِيمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ
وَالْمَغْرِبِ ثَلَاثَةَ الْآفِ مِنَ الْيَهُودِ وَالنَّضَارِيِّ فَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَيَوْمَئِذٍ نَأْوِلُ

وَابْعَثْنَا مُوسَىٰ

۳۲۹

هَذِهِ آيَةٌ فَمَا زَلَّتْ تِلْكَ دَعْوَاهُمْ حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ حَصِيدًا خَامِدِينَ بِالسِّيفِ وَنَحْتِ
ظُلْمِ السِّيفِ وَيَخْلَفُ مِنْ بَنِي إِسْهَابِ الرَّاجِ اللَّحْظِ فِي أَنَاسٍ مِنْ غَيْرِ ابْنِهِ هَرَّابًا حَقَّ
بِأَتُونَ سِبْطِي عَوْدًا بِالشَّجَرَةِ فَيَوْمَئِذٍ نَأْوِي بِهَذِهِ آيَةٍ فَلَمَّا أَحْتَسَبُوا أَنَا إِذَا
هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ لِأَنَّهُمْ كُفَرُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُنزِلْتُمْ فِيهِ وَصَلَّائِكُمْ لَعْنَتَكُمْ
تَسْتَلُونَ وَمَنَّا كُنْتُمْ الْكُفْرَ الَّذِي غَلِبُوا مِنْ أَمْوَالِ الْمُسْلِمِينَ وَبِأَيْتِهِمْ يَوْمَئِذٍ الْخُفَّ
وَالْقَذْفَ وَالْمَسْخَ فَيَوْمَئِذٍ نَأْوِي بِهَذِهِ آيَةٍ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِعَجِيدٍ

شرح لغات

رَصَدٌ مُحَرَّكٌ بِعَيْنٍ كَرُوهٍ چشم دارندگان مفرد و جمع و مذکر و مؤنث در آن مساوی
است در اینجا مراد از بالرصد یعنی بانقشه کشی و مهندسی کارشناسان صاحب نظر
خندق و خندق معرب کنزیه فارسی است و آن کوئی است که گرداگرد حصار و قلعه
و لشکرگاه کنند بخزق دریدن و قطعه قطعه کردن و بریدن و شکافتن زوایا جمع
زایا است بمعنای کج و پیچوله و کناره و مخزق الزوایا اشاره است به بریدن و جاب
کردن گوشه و کنارها و سکوها و پاسکافتن گوشه های بن بست و صاف و راست
کردن گوشه ها و راه دادن بیکدیگر بعبارة اخرى یعنی حیابان کثی کردن سکل
جمع سکه و آن بمعنای راه بسته و بن بست است چنانچه در منتهی الارب گفته و خفق الزوایا
یعنی جنبیدن پرچمها مسجد اکبر مراد مسجد جامع کوفه است لیکن بالهدی یعنی آن
پرچمها مشابهاست به پرچم هدایت دارند ولی همچکدام از آنها پرچم هدایت نیست

بِحَسَبِ حَقَائِقِ الْأَجَابِ عَلَوِيَّةِ

گشته میشود

موت ذریع یعنی مرگ بسیار کثیر نفس زکبه ای که با هفتاد نفر در پشت کوفه از اهل همدان است و غیر از سید حسنی است و نفس زکبه ای که در میان رکن و مقام گشته میشود محمد بن الحسن نام دارد و در بیست و پنجم ماه ذیحجه الحرام در اینجا گشته میشود و بدون تردید پانزده روز بعد از گشته شدن او حضرت بقیة الله در مکه ظاهر میشود و قتل الاسبغ ظاهر التحریف اربع است چنانچه در بیشتر از روایات خاصه و عامه اربع روایت شده و در بعضی اشع است و آن نیز ظاهر است که تحریف شده باشد عنان بمعنی پرچم و زایت است الطرس العین الشمال یعنی چشم چپ و نابینا است کوفه نقطه سرخ است از خون که در چشم حادث شود از ضربت و مخوان در حواء نام موضعی است میان مکه و مدینه سی یا چهل میل از مدینه دور است و نام دهی است از مضافات رجب نام و نام دهی است از مضافات نهر عیسی و نام شهریت در عراق و در اینجا مراد معنای آخر است فاروق نام موضعی است در میان بوس و فرات فادسیه از مضافات کوفه است زوراً بغداد است یوم زینة مراد روز عید است اجتماع پرهیز کردن توبه نزد یک نجف است که قبر کبیر بن زیاد رضی الله عنه در اینجا است آیات شرقی مراد پرچمهای سید حسنی است سید اکبر مراد خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله است رجل من آل محمد سید حسنی است یطیر بالشرق ظاهر است که حرکت او از مشرق با هوا پیا پیا باشد شقاء یعنی بد بخت و مرا از سعد ظاهر سعد و قاص باشد شعث غبر زولیده مو و عینار الود فوادح بارها گران محمودیهوشی و مردن اشهب بمعنای سرخ و سفید برای علم و وصف مرد و اطلاق

وَأَجْعَلِ لَكُمْ آيَاتٍ

۳۳۱

شده زاجر برانگیزنده کاری لحاظ نگاه کننده بچشم سبّطری بکسرین و فتح تاء و سکون
طاء رفتن بتجز و تکبیر رکض دویدن اتراف اضار برنا و فانی کردن و بهراه گردانیدن حنف
فرو رفتن بزمین قذف باریدن سنگ مسخ تعبیر یافتن و تبدیل شدن صورت انسانی بت
وحیوانیت

مَعْنَى

واز برای ان یعنی نشئه مشرقیه و مغربیه و غیر اینها که قبلا در همین خطبه خبر داده علامتها
و نشانه هائیت که اول آنها حصار بندی کردن کوفه است بانفشته کی و مهندی کارشنا
و کندن خندق گرداگرد حصار ان یا گرداگرد لشکرگاه ان و بریدن و شکافتن کوچرهما
بن بست و صاف کردن و راه دادن بیکدیگر کما به است از حیابان کثی و مشقیم کردن آنها
در کوفه و تعطیل کردن مسجدها تا چهل شب که کسی در آنها نرود یا نماز و عبادت در
انها بجا آورده نشود باجماعت در آنها برپا نشود و بجنبش و اهتزاز در آمدن سر پرچم
در اطراف مسجد بزرگتر کوفه که شبیه باشد پرچم هدایت ولی پرچم هدایت نباشد
بلکه پرچمهای ضلالت و گمراهی باشد که کشته و کشته شده آنها اهل آتش جهنم باشند
و کشتار و کشته شدن بسیار و مردن زیاد و کشته شدن نفس زکیه با هفتاد نفر در
کوفه که هفتاد نفر بطریق حق باشند و سر بریده شدن نفس زکیه ای در مکه معظمه در
مسجد الحرام در میان رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام (که پانزده روز بعد
از ان امام زمان علیه السلام ظاهر شود . و نام او محمد و نام پدر او حسن و از آل محمد است

بِحُجَّتِهِمْ وَأَجَابَ عَلَيْهِمْ

۳۳۳

وگشته شد شخص (اسیع) با ابوع که صاحب یکی از سه پرچم باطل است پس از ظهر ناپین
بقتل صبر در راه بیعت کردن با بیها با بیاری از شیطانهای ادم صورت و بیرون
آمدن سفیانی با پرچم سبز (در بعضی از روایات با پرچم سرخ) و صلیبی از طلا که سر لشکر
او مردیت از قتل کلب با دوازده پرچم که در زیر پرچمی دوازده هزار مرد جنگی است
که آنها را سفیانی بمکه میفرستد و مدینه که سر لشکر آنها شخصی است از بنی امیه بنام
خرمیه که چشم چپ او نابینا است و در چشم راست او نقطه است از خون و مایل بدنیاست
پس رد کرده نمیشود از برای او پرچمی یعنی کسی از او جلو گیری نکند تا اینکه وارد مدینه
میشود و در آنجا فرود میآید پس جمع آوری میکند مردان و زنان را از آل محمد علیهم السلام
و آنها را زندانی میکند در خانه ای در مدینه که آنرا خانه ابوالحسن اموی میگویند و
بر آنکزد مردها و سواران را در طلب مردی از آل محمد که در گرد او جمعی از مستضعفین یعنی
از شیعیان و دوستان آل محمد علیهم السلام جمع شده اند در مکه و امیر این لشکری که
میفرستد مردی است از قبیله غطفان تا اینکه میفرسند لشکر او فرود سط بیابان که قطعاً
آن مفید رنک است و آن بیابان را بیداء میگویند از زمین آنها را بخود فر میبرد پس نگاه
میباید از ایشان احدی مگر بکفر که روی او را خدا بعقب بر میگرداند تا برگردد و بیم
دهد سفیانی و تابعین او را و نشانهای باشد برای کسانی که در پشت سر او بندش
در آن روز تا و بل این امر ظاهر میشود که میفرماید و اگر بینی هنگامی را که ترسند
(یعنی لشکر سفیانی) پس نباشد هیچ گذشته در آن و گرفته میشوند از جا بلکه نزدیک است

وَابْعَدَ بِمَرِّ الْخَرَسَانِ

۳۳۳

و پسر سندی سفیانی بکصد و سی هزار لشکر بجانب کوفه که در رَوْطَاء که از مضافات
نهر عینی و نام شهریت در عراق، و فاروق که نیز موضعی است در میان شهر بوس و فرات
فرود میا بند و فاروق موضع مریم و عیسی علیهما السلام است در قادیسیه . و سپر مید
هشتاد هزار نفر آنها را بکوفه در موضع قبر هود پیغمبر علیهما السلام در نخجند فرود میا
بند پس در روز عید است که هجوم میا وارد بر این لشکر گردنکوش که اهل عناد و دشمنی است
که او را کاهن و ساحر میگویند پس بیرون میاید از شهر بغداد با پنجاه هزار نفر از کهنه
و میگذرد در کنار جبران هفتاد هزار نفر را تا اینکه مردم ناسه روز از اب فرات پوز
میکنند از جهت خوبها بیک در آن ریخته شده و گند و عفونت جسمهای کشته کافی
که در آن ریخته و اسپر میگذارد از کوفه دخترهای بکوی را که ظاهر نمیشده است بزکف
دستی و نه مضغهای از فرط حیاء و عفت تا اینکه گذارده میشوند در محلهها و آنها را میا
در نزدیکی کوفه که محلی است در بیرون نجف اخروادی از سمت کوفه که قبر کبیر بن زیاد
در آنجا است و اینجا را عَرَبِیْن گویند پس بیرون میاید از کوفه صد هزار نفر ما بین
مَشَرِّق و منافع تا اینکه میروند بطرف دمشق و کمی از آنها جلو گیری نمیکند و در
باغ اَرِم صاحب ستونهاست - و در میا وارد پرچهائی از سمت شرقی زمین که آن
پرچهها را از جنس پنبه است و نه کتان و نه ابریشم و بر سر پنبه های آن پرچهها به
مُهْر سید اکبر یعنی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم مَهْر زده شده که میگذران
پرچهها را مردی از آل محمد علیهم السلام (یعنی سید حسنی) روزی که از سمت شرق

بِشْرِهِمْ فِي الْجَبَابِ

پروا میکند در مغرب بوی آن پرچمها مانند مشک از فراست تمام میشود سپهر میکند
 ترس در پیش روی او بیگانه یعنی از هر کجا که سپهر میکند بقدر یکماه راه مانده که بمقصد
 برسد ترس او در دلها جای گیرد و پسران سعد سقایی ذریه سعد و قاص ملعون
 خلافت میکنند در کوفه در حالیکه طلب کنندگان خوبیهای پدران خود هستند
 و ایشان پسران فاسقانند تا اینکه هجوم میاورد بر ایشان لشکر حسنی مسیقت میکنند
 بر یکدیگر مانند دو سواری که باهد بگر مسابقه است و اخ گذارده باشند و
 اصحاب حسنی همه با موهای پریشان و عبا را لود و گریان و بارهای سنگین اندوه
 یکی از ایشان پای خود را بر زمین میزند در حالیکه گریان است و میگوید دیگر
 چیزی در فتن نیست پس از این روز که مادرانم خدا باید رستیکه ما توبه کنندگانیم
 که خاشع و ترسناکم و رکوع کنندگان و سجده کنندگانم پسرانشانند ان ابدالینکه
 وصف کرده است ایشانرا خدای عزوجل که فرموده بدرستیکه خدا دوست میدارد
 توبه کنندگان را و دوست میدارد پاکان و پاکیزگان را و پاکیزگان نظرها
 ایشان یعنی انذالند از آل محمد علیهم السلام و بیرون میاید مردی از اهل
 نجران که آن راهی است و اجابت میکند امام را پس او اول بضای است که آنحضرت
 را اجابت میکند و صومعه خود را خراب میکند و نرم میکند صومعه را
 و بیرون میاید با موالی و دوستان و ضعفاى مردم و سواران پس میروند بجای
 نخبه یا پرچمهای هدایت پس محل اجتماع همه مردم از زمین در فاروق است و

وَابْعَثْنَا نُوحًا

۳۳۵

انجام عمل احتجاج اهل المؤمنین علیه السلام است و آن در میانه برش و فراقت پس
گشته میشود در آن روز در میانه مشرق و مغرب سه هزار نفر از یهود و نصاری پس
میکشند بعضی از ایشان در آن روز بعضی دیگر آن روز تا و پل این ایه ظاهر میشود
که فرموده است پس همیشه اینست دعوائشان تا اینکه قرار دهم ایشان را در حالیکه
مانند زرع بریده و در رویده و مرده باشند با شمشیر و زبر سابه شمشیر و خلافت کیند
از پیران استهب برانگیزده فتنه و فکرائی در میان مردم که زنا زاده است در حالیکه
ترسانند تا اینکه میآیند بخت و تکبر در حالیکه پناهنده بد رخت شوند پس در آن روز
تا و پل این ایه ظاهر خواهد شد که میفرماید پس چون احساس کردند عذاب ما را
در آنحال ایشان میدویدند ندوید و برگردید بوی آنچه که اصرار در نافرمانی کردید و
دیگران را هم از راه بیرون بردید و برگردید بمسکهای خودتان شاید شما سؤال کرد
شوید و مساکن ایشان کجهاست که بعلیه گرفته اند از مالهای مسلمانان و
میآید ایشان را در آن روز و آن زمان عذاب بر زمین فرو رفتن و سنگ باریدن بر ایشان و
از صورت آدمیت بیرون رفتن و صخ شدن پس در آن روز تا و پل این ایه ظاهر شود
که فرموده و نیست این عذابها دور برای ستمکاران

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وینادی منادی رمضان من ناحية المشرق عند طلوع الشمس يا اهل الهدى اجتمعوا
وینادی من ناحية المغرب بعد ما تغيب الشمس يا اهل الهدى اجتمعوا ومن الغد عند

بِحُجَّتِهَا كَمَا إِذَا عَلُو

٣٣٤

الظَّهْرَ بَعْدَ تَكْوُرِ الشَّمْسِ فَتَكُونُ سَوْدَاءَ مَظْلَمَةٍ وَالْيَوْمَ الثَّلَاثَ يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ
وَالْبَاطِلِ مَخْرُوجَ ذَابَّةِ الْأَرْضِ وَتَقْتُلُ الرُّومَ إِلَى قَرْيَةٍ بِسَاحِلِ الْبَحْرِ عِنْدَ كَهْفِ الْغَيْثَةِ
وَيَبْعَثُ اللَّهُ الْغَيْثَةَ مِنْ كَهْفِهِمْ إِلَيْهِمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مَلِيحًا وَالْآخِرَ مَكْسِيئًا وَهِيَ
الشَّهَادَةُ الْمُسْلِمِينَ لِلْقَائِمِ فَيَبْعَثُ أَحَدَ الْغَيْثَةِ إِلَى الرُّومِ فَيَرْجِعُ بِغَيْرِ حَاجَةٍ وَيَبْعَثُ
بِالْآخِرِ فَيَرْجِعُ بِالْفَتْحِ فَيَوْمُئِذٍ نَأْوِلُ هَذِهِ الْآيَةَ وَلَهُ اسْلَمَ مِنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
طَوْعًا وَكَرْهًا ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا لِيُرِيَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ فَيَوْمَئِذٍ
نَأْوِلُ هَذِهِ الْآيَةَ وَيَوْمَ يَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِنْ بَكْذِبٍ بَأْيَانًا فَمَنْ يُزْعَوْنَ
وَالْوَزْعَ خَفَقَانِ أَفْئِدَتِهِمْ وَيَسِيرَ الصَّدِيقِ الْأَكْبَرِ بِرَأْيَةِ الْهُدَى وَالسِّيفِ وَالْعَقَا
وَالْمَحْضَرَةِ حَتَّى نَزَلَ أَرْضَ الْحِجْرَةِ مَرَّتَيْنِ وَهِيَ الْكُوفَةُ فَيُهْدَمُ مَسْجِدُهَا وَيُنْبِتُهُ عَلَى
بِنَائِهِ الْأَوَّلِ وَيُهْدَمُ مَا دُونَهُ مِنْ دُورِ الْجَبَابِرَةِ وَيَسِيرُ إِلَى الْبَصْرَةِ حَتَّى يَشْرَفَ عَلَى
بَحْرِهَا وَمَعَهُ التَّابُوتُ وَعَصَا مُوسَى فَيَعْرِمُ عَلَيْهِ فَيَزْفِرُ فِي الْبَصْرَةِ زَفْرَةً فَتَنْصَبُ
بِحُجَّتِهَا الْأَبْقَى فِيهَا غَيْرَ مَسْجِدِهَا كَجَوْجِ السَّفِينَةِ عَلَى ظَهْرِ الْمَاءِ ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى حَرُورًا
حَتَّى يَجْرُقَهَا وَيَسِيرُ مِنْ بَابِ بَنِي إِسْدَاقٍ بِزَفْرَةٍ فِي ثَقِيفٍ وَهُمْ زُرْعُ فِرْعَوْنَ
ثُمَّ يَسِيرُ إِلَى مِصْرَ فَيُصْعِدُ مِنْهُ فَيُخَاطِبُ النَّاسَ فَيُنَبِّئُهُمْ بِالْأَرْضِ بِالْعَدْلِ وَيُعْطِي السَّمْعَ
قَطْرَهَا وَالشَّجَرُ ثَمَرَهَا وَالْأَرْضُ بِنَاتِهَا وَنُزْرَتِنِ لِأَهْلِهَا وَنَامِنِ الْوَحْشِ حَتَّى تَرْتَفِعَ
فِي طَرْفِ الْأَرْضِ كَالنَّعَامِ مَهْمَدٍ وَيَقْدِفُ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ الْعِلْمَ فَلَا يَحْتَاجُ مُؤْمِنًا
إِلَى مَا عِنْدَ خَيْرٍ مِنْ عِلْمٍ فَيَوْمَئِذٍ نَأْوِلُ هَذِهِ الْآيَةَ بِعَنِ اللَّهِ كَلَامًا مِنْ سَعْدِهِ وَيُخْرِجُ

رَبِّعَلَامِ الزَّمَانِ

٣٣٧

لَهُمُ الْأَرْضُ كَنُوزِهَا وَيَقُولُ الْقَائِمُ كُلُّوْا مِنْهَا مِمَّا اسَلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ
 فَالْمُسْلِمُونَ بِوَسْطِهَا أَهْلُ صَوَابٍ لِلَّذِينَ أُذِنَ لَهُمْ فِي الْكَلَامِ فَيَوْمَئِذٍ نَأْوِي لَهُمْ هَذِهِ الْأَيَّةُ
 وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفَا صَفًا فَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ بِوَسْطِهَا إِلَّا دِينَهُ الْحَقَّ إِلَّا اللَّهُ الدِّينُ الْحَقُّ
 فَيَوْمَئِذٍ نَأْوِي لَهُمْ هَذِهِ الْأَيَّةُ أَوْلَمْ يَرَوُا أَنَّا نُنْفِقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَتَخْرِجُ بِهِ
 زَرْعًا نَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ
 إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيْمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ
 فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَانظُرْ أَنَّهُمْ مُنظَرُونَ فِيمَكْثُ فِيمَا بَيْنَ حَرْوَجِهِ إِلَى يَوْمِ مَوْتِهِ ثَلَاثًا
 سَنَةً وَنِيفَ وَعَدَّةُ أَصْحَابِهِ ثَلَاثًا مِائَةً وَثَلَاثَةَ عَشْرٍ مِنْهُمْ سِتَّةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَسَبْعُونَ
 مِنَ الْجِنِّ وَمِائَتَانِ وَارْبَعَةٌ وَثَلَاثُونَ مِنْهُمْ سَبْعُونَ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلْبَنِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ
 إِلَيْهِ إِذْ هَجَمَهُمْ مَشْرُوكُوا قَرِيبًا فَطَلَبُوا إِلَى نَبِيِّ اللَّهِ أَنْ يَأْذِنَ لَهُمْ فِي أَجَابَتِهِمْ فَأْذِنَ لَهُمْ حَيْثُ
 نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانصَرُوا مِنْ بَعْدِ
 مَا ظَلَمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ وَعَشْرُونَ مِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ مِنْهُمْ
 الْمُقْتَدِرُ بْنُ الْأَسْوَدِ وَمِائَتَانِ وَارْبَعَةٌ عَشْرٌ الَّذِينَ كَانُوا بِبَاحِلِ الْبَحْرِ قَبْلَ عَدْنٍ وَنَبِيَّتُ
 الْيَمَنِ نَبِيَّةٌ بِرِسَالَتِهَا تَوَاسَلِمِينَ وَمِنْ أَفْنَاءِ النَّاسِ الْفَانِ وَثَمَانِيَةٌ وَسَبْعَةٌ
 عَشْرٌ وَمِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعُونَ الْقَائِمِينَ ذَلِكَ مِنَ الْمُسَوِّمِينَ ثَلَاثَةَ أَلْفٍ وَمِنَ الْمَلَائِكَةِ
 خَمْسَةَ أَلْفٍ فَجَمِيعُ أَصْحَابِهِ سَبْعَةٌ وَارْبَعُونَ أَلْفًا وَمِائَةٌ وَثَلَاثُونَ مِنْ ذَلِكَ سِتَّةٌ رُؤَسَاءُ
 مَعَ كُلِّ رَأْسٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةٌ أَلْفٌ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ عَدَّةٌ يَوْمَ يَذَرُ فِيهِمْ بَقَائِلَ وَأَيَّامًا

بِحُرُوفِهَا وَاجْتِمَاعِهَا

بِضَرَفِهَا وَبِهِمْ يَنْتَصِرُونَ وَيَقْدَمُ النَّصْرُ وَفِيهَا نَضْرَةٌ أَرْضٌ (قال المجلسي عجل الله فرجه)
 كُنْتُمْ هَا كَمَا وَجَدْتُمْهَا وَفِيهَا نَفْصٌ حُرُوفٌ (انتهی کلاماً)

شرح لغات

اِجْتِمَاعُ مَعْنَايَ بِرَأْسِهَا وَتَحْرِيقُهَا بِمُؤَدِّهَا وَزَعْرٌ رَادٌّ فِي مَعْنَى كَلَامِ الْمُخَضَّرِ بِخَفَقَانِ قَلْبٍ
 مَعْنَى مَرْمُودَةٍ مَحْضَرَةٌ ظَاهِرٌ اسْبَاطٌ مَحْضُورٌ بِأَشْدُّ دُورٌ وَدُورٌ جَمْعُ ذَارٍ اسْتِ مَعْنَى خَانَةِ جَبَابِرَةٍ
 جَمْعُ جَبَابِرَاتٍ مَعْنَايَ كَرْدُونَ كُشٌّ وَسَمٌّ بِبَيْتِهِ زَقْرَةٌ بَانِكٌ كَرْدُونَ بِحَرْجِيٌّ دَرِيَايَ بَسِيَارًا
 جُوجُؤُ السَّقِينَةِ بِرُوزِنٍ هُدُودٌ سَبِيحَةٌ كَشِيٌّ حُرُورٌ رَاءٌ دَهِيٌّ اسْتِ دَرِيَشْتِ كُوفَرٌ بِعَدْرٍ دُومِثَلٍ
 رَاهُ فَاصِلَةٌ وَنَامٌ شَهْرِيَّتِ ارْضَى الْجُرُزِ بِضَمِّ جِيمٍ وَرَاءُ وَضَمِّ جِيمٍ وَسُكُونِ رَاءٍ وَبِفَتْحِ هَرِّ دُومِ
 سُكُونِ دُومٍ بِجِهَارِ لَعْنَتِ زَمِينِ فِي بِنَاتٍ رَاكُوبِينَ كَهْمِجٍ نَزْوَانِذِيَا لِكَةِ عِلْفِ وَي رَا حَرَابِذُ
 بَاشْتِ نَزْمِينِ بَارَانِ نَزْسِيدِهِ رَاكُوبِينَ نَيْفٌ بِرُوزِنِ كِبَرِ افْزُونِي وَزِيَادِيٌّ چِرِي وَ
 هَرِچِهَازِدِهِ زِيَادِيٌّ تَرَبَاشْتِ انْزَابِزِ نَيْفِ كَفْتِهَازِدِ وَبِنَزْكَفْتِهَاشْدِهِ كِهَ هَرِچِهَازِ عَقْدِ اَوَّلِ بَكْرُ
 نَابَعْقِدِ دُومِ رَسِدِ وَهَكَذَا از دُومِ بَكْرُ دُومِ نَابِعِ سُوْمِ رَسِدِ وَبَاقِي رَا بِرِهْمِينِ قِيَاسِ كِنِ انْزَا
 نَيْفِ كُوبِينِ وَازِيكِ تَاسِهَ دَانِزِ نَيْفِ كُوبِينِ انْقِلَابِ بِرَكْتِنِ وَنُقَلَبِ بِرَكْرِدِينِ وَجَا
 بِرَكْرِدِينِ اقْتَاءِ جَمْعٌ فَنَاءٌ اسْتِ مَعْنَى كِرُوءِ سُوْمِ مَينِ مَلَاكُ فَنَاءِ مَزَارِي هَسْتِنْدِ كِه
 دَرِجَنَكِ شَنَاحْتِهَ شُونْدِ مَرْدُفَينِ بِكِرُذَالِ وَفَتْحِ ذَالِ هَرِ دُومِ مَعْنَى مَلَاكُ
 كِهَ بِرُويِ كِنْدِهَ انْدِ بَعْضِي از اِنْهَا بَعْضُ دِ بَكْرُذَالِ يَا بِرُويِ كِنْدِهَ بِرَايِ مَوْمِنِينِ كِهَ حَفْظِ
 كِنْدَايِثَانَا - وَبِنَابِرِ دُومِ دَرِ حَقِّ اِنْهَا بِسْتِ كِهَ چُونِ دِ بَكْرِي سُوَارِ شُودِ دَرِ عَقْبِ اِنْهَا

وَابْعَلَامُ الزَّمَانِ

انها را هر دو فن گویند چنانچه در مجمع البحرین گفته است

معنی

و ندا میکند صدای در ماه رمضان از طرف مشرق و ندای واپس است که ای اهل هدایت جمع شوید و این ندا هنگام در آمدن و طالع شدن آفتاب خواهد بود و ندا میکند ندا کننده دیگری از طرف فرود رفتن و غروب کردن آفتاب یعنی مغرب که ای اهل هدایت جمع شوید و این ندا بعد از غروب آفتاب اول شب خواهد بود و در فردای آن روز در وقت ظهر بعد از گرفته شدن نور آفتاب که رنگ آن سیاه و تاریک کننده باشد خواهد بود یعنی آفتاب میبرد و در روز سوّم حق از باطل جدا میشود بیرون میاید ذابّة الارض یعنی جنبنده زمین که مراد خود آنحضرت اعلیٰ امیر المؤمنین علیه السلام خواهد بود چنانچه از اخبار و احادیث صحیح و معتبره فهمیده میشود و لشکر رومیها رومیها و رند بسوی شهر بکه در کنار دریا واقع است نزدیک کَهَف یعنی غار و شکاف کوهی که جوان مردان یعنی اصحاب کَهَف را بخانند و بر میانگنند خدا انجوان مردها را از کَهَف خودشان یعنی از آن غار و شکاف کوهی که در آن خوابیده اند و میفرستند بسوی ایشان یعنی بسوی رومیها مردی را که آنرا ملینا میگویند و مرد دیگری را که آنرا مکلمینا میگویند و اینها یعنی این دو نفر از شهیدان و تسلیم شوند بقائم (علیه السلام) اند پس آنحضرت میفرستد یکی از این دو جوان مرد را بسوی رومیها پس انجوان بر میگردد بدون اینکه حاجتی انجام داده باشد یعنی پیشرفتی در مقصد کرده باشد پس حضرت آن دیگری را میفرستد پس آن شخص بر میگردد با گشایش و پیروزی پس در آن روز تا اول

بِخَيْرِهَا لِيَا حَبِيبًا

۳۴۰

این آیه ظاهر میشود که میفرماید و خالص برای او یعنی برای خدا اسلام میآورند
یا بقیام آل محمد صلوات الله علیهم تسلیم میشوند همه کسانیکه در آسمانها و زمین میباشند
از روی رغبت و میل و از روی کراهت پس برانگیزاند خدا از هر گروهی فوجی یعنی دسته
را یعنی زنده میکند از هر امتی دسته ای از مردگان ایشانرا فایده آنها بنماید آنچه را که
و عده داده شده بودند از ظهور دولت حق و پر شدن زمین از عدل و داد و انتقام کشیدن
از اهل ظلم و جور و رجعت آل محمد علیهم السلام و در آنروز تاویل این آیه ظاهر میشود که
فرموده و روزی که بر آنکشته شود از هر امتی دسته ای از کسانیکه تکذیب کردند و دروغ
پنداشتند آیات و نشانه های قدرت و عظمت ما را پس ایشان بطیث دل گرفته خواهند شد
و کله و زرع معنای خفقان و طیثی است که در دل های ایشان میافتد و سپر میکند بسیار
را استگویی بزرگتر یعنی امر المؤمنین علیه السلام با پرچم هدایت و شمشیر ذوالفقار و اسب
خاصه تا اینکه فرود میآید در محل هجرت خود و آن زمینی که در آن هجرت فرموده است در مرتبه
یعنی کوفه پس خراب میکند مسجد آنرا و بنا میکند بنیانی که در اول بنا شده و آنچه عزیز بنا
اول است خراب میکند و نیز خراب میکند غیر از آن خانه ها بسکه حیاران و گردنکشان و شمشکاران
در آنجا بنا کرده اند و میرود بجانب بصره تا اینکه مشرف بر دریا می آید و با او است نبات
و عصای موسی پس قصد میکند نابود کردن آنرا پس فریاد میکند بیائید بلند فریاد کردن عجبی
در بصره پس آنجا را آب میکند و دریا می آید پراخی میشود بخوبی که باقی نماند در آن عزیز مسجد او
کلان مانند سپهر کشتی بر روی آب است پس از آنجا میرود بجانب حرور تا که موعی است در

رابعلا بولالنا

۳۴۱

پشت کوفه بدو میل راه فاصله با نام شهریت نا آنکه میوزاند انجارا و مبرود از دروازه
بی اسدنا اینکه فریاد مینند بیاند بلند فریاد زدن عجیبی در قیله ثقیف و حال آنکه ایشان
میشنا بند بید و ترسند استلهای آنها پس از آن مبرود بجانب مصر و بر منبران بالامبرود
پس مردم انجا خطاب میکنند و بشارت میدهند ایشان را بعد از داد در روی زمین و اسمنا
باران خود را میبارد و درختها میوه های خود را ظاهر میکند و زمین روئید میهای خود
را مبرویند و زمینهای خود را برای اهل خود ظاهر میکند و بنیت هیچ حیوان و حتی مگر
اینکه چرا میکند در طرف زمین مانند چهار پایان بومی آنها و علم و دانائی در دلها
مؤمنین انداخته میشود پس محتاج نمیشود مؤمنی بیاد گرفتن علم از برادر مؤمن خود پس
در آنروز تاویل این ایه ظاهر میشود که فرموده است بپس از مگرداند خدا هر مؤمن را از
گشایش فضل خود و بیرون میاورد زمین از برای ایشان گنجهای خود را و قائم علیه السلام
مفرماید پس بخورید یعنی نعمتهای خدا را گوارا باد شمارا بسبب آنچیز که پیش فرستادید
روزهای گذشته پس مسلمانان در آنروز از اهل صوابند هر اینه انکسانی هستند که
به آنها اذن داده میشود در سخن گفتن پس در آنروز تاویل این ایه ظاهر میشود و جاء
ربك والملائک صفصفا یعنی و میاید صاحب پادشاه تو یعنی قائم ال محمد و ضوف ملائکه
پشت درخت بگرد بگرد پس در آنروز نمیدیرد خدا مگردین حق خود را آگاه باشد که
دین خالص مخصوص امت برای خدا پس در آنروز تاویل این ایه ظاهر خواهد شد
ایناندا نشاند که ما میکشیم ابر در زمین بی آب و گیاه که باران بر آن نیارید با گیاه در آن

بِحُجَّتِهِمْ اَنْجَبَ عَلَوْنَ

روئیده نشده پس بیرون آمدند بسیار زراعتی که بخوردند از آنها چهار پایشان و خودتان
 «یا پس نمیبیند و میگویند چه وقت است این فتح و گشایش اگر هستند شمار استگوبان
 مگوروز فتح و گشایش نفع مندهد انکسایرا که کافر شدند ایمان آوردنشان و پیشکش
 کسانی که ماری کرده شوند پس روگردان شوند ایشان و غنظت با من بد رستیکه ایشانم
 انتظار کشنده گانند - پس در نکت میماند یعنی قائم علیه السلام از زمان بیرون
 آمدن و ظاهر شدنش تا روزیکه میبرد سیصد سال و چیزی زیادتر که عبارت باشد
 زیادتی آن میان ده سال تا نود سال و عدد اصحاب او سیصد و سپرده نفرند
 نه نفر ایشان از بنی اسرائیلند و هفتاد نفر از جنابانند و دو بیت و سی و چهار نفر
 دیگر هفتاد نفر از ایشان کسانی هستند که برای خاطر پیغمبر صلی الله علیه و اله غضب
 کردند و هجوم آوردند بر مشرکین قریش و از پیغمبر اذن خواستند پس آنحضرت اجابت
 فرمود و اذن داد ایشان را زمانیکه این ایام نازل شد که فرموده مگر آنها شکستگان
 آوردند و عمل شایسته کردند و بسیار یاد خدا کردند و بعد از مظلوم واقع شدن ماری
 کرده شدند و زود باشد که بداند آنها شکستم کردند کدام بازگشتی است بازگشتن و
 جای برگشتن ایشان که به انجا بر میگرددند - و ده نفر از اهل بمن اند که از ایشان است
 مقدار پیرا سود و دو بیت و چهارده نفر ایشان کسانی هستند که در کنار دریای
 عدن میباشند که بر آنکجه شد بوی ایشان پیغمبر خدا با رسالت از جانب خدا پس
 آمدند و همه مسلمان شدند - و از گروهها و جمعیتهای سایر مردم دو نفر و هشتصد

وَأَجْعَلُكُمْ خِزْيَانًا

۳۴۳

هفته نفر و از ملائکه چهل هزار نفر که سه هزار نفر از آنها از ملائکه ای هستند که نشانهای جنگی دارند و به آن نشانها شناخته میشوند و پنجاه هزار نفر از آنها از ملائکه مرد و پنجاه نفر از آنها پسر و بعضی دیگر هستند با آنها پسر و بی از مؤمنین و نگاه داری از ایشان کنند و با اینکه بعضی از ایشان بعضی دیگر را در ردیف خود سوار کنند پس همه اصحاب آنحضرت چهل و هفت هزار و یکصد و سی نفرند که سه نفر از آنها سرکرده گان لشکر آنحضرتند که با هر یک از آنها چهار هزار از جن و انس اند بعد از لشکر روز بدر پس آنحضرت بمکه ایشان قتال میکند و بسبب ایشان ضروری در پیش روی آنحضرت است و از ایشان است صفت و زینت و توانگری زمین و خوبی و ناز و رومی آن

رجلی علیه الرحمة میفرماید نوشتیم این خطبه را همچنانکه یافتیم آنرا و در آنست نقض (جو)

بِحَسْبِ نَجْمِكُمْ أَجْبَا حَسْبِكُمْ وَ سَجَارِئِكُمْ

این بخش مشتمل بر سه قسمت است قسمت اول در اخبار بکه از حضرت سبط اکبر امام حسن مجتبی علیه السلام روایت شده قسمت دوم در اخبار بکه از سبط دوم حضرت ابوعبدالله الحسین علیه السلام روایت شده قسمت سوم در اخبار بکه از حضرت امام چهارم علی بن الحسین

زین العابدین علیه السلام روایت شده
۳۴۴
قسمت اول از بخش چهارم حدیث اول

سیزدهم بحار الانوار - طبع طهران ص ۱۷۶ بسند خود از حضرت امام حسن علیه السلام

بِحَسْبِ قِسْمٍ أَوَّلٍ

روایت کرده که فرموده ما مائتا احدالا ويقع في عنقه بعة لطاغية زمانه الا
 القائم الذي يصلي خلفه روح الله عيسى بن مريم عليه السلام فان الله عز
 وجل يخفي ولادته ويغيب شخصه لئلا يكون لاحد في عنقه بعة اذا خرج
 ذلك التاسع من ولداخي الحبيب عليهما السلام ابن سيدة الاماء بطيل الله
 عمره في غيبته ثم يظهر في صورة شاب دون اربعين سنة ذلك يعلم ان الله
 على كل شيء قدير

يعني بپست از ما ائمه احدي مگر اينکه واقع ميشود در گردن او بيعت
 گردن با طاعنه زمانش يعني خلفه جوز مگران قيام کننده اي که نماز ميکند
 در پشت سر او روح خدا عيسى پسر مريم عليه السلام زيرا که خدای عز وجل پنهان
 ميکند ولادت او را و پنهان ميگرداند شخص او را از دیده های مردم تا اينکه بيعت
 احدي در گردن او نباشد همگام که بيرون ميآيد يعني ظاهر ميشود وان نهم
 از فرزندان برادر م حسين عليه السلام است پسر سيدة و بزرگ کيتران يعني عليا
 جناب نرجس خاتون قيصر زاده روم که دراز ميگرداند خدا عمر او را در غيبت و
 پنهانی او تا اينکه ظاهر شود در صورت جواني چهل ساله نادانسته شود که خدا

بر هر چيزي توانا است
مؤلف ناچيز گويد از اين حديث شريف چند چيز مستفاد ميشود اول
 آنکه چون ظاهر شود بيعت احد بگردن او بپست برخلاف ساير ائمه که در زمان

در احادیث حشیدیه

۳۴۵

خلفاء جور بوده اند و قوم آنکه چون ظاهر شود حضرت عیسی علیه السلام حضرت اقتداء کند و پشت سر او نماز بگذارد و این دلیل افضلیت آنحضرت بر حضرت عیسی است و مخفی بودن ولادت آنحضرت بر مردم نظر خفاء و ولادت حضرت ابراهیم خلیل الله و موسی کلم الله علیهم السلام چهارم غیبت کردن آنحضرت و مخفی بودن او در زمان غیبت از نظرها پنجم طولانی و دراز شدن مدت غیبت ابن زکوار ششم تصرف نکردن گردش زمان و طول مدت غیبت در بین آنحضرت و ظاهر شدن آن بزرگوار پس جوانی چهل سالگی یا کمتر از چهل سال چنانکه از احادیث بسیار دیگر فهمیده میشود هفتم آنکه آن بزرگوار از فرزندان حضرت

امام حسین علیهم السلام است و مادر بزرگوار او سیده تمام کین است

جذبات

۳۴۴

سیزدهم بخار . ص ۱۷۷ بسند خود نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود بیعت الله رجلا فی اخر الزمان و کلب من الدهر و جهل من الناس یؤیده الله بملائکته و یعصم انضاره یضره بایاته و یظهره علی الارض حتی یدبوا طوعا و کرها یملأ الارض عدلا و قسطا و یورا و یرها نابدین له عرض البلاد و طولها الا یتقی کافرا الا آمن و لا طالح الا صلح و یصطلم فی ملک السباع و یتخرج الارض نبتها و تنزل السماء برکتها و تظهر له الکوز میلت ما بین الخافقین اربعین عاما فطوبی لمن ادرك ايامه و سمع کلامه (در جلد هفتم اثبات الهداة ص ۴۹ طبع قسم) **یعنی** بر میان نگراند خدا در آخر زمان و سبک صفتی و دیوانگی اهل روزگار

بخش بیستم اول

و سختی دوران و نادانی مردم مردی را که بار بکند او را بملائکه خود و حفظ کند
 یاران او را بوسیله وسبب ایات و نشانه های خود و ظاهر کند او را براهل زمین و
 غلبه کند بر همه آنها تا خواه و ناخواه بدین حق بگروند و زمین را از عدل و داد
 و نور و برهان پر کند و در آزا و پهنای روی زمین بدین او مندرین شوند تا
 آنجا که هیچ کافری بروی زمین نماند مگر اینکه ایمان آورد و هیچ ناشایسته ای
 نماند جز اینکه شایسته شود و در دولت او درنده گان صلح و سازش کنند و آزار
 نرسانند و زمین برکات خود را بیرون آورد و آسمان برکتهای خود را فرو
 بآرد و گنجها برای او ظاهر گردد چهل سال بر مشرق و غرب زمین حکومت کند
 اینخوشا بحال آنکه دوران او را در یابد و سختی را بشود

علامه مجلسی در ذیل این حدیث بیانی فرمود که مفاد و ترجمه آن است
 اخبار وارده در ایام ملک و سلطنت آنحضرت مختلف وارد شده بعضی از آنها محمول
 است بر جمیع مدت ملک او و بعضی بر زمان استقرار دولت او و بعضی بر جنبه
 سالهای مداول در میان ما است و بعضی محمول بر سالها و ماههای طولانی
 (ربوبیت) و خدا میداند و بحقایق دانای تراست

حدیث سوم

۳۴۷

اثبات الهداة . جزوه هفتم طبع قم ص ۴۰۹ پسند خود از حسن بن علی علیه السلام
 روایت کرده که فرمود لا یكون هذا الامر الذي تنظرون حتى يبرء بعضكم من بعض

در حارث حسینی

و لیکن بعضکم بعضاً ویتقل بعضکم فی وجه بعض و حتی یشهد بعضکم بالکفر علی بعض . قلت ما فی ذلك خیر . قال لجزکله فی ذلك . یقوم قائماً و یرفع ذلك

یعنی

همپا شدن این امر یعنی ظهور قائم علیه السلام که انظار از او میکشید تا اینکه میراث جوید بعضی از شماها از بعضی دیگر و لعن کند بعضی از شما بعضی دیگر و اب دهن بیندازد بعضی از شما بر روی بعضی دیگر و تا اینکه شهادت دهد بعضی از شما بکفر بر بعضی (راوی گفت) گفتم در آن زمان خبری نیست . فرمود هر چه در آنست قیام میکند قائم ما و بر مدارد آن را

قسمت در الحسن نجیب

در میان آنچه از حضرت سید الشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام روایت شده

حدیث اول

سیزدهم بحار ص ۹۳ اطبع طهران از غیبت نعمانی بسند خود از بشیر بن غالب اسدی از آنحضرت روایت نموده که گفت قال لی الحسن بن علی علیهما السلام یا بشیر ما یبقا قریش اذا قدم القائم المهدی منهم خمیسة رجل فضرب اعناقهم صبراً ثم قدم خمیسة فضرب اعناقهم صبراً فقلت قال اصلحک الله ابلعون ذلك فقال الحسن بن علی علیهما السلام ان مولى القوم منهم قال فقال بشیر بن غالب اخو بشیر بن غالب اشهد ان الحسین بن علی عدست عداة

بِحَسْبِ قَرَابَتِهِ

۳۴۸

یعنی گفت بشر بن غالب که فرمود برای من حسین بن علی علیهما السلام ای
 بشر چون قیام کند قائم علیه السلام از ایشان یعنی از قریش کی باقی نخواهد ماند
 یا ضد نفر از ایشان زده میشود گردنهاشان و کشته میشوند بقتل صبر پس پیش
 آیند یا ضد نفر دیگر از ایشان زده میشود گردنهاشان پس پیش آورده شود
 یا ضد نفر دیگر پس زده شود گردنهاشان گفت پس گفتتم اصلحک الله ایا عده
 ایشان با بن اندازد هر سگد پس حضرت فرمود غلام و دوست این گروه یعنی قریش
 هم از ایشان محسوب شود پس بشر بن غالب برادر بشر بن غالب گفت که گواهی میدهم
 که حسین بن علی علیهما السلام شمرده ما شش مرتبه

مَوْلَى كَوَيْدٍ قَتْلَ صَبْرٍ بِعِنِّي بَارِئًا مَشْنُوعًا وَ زَيْنًا حَبْرًا كَرِيمًا

کشتن و ظاهر حدیث است که کشته شوندگان از قریش در شش مرتبه هر مرتبه یا
 نفر سه هزار نفر خواهند بود و فرمادین آنحضرت که فرموده مولى القوم منام اشأ
 بانیت که هواخواهان و موالی و تابعین قریش هر چند از قریش هم نباشند

قریش محسوب میشوند

حَدِيثٌ رَوَاهُ

۳۴۷

سزدهم بخار . ص ۲۱۱ بسند خود از حضرت باقر از حضرت سید الشهداء علیهما
 السلام روایت کرده که فرمود قال الحکین علیه السلام لا صحابه قبل ان یقتل
 ان رسول الله صلی الله علیه و آله قال لی یا بنی انک ستساق الی العراق و هی

در حارث حنين

٣٤٩

ارض نذا لنتي بها النبيون واوصياء النبيين وهي ارض ندعى عمورا وانك
قتشهد بها ويتشهد معك جماعة من اصحابك لا يحدون الرمس الحديد وتلى
قلنا بانار كوني بردا وسلاما على ابراهيم يكون الحرب بردا وسلاما عليك وعليهم
فا بشروا فوالله لمن قتلونا فاننا نرُدُّ على نبينا قال ثم امكث ما شاء الله فاكون
اول من ينشق الارض عنه فاخرج خرجه يوافق ذلك خرجه امير المؤمنين وقيام
فانما عليهما السلام ثم ينزلن على وفد من السماء من عند الله لم ينزلوا الى الارض
قط ولينزلن الى جبرئيل وميكائيل واسرافيل وجنود من الملائكة ولينزلن محمد
وعلى وانا واخي وجميع من من الله عليه في جمولات من جمولات الرب خيل بلقي
من نور لم يركبها مخلوق ثم ليهرن محمد لوانه وليد فعنه الى قائمنا مع سيفه
ثم انما امكث بعد ذلك ما شاء الله ثم ان الله يخرج من ارض الكوفة عينا من
دهن وعينا من ماء وعينا من لبن ثم ان امير المؤمنين يدفع الى سيف رسول
الله ويبعثني الى المشرق والمغرب فلا اتي على عدو لله الا اهرق دمه ولا ادع
صنا الا احرقنه حتى اقع الى الهند فافتحها وان دانيال ويوشع يخرجان الى
امير المؤمنين يقولان صدق الله ورسوله ويبعث الله معهما الى البصرة ^{سبعين}
رجلا فيقتلون مقاتليهم ويبعث بعثا الى الروم فيفتح الله لهم ثم لا يقتلن
كل دابة حرم الله لحمها حتى لا يكون على وجه الارض الا الطيب واعرض على
اليهود والنصارى وساير الملل ولا خبر بينهم بين الاسلام والسيف فمن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسْلَمَ مَنَنْتَ عَلَيْهِ وَمَنْ كَرِهَ الْاسْلَامَ اَهْرَقَ اللَّهُ دَمَهُ وَلَا يَبْقَى رَجُلٌ مِنْ شَعْبَانَا
 اِلَّا اَنْزَلَ اللَّهُ اِلَيْهِ مَلَكًا يَمْسُحُ عَنْ وَجْهِهِ التُّرَابَ وَيَعْرِفُ اَزْوَاجَهُ وَمَنْزِلَهُ (وَمَنْزِلُهُ)
 فِي الْجَنَّةِ وَلَا يَبْقَى عَلَى وَجْهِ الْاَرْضِ اَعْمَى وَلَا مَقْعَدٌ وَلَا مَبْنَى اِلَّا كَشَفَ اللَّهُ
 عَنْهُ بِلَانِهِ بَنَاءَ اَهْلِ الْبَيْتِ وَلِيَنْزِلَنَّ الْبُرْكَهَ مِنَ السَّمَاءِ اِلَى الْاَرْضِ حَتَّى اَنْ الشَّجَرَةَ
 لَتُقْصَفَ بِهَا يَزِيدُ اللَّهُ فِيهَا مِنَ الثَّمَرَةِ وَلَتَأْكُلَنَّ ثَمَرَةَ الشَّتَاءِ فِي الصَّيْفِ وَثَمَرَةَ
 الصَّيْفِ فِي الشَّتَاءِ وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْكُتَابِ اٰمَنُوا وَاتَّقَوْا
 لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ وَلٰكِنْ كَذَّبُوْا فَاخَذْنَا مِنْهُم بِمَا كَانُوْا
 يَكْسِبُوْنَ ثُمَّ اَنْزَلَ اللَّهُ لِيَهَبَ لِشَعْبَانَا كِرَامَةً لَا يَخْفَى عَلَيْهِمْ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَ
 مَا كَانَ فِيهَا حَتَّى اَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ يَرِيْدَانِ يَعْلَمُ عِلْمَ اَهْلِ بَيْتِهِ فَيَخْبِرُهُمْ بِعِلْمِ مَا
 يَعْلَمُوْنَ

یعنی فرمود حسین علیه السلام بیاران خود پیش از آنکه کشته شود که
 رسول خدا صلی الله علیه و آله من فرمود ای پسر من بدرستی که تو زود با
 که رانده شوی سوی عراق و آن زمینی است که رسیده اند به آن پیغمبران و او صبا
 پیغمبران و آن زمینی است که انرا عمورا گویند و بدرستی که شهید می شوی در
 اینجا و شهید می شوند با تو گروهی از یاران تو که نمی آیند در زد و شکنجه مالیش آهن را
 و نلاوت فرمود این ابر را که خدا فرموده گفتیم ما ای اتش سرد و سلامت باش
 بر ابراهیم میباشد جل کردن سر و سلامت برایشان و بر تو پس مرده باد

در احادیث حسنیّه

۳۵۱

شمان پس بذات خدا قسم است که هر آینه اگر ما را کشتند وارد میشوم بر سپهر خود
 فرمود پس درنگ میکنم هر قدر از مدت که خدا میخواهد و میبایستم اول کسیکه شکاف
 میشود زمین از او پس بیرون میآیم بیرون آمدن پس موافق شود بیرون
 آمدن من با بیرون آمدن امیر مؤمنان (علیه السلام) و قیام کردن قائم مائین
 هر آینه فرود میآید نزد من گروهی از آسمان از جانب خدا که فرود نیامده اند
 بزمن هرگز و هر آینه فرود آیند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها
 از فرشتگان و هر آینه فرود آیند محمد و علی و من و برادرم و جمیع کسانی که منت
 گذارده است خدا بر ایشان در محلهائی از محلهائی پروردگار که اسبهای مخصوص
 و سواران که حکم آنها روان و نافذ است که آن اسبها از نور است و مخلوق بر آنها
 سوار شده پس هر آینه بجنبش در آورد محمد (صلی الله علیه و آله) پرچم خود را
 و میدهد آنرا بدست قائم ما با شمشیر خود پس ما درنگ میکنم بعد از آن تا هر
 مقداری که خدا میخواهد پس از آن بیرون میآورد خدا از مسجد کوفه چشمه ابر
 از روغن و چشمه ابر از آب و چشمه ابر از شیر پس امیر المؤمنین (علیه السلام) ^{شمشیر}
 خود را بمن میدهد که شمشیر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و میفرستد مرا
 بجانب مشرق و مغرب پس دشمنی از دشمنان خدا بنزد من آورده نشود مگر اینکه
 خون او را بر بزم و بیتی و آنمگذارم مگر اینکه آنرا میسوزانم تا اینکه بیهید میروم
 و آنجا را فتح میکنم و دانیال و هوشع بیرون میآیند بوی امیر المؤمنین (علیه السلام)

بخیر و شکر و قیام

۳۵۲

راست گفت خدا و رسول او و بر میا نگزاند خدا با ایشان هفتاد نفر را که بصره
روند پس میکشند کسان را که با ایشان مقابله میکنند و میفرسند لشکر را بجای
روم پس میگشاید خدا روم را بدست ایشان پس از آن هر آنچه میگویم هر چند
که حرام کرده است خدا گوشت آنرا تا نباشد بر روی زمین مگر حلال گوشت پاکه
و عرضه میدارم بر یهود و نصاری و سایر ملتها دین اسلام را و آنها را بخیر میکنم
با سلام آوردن و پاشیزدن با ایشان پس هر که مسلمان شد بر او منت میگذارم
و هر که کراهت از مسلمان شدن دارد خدا خون او را بدست من میریزد و باقی نما
مردی از شیعیان ما مگر اینکه نازل گرداند خدا بر او فرشته ای را که پاک کند خاک
را از روی او و پستانانند بر او زنها و منزلت و جایگاه او را در بهشت و باقی
نماند بر روی زمین کوری و نه زمین گری و نه مبتلاء بمرضی مگر اینکه بر طرف میکند
خدا از او بلای او را بسبب ما اهل بیت و هر آنچه نازل گرداند خدا برکت را از آسمان
بر زمین تا اینکه درخت از زیادتی میوه ای که بر آنست بشکند و هر آنچه میخورید البته
میوه های فضل زمستان را در فضل بهار و تابستان و میوه های تابستانی را
در فضل زمستان و اینست تاویل قول خدای تعالی که میفرماید و اگر چنین بود
که اهل کتاب ایمان میاوردند و پرهیزکار میشدند هر آنچه میگوئیم برای ایشان
درهای برکات را از آسمان و زمین و لپکن دروغ میگویند پس میگیریم ایشان را
بسبب آنچه که کب میکنند راستها ایشان کب میکند پس بد رستیکه خدا هر آنچه میبخشد

در جایزات حسنیّه

۳۵۳

برای شیعیان ما چنان کرامتی را که بر ایشان مخفی نماند بر روی زمین چیزی
و نباشد در روی زمین چیزی تا اینکه هر مردی از ایشان که اراده کند بداند
علم اهل خانه خود را با ایشان جز بدهد بدانتن آنچه را که میداند
مؤلف گوید از ظاهر این حدیث شریف مطالبی چند مستفاد
میشود که بعضی از آنها مربوط به زمان قیام قائم علیه السلام است و بعضی مربوط
برجعت است و بعضی مشرک بن هر دو است اول جز از پیشگویی پیغمبر صلی الله علیه
وآله بشهادت حسین علیه السلام و اصحاب او در عموماً که زمین گریه با باشد و قوم آنکه
انبیاء و اوصیاء در آن زمین عبور کرده اند سوّم آنکه اصحاب آنحضرت از فرط شوق و محبتی که با
خدا دارند آنم و عذاب مس اهن را نمیفهمند چه آرام پس از شهادت بر پیغمبر وارد شده اند
پنجم آنکه اول کسی که زمین بر او شکافته میشود و بدینا بر میگردد حسین علیه السلام است
ششم آنکه زمان بیرون آمدن او حضرت امیر مؤمنان علیه السلام هم بدینا بر میگردد
هفتم آنکه خروج ایشان موافق با قیام قائم علیه السلام است هشتم آنکه زمان
خروج حسین علیه السلام گروهی از ملائکه که تا آن زمان هرگز بر زمین نیامده اند از نزد خدا
بر او نازل میشوند نه از جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرهایی از فرشتگان در
نزد او فرود میآیند دهم آنکه آنحضرت با پیغمبر و علی و برادرش حضرت محبتی علیه السلام
هکذا با هم فرود میآیند یازدهم همه آنها بر اسبهای از نور سوارند که بران اسبها
احدی از مخلوقات سوار نشده اند دوازدهم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بر حی در

بخش پنجم و قیامت نبوی

۳۵۴

در دست دارد که در هزار و جنش است انرا بدست قائم علیه السلام میدهد
باشمشیر خود سیزدهم در آن زمان در مسجد کوفه سه چشمه ظاهر میشود چشمه ای
از روغن و چشمه ای از آب و چشمه ای از شکر چهاردهم در آنوقت امیرالمؤمنین
شمشیر پیروز بدست حسین علیه السلام میدهد پانزدهم رفتن حضرت سید
الشهداء علیه السلام بجانب مشرق و مغرب و جنگ کردن و کشتن دشمنان
خدا را شانزدهم سوزانیدن آنحضرت هجرتی را هفدهم رفتن حسین علیه
السلام به هند و فتح کردن او و انجارا محمدیم زنده شدن دانیال پیغمبر و یوشع
و آمدن آنها در خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام و تصدیق کردن ایشان
گفته خدا و رسول را نوزدهم برانگیختن و فرستادن خدا دانیال و یوشع
را با هفتاد نفر بجانب بصره و کشتن ایشان مقابلین خود را بیستم برانگیختن
لشکری بطرف روم و فتح دادن خدا بدست ایشان روم را بیست یکم کشتن حضرت
سید الشهداء علیه السلام هر چند حرام گوشتی را در روی زمین که غیر
از حیوانات حلال گوشت در روی زمین باقی ماند بیت و دوقم عرضه داشتن
حضرت سید الشهداء علیه السلام دین اسلام را بر یهود و نصاری و مسلمانان
ملتها بیکه در روی زمین اند و مخیر کردن ایشان را با اختیار کردن دین اسلام
یا کشته شدن بیت و سوم باقی نماندن شیعه ای از شیعیان ال محمد ^{علیهم}
السلام مگر اینکه فرشته ای خدا بر او نازل کند که گردد و عیار و خاک را از روی

در احادیث شریفه

۳۵۵

او پاكند ببيت و چهارم نمودن ان فرشته بران شجره زنها و مقام و منزلت كه
 از برای او در بهشت میباشد ببيت و پنجم باقی نماندن در روی زمین كوری با
 زمین گیری با مبتلای الا اینکه ان بلاها از او برداشته شود بركت اهل بیت عليهم
 السلام ببيت و ششم اسمان بركات خود را بر زمین بیارد ببيت و هفتم آنكه
 هر درختی بقدری صوبه بیاورد كه بنا از زیادتی و سنگینی صوبه بشكند ببيت و هشتم
 آنكه این اندازه صوبه زیاد باشد كه صوفای نایبانی در زمستان مصرف شود و صوبه
 زمستانی در تابستان خورده شود ببيت و نهم مخصوص گردانیدن و بخشیدن خدا
 بشیعیان كرامتی را در روی زمین و آنچه كه در ان است سیام داناشدن هر كس
 با آنچه كه در پنهانی خانواده او میداند و میكند

ابجدیت را علامه محلی علی الله مقامه در سیزدهم بحار الانوار از کتاب خراج و کتاب

مختصر البصائر هر دو نقل فرموده است
فتمت بیوم از بحیرین

در ذکر احادیث مأثوره از حضرت امام چهارم زمین العابدین علی بن الحسین علیهما السلام

حدیث اول

۳۱۸

سیزدهم بحار ص ۱۶۱ از کتاب مواعظ بسند خود از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام
 روایت کرده بروایت جذلم بن بشر كه گفت گفتم بعلی بن الحسین علیهما السلام كه
 وصف فرما برای من خروج مهدی (علیه السلام) را و من شناسان دلیها

بخش پنجم سووم

او وقتانهای او را پس فرمود بکون قبل خروج جبرج رجل يقال له عوف السلي
بارض الجزیره ویکون ماواه بکربت (بکویت) وقله بمسجد دمشق ثم بکون خروج
صالح من سمرقند ثم يخرج السفیانی الملعون من الوادی الیابس وهو من ولد
عنبه بن ابی سفیان فاذا ظهر السفیانی اخفى المهدی ثم يخرج بعد ذلك

یعنی میباشد پیش از خروج او یعنی مهدی خروج مردی که عوف سلی
گفته میشود در زمین جزیره و جا بگاه او در کربت یا کویت است و محل کشته
شدن او در مسجد دمشق است پس خروج میکند شعب بن صالح از سمرقند
پس از آن بیرون میاید سفیانی ملعون از بیابان خشک بیاب و علف و او
از فرزندان عنبه پسر ابی سفیان است پس چون سفیانی ظاهر شود مخفی
میشود مهدی پس بیرون میاید بعد از آن

نگارنده گوید از این حدیث نیز چند نکته استفاد میشود اول خروج

عوف نام سلی که از زمین جزیره بیرون میاید و مراد از جزیره دور نیست جزیره
آوال که از خرازم بجزین است باشد چنانچه از بعضی از اجار دیگر مستفاد میشود
که بعضی از آنها قبل از ذکر شده و بعضی بعد از این خواهد آمد و ماوای عوف در
کربت یا کویت است و دو م اقرب و انب است فلذا بعید نیست کربت محرف کویت
باشد دو م کشته شدن عوف است در مسجد جامع دمشق سووم خروج شعب بن
صالح است از سمرقند چهارم خروج سفیانی که از علامت حتمه ظهور مهدی است

در احادیث سجایه

۳۵۷

نخیم ظاهر بودن مهدی است پیش از خروج سفیانی امانه ظهور قیامی چنانچه
از بعضی احادیث دیگر نیز مستفاد میشود و ظاهر آنها ظهور دارد بر اینکه زمانیکه
لشکر سفیانی بمدینه منابه حضرت با اتباع خود از مدینه بمکه هجرت میکنند و بعد

در مکه ظاهر میشود بظهور قیامی

حدیث دوم

۳۱۹

کمال الدین و تمام النعمه . و سیزدهم بخاری نیز از آن کتاب ص ۱۸۷ بسند خود از ابی حمزه
کابلی از آنحضرت روایت کرده که فرمود المفقودون عن شهر ثلاثمائة وثلاثة عشر
رجلا عده اهل بدر فیصبحون بمکه وهو قول الله عز وجل ایما نکونوا یا

بکم الله جمیعاً وهم اصحاب القام

یعنی گذرگان از جامه های خواب خود سیصد و سیزده نفرند بشماره
اهل بدر پس صبح میکنند در حالتیکه در مکه اند و اینست معنای گفته خدای عزوجل
که فرموده هر کجا باشد میاورد خدا همه شما هارا و ایشان باز قائم علیه السلام

حدیث سوم

۳۲۰

عجبت نعانی . ص ۱۷۲ بسند خود از علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده
که فرمود اذا قام القام اذهب الله عن کل مؤمن العاهة ورد الله قوته
یعنی زمانیکه قیام کند قائم (علیه السلام) سپرد خدا از هر مؤمنی کلیه
افتقار او بر میگرداند با وقوت و توانائی او را

بِحَسْبِ نَجْمٍ قَسِمَتْ سَوْدُ
حَدِيثِ جَهَارِ

۳۵۱

۳۲۱

سپزدهم بحار، ص ۳۲ از جامع الاخبار مسند از ابی خالد کابلی روایت کرده که گفت
که گفت فرمود برای من علی بن الحسین علیهما السلام با ابا خالد لثائین فتن کقطع
اللیل المظلم لا یجوا الا من اخذ الله میثاقه اولئک مصابیح الهدی وینابیح العلم بحکم
الله من کل فتنه مظلمه کانی بصاحبکم قد علا فوق نجفکم بظهور کوفان فی ظمأه و
بضعه عشر رجلا جبرئیل عن هیمه و میکا بئیل عن شماله و اسرافیل امامه معه رایه
رسول الله قد نشرها لایهوی بها الی قوم الا اهلکم الله عزوجل

یعنی ای ابا خالد هر آنکه میابد البته فتنهائی مانند پاره های شبنمه
و تار پل کند که نجاة نیابد از آن مگر کسیکه پیمان خود را از او گرفته این گروه چو اشعرا
هدایتند و چشمه های ذاتائی که نجاة میدهند ایشان را خدا از هر فتنه تار پل کند
گو با مبین صاحب شما (یعنی مهتد علیه السلام) را که با او رفتاست در بالای نجف
شما در پشت کوفه در میان سیصد و سپرده نفر مرد که جبرئیل از طرف راست او و
میکا بئیل از طرف چپ او و اسرافیل در پیش روی او است و با او است پرچم رسول
خدا صلی الله علیه و آله که پهن کرده است امرا که با آن بطرف قوی نمرد مگر

اینکه هلاک میکند خدای عزوجل ایشانرا

حَدِيثِ نَجْمٍ

۳۲۲

الزام الناصب ص ۱۷۸ از کتاب صراط المستقیم از حضرت زین العابدین علیه السلام

در اخبار سجده

روایت کرده که فرمود اذاملاً نجفکم هذا السیل والمطر وظهرت النار فی الحجاز والمد
وملکت بغداد الشرف ووقعوا ظهور والقائم المنظر

یعنی زمانیکه بزرگدین نجف شما و اسیل و باران و ظاهر شود اثن مخصوص در حجاز
و مدد و مالک شد بغداد را ترک قانار پس استوار یکشده ظهور قائم امطار بوده شده

مؤلف گوید از این حدیث کوچک سه آیه است بزرگ برای ظهور و عصر عجل الله
تعالی فرجه شمرده شده یکی پر شدن نجف است از سیل و باران چنانچه از احادیث دیگر نیز ظاهر

میشود و این علامت در همان سال است که حضرت علیه السلام قیام میکند در اربعمائه
بیت و چهار باران بی در پی که زمین را پاک و شسته کند و در همان سال در اربعمائه سیل

و آب فرات سگافه شود و آب بی پای خود در نجف جریان پیدا میکند بدون اسباب
و الاق چنانچه اخبار آن در این کتاب ذکر کرده خواهد شد دوم ظاهر شدن اثن

در حجاز و مدد که آن قریب است از قراء همین که بیت میل تا شهر صنعاء فاصله دارد
و در بخش سوم این کتاب در جزو اول بعضی از اخبار آن ذکر شد و بعد از این هم قسمت

دیگر از آنها یاد کرده میشود سوم گرفتن ترکت بغداد را و هجوم آوردن ایشان ^{بعده}
نیز در سال قبل از ظهور است تقریباً و گرفتن ایشان بعد از غر از گرفتن مغولها است

ببر کردگی هلاک و کشته شدن مستقیم عباسی است زیرا که آنچه از احادیث و اخبار
خاصه و عامه استفاده میشود چندین مرتبه ترک باید بفرق جمله آورد از ظاهر بعضی
از اخبار نامه مرتبه جمله ایشان اشاره بلکه مضمون شده که یکی از آنها داستان هلاک و

بِحَسْبِ شُكْرِ رَبِّكَ

و دیگری هجوم ال عثمان جوق و اسبلاء عثمانیه که آنها نیز از شراد ترکند بود
 و در اخبار بنویسه گذشت که برای ترک سه مرتبه خروج است و آخرین خروج آنها
 اتصال دارد ب خروج سفیاح و قیام قائم ال محمد علیهم السلام

بِحَسْبِ شُكْرِ رَبِّكَ يَا قَوْمِي

در بیان احادیثی که از حضرت باقر العلوم امام محمد باقر علیه السلام روایت شده
۳۳۳
حَدِيثُ اَوَّلِكَ

غیبت نغانی . ص ۱۳۵ بسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود . اِذَا رَأَيْتُمْ نَارًا مِنْ
 الْمَشْرِقِ شَبَّهَ الْهَرْدِيُّ الْعَظِيمَ تَطَّلِعُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَسَبْعَةَ فَوْقَ عَوَافِجِ الْإِلْمُحَدِّ صَلَّى اللَّهُ
 عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ أَلَّفَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّكُمْ ثُمَّ قَالَ الصَّيْحَةُ لَا تَكُونُ إِلَّا فِي شَهْرِ
 رَمَضَانَ لِأَنَّ شَهْرَ رَمَضَانَ شَهْرُ اللَّهِ وَهُوَ صَيْحَةُ جِبْرِئِيلَ إِلَى هَذَا الْخَلْقِ ثُمَّ قَالَ يَنَادِي
 مَنَادٌ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ فَيَسْمَعُ مِنَ الْمَشْرِقِ وَمِنَ الْمَغْرِبِ لَا يَبْقَى رَأْسٌ إِلَّا اسْتَبْقَطَ
 وَلَا فِئْتَمٌ إِلَّا قُتِلَ وَلَا فَاعِدٌ إِلَّا قَامَ عَلَى رَجْلَيْهِ فَرَعَا مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ فَرَجَمَ اللَّهُ مِنْ
 اعْتَبَرَ بِذَلِكَ الصَّوْتِ فَاجَابَ فَاذَلِكَ الصَّوْتِ صَوْتُ جِبْرِئِيلَ الرَّوحِ الْأَمِينِ وَقَالَ
 عَلَيْهِ السَّلَامُ الصَّوْتُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ جُمُعَةٍ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَعِشْرِينَ فَلَا تُشْكُوا
 فِيهِ إِنَّهُ صَوْتُ جِبْرِئِيلَ فِي ذَلِكَ وَاسْمَعُوا وَأَطِيعُوا وَفِي آخِرِ النَّهَارِ صَوْتُ ابْلِيسَ اللَّعِينِ
 يَنَادِي أَنْ فُلَانًا قَتَلَ مَظْلُومًا لَيْسَتْ النَّاسُ وَيَقْتَنِمُكُمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ مِنْ شَأْنِ مَجْبُورٍ

وَإِحْتِلَافُ بِنَاتِهِ

٣٤١

قد هوى في النار فاذا سمعت الصوت في شهر رمضان فلا تشكوا فيه انه صوت
جبرئيل وعلامة ذلك انه ينادى باسم القائم واسم ابيه عليهما السلام حتى يسمع
العدراء في خدرها فتحرض اباها واخاها على الخروج ولا بد من هذين الصوتين
قبل خروج القائم صوت من السماء وهو صوت جبرئيل باسم صاحب هذا الامر
واسم ابيه والصوت الذي (الثاني) من الارض هو صوت ابلهس العين ينادي
باسم فلان انه قتل مظلوما يريد بذلك الفشة فاتبعوا الصوت الاول واياكم والاخبار
ان تقضوا به وقال عليه السلام لا يقوم القائم عليه السلام الا على خوف
شد يد من الناس وزلازل (زلزال) وفتنة وبلاء يصيب الناس وطاعون
قبل ذلك وسيف فاطع بين العرب واختلاف شديد في الناس وقتل في بيوتهم
وتغير من حالهم حتى يمتحن الممتحن الموت صباحا ومساء من عظيم ما يرى من
كلب الناس واكل بعضهم بعضا فخرج عليه السلام اذا خرج يكون عند الناس
والقنوط من ان يروا فرحا فيا طوبى لمن ادركه وكان من انصاره والويل لكل
الويل لمن ناواه وخالفه وخالف امره وكان من اعدائه وقال عليه السلام يقول
بامر جديد وكتاب جديد وسنة جديدة وقضاء جديد على العرب شديد وليس
شانه الا القتل لا يتبقى احد ولا تاخذه في الله لومة لائم ثم قال عليه السلام
اذا اختلف بنو فلان فيما بينهم فعند ذلك فانظروا الفرج وليس فرجكم الا في
اختلاف بني فلان فاذا اختلفوا فوقعوا الصيحة في شهر رمضان وخروج القائم

بِحَسْبِ مَدْرَجَاتِهَا بِأَوَّلِهِ

ان الله يفعل ما يشاء ولن يخرج القائم ولا ترون ما تحبون حتى تخلف بنو فلان
 فيما بينهم فاذا كان طمع الناس فيهم واختلفت الكلمة وخرج السفياخي وقال لا بد لي
 فلان من ان يملكوا فاذا املكوا ثم اختلفوا انفرت ملكهم وقشت امرهم حتى يخرج
 عليهم الخراساني والسفياخي هذا من المشرق وهذا من المغرب يستبقان الى الكوفة
 كزبي رهان هذا من هنا وهذا من هنا حتى يكون هلال بن فلان على ايديهما اما
 انهم لا يقون منهم احدا ثم قال خروج السفياخي واليماني والخراساني في سنة
 واحدة في شهر واحد في يوم واحد نظام كنظام الخرز يتبع بعضه بعضا فيكون
 البأس من كل وجه ويل لمن ناداهم وليس في الرايات راية اهدي من راية اليماني
 هي راية هدي لانه يدعو الى صاجكم فاذا خرج اليماني حرم بيع السلاح على الناس
 وكل مسلم واذا خرج اليماني فانهمض اليه فان رايته راية هدي ولا يحل لمسلم ان
 يلتوي عليه فمن فعل ذلك فهو من اهل النار لانه يدعو الى الحق والى طريق مستقيم
 ثم قال لي ان ذهاب ملك بني فلان كقصع الفخار وكرجل كانت في يده فخارة وهو يمشي
 اذ سقطت من يده وهو ساه فانكرت فقال حين سقطت هاهي شبه الفرع فذها
 ملكهم هكذا اغفل ما كانوا عن ذهابه

لغات هُرْدِيّ منسوب بهُرْد بضم هاء است بمعنى زعفران وكل سرخ وبنج در
 است که بران رنگ کنند و هُرْدِيّ بمعنى از هرد و رنگ کرده و هُرْدِيّ بضم هاء و تشدید
 ياء دسته في را گویند که گیاه بران چید باشد و حضرت تشبه فرموده اقر را بدسته

در جمع کلمات عربی و لغت

۳۶۳

نی که بران گیاه پیچیده باشند بازنگان از عفران رنگ و گلی رنگ باشد زانقد بمعنای خوابیده و مراد از فلان عثمان است تحریض بمعنای تحریض کلب حرکت دیوانه گردیده و خشمناک شده و فرومایگی کردن و سخت شدن زمانه یاس و قنوط مراد قد بمعنای ناسیدی امر جدید فرمان ناز انبت که به آن حضرت میرسد از طرف خدا بوسیله پیغمبر صلی علیه و اله با امر المؤمنین علیه السلام با جبرئیل امین چنانچه از بعضی از اخبار مستفاد میشود و کتاب جدید عبارت از آن صحیفه ای که مخصوص بخود آنحضرت بوده از دوازده صحیفه آنکه جبرئیل از جانب رب جلجل در مرض الموت پیغمبر صلی الله علیه و اله نزد آنحضرت که در هر یک از آن صحیفه ها تکلیف هر یک از ائمه علیهم السلام خصوصاً ثبت بوده و مامور بوده که انتقال امر امت با و بمقادیر آن عمل نماید نه اینکه مراد این باشد که آنحضرت کتاب ناز و شریعت و سنت ناز او بیاورد برخلاف قرآن و شریعت و سنت حدیث حضرت خاتم پیغمبران صلی الله علیه و اله چنانچه بعضی از ضالین مضلین و ملحدین گمراه و گمراه کننده بران رفته اند زیرا که امام حق تشریح شریعت و تبدیل سنت ندارد بلکه او حافظ شریعت است و بنص قرآن و سنت و بحکم عقل و ضرورت ثابت شده که بعد از وجود مقدس خاتم الانبیاء صلی الله علیه و اله و سلم پیغمبری نیامده و ثاقبات نخواهد آمد بنو فلا اشاره بنی عباس است خوز بمعنای مهره النواء بلند کردن لواء یعنی پرچم فضع کلمه فحنا خرف معنی کل یخنة شده هاه لفظی است که برای وعید و ترسانیدن استعمال میشود

معنی

بخش نهم در احایب و نایب

زمانیکه دپدی الفتی را که از سمت مشرق ظاهر شود قبکله دسنه فی بزرگی که بر دور
 آن گیاهی پیچیده باشد سرخ رنگ که سه روز با هفت روز نمایان باشد پس منظر باشد
 فرج ال محمد علیهم السلام را اگر بخواهد خدای عز و جل که غالب و در استکار است
 پس فرمود که صدای اسمانی میباشد مگر در ماه رمضان که ماه خداست و آن
 صدای جبرئیل است بسوی این خلق پس فرمود که منادی از آسمان ندا میکند
 بنام قائم پس میشود آن ندا را هر که در مشرق باشد و هر که در مغرب باشد نماید
 خوابده ای مگر آنکه از آن ندا بیدار شود و نراستاده ای مگر آنکه بپوشد و نه
 نشسته ای مگر آنکه بپا ایستد ترسناک از این نداء پس خدا رحمت کند کسی را که
 از این نداء عبرت گیرد پس جواب گوید زیرا که صدا صدای جبرئیل است که روح ^{مبین}
 باشد و فرمود علیهم السلام که صدا در ماه رمضان در شب جمعه بیست و سوم
 خواهد بود پس شك نکند در آن و بشنود و فرمانبرداری کند و در آخر همان
 روز صدای شیطان لعنت کرده شده بلند شود ندا میکند که آگاه باشید که ملائکه
 یعنی عثمان مظلوم کشته شد تا اینکه مردم را بشک بپندارد و بغضت بپندارد
 ایشان را پس چه بسیار در آن روز شك کننده ای که متحیر و سزگردان شود و
 به افش جهنم میل کند پس چون شنید بد صدا در ماه رمضان شك نکند در
 آن صدای اول که صدای جبرئیل است و نشانه آن اینست که ندا میکند بنام
 قائم و نام پدر او علیهما السلام تا اینکه میشوند آن ندا را دختران با کبره ای که در

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

۳۶۵

سراپرده های خود هستند پس تحریر می کنند پدران و برادران خود را بر بیرون آمدن و فرمودن اچار است از اینکه این دو صدا بلند شود پیش از خروج قائم علیه السلام صدای از آسمان که آن صدای جبرئیل است با اسم صاحب این امر و اسم پدر او و صدای دوقم که از زمین است و آن صدای شیطان لعین است که ندا می کند با اسم فلان یعنی عثمان که مظلوم کشته شد و مراد او از این صدا فتنه انداختن پس پیروی کند صدای اول را و بر شما باد اجتناب و دوری کردن از صدای دوقم که بواسطه آن در فتنه خواهد افتاد و فرمود علیه السلام که قیام نمی کند قائم مگر با ترس سختی از مردم و لغزشها یا زلزله ها و فتنه و بلائی که بر مردم می رسد و واقع شدن طاعونی پیش از آن و شمشیر بران در میان قبائل عرب و اختلاف شدید در مردم و پراکندگی درد پنهان و بظهور یافتن حالاتشان بعد بخوبی که هر صبح و شامی شخص از روی مردن کند از بزرگی آنچه که می بیند از دپوانگهای مردم و خشم گنی و فرودمانگی ایشان و سختی زمانه و خوردن بعضی از ایشان بعضی دیگر را پس خروج آنحضرت علیه السلام وقتی خواهد بود که مردم مابوس و نا امید شوند از اینکه فرج را ببینند پس خوشحال گسکه درک کند او را و از باران او باشد و وای بر کسیکه قصد بدی به او کند و مخالفت کند او را و فرمان او را از دشمنان او باشد و فرمود آنحضرت علیه السلام که چون قائم علیه السلام بیرون آید قیام میکند بفرمان نازه ای و با کتاب نازه ای که دستور عمل حضرت در آن است

بخش ششم در احکام تاریخی

و سنت و روش نازه و حکم نازه که محل آن بر عرب سخت است و کار او نسبت مکرر
 کشتن باقی نمیکند احدی از کفار و مشرکین و منافقین را و ملامت و سرزنش ملامت
 و سرزنش کشتگان او را نخواهد گرفت پس فرمود وقتیکه بنی فلان یعنی بنی عباس
 با یکدیگر اختلاف پیدا کردند و در میان ایشان اختلاف واقع شد منظر صبح آسمانی
 در ماه رمضان و خروج قائم باشد و نمیبیند آنچه را که دوست میدارید یعنی ظهور
 آنحضرت و خوشی و راحتی را تا وقتیکه در میان بنی عباس اختلاف واقع شود پس چون
 در میان ایشان اختلاف واقع شود مردم در ملک ایشان طمع کنند و اختلاف کله در میان
 افتد و سفیانی بیرون آید و فرمود ناچار است از اینکه بنی عباس مالک ملک شوند
 یعنی بعد از خلع شدن ملک از ایشان و انقراض خلفای مشهور از ایشان چنانچه
 از اخبار و احادیث دیگر مستفاد میشود پس چون اختلاف ملکی پیدا کردند کار
 ملک ایشان و سلطنت ایشان بفرقه و پراکندگی گشت تا اینکه خراسانی برایشان
 خروج کند و سفیانی این از مشرق و دیگری از مغرب یعنی خراسانی از مشرق و سفیانی
 از مغرب و مراد از این دو مشرق و مغرب عراق است که سمت شام طرف مغرب است
 سمت خراسان طرف مشرق آن است و گویا این هر دو در خروج با هم سابقه گذاردند
 اند مانند دو سواری که با یکدیگر در مسابقه گریزند و یکی کند هر دو رو بکوفتند
 تا اینکه هلاکت بنی عباس بدست این دو در سنه واقع شود و ایشان باقی نمیکند
 از بنی عباس احدی را پس فرمود خروج سفیانی و پهلانی و خراسانی هر کس

در بیان مباحث و مناقب

۳۹۷

در یکسال و در یکماه و در یکروز واقع شود که هر کدام از محل خود خروج کنند مانند
 نظام مهره ای که در یک رشته فکیده باشد هر کدام دنباله دیگری پس از هر طرفی جنگ واقع
 شود و ای بوی که بقصد جنگ کردن با ایشان بیرون آید و در میان این پرچمها
 پرچی هدایت کننده تراز پرچم میانی نیست که پرچم او پرچم هدایت است زیرا که میخوانند
 مردم را بوی صاحب شما یعنی قائم آل محمد علیهم السلام پس چون میانی خروج کند
 حرام است فروختن اسلحه بر مردم و هر مسلمانی پس چون میانی خروج کند قیام کن
 و بوی او زیرا که پرچم او پرچم هدایت و حلال نیست برای مسلمانی که در
 مقابل پرچم او بضر و مخالفت با او پرچی بلند کند پس کسیکه این کار را بکند از اهل
 جهنم خواهد بود زیرا که او یعنی میانی مردم را بحق دعوت میکند و براه راست هدایت
 مینماید پس از آن فرمود که رفتن ملک بنی عباس مانند کاسه ای است که از گل و چینه بنا
 شده باشد و مانند مردی است که در دست او کوزه ای که از گل ساخته شده است باشد
 حال آنکه راه مهر و دزد است او بیفتد و بشکند و او غفلت داشته باشد پس چون رسید
 که کوزه او شکست و از دست او افتاد اندوهگین شود و اهی از دل بیرون کشد پس
 رفتن ملک از دست بنی عباس همچین خواهد بود که غفلة ملک از دستش برود

حدیث دوم

۳۹۸

غیبت نهانی، ص ۱۴۱ بسند خود از حضرت صادق از پدر بزرگوارش حضرت باقر
 علیهما السلام روایت کرده که فرمود قال ابی یعنی ابی القاسم علیه السلام لا بد لنا من

بخش ششم در احادیث باقریه

اَذْرِ بِيحَانٍ لَا يَقُومُ لَهَا شَيْءٌ فَاذَا كَانَ ذَلِكَ فَكُونُوا مِنْ أَحْلَامٍ بِبُوتِكُمْ وَالْبِدَا
مَا الْبِدَا وَالْمَتَدَاءُ (خف ج ۱) بِالْبِيدَاءِ فَاذَا تَحَرَّكَ مَتَحَرَّكَ فَاسْعُوا إِلَيْهِ وَلَوْ جَوَّادٌ
اللَّهُ لَكَانَ أَنْظَرَ إِلَيْهِ بَيْنَ الرَّكْنِ وَالْمَقَامِ بِبَايَعِ النَّاسِ عَلَى كِتَابِ جَدِيدٍ عَلَى الْعَرَبِ
شَدِيدٍ قَالَ وَوَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدَافِرٍ

یعنی فرمودید مردم یعنی حضرت باقر علیه السلام ناچار است برفع ما از ^{فئنه}
اذا در با بجان که بر پا نمیشود برای آن چیزی یعنی چیزی از آن جلو گیری نمیکند پس
چون چنین شد یعنی آن فئنه ظاهر شد با شید از پلاس پاره های فئنه های خود
و مقیم خانه های خود باشند همچنانکه ما مقیم خانه های خود هستیم یعنی ساکت
ماندیم و از جای خود حرکت نکردیم و ناچار است برای ما از بیداء بیداء که آن نداء
جبرئیل است بر لشکر سفیانی یا بر زمین فرورفتن ایشان پس چون حرکت کرد حرکت
کننده یعنی میانی چنانچه از اخبار دیگر مستفاد میشود بروید بسوی او و اگر چه
خود را مانند کودکان بر زمین بکشند تا راه را طی کنند و نزدیک شوید و قسم است
بذات خدا که هر بنه میبینم او را یعنی قائم علیه السلام را در میان رکن حجر الاسود
مقام ابراهیم که بیعت میگردد از مردم بر کتاب نازه ای که در آن است دستور العمل
انحضرت که آنچه در آن است به آن عمل کند که عمل کردن انحضرت به آنچه در آن است بر
عرب سخت است فرمود و ای بر عرب از شریکه از روی تحقیق به آنها نزدیک شود

حدیث سوم

رَبِّعَلَامِ الْبَنَانِ

۳۶۹

عَبْتِ نَعْمَانِي . ص ۱۴۱ بَسْدُ حَوْوِ اَز نَاجِيهِ عَطَارِ رَوَايَتِ كُورْدِه كِه كَفْتِه اسْتَكْرَسْتِنْدِه اَز
اَبِي حَسْبِ عَلَيْهِ السَّلَام كِه مِيَز مَوْدِ اَنْ لَلنَّادِي يِنَادِي اَنْ اَلْمَهْدِي فَلَانِ بِنِ فَلَانِ بِاسْمِهِ
وَاسْمِ اَيْتِه فَيَنَادِي لَشَيْطَانَ اَنْ فَلَانَا وَشَيْعَتَهُ عَلَي الْحَقِّ يَعْنِي رَحْلًا مِنْ بَنِي اُمَيَّة

يَعْنِي

بَدْرَسْتِيكِه مَنَادِي نَدَا مِيكَنْد كِه مَهْدِي فَلَانِ پَسْر فَلَانِ اسْت بِنَامِ اَوْ نَامِ پَدْرَشِ پَسْر
نَدَا مِيكَنْد شَيْطَانِ كِه فَلَانِ وَشَيْطَانِ اَوْ بَر حَقْدِ يَعْنِي مَرْدِي اَز بَنِي اُمَيَّة

مَوْلَفِ كَو بَدِي مَرَادِ اَز فَلَانِ پَسْر فَلَانِ حَضْرَتِ بَقِيَّةِ اللهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ
وَ حَضْرَتِ بَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَز بَابِ نَقْبَةِ اَز طَاغِيهِ زَمَانِ خُودِ بَعْلَانِ پَسْر فَلَانِ تَعْبِيرِ مَعْنِي
و رَحْلًا مِنْ بَنِي اُمَيَّة وَ اَرَادَ مَعْنِي مَلْعُونِ اسْت

حَدِيثِ چَهَارُمُ

۳۶۶

عَبْتِ نَعْمَانِي . ص ۱۴۵ مَسْنَدِ اَز اَلْحَضْرَتِ رَوَايَتِ كُورْدِه كِه فَرَمُودِ اَنْ بَيْنَ يَدِي هَذَا
الْاَمْرُ اَمَّا اَنْ الْقَمْرُ لِحَسْبِ تَقِي وَالشَّمْسُ لِحَسْبِ عَشْرَةٍ وَ ذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَ عِنْدَهُ يَقُطُّ
حَسَابُ الْمُنَجِّهَيْنِ

يَعْنِي بَدْرَسْتِيكِه پَسْر اَز اَبْنِ اَمْرِ يَعْنِي پَسْر اَز قِيَامِ قَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامِ كِه فَرَمُودِ
اسْت دَر پَنَجِ رُوزِ بَاقِرِ اَيْمَانِدِه وَ كَرَفْتَنِ اَقْتَابِ اسْت دَر پَانزْدَهْمِ وَايْنِ مَرْدِ دُرْمَاهِ رَمَضَانَ

وَ اَقْعُ سُوْدُ دَر اَنْوَقْتِ حَسَابِ مَنْجِيْنِ مَنَاقِطِ مِيشُوْدُ (اِيْنِ دَوَايْتِ بِرِخْلَافِ عَادَتِ)

حَدِيثِ پَنَجْمُ

۳۶۷

بخش هشتم از احادیث باقریه

غیبت معانی ، ص ۱۴۶ مسند از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود
 كيف نقرءون هذه التورة قلت واتی سورة قال سورة سئل سائل بعذاب واقع
 فقال ليس هو سئل سائل بعذاب واقع انما هو سال سئل وهو نار تقع في التوبة
 ثم تمضى الى كتابه بنى اسد ثم مضى الى ثقيف فلا ندع وترا لال محمد الا اخرفته
لغات توبه مراد غریب است وان در نجف است و قبر کبیر بن زیاد در اینجا است و
 کتابه نام جائی است در کوفه از اعلام است ثقیف قبیله است از هوازن و ترخون کشته
 و کینه دار

یعنی فرمود چگونه میخوانند این سوره را (جابر که راوی حدیث است میگوید)
 گفتم کدام سوره فرمود سوره سئل سائل بعذاب واقع پس فرمود ان سئل سائل بعذاب
 واقع نبت بلکه ان سال سئل است وان افقی است که در توبه که نام موضعی است
 در نجف که در اینجا است قبر کبیر بن زیاد ظاهر میشود و مرود بطرف کتابه بنی اسد که
 محلی است در کوفه و پس از اینجا میرود در قبیله ثقیف از قبیله هوازن و زینده نمیکزارد
 احدی از کینه جوینان را که بال محمد دشمنی دارند برای خاطر ال محمد علیهم السلام
مؤلف گوید قرأت حضرت ایه مبارکه را باین کیفیت از باب ناویل است نیز نقل

و این یکی از ناویلات ایه شریفه است
حکایت هشتم

غیبت معانی ، ص ۱۴۶ مسند از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود کاتی بمقوم قد

وَأَجْعَلِ لِلْمُؤْمِنِينَ

۳۷۱

خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يُطْلَبُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَ ثُمَّ يُطْلَبُونَ فَلَا يُعْطَوْنَ فَاذَارُوا ذَلِكَ وَصَنَعُوا
 سَبُوفَهُمْ عَلَى عَوَانِقِهِمْ فَيُعْطُونَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَلَا يَدْفَعُونَهَا
 إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ قَتْلَاهُمْ شُهَدَاءُ أَمَا لِي لَوْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَسْتَبَقْتُ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا
بِعَنِي گو یا می بینم گروهی که بیرون می آیند در مشرق و مطالبه میکنند حق را پس
 بایشان می دهند پس از آن طلب میکنند آنرا پس بایشان می دهند چون چنین ^{ندیدند}
 مشرهای خود را بگردنهای ایشان می گذارند یعنی آنها را میکشند پس می دهند
 حق را بایشان پس نمی پذیرند آنرا تا آنکه قیام میکنند و اگر گذارند نمی کنند آنرا یعنی ^{ملک}
 را مگر بصاحب شما یعنی امام زمان گذشته های ایشان شهیدانند آگاه باش که اگر
 من درک میکردم آن زمان را هرگز بینه می خواستم که باقی گذارم نفس خود را برای صاحب این ^{امیر}

مَوْلَى حَقِيرٍ كَوْمِدٍ

دور نسبت که مراد از خروج کنندگان در مشرق سید حسنی و یاران او باشند و مراد
 از حق که طلب میکنند مملکت و حکومت باشد بر طریق حق و استیفاء حضرت
 نفس خود را برای صاحب الامر برای تابعیت از آنحضرت یا مراد حمايت و نصرت
 از آن بزرگوار است و نیز از فرمایش حضرت مستفاد میشود که مشرفینا قیام میکنند و ^{ملک}

را میگیرند و پیر از گرفتن بقاء علیه السلام و اگر میکند

حَدِيثُ هَفْتَمِ

۳۲۹

غیبت نعمانی، ص ۱۴۷ نیز میسند از معروف بن خربوذ روایت کرده که گفت ما دخلنا

تَحْسِينُ سَاحِبِ بَاقِرٍ

عَلَى جَعْفَرِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَطَّ الْأَفَالَ خِرَاسَانَ خِرَاسَانَ سَجَّتَانَ سَجَّتَانَ كَأَنَّهُ
بِشْرًا بِذَلِكَ

يَعْنِي هرگز داخل نشدم بر اهل جعفر باقر علیه السلام مگر اینکه مفرمود خراسان
خراسان سیتان سیتان گو با بشارت میداد تا از ابراهان یعی قیام قائم علیه السلام
۳۳۰ **حَدِيثُ هَشْتُم**

غیبت نعمانی . ص ۱۴۷ بسند خود از ابی الجارود روایت کرده که گفت شنیدم از ابی جعفر
علیه السلام که مفرمود اذ اظهرت بعة الصبی قام کل ذی صیصیة بصیصنه
يَعْنِي زمانیکه اسکار شد بیعت کردن با کودکی قیام میکند هر صاحب قدرتی
با قدرت خود (صیصید و صیصه خارخروس و شاخ گاو و حصار و هر چیزی که بدان باز
دارند چیزها و پناه گیرند بوی)

حَدِيثُ نَهْمٍ

۳۳۱

غیبت نعمانی . ص ۱۵۱ مسند از جابر از حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود
يَا جَابِرُ لَا يَطْهَرُ الْقَائِمُ حَتَّى يَسْمَلَ (النَّاسُ) الشَّامُ فَتَنَّةٌ يَطْلُبُونَ الْمَخْرَجَ مِنْهَا فَلَا
يَجِدُونَهُ وَيَكُونُ قَتْلٌ بِالْكُوفَةِ وَالْحِجْرَةِ قَتْلًا هُمْ عَلَى سِوَاءٍ وَيَنَادِي مَنَادٌ مِنَ السَّمَاءِ
يَعْنِي ای جابر ظاهر نمی شود قائم تا وقتیکه شامل شود شام یا مردم شام را فتنه ای که
راه بیرون رفتن از آن را می طلبند و نمی یابند امرا را و وقتیکه قتل در کوفه و جرمه که
یکی از شهرهای عراق است واقع شود که قاتل و مقتول اهل باطل باشند و کشته ها

وَابْعَثُوا الرُّسُلَ

۳۷۳

هر دو طرف مساوی باشند یعنی اهل آتش باشند زیرا که قیام هر دو در شب بر پا
و خلاف حق خواهد بود

حَدِيثُهُمْ

۳۳۲

غیبت نعمانی . ص ۱۵۱ بسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود تَوَقَّعُوا الصَّوْتِ
بِأَيْتِكُمْ بَعْدَ مَنْ قَبْلَ دِمَشْقِ فِيهِ لَكُمْ فَرْحٌ عَظِيمٌ

یعنی انتظار بکشید صدای مخصوصی را که بنیاید شمارا بناگاه از طرف دمشق
که در آن است برای شما فرح بزرگی

حَدِيثِ بَابِ رُومِ

۳۳۳

غیبت نعمانی . ص ۱۵۱ بسند خود از جابر بن یزید جعفی از آنحضرت روایت کرده که
فرمود يَا جَابِرُ الزُّمُّ الْأَرْضُ وَلَا تَحْرُكُ يَدًا وَلَا رِجْلًا حَتَّى تَرَى عِلَامَاتِ أَذْكَرِهَا
لَكَ أَنْ أَدْرِكْتَهَا أُولَئِهَا الْخِلاَفُ بَنِي الْعَبَّاسِ وَمَا أَدْرَكَ تَدْرَكَ ذَلِكَ وَلَكِنْ حَدَّثَ
بِهِ مَنْ بَعْدِي عَمِّي وَمَنَادِبِنَادِي مِنَ السَّمَاءِ وَيَجِيءُكَ الصَّوْتُ مِنْ نَاحِيَةِ دِمَشْقِ
بِالْفَتْحِ وَتَحْتَفِ قَرْيَةٌ مِنْ قَرَى الشَّامِ تَمَّى الْجَابِيَّةَ ^{مَعْرُوجٌ} وَتَقُطُّ طَائِفَةٌ مِنْ مَجْدِدِ
الْأَمِينِ وَمَارِقَةُ أَمْرَقٍ مِنْ نَاحِيَةِ الزُّرِّ وَيَعْقِبُهَا فَوْجُ الرُّومِ وَسَبْقِلُ خَوَانِ الزُّرِّ
حَتَّى يَنْزِلُوا الْجَزِيرَةَ وَسَبْقِلُ مَارِقَةِ الرُّومِ حَتَّى تَنْزِلَ الرَّمْلَةَ فَتَلِكُ السَّنَةُ يَا جَابِرُ
فِيهَا الْخِلاَفُ كَثِيرٌ فِي كُلِّ أَرْضٍ مِنْ نَاحِيَةِ الْمَغْرِبِ فَأُولَ أَرْضِ الْمَغْرِبِ (مَغْرِبٌ) أَرْضِ
الشَّامِ يَخْتَلِفُونَ عِنْدَ ذَلِكَ عَلَى ثَلَاثِ زَايَاتٍ زَايَةُ الْأَصْهَبِ وَزَايَةُ الْأَبْعَعِ وَزَايَةُ

بِحَسْبِ شِدَّةِ الْحَبَابِ

٣٧٤

التَّيَّانِي فَبَلَغَ التَّيَّانِي بِالْأَبْعِ فَيُقْتَلُونَ فَيُقْتَلُ التَّيَّانِي وَمَنْ تَبِعَهُ وَ(ثُمَّ) يَمُوتُ
يُقْتَلُ الْأَصْهَبَ ثُمَّ لَا يَكُونُ لَهُ هَمَّةٌ إِلَّا الْأَقْبَالُ بِالْعِرَاقِ وَبِمَرْجِئِهِ بِمَرْجِئِيٍّ فَيُقْتَلُونَ
بِهَا فَيُقْتَلُ بِهَا مِنَ الْجَبَّارِينَ مِائَةَ أَلْفٍ وَيَبْعَثُ التَّيَّانِي جَيْشًا إِلَى الْكُوفَةِ وَعَدَّتْهُمْ
سَبْعُونَ أَلْفًا فَيَصِيبُونَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قِتْلًا وَصَلْبًا وَسَبًّا فَيَبْهَتُهُمْ كَذَلِكَ إِذَا قَلَّتْ
رَأْيَاتُ مَنْ قَبْلَ (نَاجِيَةٍ) خِرَاسَانَ وَتَطْوَى الْمَنَازِلَ طِيًّا حَتَّى (عِنْفَاءً) وَمَعَهُمْ نَفَرٌ مِنْ
أَصْحَابِ الْقَائِمِ ثُمَّ يُخْرِجُ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِي أَهْلِ الْكُوفَةِ فِي صَعْفَاءٍ فَيُقْتَلُهُ أَمِيرُ جَيْشِ التَّيَّانِي
بَيْنَ الْحِجَّةِ وَالْكَوْفَةِ وَيَبْعَثُ التَّيَّانِي بَعَثًا إِلَى الْمَدِينَةِ فَيَنْفِرُ الْمَهْدِيُّ مِنْهَا إِلَى مَكَّةَ
فَيَبْلُغُ أَمِيرَ جَيْشِ التَّيَّانِي الْبَيْدَاءَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ مَدَّ خُرُوجَ إِلَى مَكَّةَ فَيَبْعَثُ جَيْشًا عَلَى أَمْرِ فَلَا
يُدْرِكُهُ حَتَّى يَدْخُلَ مَكَّةَ حَاتِفًا يَتَرَقَّبُ عَلَى سِنَةِ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ قَالَ وَنَزَلَ أَمِيرُ جَيْشِ التَّيَّانِي
الْبَيْدَاءَ فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِأَيْدِيهِ بِالْقَوْمِ فَيُخَسِفُهُمْ فَلَا يَبْقَى مِنْهُمْ
إِلَّا ثَلَاثَةٌ نَفَرٌ يَحُولُ اللَّهُ وَجُوهَهُمْ إِلَى أَقْفُسِهِمْ وَهُمْ مِنْ كَلْبٍ وَفِيهِمْ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَوَلَّوْا الْكُفْرَ وَأَمَّا أَنْتُمْ فَمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَنْظُرَ وَجُوهًا
فَرَدَّهَا عَلَى أَدْبَارِهَا قَالَ وَالْقَائِمُ يَوْمَئِذٍ بِمَكَّةَ فَذَا سَدَّ ظَهْرَهُ إِلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ
مَسْجِدًا فَيُنَادِي يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا لَسْتُ بِرَبِّ اللَّهِ وَمَنْ أَجَابَنَا مِنَ النَّاسِ وَأَنَا (فَأَنَا)
أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَنَحْنُ أَوْلَى النَّاسِ بِاللَّهِ وَبِحَمْدِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ حَاجَتِي فِي آدَمَ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِآدَمَ وَمِنْ حَاجَتِي فِي نُوحٍ فَأَنَا أَوْلَى
النَّاسِ بِنُوحٍ وَمِنْ حَاجَتِي فِي إِبْرَاهِيمَ فَأَنَا أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ وَمِنْ حَاجَتِي فِي مُحَمَّدٍ

وَأَجْعَلِ لَكُمْ آيَاتٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ

٣٧٥

فَإِنَّا أَوْلَى النَّاسِ بِمُحَمَّدٍ وَمَنْ حَاجَتِي فِي الْبَيِّنَاتِ فَإِنَّا أَوْلَى النَّاسِ بِالْبَيِّنَاتِ أَلَيْسَ اللَّهُ بِعَلِيمٌ
مُحَمَّدٌ كِتَابُ اللَّهِ صُطْفَىٰ أَدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَالْعِزَّةَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا
مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ فَإِنَّا بَقِيَّةٌ مِنْ آدَمَ وَذُرِّيَّةٌ مِنْ نُوحٍ وَمُصْطَفَىٰ مِنْ إِبْرَاهِيمَ وَ
صَفْوَةٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ أَلَا وَمَنْ حَاجَتِي فِي كِتَابِ اللَّهِ فَإِنَّا أَوْلَى النَّاسِ
بِكِتَابِ اللَّهِ أَلَا وَمَنْ حَاجَتِي فِي سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنَّا أَوْلَى النَّاسِ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ
فَأَنشَأَ اللَّهُ مِنْ مَعَىٰ كَلَامِي لِيَوْمِ الْمَبْلُغِ الشَّاهِدَ مِنْكُمْ الْغَائِبُ وَأَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ وَ
بِرَسُولِهِ وَبِحَقِّي فَإِن لِي عَلَيْكُمْ حَقٌّ الْقَرِيبُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ أَلَا عَنَّمُونَا وَمَنَعْتُونَا مِمَّن
يَظْلِمُونَا فَقَدْ أَخْفَيْنَا وَظَلَمْنَا وَطَرَدْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَاؤُنَا وَبَغَىٰ عَلَيْنَا وَدَفَعْنَا عَنْ
فَأَفْرَىٰ أَهْلَ الْبَاطِلِ عَلَيْنَا فَاللَّهُ فَبِنَا لَأَنخِذَلُونَا وَأَضْرُونَا بِضُرِّهِمْ قَالَ
فَيَجْعَلُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ (لَهُمْ) أَحْصَاهُ ثَلَاثًا وَثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا وَيَجْعَلُ اللَّهُ لَهُ عَلَىٰ غَيْرِ مِثْلِهِ
قُرْعًا كَقُرْعِ الْخَزِيفِ وَهِيَ بِأَجَابِرِ الْأَيَّةِ الَّتِي ذَكَرَهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ أَيْمَانًا تَكُونُ نَوَاطِلَ
بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ فَيُنَازِعُونَهُ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَمَعَهُ عَهْدٌ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَدَوَّرَتْهُ الْأَبْنَاءُ عَنِ الْأَبَاءِ وَالْقَائِمُ بِأَجَابِرِ
رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ الْحَمِيرِ يَصِلُ اللَّهُ لَهُ أَمْرٌ فِي لَيْلَةٍ فَمَا اشْكَلَ عَلَى النَّاسِ مِنْ ذَلِكَ بِأَجَابِرِ
فَلَا يَشْكَلُ (يَشْكَلُنَّ) عَلَيْهِمْ وَلَا دَتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَوَرَا
الْعُلَمَاءُ عَالِمًا بَعْدَ عَالِمٍ فَإِن اشْكَلَ هَذَا كُلُّهُ عَلَيْهِمْ فَإِن الصَّوْتُ مِنَ السَّمَاءِ لَا يَشْكَلُ
عَلَيْهِمْ إِذَا نَوَدَىٰ بِاسْمِهِ وَاسْمِ أَبِيهِ وَآمَتِهِ

بجسسه در اجابا و غیره

۳۷۶

لغات و شرح جابیه قریه ایت از قریه های دمشق و باب جابیه در دمشق
معروفست مارقه گروه خوارج را با این نام نامیده اند یعنی بیرون روندگان از دین
روم در عرف عرب در سابق اطلاق بر بریتانیا میشده و امروز بر مسیحین شرقی کانوکی
و اراؤزکن اطلاق میشود و رومایا رومیه مرکز آن ایتالیا است جزیره شهر هابیت
میان دجله و فرات که انهارا بین النهرین گویند که شمالی غربی آنرا جزیره و جنوبی شرقی
آنرا عراق گویند ترک قبیله هائی هستند که سب انهارا و غوزخان بن قره خان سید
که عبارت باشند از قره خابینها و مغولها و غزنویها و سلجوقیها و غزها یا اغزها که
دسته های مهم ایشان در آسیای وسطی شمال کوههای التائی زندگانی میکردند در
میان سیریا و دریای قزوین و ایران و افغانستان و روسیه و چین و هند و ترکیه هستند
رمله شهریت در فلسطین شمالی شرقی بیت المقدس و نام قریه ایت در سوریا اصهب
صفت یکی از صاحب پرچمهای سرگانه است که از شامات بلند میشود چنانچه ابقع هم صاحب
پرچم مصری است قرقیبیا شهریت در کنار فرات نزدیک نهر خابور که بنام قرقیبیا پس
ظهورش و پو بند ساخته شده کلس ناپدید شدن قرع پاره های بر تنک خریف فضل
پاییز و سه ماه میان تابستان و زمستان را گویند

معنی

ایجا بر ملازم زمین باش یعنی از جای خود بر میخیزد و حرکت مده دست را و نه پارا ناوتی
که بیینی نشانه هابیرا که برای تو ذکر میکنم اگر دریای آنرا اول انهارا مخالفت بنی عباس

در بعلبیت و احوال آنجا

۳۷۷

است بایکدیگر و نمیبینم نور که در کئی آن زمانها و بیکر حدیث کن بعد از من از من و
منادی است که ندا میکند از آسمان و صدا از ناحیه دمشق بگوش شما میرسد و از صدا
فتح و گشایش است و فرود میرود بر زمین دهکده ای از دهکده های شام که آنرا جابیه
گویند و آن در نزدیکی دمشق واقع است و افتادن قتمتی از دیوار مسجد دمشق است که
مسجد اموی باشد از سمت راست آن و بیرون آمدن خارجهای از زمین است از طرف
تُرکها و در پی آن است خروج رؤسایا و برادران ترک زود باشد که روانند تا اینکه
در جزیره یعنی در سمت شمال غربی جزیره است فرود آید یعنی فرودگاه و پایگاه خود را
در آنجا فرار دهند و زود باشد که خارجهایان روم هم عده خود را در رمله که شهر است
واقع در فلسطین شمالی که در سمت شرقی بیت المقدس با قریب ای از سوریا پیاده کنند
و آنجا را فرودگاه و پایگاه خود قرار دهند پس در آنسال آنجا بخواهند بیایند
در هر زمینی از ناحیه مغرب واقع خواهد شد پس اول زمین مغرب با اول جابیه که
خراب میشود شام خواهد بود در آنوقت اختلاف در میان اهل شام خواهد افتاد
در آنوقت سر پرچم مخالف بکدیگر بلند میشود پرچم اصبهب و پرچم ابقع و پرچم
سفیانی پس سفیانی با ابقع که پرچم مصریها باشد با هم تلاحق کنند و مقابله نمایند
سفیانی بر ابقع غالب شود و او را با تابعین او میکشند پس از آن بر اصبهب غالب
میشود و او را نیز میکشند در آنوقت سفیانی هیچ همی و فکری ندارد مگر اینکه بجای
عراق رواند پس لشکرا و بقر قنسیا که شهر بیت در کنار فرات نزدیک نهر خابور

بَحْرُ شَرِّهِ الْبَنَاتِ الْبَقِيَّةِ

است پس در آنجا قتال میکنند و لشکر سفیانی صد هزار نفر از جباران و گردن کشان را میکشند بخدازان سفیانی لشکری را بکوفه میفرستند که شماره آنها هفتاد هزار نفرند پس از اهل کوفه بسیار برآمیکنند و بر دار میزنند و اسپر میکنند پس در آن میان همه چنانکه مشغولند پرچمهای خراسانی افراشته شود و از خراسان رو بعراق میاورند و بسرعتی شدید و سخت طی منازل و مراحل میکنند طی کردنی با شتاب و عجله تمام و با ایشانند گروهی از اصحاب قائم علیه السلام پس بیرون میآید مردی از دوستان ال محمد علیهم السلام از کوفه با جمعی از ضعفاء و ناقوانان پس سر لشکر سفیانی آنها را میکشد در میان کوفه و سفیانی لشکری بمدینه میفرستند و حضرت مهدی علیه السلام در آنوقت در مدینه است از آنجا کوچ میکند بطرف مکه خبر بر لشکر سفیانی میرسد که مهدی علیه السلام از مدینه بیرون رفت بجانب مکه پس آن ملعون لشکری بدینال انحضرت میفرستد آنها حضرت را میبندد و آنجناب وارد مکه میشود در حالتیکه ترسان و مستتر و زمان الهی است بروش موسی بن عمران فرمود و فرود میآید سر لشکر سفیانی با قوم در سر زمین بیداء پس ندا کننده ای از آسمان ندا میکند که ای زمین بیداء بخود فروگیر این گروه را پس زمین آنها را بخود فرو میبرد و باقی نمیکند از آنها مگر سه نفر را که خدایان و ایشانشان را بعقب بر میگردداند و ایشان از قبیله کلباند و این ایه در باره ایشان نازل شده (که خدا میفرماید) ای کسانیکه کتاب بد آنها آورده شد ایمان بیاورند بدانچه که فرود فرستادیم در حالتیکه صدق کننده ^{باین} خرافه را که با شماها است پیش از آنکه

بخش دوازدهم در احکام باقر

۳۱۰

که از برای من بر شما حق خویشاوندی من است از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و محو
از شما مگر اینکه با او بکنند ما را و منع کنند از ما ظلم کسان را که بما ظلم میکنند پس از روی
تحقیق سخت داده شدیم ما و ستم کرده شدیم ما و در شدیم ما از خانه های خودمان و
فرزندان خودمان و تعدی کرده شد بر ما و حق ما از ما دفع کرده شد و اهل باطل بر
ما دروغ بستند پس خدا را در نظر داشته باشد خدا را در نظر داشته باشد در حق ما
و خوار نکند ما را و یاری کند ما را که باری میکند خدا شما را فرمود یعنی حضرت
باقر علیه السلام پس جمع میکند خدا برای او باران را که سبب و سبزه نهند
بدون اینکه باهد بگر و عده کرده باشند مانند پاره های آبر نازک که در فضل یا
در هوا منفرد و بیکدیگر پیوندند و اینست ای جابر معنای آیه ای که ذکر کردیم
است خدا در کتاب خود (که میفرماید) هر کجا باشد میاورد خدا همه شما را
بدرستی که خدا بر هر چیزی توانا است پس بیعت میکنند با او در میان رکن و مقابله
و با او است عهدی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که وارث شده اند از او پسرها
از پدرها پس قائم ای جابر مردم است از فرزندان حاکم که اصلاح میکند خدا بر
او کار او را و یکشب پس چقدر مشکل میشود بر مردم از اینجهت پس اسگال نمیکند
اینجا بر و مشکل نمیشود بر ایشان و ولادت او از پیغمبر صلی الله علیه و آله و وارث بودن
او علم را از دانا بان هر کدام بعد از دیگری پس اگر هر اینها مشکل باشد بر ایشان صد
که از آسمان شنیده میشود مشکل نمیشود بر ایشان زیرا که نذکرده میشود بنام او

از جعفر بن محمد

۳۸۱

و نام پدر او و مادر او — (در اختصاص شیخ مفید طبع طهران - مکتبه صدوق - ص ۲۵۵ نیز

من حدیث روایت کرده از عمر بن ابی المطلب از جابر بن جعفر از حضرت)

حدیث ششم

سپزدهم بخار . ص ۱۷۴ از کتاب امامت و تبصره تألیف علی بن بابویه بسند خود نقل کرده از ابی جعفر حذاء که گفت **سَلِّتْ بَابِ جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ يَكُونُ** قَالَ إِنَّكُمْ تَوَمَّلُونَ أَنَّ جَعْفَرَ مِنْ وَجْهِ فَلَا تَنْكُرُونَهُ

مَعْنَى پرسیدم از ابی جعفر یعنی حضرت باقر علیه السلام از این امر یعنی فریح که چه وقت میباید فرمود اگر شما کساف هستید که از زود آوری که بیاید شمارا از جهتی پس انکار نمکنید او را یعنی انکار وجود او را و یا اینکه دعوت او را منکر میگردید

حدیث ششم

سپزدهم بخار . ص ۱۷۵ از کتاب سرور اهل ایمان بسند خود از برید از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که فرمود **يَا بُرَيْدُ اتَّقِ جَمْعَ الْأَصْهَبِ قُلْتَ وَمَا الْأَصْهَبُ قَالَ الْأَبْعَقُ قُلْتَ وَمَا الْأَبْعَقُ قَالَ الْأَبْرَصُ وَاتَّقِ السَّقِيَانِي وَاتَّقِ الشَّرِيدِي مَنْ وَلَدَ فَلَانِي بِنَايَا مَكَّةَ يَسْتَمَانُ بِهَا الْأَمْوَالُ يَنْشَهُانِ بِالْقَامِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاتَّقِ الشَّدَادَ مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ قُلْتَ وَبُرَيْدُ بِالشَّدَادِ الرَّبْدِيَّةِ لِضَعْفِ مَقَالَتِهِمْ أَمَا كَوْنُهُمْ مِنَ آلِ مُحَمَّدٍ فَافْهَمُ مِنْ بَنِي فَاطِمَةَ** **مَعْنَى** ای برید پرهیز از جهت اصهب گفتم اصهب چیست فرمود ابقع گفتم ابقع چیست فرمود ابرص یعنی صاحب لک و پیسه و پرهیز از سقیانی و پرهیز از رانده و آواره:

بِحَسْبِ مَرَاتِبِهَا بِأَوَّلِهَا

شده از پسران فلان یعنی عباس که میانند بمکه و در اینجا تقسیم اموال میکند و خود را ^{شبه} قائم مینماید و پسرهای از شد از آل محمد گفتند اراده میکند از شد از فرقه زیدیه را بجهت ضعف در گفتارشان و اما بودن ایشان از آل محمد برای اینست که ایشان از فرزندان

فاطمه (علیها السلام) اند

حَدِيثُ جَهَادِهِمْ

۳۳۶

سینزدهم بحار . ص ۱۷۵ از همان کتاب مسند از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود اِذَا سَمِعْتُمْ اِخْتِلاَفَ الشَّامِ فَمَا يَدْبُرُهُمْ فَاَلْهَبُوا مِنْ الشَّامِ فَاَنْ الْقَتْلَ بِهَا وَالْفِتْنَةَ قَلَّتْ اِلَى اَيِّ الْبِلَادِ فَقَالَ مَكَّةُ فَاِنَّهَا خَيْرُ بِلَادٍ يَهْرَبُ النَّاسُ اِلَيْهَا قَلَّتْ فَالْكُوفَةَ قَالَ الْكُوفَةُ مَاذَا يَلْقَوْنَ نُقُتِلُ الرَّجَالَ اَلَا سَأَلْتُمْ وَلَكِنْ الْوَيْلُ لِمَنْ كَانَ فِي اطْرَافِهَا مَاذَا يَمْرُ عَلَيْهِمْ مِنْ اَذَى بِهِمْ وَتَبَىٰ بِهَا رَجَالٌ وَنِسَاءٌ وَاحْتَمَمَ حَالًا مِنْ بَعْرِ الْفِرَاتِ وَمَنْ لَا يَكُونُ شَاهِدًا بِهَا . قَالَ . فَا تَرَىٰ فِي سَكَنِ سَوَادِهَا فَقَالَ بَيِّنَةٌ يَعْنِي لَا ثُمَّ قَالَ الْخُرُوجُ مِنْهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَقَامِ فِيهَا قُلْتُ كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ سَاعَةٌ وَاحِدَةٌ مِنْ نَهَارٍ قُلْتُ مَا حَالُ مَنْ يُوْخَذُ مِنْهُمْ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِمْ بَأْسٌ اَمَّا اَنْتُمْ سَيَنْقُذُكُمْ اَقْوَامٌ مَا لَمْ عِنْدَ اَهْلِ الْكُوفَةِ يَوْمَئِذٍ قَدْرٌ مَا لَا يَجُوزُونَ بِهِمُ الْكُوفَةَ

یعنی وقتیکه شنیدید اختلافا را که در شام واقع میشود در میان خودها پس وقت فراز کردن از شام است زیرا کشتن و فتنه در اینجا خواهد بود گفتیم بکدام

در بعلال و اهل بیت

۳۱۳

از شهرها فرار کنند فرمود بجهت آن بهترین شهرها است که مردم به آنجا فرار میکنند
گفتم پس کوفه در چه حال خواهد بود فرمود اهل کوفه چه بلاها بشکند خواهند دید کشته
میشوند مردان مگر آنکسی که از اهل شام است و لیکن زوای برای کسانی که در اطراف کوفه
ساکنند که چه میگذرد بر آنها از آذینی که با ایشان وارد آید و اسپر میشوند در آنجا مردان
و زنان و نیکوترین حال از ایشان کسی است از فرات عبور کند و کسی که در آنجا حاضر
نباشد گفت زوای این حال ساکنین سواد کوفه را چگونه میدانی بدست اشاره فرمود
که نه بیرون رفتن از آنجاها بهتر است از ماندن در آنجاها گفتم تا چند طول میکشد
فرمود بقدر یکساعت از روز گفتم حال آنها بشکند گرفته شده اند یعنی اسپر شده اند چگونه
خواهد بود فرمود برای آنها باکی نیست یعنی آنها کشته میشوند آگاه باش که زود
باشد که آنها را از کشته شدن نجات دهند و دستگیری کنند گروهها بشکند در آنروز
نزد اهل کوفه کوچکتر قدر و منزلتی ندارند و آنها را بکوفه راه نمیدهند

حدیث پانزدهم

۳۱۴

تفسیر حق: ص ۲۸۶ سوره یوسف مسند از فضیل روایت کرده که گفت گفتم بحضرت ابی جعفر
علیه السلام فدایت شوم بما خبری رسیده که برای ال جعفر بر حجتی است و برای ال
عباس دو پرچم خواهد بود آیا بشما در علم با این موضوع چیزی منتهی شده است فرمود
اما ال جعفر فلین شیء ولا الی متی و اما ال العباس فان لهم ملکا صیطانا یقر
فیه البعید و یبعدون فیه القریب و سلطا یهد عرسلین فیه یرحی حتی اذا امنوا

بِحَسْبِ شِدَّتِ اجْتِابِ قَوْمٍ

مَكَرَ اللَّهُ وَأَمَّنَا عَقَابَهُ صَبِيحَ فِيهِمْ صَبِيحَةٌ لَا يَبْقَى لَهُمْ مِنْهَا مَجْمَعٌ وَلَا إِذَانٌ
 لِيَمْعَهُمْ وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا الْآيَةَ قُلْتَ قَهْلَتَ
 فَذَلِكَ فَمَنِّي يَكُونُ ذَلِكَ قَالَ أَمَا إِنَّهُ لَا يَوْقُتُ لَنَا فِيهِ وَقْتُ وَلَكِنْ إِذَا حَدَّثْنَاكُمْ شَيْئًا
 فَكَانَ كَمَا نَقُولُ فَقُولُوا صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَإِنْ كَانَ بَخْلَافَ ذَلِكَ فَقُولُوا
 اللَّهُ وَرَسُولُهُ تَوَجَّرَ وَآمَنَ وَلَكِنْ إِذَا اشْتَدَّتْ الْحَاجَةُ وَالْفَاقَةُ وَانْكَرَ النَّاسُ
 بَعْضُهُمْ بَعْضًا فَعِنْدَ ذَلِكَ تَوَقَّعُوا هَذَا الْأَمْرَ صَبَاحًا وَمَسَاءً فَقُلْتَ جَعَلْتَ ذَا
 الْحَاجَةِ وَالْفَاقَةَ فَذَعَرْنَا هُمَا فَمَا انْكَرَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا قَالَ بَاقِيَ الرَّجُلِ آخَاهُ
 فِي حَاجَةٍ فَيَلْقَاهُ بِغَيْرِ لُوجِهٍ الَّذِي كَانَ يَلْقَاهُ فِيهِ وَيَكَلِّمُ بَغَيْرِ الْكَلَامِ الَّذِي كَانَ
 يَكَلِّمُهُ

تمام آیه که در حدیث بعضی از آن ذکر شده اینست أَمَّا مِثْلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا زُنُّنَا
مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا بِأَكْلِ النَّاسِ وَالْأَنْعَامِ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ
الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَأُزْبِطَتْ وَظُنُّ أَهْلِهَا أَنَّهُمْ قَادِرِينَ عَلَيْهَا أَنَا هِيَ أَمْرٌ نَالِيهَا
أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَا هِيَ حَصِيدًا كَمَا لَمْ تَعْنِ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نَفْصَلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

مَعْنَى حَدِيثِ

أَمَّا آلُ جَعْفَرِ حِزْبِي فَيَسْتَنْدُونَهُ بِسُورِ حِزْبِي رَاهِ مِيَابِنْدٍ يَعْنِي صَاحِبِ رِبَاسَتِ خَلِيفَتِ
 وَسُلْطَنَتِ مَنِيثُونَدِ وَأَمَّا آلُ عَبَّاسِ فَيَسْتَنْدُونَ بِرَأْسِ أَيْشَانِ اسْتِ مُلْكِ جَمْعِ بَا فَرَغَتِ بَالِي
 كَهْ نَزْدِيكِ مَبْكُنْدِ وَرَرَا وَدُورِ مَبْكُنْدِ نَزْدِيكِ رَا وَبَادِشَاهِي أَيْشَانِ سَخِي اسْتِ

وَابْعَدُ مَا فِي الزَّمَانِ

۳۱۵

و در آن اسانی نیست تا زمانی که این شوند از معامله مکر کردن خدا و این شوند از عقاب او و آنوقت در میان ایشان صبحی زده میشود که باقی ماند برای ایشان ملکی که جمع اوری کند و نه گوشه‌ای بکشد و اینست فرموده خدای عز و جل که فرموده است تا اینکه بخود گریز زمین پیرایه و از این خود را و زینت خود را ظاهر کند و چنین گمان کند اهل آن که قدرت بر آن دارند که ناگهان در شب یا روز عذاب ما بر آنها بیاید پس قرارداد هم آنها را چیده و در رویده شده و نابود شود بگویند که گوید در روز گذشته بنیای بوده و هیچ زینتی و پیرایه‌ای نداشته گفتند فدایت شوم چه وقت این حادثه بر آنها رخ خواهد داد فرمود وقتی برای ما قرارداد داده نشده در وقوع آن ولیکن هر وقت چیزی برای شما حدیث کردیم و واقع شد بر شما همچنان که گفته‌ام بگویند راست گفت خدا و پیغمبر او و اگر خلاف آن شد باز بگویند راست گفت خدا و پیغمبر او ناد و مرتبه فرزند پیرید و لیکن هرگاه احتیاج و فقر و تنگدستی سخت شد و بعضی از مردم بعضی دیگر را منکر شدند پس در آنوقت هر صبح و شامی انتظار این امر را بکشید پس گفتند فدایت شوم احتیاج و فقر و تنگدستی را دانستیم اما مراد از انکار بعضی از مردم بعضی دیگر چیست فرمود اینست که مرد بیاید نزد برادر خود برای حاجتی که دارد پس آن برادر بچستی که سابق با او نگاه نمیکرده نگاه میکند و طوری با او سخن گوید که پیشتر از اظهار احتیاج با او سخن نمیکشید یعنی پیش از اظهار احتیاج بنظر عزت و احترام بر او نگاه میکرد و بزبان لطف و مهر با او دوستی با او سخن میکشید و در هنگام اظهار احتیاج بچشم خقارت و خواری و ذلت بر او

بِحَسْبِ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

باونگاه کند و به بی اعتنائی و تند خوئی و سخنان خستونت امیر با او سخن گوید

حَدِيثُ سَلَامٍ

۳۳۱

تفسیر قمی ص ۳۱۸ گفته است و فی روایة ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی قل ارايتم ان انا کم عذابہ بیانا یعنی لیلا او بهارا ما ذا یستعمل منه المجرمون فهذا عذاب یترک فی اخر الزمان علی فسقة اهل القبلة وهم یجدون نزول العذاب علیهم

یعنی در روایت ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام روایت کرده در قول

خدای تعالی که فرموده (در سوره بقره) بگو ای پیغمبر! با دانسته اید که میاید شما را عذاب او یعنی خدا در شب یا روز چیست آنچه نیکه بچهل ازان میکنند گناهکاران پس این عذاب است که نازل میشود در اخر الزمان بر فاسقهای اهل قبله و حال آنکه انکار میکنند نازل شدن عذاب را بر ایشان

حَدِيثُ هَفْدَمُ

۳۳۹

کمال الدین و تمام النعمة . پسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود القائم منصور بالربوب مؤید بالنصر مقوی له الارض و تظهر له الکون یبلغ سلطانه المشرق و المغرب و یظهر الله عز وجل به دینه ولو کره المشرکون فلا یبقی فی الارض خراب الا عمر و یترک روح الله عیسی بن مریم علیه السلام فیصلى خلفه فقلت یا بن رسول الله

وَابْعَلَامُ الْبُرْجَانَا

۳۱۷

متی یخرج قامکم قال اذا تشبه الرجال بالنساء والنساء بالرجال واكتفى الرجال بالرجال
 والنساء بالنساء وركب ذوات الفروج السروج وقبلت شهادات النور وردت
 شهادات العدل واستخف الناس بالدماء وارتكاب الزنا واكل الربا وانتهى الاشهر
 فحازوا السنهم وخرج السفيناني من الشام واليماني من اليمن وخسف بالبداو
 قتل غلام من آل محمد بين الركن والمقام اسمه محمد بن الحسن النفس الزكية واجاب
 صيحة من السماء بان الحق فيه وفي شيعته فعند ذلك خرج قائما فاذا خرج
 اسند ظهره الى الكعبة واجتمع اليه ثلثائة وثلاثة عشر رجلا واول ما ينطق به
 هذه الآية بقية الله خير لكم ان كنتم مؤمنين ثم يقول انا بقية الله في ارضه
 فاذا اجتمع اليه العقد وهو عشرة الاف رجل خرج فلا يبقى في الارض معبود
 دون الله عز وجل من صنم وغيره الا وقعت فيه نارا فاحترق وذلك بعدة
 طويلة ليعلم الله من يطعه بالعيب ويؤمن به

بَعِي قائم (عليه السلام) پاری کرده شده است برمی که از او در دلها میمانند
 و تا بعد کرده شده است بیاری کردنی مخصوص از جانب خدا با ملائکه نصر یا بار
 خاص با همه اینها پیچیده میشود از برای اوزمین و ظاهر میشود برای او گنجهای پادشا
 و سلطنت او بمشرق و مغرب جهان میرسد و اسکار میگرداند خدا بشخص او دین خود را
 و اگر چه مکروه خاطر مشرکان باشد پس باقی ممانند در زمین جای خرابی مگر اینکه
 آباد شود و فرود میاید عینای روح الله پیر مریم علیه السلام پس نماز میگذارد

بِحَسَنِ مَدَنٍ الْجَبَابِرَةِ

پشت سرو پس باحضرت عرض کردم که ای پسر رسول خدا چه وقت بیرون میاید
 قائم شما فرمود وقتیکه شبیه شدند مرد ها بزنها و زنها بمردها و کثفا کردند در
 فجور مرد ها بمردها و زنها بزنها و سوار شدند زنها بر زنها و پزیرفته شود شهادتها
 دروغ ورد شود شهادتهای راست و سبک شماوند مردم ریختن خونهای ناحق را
 و مرکب شدن زنارا و خوردن ربا را و از مردمان شر بر تقیه کنند از ترس زبانها
 ایشان و بیرون بیاید سفیانی از شام و بیانی از یمن و فروروند لشکر سفیانی در
 بقاء و کشته شود پسر ازال محمد در میان رکن و مقام که نام او محمد بن الحسن نفس
 زکبه باشد و بیاید صدای اسمانی باینکه حق در او یعنی قائم و شعبان او است
 در آنوقت زمان بیرون آمدن قائم ما است پس چون بیرون آید پشت خود را
 بکعبه مبد هد و نزد او جمع میشود سبصد و سیزده مرد و اول چیزی بکه بر آن سخن
 گوید این است (که خدا فرموده) باقیمانده خدا نیکو و نیکوتر است برای شما
 اگر میباشید مؤمنان پس میفرماید منم باقیمانده خدا در زمین او پس چون
 جمع شود در نزد او بکفتد که عبارت از ده هزار نفر مرد باشد خروج میکند پس
 باقی نماند پرسنیده شده ای غیر از خدای عز و جل از بت و غیر آن مگر اینکه
 اقلتی در آن میافند و میسوزد و اینها بعد از آنی است که عنیت طولانی کند تا بداند
 خدا کی فرمانبرداری میکند او را در عنیت او و ایمان میاورد بر او

حَدِيثُ هِجْرَتِهِ

رَأَيْتُمْ لِمَا نَزَلْنَا

۳۱۹

سپردیم بحار. ص ۱۷ از عیبت نغانی بسند خود از زرارة بن اعین از حضرت ابی جعفر علیه السلام روایت کرده در تفسیر قول خدای تعالی ففرضی اجلا واجل صمعی عند فرمود آیتها اجلان اجل محقوم واجل موقوف قال له حران ما المحقوم قال الذي لا يكون غيره قال وما الموقوف قال هو الذي لله فيه المشية قال حران اني لا رجوان يكون اجل السفيناني من الموقوف فقال ابو جعفر عليه السلام لا والله انه من المحقوم **يعني** فرمود این مدتی که خدا در این ایه فرموده دو مدت است مدتی که حتم شده و مدتی که موقوف است حران با حضرت عرض کرد محقوم که غیر از این نیست کدام است فرمود آیت که غیر از این نیست عرض کرد موقوف کدام است فرمود آیت که برای خدا در آن مثبت است یعنی موقوفت همیشه خدا اگر بخواهد میشود و اگر نخواهد نمیشود حران گفت که من هرگز امیدوارم که مدت سفینانی از موقوف باشد پس حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود نه بذات خدا قسم است که آن از مدت محقوم است یعنی حتما باید واقع شود و واقع شدنی است (عیبت نغانی ص ۱۶۳)

اعراض **حَدِيثُ نَوْمِ رَكْمٍ**

عیبت نغانی: ص ۱۶۱ بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود اتقوا الله واستعينوا على ما انتم عليه بالوع والاجتهاد في طاعة الله فان اشد ما يكون احدكم اغتباطا بما هو فيه من الدنيا لو قد صار في حد الآخرة وانقطعت الدنيا عنه فاذا صار في ذلك الحد عرف انه

بخش ششم از اجاباوت

فَدَا سَتَقْبِلَ النِّعَمَ وَالْكَرَامَةَ مِنَ اللَّهِ وَالْبَشْرَى بِالْجَنَّةِ وَأَمِنْ مَمَا كَانَ يَخَافُ وَيَقِينُ
 أَنَّ الَّذِي كَانَ عَلَيْهِ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَنْ خَالَفَ دِينَهُ عَلَى بَاطِلٍ وَأَنَّهُ هَالِكٌ فَابْتَرَأَ
 ثُمَّ ابْتَرَأَ بِالَّذِي تَزِيدُونَ السُّمَّ تَزِيدُونَ أَعْدَاءَكُمْ يَفْتَلُونَ فِي مَعَاصِي اللَّهِ وَيَقْتُلُ بَعْضُهُمْ
 بَعْضًا عَلَى الدُّنْيَا دُونَكُمْ وَأَنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ أَصْنُونَ فِي عَزْلَةٍ عَنْهُمْ وَكُفَى بِالسَّيِّئَاتِي نِقْمَةً
 لَكُمْ مِنْ عَذَابِكُمْ وَهُوَ مِنَ الْعَلَامَاتِ لَكُمْ مَعَ أَنَّ الْفَاسِقَ أَوْخَرَجَ لَكُمْ سَهْرًا وَسَهْرًا مِنْ
 بَعْدِ خُرُوجِهِمْ بَكْرًا عَلَيْكُمْ بِأَسْحَى يَقْتُلُ خَلْقًا كَثِيرًا دُونَكُمْ فَقَالَ لَهُ بَعْضُ اصْحَابِهِ فَكَيْفَ
 يَصْنَعُ بِالْعِيَالِ إِذَا كَانَ ذَلِكَ قَالَ يَنْغِيبُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ عِنْدَ فَنَ خَنْدَةَ وَسَهْرَهُ فَإِنَّمَا
 هِيَ عَلَى شَيْعَتِنَا وَأَمَّا النِّسَاءُ فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ بِأَسْرَ أَنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى قَتَلَ فَالِي ابْنِ
 يَخْرُجُ (مَخْرُجٌ هَلِ) الرِّجَالِ وَيَهْرَبُونَ مِنْهُ مِنْ أَرَادَ مِنْهُمْ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْمَدِينَةِ أَوْ مَكَّةَ
 أَوْ إِلَى بَعْضِ الْبُلْدَانِ ثُمَّ قَالَ مَا تَصْنَعُونَ بِالْمَدِينَةِ وَأَمَّا يَقْضِدُ جَبْتِ الْفَاسِقِ
 إِلَيْهَا وَلَكِنْ عَلَيْكُمْ بِمَكَّةَ فَإِنَّهَا مَجْعَمٌ وَأَمَّا فَتَنُهُ حَمَلُ امْرَأَةٍ تَسْمَى شَهْرًا فَلَا يَجُوزُ
 أَنْ شَاءَ اللَّهُ

بِعَنِي پس هیزند خدای را و باری بخوانید از او بر آنچه که بران هستی بد ^{یعنی}
 محفوظ ماندن دین و ایمان ایشان بسبب پرهنرکاری و کوشش کردن در فرما برداری
 خدا زیرا که سخت تر چیزیکه میباشد یکی از شمار از حیت غبط خوردن بچرخ
 است که آن دردین و مربوط بدین است که در دنیا بدان عمل کرده باشد تا بعد
 آخرت رسد و رشنه دنیا بریده شود از او یعنی بمرد پس چون با این حد رسید

وَابْعَثْنَا مُوسَىٰ بِنُورٍ

۳۹۱

میدانند که نعمتها و کرامتهای خدا روی آورد و مرده بهشت و امینی از آنچه که تشنه
شود داده میشود و یقین میکند باینکه این راهی که هر فتنه راه حق بوده و بدستیکه
کسیکه با دین خود مخالفت کرده و راه باطل را پیروی کرده هلاک خواهد بود پس مرده با
شمارا و پی از آن مرده باد شمارا به آنچه که میخواهد ایا ببینید یا نمیدانید که شما
شما گشته میشوند با میکشند در معصیتهای خدا و میکشند بعضی از ایشان بعضی دیگر
و امیر سر و نیا در پیش روی شما و شما در خانه های خود در گوشه ای امن هستید از
شر ایشان و کفایت میکند که سفیانی عذابی باشد برای شما از دشمنان شما و پیر
آمدن او از فتنه هاست برای شما باینکه آن فاسق اگر بیرون آید هر اینه بعد از
خروج او بگمراه یا در ماه درنگ خواهد کرد و بر شما باکی نخواهد بود تا اینکه میکشد
خلق بسیاری را غیر از شما پس بعضی از اصحاب عرض کردند که آن ملعون باز نه آنچه
خواهد کرد و قتی که اینطور شد فرمود غایب و پنهان شود هر مردی از شما از او زبانی
غیظ و حرص و مخصوص است برای شیعیان ما و اما زبانی برای ایشان باکی نیست
اگر خدای تعالی بخواهد با حضرت گفته شد پس مرده ها که بیرون روند بجا فرار کنند
از شما و کسی که نخواهد از ایشان که فرار کند بیرون رود بجانب مدینه یا مکه تا بعضی
شهرهای دیگر پس فرمود بمدینه چکار دارید زیرا که لشکر انفاق بر آنجا میرود
ولیکن شما بیکه بروید زیرا که محل جمع شدن شما در آنجا خواهد بود و غیر از این نیست
که فتنه او بقدر مدت حمل یکن که نه ماه است زیاد تر نمیشود اگر بخواهد خدا

بخش ششم در اخبار ائمه

۳۹۲

۳۴۲

حدیث بیستم

غیبت نعمانی . ص ۱۹۳ بسند خود از جابر بن یزید جعفی روایت کرده که گفت از اجماع
 علیه السلام سؤال کردم از سفیانی فرمود کجا می رسید شما از سفیانی یعنی زود است
 تا خروج او بیرون میاید پیش از او شیصانی و اینی لکم بالسفیان حتی یخرج قلبه
 الشیصانی یخرج من ارض کوفان ینبع کما ینبع الماء یقتل و قد کفر فو قعا
 بعد ذلک السفانی و خروج القائم علیه السلام

یعنی شیصانی که اخر خلیفه بنی عباسی است و نام او عبدالله است طبق
 بعضی از اخبار دیگر (از کوفه بیرون میاید جو شش میکند همچنانیکه آب جو شش
 کند میکند و اردین بر شمارا پس انتظار بکشید پس از آن سفیانی و خروج قائم
 علیه السلام را

۳۴۳

حدیث بیست و یکم

غیبت نعمانی . ص ۱۹۲ بسند خود از ابن ابی یعفور روایت کرده از حضرت باقر علیه السلام
 که فرمود ان لولد العباس والمرانی لوقعة بقر قینا یشیب فیها الغلام الحر و رو
 یرفع الله عنهما النصر و یوحی الی طر السماء و سباع الارض اشبعی من حوم
 الجبارین ثم یخرج السفیانی

یعنی یعنی برای پسران عباس و مروانی هر اینه جنگی است در قر قینا که پسر
 شوند در آن پسران نازه بجوانی رسیده با قوت و توانا بر میدارند خدا را ایشان نصر

وَابْعَدُكُمْ بِالْحَرْبِ مَا

۳۹۳

و پاری را و الهام میفرماید مرغان هوا و درندگان زمین را که بخوردند از گوشتهای
ستمکاران پس از آن بیرون میاید سفیانی (قرقیبا شهریت در کناره ایت نزدیک خابو)

ع ۴۳ حَدِيثُ بَيْتِ دُرِّ

غیبت نعمانی . ص ۱۶۳ بسند خود از معز بن سعید از آنحضرت روایت کرده که فرمود
اِذَا خَلَفْتَ الرَّحْمَانَ بِالشَّامِ لَمْ تَجَلِ الْاَعْنَ اَيَّةَ مِنْ اَيَاتِ اللّٰهِ قَبْلَ وَمَا هِيَ اِلَّا بِرِ
المؤمنين قال رجفة تكون بالشام يهلك فيها اكثر من مائة الف جعلها الله
رحمة للمؤمنين وعذابا على الكافرين فاذا كان ذلك فانظروا الى اصحاب البرازين^{الذهب}
المحذوفه والرايات الصفرة تقبل من المغرب حتى تغل بالشام وذلك عند المخرج الا
والموت الاحمر فاذا كان ذلك فانظروا حنف قرية من دمشق يقال لها امر مسنا
(حريشاحل) فاذا كان ذلك خرج ابن الكلدان من الوادي اليابس حتى يستوي
على منبر دمشق فاذا كان ذلك فانظروا خروج المهدي

يَعْنِي و قتيبه اختلاف افتاد میان دو صاحب سربزه در شام این تیرگی و ظلمت و
اختلاف روشن و برداشته میشود مگر از نشانه ای از نشانه های خدا گفته شد که
ان نشانه با امیر المؤمنین فرمود زمین لرزه ای رو میدهد در شام که هلاک میشود در
بیشتر از صد هزار نفر که ان ایت را رحمت قرار میدهد خدا برای مؤمنان و عذاب قرار
میدهد برای کفار پس چون چنین ایت و نشانه ای رخ داد نظر کنید با منظر باشد صاحبان
اسبهای سُرْحَنَك بومی یا اسبها بیکه سفیدی و سیاهی آنها هم امیخته باشد با اسبها لشکر

بُحْرُ شَمْسِ اَبْنِ اَبِي بَرْتِ

۳۹۴

قوی که موهای دم آنها را چیده باشند و پرچه‌های زرد را که از طرف مغرب رو
 آوردن اینک وارد شام شود و این وقتی است که ناستکیبائی بزرگتری رخ دهد و
 مرگ سرخ در آنها واقع شود یعنی جنگ خونینی پس چون اینطور شد منظر باشد فرور
 فریبای از فریبای دمشق را که انرا مرقسا یا خریشا یا بنا بر بعضی از روایات خریشاگو
 پس در آنوقت پس چورند جگرها یعنی سفیانی ملعون که از ذریه هند جگر خور و نکل
 ابی سفیان لعین است خروج میکند از بیابان خشک اب و عاف تا اینکه میآید
 در دمشق و بر منبر می‌نشیند پس چون این قضا با واقع شد انتظار خروج مهک را بکشید

حَدِيثُ سَمُرٍ

۳۹۵

غیبت نعمانی . ص ۱۶۵ بسند خود از محمد بن مسلم از آنحضرت روایت کرده که فرمود
 السَّفِيَانِيُّ أَحْمَرُ أَزْرَقَ لَمْ يَعِدَ اللَّهُ قَطُّ وَلَمْ يَرْمَكْ وَلَا الْمَدِينَةَ قَطُّ يَقُولُ يَا رَبِّ
 تَارِي وَالنَّارِ

یعنی سفیانی سرخ و زرد و موزاق چشم است بندگی نکرده است خدا را هرگز
 و ندیده است مکه و مدینه را هرگز میگوید پروردگارا خونخواهی میکنم و در آن

حَدِيثُ وَنِ حَبَارِ

جهنم مهروم
 ۳۹۶

غیبت نعمانی . ص ۱۶۶ بسند خود از ابی حمزه ثمالی از آنحضرت روایت کرده که فرمود
 يَا قَاتِبَ كَاتِبِ بَقَامِ أَهْلِ بَيْتِي قَدْ أَشْرَفَ عَلَيَّ نَجْمُكُمْ هَذَا وَأَوْحَى بَيْدَةَ إِلَى نَاجِيَةِ

را بعلایم از آن زمان

۳۹۵

الكوفة فاذا هو اشرف على نجبكم فشرابته رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فا
هو نشرها انخطت عليه ملائكة بدر فقلت وما رايت رسول الله صلى الله عليه وآله قال
عودها من عند عرش الله ورحمته وسائرها من نصر الله لا يهوى بها الى شيء الا اهلكه
الله قلت فخبوتها هي عندك حتى بيوم القمام فبيد ما ام يوتى بها قال لا بل يوتى بها
قلت من ياتيه بها قال جبرئيل عليه السلام

يعني اي ثابت كويابيينم قائم اهل بيتم را كه مشرف شده است برنجف شما اين
نجف و اشاره فرمود بدست خود بطرف كوفه پس چون مشرف شد برنجف شما باز
پرچم رسول خدا صلى الله عليه وآله را در آن زمان ميگرداند فرشتگان بكنه در روز بدر مباركي
و مدد پيغمبر صلى الله عليه وآله را میدهند گفتم چيست پرچم پيغمبر صلى الله عليه وآله
فرمود چوبان از پامه های عرش خدا و رحمت او است و سائر چيزهای ان از نصر او است
خداست قبل نميکند با ان پرچم بسوي چيزي مگر اينکه نابود ميکند انرا خدا گفتم پس
ان پرچم پنهان است نزد شما تا قيام کند قائم و بيايد انرا با انکه آورده ميشود بسوي
او فرمود نه بلکه آورده ميشود ان پرچم گفتم كي مياورد فرمود جبرئيل عليه السلام

حديث بيست و پنجم

۳۹۶

غيبت بخاني . ص ۱۷۱ بسند خود از ابی بصير و غيره روایت کرده که گفت اي پيغمبر خدا
محمد عليه السلام فرمود اصحاب القمام ثلاثه عشر رجلا و اولاد العجم
يحل في التجاب نهان يعرف باسمه و اسم ابيه و نسبه و خطبه و بعضهم نام

بِحَسْبِ مَرَدِّهَا أَجَابًا وَتَرْتِيبًا

علی فراتشه فیوافیه (فریحان) فی مکه (فوفونه مکه) علی اعیز صیغاد
یعنی اصحاب قائم سبّ و سبزه نغزند فرزندان عجم بعضی از ایشان بر اثر
 حمله کرده میثوند در روز که شناخته میشود بنام و سب و شمشیر راسته خود و بعضی
 از ایشان خوابیده است بالای فراتش خود پس گزارده میشود و میبیند خود را در مکه
 بدون اینکه با هم وعده ای گزارده باشند

حَکِیْمٌ بَسِیْرٌ شَهِیدٌ

۳۹۷

اربعین پر لوجی . والزام الناصب ص ۱۸۱ اسناد از حضرت باقر علیه السلام روایت
 روایت کرده که فرمود کانی یقوم قد خرجوا من اقصی بلاد المشرق من بلدة یقال لها
 یطلبون حقه من اهل الصین فلا یعطون ثم یطلبون فلا یعطون فاذا راو ذلك
 وضعوا سبوفهم علی عوانقهم فرضوا باعطاء ما سئلوهم فلم یقبلوا وقتلوا منهم
 خلقا کثیرا ثم یهجرون بلاد التریک والهند کلها ویوجهون الی خراسان و
 یطلبون بها من اهلها فلا یعطون فیاخذونها قهرا و یریدون ان لا یدفعوا
 الملك الا الی صاحبکم مع الذین قتلوهم فانفقوا منهم و تعثروا فی سلطانه
 الی الخالدینیا (۱) شیلا در بعضی نخیلان نوشته شده و بمناسبت نبت

یعنی گویا میبینم که هر که بیرون میآید از دورترین شهرهای مشرق
 از شهر مکه آنرا شیلا گویند و میخواهند حق خود را از اهل چین و آنها حقتشان را
 نمیدهند پس از آن باز مطالبه میکند و آنها نمیدهند پس چون چنین دیدند

وَأَجْعَلِ لَكُمْ آيَاتٍ

۳۹۷

شمشیرهای خود را بگردنهای ایشان میگذازند پس آنها را ضعیف می‌شوند بدادن حق
ایشان آنچه را که ایشان خواسته اند از آنها پس ایشان دیگر نمی‌پذیرند و میکشند از آنها
خلق بسیاری را در مسیحه خود میگردانند شهرهای ترک و هند را همه آنها را آوردند
بجانب خراسان و انجا را از اهلش مطالبه میکنند پس آنها حاضر بدادن نمیشوند پس
بقتل و غلبه انجا را میگیرند و مقصدی از گرفتن انجا ندارند مگر اینکه انجا و اتمک
را بصاحبش یعنی قائم آل محمد علیهم السلام واگذار کنند با کسانیکه از ایشان گشته
اند تا انتقام بکشند از ایشان و تعیش و زینت میکنند در دوره سلطنت آنحضرت تا آخر دنیا

مؤلف ناچر گوید

دور نیست خروج کنندگان از دورترین بلاد شرق عده خراسانی باشند چنانچه حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام هم به آن اشاره فرموده و فرمایش آنحضرت در حدیث فقها دو هفتم
از احادیث علویه در همین جزو از کتاب گذشت در ص ۲۷۶ که خراسانی از چین و ملتان

میآید و خروج آنها بفتح آل محمد علیهم السلام است
۳۹۹
حَدِيثُ بَيْتِ هَفْتَمِ

عَبْتِ طَوْسِي . ص ۲۱۹ پسند خود از حضرت باقر علیه السلام روايت کرده که فرمود
 تَزَالُ الرِّايَاتُ السَّوْدُ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ خِرَاسَانَ إِلَى الْكُوفَةِ فَإِذَا ظَهَرَ الْمَهْدُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 بَعَثَ إِلَيْهِ بِالْبَيْعَةِ

بِعْنِي فرود میآید پرچمهای سیاهبکه از خراسان بیرون میآید در کوفه و چون

بِحَسْبِ مَكْرَمَاتِهَا بِأَمْرِ النَّبِيِّ

ظاهر شد مهتد علیه السلام میفرسند نبرد او و او را دعوت به بیعت کردن فرما

حَدِيثُ بَيْتِ هَشْمٍ

۳۵۰

غیبت طوسی . ص ۲۱۹ بسند خود از آنحضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود
كَانَ بِالْقَامِ يَوْمَ النَّبْتِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ فَأَمَّا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ بَيْنَ يَدَيْ جَبْرِئِيلَ
بِنَادِي الْبَيْعَةِ لِلَّهِ فَمَلَأَهَا عَدْلًا كَامِلًا ظَلَمًا وَجُورًا

یعنی گو یا صدیق قائم (علیه السلام) را در روز عاشورا آنکه روز شنبه باشد در میان
رکن و مقام ایستاده و جبرئیل در مقابل او ندا میکند که بیعت کنید برای خدا پس پرسیدند

زمین را از عدل همچنانکه پر از ظلم و جور شده باشد

حَدِيثُ بَيْتِ نَهْمٍ

۳۵۱

غیبت طوسی . ص ۲۹۵ بسند خود از آنحضرت روایت کرده در حدیث طویل که فرمود
بَدَخَلَ الْمَهْدَ الْكَوْفَةَ وَبِهَا ثَلَاثُ رَأْيَاتٍ قَدْ اصْطَرَبَتْ بَيْنَهَا فَصَعِقَ لَمَّا قَدْ خَلَّ حَوْثًا يَأْتِي

الْمَنْزِلَ وَيَجْطِبُ وَلَا يَدْرِي النَّاسُ مَا يَقُولُ مِنَ الْبُكَاءِ وَهُوَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
عَلَيْهِ وَالرُّسُلِ كَانِي بِالْحَيْثُ وَالْحَيْثُ وَمَقَادِمًا فَاتِيهَا إِلَى الْحَيْثُ فَبِئْسَ بَعْثًا
كَانَتِ الْجَمْعَةُ الثَّانِيَةَ قَالَ النَّاسُ يَا بِنِ رَسُولِ اللَّهِ الصَّلَاةُ خَلْفَكَ تَضَاهِي

الصَّلَاةُ خَلْفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْمَسْجِدَ لَا يَسْعَانَا فَيَقُولُ أَنَا مَرَادُكُمْ
فَيُخْرِجُ إِلَى الْغَزِيِّ فَيُخَطُّ مَسْجِدًا لَهُ الْفِ بَابُ يَسَعُ النَّاسَ عَلَيْهِ أَصْبَحَ وَيَبْقَى فَيُخْرِجُ
مَنْ خَلْفَ قَبْرِ الْحَبِيبِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَهُمْ نَهْلًا يَجْرِي إِلَى الْغَزِيِّ حَتَّى يَبِيدَ فِي الْخَيْفِ

وَأَعْلَمُ بِالزَّمَانِ

۳۹۹

وَيَعْلَمُ عَلَى فَوْهَتِهِ قَنَاطِرَ وَأَرْحَاءَ فِي السَّبِيلِ وَكَأَنِّي بِالْحَجَّزِ وَعَلَى رَأْسِهَا مَكْتَلٌ فِيهِ
بُرْحَى تَحْتَهُ بِلَاكِرٍ (روضه الواعظين ابن قائل طبع قم ص ۳۱۲)

لَعَاث تصفيق دست بردست زدن مضاهاة مانند بودن بیکدیگر رُود و اوتیا
بمعنای طلب کردن و راندن و تازانیدن کسی است که پیش روی کذب و گروهی برای طلب کردن منزلی که
اناست یا دنبال آب و علف پیش روی کذا صیغ بر وزن امیر بنای محکم فوهه بمعنای دهن
و دهنه ارحاء جمع ریح بمعنای آسیا مکتل بر وزن منبر زنبیلی است که ظرمت گرفتن ناز
صاع گندم داشته باشد

يَعْنِي مهذب (علیه السلام) داخل کوفه میشود در حال آنکه در آنجا سه پرچم در
جیش است پس دست بدست زده میشود برای او و آنحضرت وارد میشود تا اینکه بر
منبر میرود و خطبه بخواند و از شدت گریه آنحضرت مردم نمیفهمند که چه میگوید و این
گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است گو یا مبینم حتی و حتی و حتی و آنکه میکند
پرچمها را پس حکنی پرچم را بکنی میدهد وعده او با آنحضرت بیعت میکنند و چون
جمعه دوم شود مردم عرض میکنند ای سر سبز نماز گذاردن در پشت سر تو برابر است
با نماز گذاردن در پشت سر سبز خدا صلی الله علیه و آله و این مسجد گنجا پس جمعیت ما
را ندارد پس بفر ما بد که من پیش روی میکم که جای پر افرام کم و میرود بطرف غربی که نجف
اشرف باشد و خط مسجد پرامیکند که از برای آن هزار در باشد که گنجا پس هر مردمان را
را داشته باشد و بنای محکم بنا میکند و میفرسند که از پشت قبر حسین (علیه السلام) از

بِحُشْرِ كَرِيحِ الْجَبَابِرَةِ

۳۴۰

کریح بگری حفر و جاری میکند بطرف غریب که بحنف جاری شود و در دهانه آن
نهر بلهائی بنا کنند و در راه ایسها ماخه شود و گانه مبینم که پیره زفر بر سر خود
زنبیل کندم گذارده برای ارد کردن پیره در ارد میکند بدون مزد

حَدِيثُ سَيِّمٍ

۳۵۲

غیبت طوسی . ص ۲۹۷ بسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود ان القائم
يملاک ثلاثاً و تقع سنين کما لبث اهل الکهف فی کهفهم مئلاً الارض عدلاً
و قسطاً کما ملئت ظلماً و جوراً و یفتح الله شرق الارض و غربها و یقتل الناس حتى
لا یبقی الا دین محمد صلی الله علیه و آله پسر سیمه سلیمان بن داود (تمام الخبر)

يَعْنِي

بد رستیکه قائم سیصد و نرسال پادشاهی میکند همچنانکه اصحاب کهف در
کهف خودشان در نیک کردند و زمین را پر از عدل و داد میکند همچنان که پر از
ظلم و جور شده باشد و میگشاید خدا مشرق و مغرب زمین را برای او و
مکشد مردم مانوانا اینکه باقی نماند مگر دین محمد صلی الله علیه و آله و سیر

میکند برویش سلیمان پسر داود (علیها السلام)

حَدِيثُ سَيِّمٍ وَ بَكْرِ

۳۵۳

ملاحم و فاتن . ص ۳۴۳ بسند خود از جابر جعفی از حضرت باقر علیه السلام روا
کرده که فرمود اذا بلغ العباسی خراسان طلع من المشرق کالقرن ذوالشقا و کات

وَابْعَادَ الْبُرْجَانِ الْبَنَانِ

۲۰۱

أَوَّلَ مَا طَلَعَ أَمْرُ اللَّهِ بِهَلَاكِ قَوْمِ نُوحٍ حِينَ عَزَمَهُ اللَّهُ وَطَلَعَ فِي زَمَنِ إِبْرَاهِيمَ حَيْثُ الْقَوَّةُ فِي النَّارِ وَحِينَ أَهْلَكَ اللَّهُ فِرْعَوْنَ وَمَنْ مَعَهُ وَحِينَ قَتَلَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا وَفَازَا رَأَيْتُمْ ذَلِكَ فَاسْتَعْبَدُوا بِأَهْلِهِ مِنْ شَرِّ الْهَيْتِ وَيَكُونُ طُلُوعُهُ بَعْدَ انْكَسَافِ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ ثُمَّ لَا يَلْبِثُونَ حَتَّى يَظْهَرَ الْآبَقُ بِمِصْرَ

یعنی زمانی که عباسی بخراسان رسید از سمت شرق ستاره ای طالع شود مانند شاخ صناب روشنی و نمایانی و این ستاره اول مرتبه ای که طلوع کرد امر فرمود خدا

قَوْمِ نُوحٍ رَایَعْنِی وَقَتِکَ طَالَعُ شَدَّ قَوْمِ نُوحٍ هَلَاکَ شَدُّهُ وَطُوفَانُ الْبَهَارِ اغْرَقَ کَرْدَ وَمَرْتَبَ دِیْگَرِ دَر زَمَانِ اِبْرَاهیمِ طَالَعُ شَدَّ وَقَتِکَ اَوْزَادَ رَافِعُ اَنْدَاخْتَنَدُ وَمَرْتَبَ دِیْگَرِ دَر زَمَانِ فِرْعَوْنَ طَالَعُ شَدَّ وَاوُوقُوشِ هَلَاکَ شَدُّهُ وَمَرْتَبَ دِیْگَرِ وَقْتُ طَالَعُ شَدَّ یَحْیَى بْنَ زَكَرِیَّا کَشْتَهْ شَدَّ بِسِی چُونِ دِیْدِیْدِ کِهْ اَنْ سِتَارَهْ طَالَعُ شَدَّ پِنَاهْ بَیْرِدِ بِجَزَا اَز شَرِّ قَشْنَهْ هَا وَطُلُوعِ اَنْ بَعْدَ زَکَرِ فِتْنِ اَفْتَابِ وَاَمَا اَمْتِ بِسِ چُونِ طَالَعُ شَدَّ طُولِ نَمِیْکَشْدِ کِهْ اَبْقَعُ دَر مِصْرَ ظَاهِرِ مِیْشُودِ (وَابْقَعُ مَرْدِ سِیْتِ اَبْرَصِ مِثْلًا مِزْنِ لَکِ وَبِیْشِرِ)

حَدِيثُ سَيِّدِ رُومِ

ع ۵۳

ملاحم و فتن . ص ۴۳ پسند خود از آنحضرت علیه السلام روایت کرده که فرمود خراج شات من بنی هاشم بکفته الیمنی خال و پاتی من خراسان بر آیات سود بین بدن شعب بن صالح یقاتل اصحاب السیفانی فیهم مهم

یعنی بیرون میاید جوانی از بنی هاشم که در کف دست راست او خالی است و میاید

بَحْسُ مَدِينَةِ الْخَبَابِ وَآيَاتِهَا

٢٠٢

از خراسان با پرچمهای سیاه و در پیش روی او است شعیب بن صالح که مقاتله

میکند با اصحاب سفیانی و آنها را فرامیبرد

حَایِثُ سُوْرِ سُوْرٍ

٣٥٥

ملاحم و فتن . ص ٥٥ . پسند خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود ثم ینظر المهدی
بمكة عند العشاء ومعه راية رسول الله صلى الله عليه وآله وقبضه وسيفه و
علامات ونور وبيان فاذا صلى العشاء الآخرة نادى باعلى صوته يقول اذكر كم
الله ايها الناس ومقامكم بين يدي ربكم وقد اكد الحجرة وبعث الانبياء و
الكتاب يا مكرمان لا تشركوا به شيئا وان تحافظوا على طاعته وطاعة رسوله
صلى الله عليه وآله وان يحتموا ما احب القرآن وتمتوا ما امانات وتكونوا اعوانا
على الهدى ووازر وواعلى القوى فان الدنيا قد دنت فناءها وزوالها و
واذنت بالوداع وانى لا دعوى لكم الى الله والى رسوله صلى الله عليه وآله و
العمل بكتابه وامانة الباطل واحياء السنة فيظهر في ثلثائة وثلاثة عشر رجلا
عدة اهل بدر على غير مياد قرعا كقرع الخريف رهبان بالليل اسد بالنهار ففتح
الله ارض الحجاز ويخرج من كان في اليمن من بني هاشم وتنزل الآيات السود
الكوفة فيبعث بالبيعة الى المهدى جوده الى الافاق ويهبت الجور واهله و
تسقط له البلدان ويفتح الله على يديه القسطنطينية

يَعْنِي

وَابْعَدُكُمْ بِالْحَرْمِ مَا

۴۰۳

پس ظاهر میشود مهدی (علیه السلام) در مکه در اول شب و با او است پرچم رسول
خدا صلی الله علیه و آله و پیله من او و شمشیر او و نشانه ها و نوری و بیانی پس چون نماز
عشاء آخر را بجا آورد بلندترین صدای خود ندا میکند و میفرماید یاد او روی منم به
شما خدا را و ایستادن شما را در مقابل پروردگار شما اگر گروه مردمان خدا تحت خود را
بر شما ناکید فرمود و بر آنکس پیغمبران را و فرستاد کتابها را و شما را امر میکند باینکه
چیز بر او و شریک فرارند همد و نگاه دارید فرمانبرداری او و فرمانبرداری پیغمبر فرستاد
او صلی الله علیه و آله را و زنده بدارید چیز را که قرآن زنده داشته و بپسندید چیز را
که قرآن پسرانیده است و کلمات باشد قرآن و حجت را که هادی و راهنما بند و پیشبانی
بکد مگر باشد بر تقوی و پرهیزکاری زیرا که نزدیک شده است فانی شدن این جهان
و نابود شدن آن و اعلام میکند شما را بوداع کردن با او و من شما را میخواهم که بسوی
خدا و رسول او رو آورید و بکتاب خدا عمل کنید و باطل را بپرانید و سنت پیغمبر را زنده کند
پس ظاهر میشود با سب صد و سیزده مرد که بشماره اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز
بدرند که بدون وعده و بجز از یکدیگر مانند پاره های ابر نازک که در فصل پانزدهم از شما
ظاهر میشود و بهم پیوسته میشوند بیکدیگر پیوسته خواهند شد و آنها کانی هستند
که در شب از خوف خدا ترسائند و در روز مانند شتر خشنا کند پس فتح میکند خدا برای
ایشان زمین حجاز را و بیرون میاورند همه زندانیان بنی هاشم را و فرود میاید بر چاه
سیاه که پرچمهای خزاسانی باشد در کوفه و با مهدی بیعت میکنند و لشکر خود را به

بخش ششم از کتاب اربعین

باطراف جهان میفرسند و جور و ستم و اهل انرا میپرانند و تمام شهرها را بصراف خود در آورد و بدست او خدا قسطنطنیه را میگشاید

۳۵۶ حکایت سی و چهارم

اختصاص شیخ مفید . طبع طهران . مکتبه صدوق . ص ۲۵۷ بسند خود از جابر روایت کرده که گفت شنیدم از ابی جعفر علیه السلام که میفرمود **وَاللّٰهُ لَيَمْلِكُنَّ رَجُلًا مِّنْ اَهْلِ الْبَيْتِ بَعْدَ مَوْتِهِ ثَلَاثَةَ سَنَةٍ وَبِرْزَادٍ تَسْعًا** قال فقلت فمتى يكون ذلك قال فقال بعد موت القائم قلت له وكم يعوم القائم في عالمه حتى يموت قال فقال تسعة عشر سنة من يوم قيامه الى يوم موته . قال قلت له فيكون بعد موته الهرج . قال نعم خمسين سنة ثم يخرج المنصر الى الدنيا فيطلب بدمه ودماء اصحابه فيقتل ويبيى حتى يقال لو كان هذا من ذرية الانبياء ما قتل الناس كل هذا القتل فجمع عليه الناس ابينهم و اسودهم فيكرون عليه حتى يلجأوه الى حرم الله فاذا اشذ البلاء عليه و قتل المنصر خرج السفاح الى الدنيا غضبا للمنصر فيقتل كل عدو لنا و هل ندرى من المنصر و من السفاح با جابر المنصر الحسين بن علي و السفاح علي بن ابي طالب عليهما السلام

يعني

بذات خدا قسم است که هر اینه مالک میشود البته مردی از ما اهل بیت بعد از مردن من
سپس صد و نه سال جابر گفت پس عرض کردم مالک شدین او چه وقت است فرمود بعد
از مردن قائم علیه السلام عرض کردم به آنحضرت چه در وقت است از مدت قیام قائم

وَابْعَادُوا بَيْنَنَا

۴۰۵

تا وقتی که بمیرد گفت حضرت فرمود نوزده سال از روز قیام او تا روز مردن او است عرض کردم خدمت آنحضرت بعد از مردن او خونریزی بناحق هست فرمود آری تا پنجا سال خونریزی هست پس از آن بیرون میآید منصرف بر میگردد بدنش و خون خود و خونهای پازان خود را مطالبه میکند پس میکشد و اسپر میکند با اندازه ابکر در حق او میگویند که اگر این از درید پیغمبران بود این همه مردم را نمیکشت پس جمع میشوند همه مردم از سفید پوست و سیاه پوست ایشان بطرفت با آنحضرت و جمعیت بسیاری بر او حمله میکنند تا اینکه آنحضرت پناهنده بحرم خدا میشود چون بلاء بر آنحضرت شدت کرد آنحضرت کشته میشود در آنحال سفاح بیرون میآید و بر میگردد بدنش در حالتیکه غضب اوده است از جهت کشته شدن منصرف میکشد هر دشمنیکه از برای ماهست و ابا میدانی منصرف است و سفاح کیت ایجا بر منصرف حسین بن علی

است و سفاح علی بن ابی طالب علیهما السلامند

حَدِيثٌ شَيْخِي بَحْرٌ

۳۵۷

انوار النعمانية . تالیف عالم نبیل و محدث جلیل سید نعمت الله جزائری علی الله مقام الشرف

طبع تبریز مطبعه شرکت چاپ خرد دوم . در نور علامات ظهور آنحضرت با قرروا بتکرار

در تفسیر قول خدای تعالی ان نشأتمل علیهم من السماء آیه فطنت اعناقهم لها خاضعين

قال سيفعل الله ذلك بهم قال فقلت من هم قال بنو امية وشيعتهم قلت وما الاية قال

رکود الشمس ما بين زوال الشمس الى وقت العصر وخروج صدر رجل ووجهه في عين الشمس

بِحَسْبِ مَا جَاءَ بِأَقْبَى

يعرف بحسبه وفسبه وذلك في زمان السقياني وعندها يكون بواره وبوار قومه
يَعْنِي

خداوند متعال میفرماید اگر بخواهیم فرو میفرستیم بر ایشان نشانه‌ای را که گردنهای
ایشان برای آن خاضع و ذلیل شود فرمود زود باشد که بکند خدا با ایشان اسکارا
(راوی) گفت پس عرض کردم اینها که مشمول این آیه اند کیانند فرمود بنی امیه و شعیبان
ایشانند گفت آیت و نشانه‌ای که خدا در این آیه فرموده است کدام است فرمود ایستادن
آفتاب است از حرکت از وقت زوال آفتاب ز خط نصف النهار یعنی از اول ظهر تا وقت عصر و
پهرون آمدن سپهر مردی و روی او است در چشمه آفتاب که شناخته شود بحسب و نسب خود
و این نشانه در زمان خروج سقیانی واقع میشود در آنوقت وقت هلاکت آن او و هلاکت

شدن قوم او است

بِحَسْبِ مَا جَاءَ بِأَقْبَى

۳۵۸

روضة الواعظین نالیف ابن قتال بنشاپوری . ص ۳۱۳ طبع قم از حضرت باقر علیه السلام
روایت کرده که فرمود اذ اقام المهدی مناراً الى الكوفة يهدم بها اربعة مساجد
يبقى على وجه الارض مسجد له شرف الاهد مهابها وجعلها جناد وسع الطريق
الاعظم وكسر كل جناح خارج في الطريق وابطل الكنف والميازيب الى الطرقات ولا
يرك بدعة الا ازالها ولا سنة الا افامها ويفتح مستظنية والصين وجبال
ديلم فبكت على ذلك سبع سنين مقدار كل سنة عشرين سنين من سنينكم هذه

زاجعده و الزمان

۴۷

ثم يفعل الله ما يشاء فيلله جعلت فداك فكيف يطول السنون قال باحر الله
الفلک باللوث وقله الحركة فطول الايام لذلك والسنون قال قلت له انهم
يقولون ان الفلك ان تغير فند قال ذلك قول الزنادقة فاما المسلمون فلا
سبيل لهم الى ذلك وقد شق الله القبر لنبية صلى الله عليه واله ورد الشمس
من قبله لپوشع بن نون واخر بطول يوم القيمة وقال كالف سنة مما تعدون

يعنى

چون قیام کند مهدی (علیه السلام) می رود بکوفه و در اینجا خراب میکند چهار
مسجد را و باقی نمیکند در روی زمین مسجدی را که بناهای بلند و کنکراهی داشته
باشد مگر اینکه خراب میکند آنها را و صاف و هموار میکند و راههای بزرگ را وسعت
و گشایش میدهد و گوشه و کنارها و اطراف خانه ها پراکند می شود و از حد آنها است و
در راه واقع شده آنها را میشکند و راه را صاف میکند و پوشش خانه ها و متراجه ها و نانوایان
را که در راهها واقع است همه را نابود میکند و بدعتی را باقی نمیکند مگر اینکه زاپلها
و سنتی را نگذارد مگر اینکه انرا بر پا میدارد و قسطنطنیه و چین و کوهستانهای دیلم را
فتح میکند و بهین حال ناهفت سال که هر سالی بقدر بیت سال از سالهای شما با
در میان مردم همانند پس از آن خدا آنچه را که میخواهد میکند با حضرت گفته شد که فدا
شوم چگونه سالها طولانی و دراز میشود فرمود امر میفرماید خدا فلک را نابود کند و هر
کند و گردش او کم شود پس با بیخمت روزها و سالها دراز میشود راوی گفت با حضرت

بخش ششم در اخبار ائمه

عرض کردم که ایشان میگویند یعنی طبعین و فلاسفه که هرگاه فلک تغییر کند ^{سند} فاش میشود فرمود این سخن زنادقه و بیدبهاست و اما مسلمانان راهی باین سخن ندارند و حال آنکه خداماه را برای پیغمبرش صلی الله علیه و اله شکافت و برگرداند ^{سند} آفتاب را پیش از آن برای پوشش بن نون و جزاده بداند بودن روز قیامت که آن بقدر هزار سال شماهاست که شماره کنید

حدیث سی و هفتم

۳۵۹

روضة الواعظین. ص ۳۱۴ از آنحضرت روایت کرده که فرمود یا قر علیه السلام در حدیث طویلی اذ قام القائم سارا الى الكوفة فيخرج منها بضعة عشر الف يدعون التبرية عليهم السلاح فيقولون له ارجع من حيث جئت فلا حاجة لنا في بني فاطمة فيضع فيم السيف حتى يأتي على ارضهم ثم يدخل الكوفة فيقتل بها كل منافق مراب و يهدم قصرها و يقبل مقاتليها (مقاتلها) حتى يرضى الله عز و جل

یعنی چون قیام کند قائم (علیه السلام) میرود بکوفه پس از آنجا بیرون میآیند ده هزار و کسری که آنها را بر تبه گویند و آنها گروهی هستند از زیدی مذهبها که منسوب به بخت بن ابتر بن سعد) یا اسلمه پس با آنحضرت میگویند از جانبک آمده ای برگرد ما خائن بفرزندان فاطمه نداریم پس حضرت شمشیر میگذارد در میان ایشان و تا آخر آنها را میکشد پس داخل کوفه میشود و در آنجا هر منافقی که هست که اهل شکت و پند هر را میکشد و خراب میکند قصر حکومتی کوفه را و میکشد کسانی که با او قتال میکنند تا اینکه خدای

وَأَجْعَلُ مِنَ الزَّلْزَلَةِ

۴۰۹

عزّ وجلّ خشود شود

حَدِيثُ سَيِّدِ قَهْشَمَرُ

۳۶۰

روضة الواعظین . ص ۳۱۴ از انحضرت روایت کرده که فرمود اذ اقام القائم من آل محمد .
صلی الله علیه وآله . ضرب فساطیط لمن یعلم الناس القرآن علی ما انزل الله عزّ وجلّ
فأصعباً یكون علی من حفظه الیوم لانه یخالف فیہ الثالیف

یَعْنِی

وقتی که قیام کند قائم از آل محمد صلی الله علیه وآله خیمه های زده میشود برای کتانی
تعلیم میدهند مردم قرآنرا بخوبی که نازل فرموده است خدای عزّ وجلّ پس دشوار
تر است حفظ کردن آن در آنروز از هر چیزی زیرا که ثالیف و ارتباط عبارات و کلمات آن
بقرابتی است که فعلاً در دست مردم است

حَدِيثُ سَيِّدِ قَهْشَمَرُ

۳۶۱

روضة الواعظین . ص ۵۵۷ از انحضرت روایت کرده که فرمود ان الزلازل والکسوف
والرياح الهائلة من علامات الساعة فاذا رايتهم من ذلك فذكر و اقام الساعة و
افزعوا الی ما جدم

یَعْنِی

بدرستی که زلزله ها و گرفتن آفتاب و ماه و وزیدن بادهای هولناک
از علامات ساعت است پس چون دیدید اینها را یاد کنید قیام قیامت را و بترسید و بروید
بمسجد های خودتان و بخدا پناهد شوند

تفسیر عیاشی

حدیث چهل و نهم

۳۴۲

تفسیر عیاشی . جزو اول . طبع ۱۰۳ ص ۱۰۳ از جایز حضرت باقر علیه السلام روایت کرده که فرمود در تفسیر قول خدای تعالی فی ظلل من الغمام والملائکة وقضى الامر فرمود نزل فی سبع قباب من نورا يعلم فی ایتها هو حين نزل فی ظهر الکوفة فهذا حين نزل **يَعْنِي** فرود میاید (یعنی قائم علیه السلام) در هفت قبه ای از نور که زمانه که فرود میاید دانسته میشود که آنحضرت در کدام یکت از آن قبه ها است وقتیکه فرود میاید در پشت کوفه (و بنا بر جز دیگر در همان کتاب و همان جزو و همان صفحه در فاروق) پس آنوقت این ملائکه نازل میشوند (و در جز دیگر فرمود و اما قضی الامر وهو الوسم علی المحرطوم يوم يوسم الکافر یعنی و اما معنای قضی الامر پس آن داغ گذاردن است بر سینه روزیکه بر شخص کافر داغ گذارده شود (که آن ایتی است برای جدا شدن حیث از ^{طبت}

حدیث چهل و نهم

۳۴۳

تفسیر عیاشی . ص ۳ جزو دوم طق از ابی لیبید مخزومی روایت کرده که قال ابو جعفر یا ابا لیبید انه یملک من ولد العباس اثنی عشر فیصل بعد الثامن منهم اربعة فنصب احدهم الذبحة فذبحه هم فنة فصرا عارهم قلبلة مدمتم خبیثة سیرهم منهم الفویق الملقب بالهادی والناطق والغاوی یا ابا لیبیدان فی حروف القرآن المقطعة لعلماء حجا ان الله تبارک وتعالی انزل الهم ذلك الكتاب فقام محمد حتی ظهر نوره وثبتت کلمته وولد یوم ولد و قد مضی من الالف السابع مائة سنة وثلاث

وَأَجْعَلِ الْحُرُوفَ الْبَنَانَا

۴۱۱

سَنِينَ ثُمَّ قَالَ وَتَبَيَّنَ فِي كِتَابِ اللَّهِ فِي الْحُرُوفِ الْمَقْطَعَةِ إِذَا عَدَدْتَهَا مِنْ غَيْرِ تَكَرَّرَهُ وَ
 لَيْسَ مِنْ حُرُوفِ مَقْطَعَةٍ حَرْفٌ يَنْقُضِي أَيَّامَ (الْأَيَّامِ) إِلَّا وَقَامٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ عَدَدَ
 انْقِضَائِهِ قَالَ أَلْفٌ وَاحِدٌ وَاللَّامُ ثَلَاثُونَ وَالْمِيمُ أَرْبَعُونَ وَالصَّادُ سِتُّونَ فَذَلِكَ مَا
 وَاحِدٌ وَسِتُّونَ ثُمَّ كَانَ بَدْوٌ خَرَجَ الْحَبِيبُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ اللَّهُ فَمَا بَلَغَتْهُ
 قَامَ قَامٌ وَلِدَا الْعَبَّاسِ عِنْدَ الْمَصِّ وَيَقُومُ قَامًا عِنْدَ انْقِضَائِهَا بِالْكَرْفِ فَفَهِمَ ذَلِكَ وَعِوَهُ

اكتنه

يَعْنِي

فرمود ابو جعفر یعنی حضرت باقر علیه السلام ای ابالبیهد مالک مُلک میشود
 از اولاد عباس دوازده نفر که بعد از هشتین آنها چهار نفر آنها کشته شوند پس یکی از ایشان
 مبتلا میشود بگلودرد که فرجه‌ای در کوی او عارض شود که از آن خون آید و با مبتلا بخنجا
 شود (ذقیری) که نفس او قطع شود و بمیرد ایشان گروهی هستند که عمرهای ایشان کوتاه است
 و مدتشان کم است و باطن ایشان خبیث و پلید است از جمله ایشان است فوسیق که لقب هادی
 عباسی است و ناطق و گمراه ای ابالبیهد در حرفهای قرآن یعنی حروف مقطعه قرآن هر ایینه
 علمهای بسیاری است بدرستی که خدی تعالی آم ذلک الکتاب را که فرستاد محمد صلی الله
 علیه و اله پیام کرد تا اینکه نورا و اشکار و کلمه او ثابت شد و زاینده شد در روزیکه زاینده شد
 زمانیکه از هزار سال هفتم از هبوط آدم صد و سه سال گذشته بود پس فرمود یغوث خراب قر
 علیه السلام که توضیح این معنی در حروف مقطعه ایست که در کتاب خداست هر کلمات از ایشان
 و مکررات آنها را بپندازی نسبت حرفی از حروف مقطعه که بعد از این ایام بگذرد یعنی سالها

بخش ششم از کتاب ابرار

مگر اینکه عدد انقضاء قیام کننده ای از قیام کنندگان بنی هاشم است پس الفیك
 ولام سی و مهم چهل و صناد نود میشود که مجموع آنها صد و شصت و یک میشود پس ابتداء
 خروج حسین بن علی علیهما السلام کرم الله بوده و وقتکه مدت آن بر رسید قائمی از
 پسران عباس نزد المص قیام کرد و قائم ما وقت منقضی شدن مدت به الر قیام میکند
 پس بفهم این را و حفظ و کتمان کن این را

مؤلف ناچیز گوید

که این حدیث شریف از اسناد و معضلات احادیث و اخبار اهل بیت اطهار علیهم
 صلوات الله الملك الجبار است و از منشا بهات آثار بشمار میرود علامه مجلسی علی الله
 مقامه در کتاب ربیعین و سیزدهم بحار الانوار از روی حدیث و تخمین و جوهی برای
 حل آن احتمال داده اما از باب استحسان و تاویل نه بر وجه حکومت و تسخیر واقعا
 به انجناب فرموده است قلمیذ محقق آن بزرگوار عالم جلیل و محدث نبیل مولی ابوالحسن
 بن محمد طاهر عاملی عامله الله بلطفه الحق و الجلی از باب تعالی بجز چنانچه در پاورقی بقصر
 عیاشی توجیهاتی از ایشان نقل کرده است ولی چون توجیهات این دو بزرگوار مسکن
 خاطر نبود و عبار حجاب را از چهره دو شرف حدیث بخوبی که باید دور نمینود لذا از ذکر آن
 در این کتاب صرف نظر نمودم و بفرموده جبرئیل بر و ناقد بصیر و محدث جبرئیل نعمت الله
 جزائری در کتاب انوار نعمانیه در نور ربیعین وقت ظهور که فرموده آنچه را که معنی
 آن اینست که ما تحقیق نکرده ایم بلکه گمان هم نداریم اراده این معنی را از خبر و حقا اینست که

وَابْعَدُكُمْ خَيْرَ مَا

۴۱۳

که این خبر از قبیل اخلاص و تشابه است که ممکن نیست رسیدن بحقیقت آن و بیان واقع
کردن چه که وظیفه شیعیان است که در هر صبح و شام بلکه در هر لحظه و آن انتظار فرج ^{شدن} است
و آن منافق با این قبیل توجهات است لذا از شرح و بیان که در خاطر خلیجان مینورد خود را
کرده و تاویل آن را بعهده را سخن در علم گذاردم زیرا که توقف در منشا بهات مأمور به
و احتیاط طریق نجاه است نداند خارجی کوحیث در بیت که اهل بیت در ایند بالیت

پایان سخن

المنة لله وله الحمد که جزو دوم کتاب نواب الدهور فی علام الطهور پایان یافت و
دنبال آن شروع بجزو سوم خواهم نمود که از بخش هفتم در اخبار صادقین علیهم السلام
افتتاح میشود و از خداوند متعال یاری میطلبم و از باطن ولایت کلیه لایستاقان
امکان و محور کون و مکان اعلی حضرت خلیفه الرحمن صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالی
فرجه مدد میخواهم که بتوفیق اتمام آن نائل گردم و این بضاعت مزجاة در پیشگاه اقدس
پذیرفته شود هذی بضاعة مزجاة بحضرة یا بن الحسن فقبلها من الحسن
و چون اعظام این جزو بقصد میلادیه حضرت مولی الکوین و امام الخافقین سپید
جوانان اهل بهشت ابجد الله الحسین که از نتایج فکر فاتر این بنده فاسر بود افتتاح یافت
خوش داشتیم که اختتام آن نیز به مجلس رابته ای که از اثر طبع بنده شرمناک است و در تولد
قلب عالم امکان حضرت صاحب الزمان روحی و ارواح العالمین له الفداء انشاء کرده ام
از خود در خانه این جزو بیادگار گذارم و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه انیب

فَصِيحَةُ تَحْسِينِ رَأْيِ

لِلْمَوْلَى الْمَخْلُصِ بِحَبْرَانِ

حق باز تجلی کرد از عیب دیگر بار	بی پرده برون آورد از پرده رخ بار
تا چند بغم مدغم همان ایدل بهمار	عند است زجا برخیزدین جلوه دلدار

دادار جهانی بجهاد از جهامدار

بنوشت قلم سرخط تقدیر عشاق	بگرفت بفرمان بر کیش از همد میثاق
افراشت قضا پرچم توحید بنه طاق	برچید قدر دایت ثلث زافات

کز عیب عیان کشته زدنار برنار

همان نپه شعبانست در عشق کوشید	در حیم جهان جان است خیزد حرو و بشید
کالای غم و غصه بشادی بفرود بشید	بر قامت دل جامه ای از وجد بپوشید

کامروز بشد مهد زین مهبط انوار

از مشرق سائر اخورشید علم زد	بر صفحه مهر و ماه از نور قلم زد
چون از افق غیب در ایندار قدم زد	لا هوت بر ناسوت خود دم ز عدم زد

شرمند شد از نور رخسار تاب و سنا

میلاد ولی عصر فخر بشر آمد	مولود مدار کون کان گهر آمد
گوئی بجهان ظاهر سر قدر آمد	خورشید جلال حق از پرده در آمد

نابید بهر نجر و برود زه و کمار

میلادین خیرین الله

۴۱۵

از آمدنش خالق جبار خیر داد
بر لوح و قلم عالم اسرار خیر داد
جبرئیل بنه گنبدد و ابر خیر داد
بر مقدم او سید مختار خیر داد

کردند عیلا دیش ملک و ملک افرار

از پرده برون آمد و در پرده نهان شد
در پرده غیب اندر از چشم خسان شد
چون که خفی محفی از خلق جهان شد
بر غیب خدا مظهر اندر زمان شد

تا وقت معین که شود ظاهر اسرار

از فیض دمش گیتی اندر دوران است
منظومه هستی هست زان روح روان است
از بهر قیامتش کون مردم نگران است
املاک در افلاکش از منظران است

که قامت ز پیاش قیامت کند اظهار

خبل رسلش یکک از فادر مطلق دادند خیر بر خلق کین قاسم بر حق
از مشرق غیب آمد منصور و موفق
افاق پر از داد کند بدهد رونق

وز تیغ عدالت بر برد دست شکار

دانا بنیوشید که اینماه در آید
خواموش کند این نور که غیب بنا بد
حق از حق بد پوشید میگفت که سنا

غافل که خدا پیش بود همراه و نگهدار

قبس و سطیح و شقی و زرقا هم گفتند
وین در سخن قیس و بجر این شیفند
اخبار چو زیوان این سر نهفتند
از یادریان نیز هزاران بشیفند

مُحَسِّنُ مَهْلِكِ رِيحِ حَسْرَتِ

ناکرده عذاس و کیش و باهله انکار

از صلب حسن عنکری آن بخت کبری
 و از آخر مشعون صفادخت بشوع
 خوردش درخ قائم برحق شده پیدا
 در چرخ چهارم بطرب آمده عیسوی
 در عرش برین ختم رسل سید ابرار
 هندوش پیا تنگل از او داد فشانه
 هم نامک و جوک و وید از اهل کیه
 گو مویب و جو مویب و پیمان ممانه
 گناید سائز چوز دشت بگان
 کین شاه شود ظاهر در احواد وار

هم مؤبد اژدگت دردوره بایک
 دیگر بوسپیناد که بد مضحیف مزدک
 در زمزم زردشت و گهبار اناک
 جاماس پائسار عجم گفت بلا شک
 از دخت قین و خثور شاه ابد رکار

ان پورپین و خثور از مکه در آمد
 باداد و دیش باشد هم داد گراید
 با اهرمان مهرش از حد بدر آید
 پایان شهری او دنیا بسز آید
 بیداد بر اندازد باداد شود یار

مشعون کتب عهد عتیق از خبر او
 در منقر بر ایشیت زقوزات اثر او
 هم هوشع و مشعیا گفت نام و سیر او
 جقوق و ملاخی نبی راه بر او
 دادند جز را مدش بچند و بیار

داده است نوید قدمش صفرا بخیل
 در چاردهم فصل ز بو حنا مقصیل

وَلَمَّا عَصَىٰ عَبْدُ اللَّهِ فَرِحَ بِهِ

۴۱۷

هم مرقس و هم لونا گشت بتجیل متى بعبارة ای از اسنه تزییل
 در کشف بپوختنا ظاهر شده اشار
 آمد بر نور از حق اوصاف ظهورش داود نبی بر خواند ز آیات زبورش
 بهود خبر دار بمرمار سرورش از مولد و از آمدن و غیب و حضورش
 کر عیب شود ظاهر با تیغ شربار
 دادند رسولان هر بر خلق بشارت از مقدم پاکش بصراحت و اشارت
 مخصوص رسول دو جهان مبرامات با سلسله ال رسالت و طهارت
 کز پرده در اید چو جهان شد پوشیدار
 نزدیک شد از اهرمان باج بگیرد هم ز ندق و کفر به امواج بگیرد
 و ز نارک شد جهان باج بگیرد ز نار و چلیپا و بت و خاج بگیرد
 بر ملحد و کافر بد کفر کردار
 انوس که چشم هر را خواب گرفته و ز جور و جفا مزرع دین اب گرفته
 ظلم و بدع و کینه زد دل ناب گرفته بیگانه ره صحبت احباب گرفته
 ای کامش از این خواب شدندی هم بیدار
 وقت است که عنقا از حجاب در آید خورشید جمالش ز افق رخ بنماید
 ز ملک غم و اندوه زدم لها بزداید ابواب فرح را بروی خلق گشاید
 برگردد جهان دور زند چون خط پرگار

قصیده عیالری

اثر و علامات ظهور ارچه زیاد است معیار دران پر شدن جور و فساد است
هر چند که حق وقت مصرح نهاده است باری نکشد طول که عالم بمراد است

از عیب شود ظاهر و بنماید دیندار

تعیین ننموده است نبی وقت ظهورش تصریح نفرموده است ایام و شعورش
لکن بینی مضمرا از جلوه نورش داده است نشان بسیار زایات و زبورش

اما شود واقف از ستر نهان اغیار

انقدر که شاید بتوز آسار بگویم وز آمدن و جلوه دلدار بگویم
فی الحمله از آن مطلع انوار بگویم اندک سخنی زان هم بسیار بگویم

از آنچه دل از فیضش شد زنده و سشار

در پرده سخن گفت منحنگوی یکانه بی پرده نشاید داد زان گفته نشانه
ترسم که رفیب ارد ذکرش بمیانم وین دانه بد زدی ببرد دُر شبانه

وز بجزدی دم زند از سخره و انکار

تا باد شمالی سوی مغرب نبرد راه وز مشرق بمغرب نزدیک خیمه و خرگاه
وز جای نجبند دُول یکدل و هراه وز راست نثارند بچپ بکسر ناگاه

بگشوده نخواهد شدن این عقد دُشوار

از خاور دور اندم خیزد بنی الاصف چاین را بشود فاتح منصور و مظفر
پس روی نهد زانجا بر جانب دیگر از راه خراسان او ناگاه کشد سر

وَلِيَّ عَصْرِ عَمَلِ اللَّهِ فَرِحَ بِهِ

۴۱۹

انجا که رسد جلوه گرا بدرخ دلدار

دورا آنچه که من گفتم از پیش نباشد مهلت دیگر افزون بجنا کیش نباشد

نامتد سه و چار دیگر پیش نباشد کاسا پیش از بهر بید اندیش نباشد

بیدار شو و پاره کن این پرده پندار

ناخر عشرت مع دلها همه خون است اوضاع جهان بکسر چون بوقلمون است

ظلم و ستم و جور و جنایات قرون است بنیاد زوی جمله و نیزنگ و منون است

انگاه شود منعکس آثار بیکبار

مشاهدا من چران که شناخوان تو باشم ذاتی که بهر جمع پریشان تو باشم

کن گوشه چستی که زیاران تو باشم اندر دو جهان ریزه خور خوان تو باشم

مگذار مزار و پریشان و گرفتار

وَقَدْ وَقَعَ الْفَرَاغُ

من استوبد هذه الاوراق بعد الجمع والتالیف والتصنیف والترصیف بمینای الدنو

فی البوم الثامن من شهر ذی قعدة الحرام سنة الف وثلثمائة وثلث وثمانین من الهجرة

المقدسة النبویة علیها والذالاف الصلوات والتمیات وینلوه الجز وثلث

بجول الله تعالی وقوتیران شاء الله وانا العبد الفانی الخانی

محمد حسن الیرخما الطباطبا الحرقوی الاصفهانی

فهرست مطالب و جلدات به وقت

۴۲۰

مطالب	صفحه	مطالب	صفحه
دبیاچه کتاب	۲	استنباطات مؤلف از جملات این	مطالب
مولودیه حضرت سیدالشهدا	۳	فتمت از خطبه و اشاره حضرت علیه	۱۵
علیه السلام	۵	السلام بر جنت دران و اخبار از	
خطبه تطبیحه منسوبه بامیر مومنان	۶	خروج مشرقها پیش از قیام قائم	
ومصادر نقل ان		علیه السلام و سلطنت نمودن	
فتمتی از خطبه و شرح لغات ان	۷	بیت و چهار نفر از خلفاء بنی عباس	
صبح زدن ناقوس و شایع	۱	و بیان اوصاف ایشان و افتادن	
شدن مرض کابوس و سخن	۹	زمام کار بدست کودکان و زنان	
گفتن گاو میش و ظهور ایشان		و بروز نشدن و فساد و تنگ و عار	
در نصیبین و حرکت لشکر حرام		در مردمان در روی زمین	
و خروج شعب بن صالح از حرمها	۱۵	فتمتی از خطبه و بلند شدن پرچمها	
بیا لقان و بیعت کردن با سعد	۱۵	بنی کنده از عقبه شام و پرچمهای	
سوسی در خوزستان و قیام		بنی عسبه و بنی کماند و آمدن آنها بجا	
عده ای از کُرْدِها و غلبه عرب		ابله بصره و بروز عجاب و فتنه بی نظیر	
بر بلاد ارمین و فروتنی پادشاه		که چینها با شرقها باشند و مالک	
مطنظینه نسبت ببلشکر سفیانی		شدن ایشان عراق و اطراف آنرا	
و ظهور مکمل موسی از شجره		و غیر آنها	

کتاب نواب الدهور

۴۲۱

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
ص ۱۶ تا ۲۰	ص ۲۰ تا ۲۲ بیان مؤلف در نکته هائیکه از این قمت از خطبه استنباط میشود و تحقیقی در باب قرن	ص ۲۳ تا ۲۴	ص ۲۳ تا ۲۴ ارشاد و امر فرمودن امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را بر جوع کردن بائمه علیهم السلام و احتیاجات خود را از ایشان تعلیم گرفتن و توصیف حضرت به آنها و رفع نعمت غلو از خود نمودن و تعلیم دادن انحضرت دعای برای رفع بلاها
ص ۲۵ تا ۲۷	ص ۲۵ تا ۲۷ در بیان همین خطبه ایشان منسوب با امیر مؤمنان علیه السلام و نقل روایاتی از کتاب اختصاص شرح مفید و شرح کردن حضرت بعضی از کلمات خود را که شنیدن و نقل کردن ان بر اینهاست که شنیدند دشوار آمد	ص ۲۸ تا ۳۰	ص ۲۸ تا ۳۰ قمتی از خطبه مشعر برگزین نبطها بصره را با عربهای ناصبی نا اینک بیایند در واسط و اطراف ان نا اهو و اول خرابی عراق و بروز بلاهای بزرگ و عجابی در قرن پازدهم و ظهور دلم و گیلانی و گروهی از خراسان و مالک شدن ایشان بر را و نصب امیر کردن بر ایشان واضطراب عراق و وقوع جنگها در میان همدان و حلوان و روم ملک دلم بعرب عجمی زبانی و آمدن پرچمهایی از شط چگون بفرس و نصیبین و بلند شد پرچمها عرب و عجمی

فهرست مندرجات

	صفحه	مطالب	صفحه
مطالب	۴۵	مطالب	۲۷
شطری از خطبه و اظهار اندوه		مصادد و نقل خطبه	۲۹ تا
و ناسف کردن آنحضرت		در بیان سند خطبه و اینکه	۲۹
اعراض سوید بن نوفل که یکی از	۴۶	حضرت بنا بوضیعت پیغمبر <small>صلی الله</small>	۳۳ تا
خوارج بوده بر حضرت و نظر کردن	۴۷ تا	علیه و اله این خطبه را	
آنحضرت بر او بنظر غضب و فریاد کردن		انشاء فرمودند و در آن	
و مردن او در همان ساعت و بیرون		اشاره فرموده به بیانی	
بردن جسد او از مسجد و پاره پاره		علم خود	
شدن آن و قتمی از سخنان حضرت		۲۳	۴۵ تا
درخواست نمودن صعصعه و مہتمم	۴۷	قتمی از خطبه و در خواست	
و ابراهیم بن مالک اشتر و عمر بن خطاب	۴۹ تا	نمودن مالک اشتر تعیین	
که آنحضرت وقایع و علامات ظهور		وقت قیام مهتد علیه السلام	
حضرت را در طول زمان ثارمان و بیان		را و بیان آنحضرت جمله	
آن بزرگوار بیان فرماید و جزو آن		از علامات آنرا بطور مختصر	
آنجناب بظهور صد حضرت در		و لغز و بیان شرح لغات	
مردمان آخر الزمان فرموده پیغمبر		و معنای آن و در آن است	
صلی الله علیه و اله و درخواست بزرگان		بعضی از مطالب و امثال	
و علماء از آنحضرت بیان حدیث را		مہتمم	

در کتاب نواب الدر هو

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۴۹ تا ۵۱	در بیان صد خصلت که از علامات عامه است و در ضمن آن است بعضی از علامت مهمه از قبیل بنا گذاردن پایگاه ها و فرودگاهها در شهرها و غیر آنها	۶۲ تا ۶۵	فتمتی از خطبه و شرح لغات آن و در آن است فتنه ها بیکه در بصره و کوفه رخ داده میشود و اخبار آنحضرت از فتنه بنی امیه و بنی عباس و جنگها بیکه در بصره واقع میشود و غیر اینها
۵۹ تا ۶۰	طبقه بندی حضرت مریم را از بعد هجرت تا زمان ظهور قائم علیه السلام و اجمال بیان حالات هر طبقه و پایان طبقه هفتم را خروج هجری ورقطی و سفیانی و ظهور قائم علیه السلام نموده	۶۵ تا ۶۷	فتمتی از خطبه و شرح لغات آن و اخبار از فتنه های بصره و بغداد و دیلم و شاهون که مراد شاهان اعمال ما زندان است و همدست شدن دیلم با کردهای همدان و دو قبیله حمزه و عدوان که از سمت خراسان ببلاد عجم آیند از سمرقند تا برسند بقره و بنو کاشان و کشتن ایشان ذریعۀ پیغمبر را از سادات در شهر از جمله بنو عربها ببلاد جبل

فهرست مندرجات جزو

۴۲۴

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۷۶ تا ۷۹	مغنی از خطبه ولغات و معنای آن و در آن است	۱۰ ص	در بیان تحقیقی از مؤلف
۱۳ تا ۱۱	اخبار از وقایع و جنگهای مهمه که در مکانهای مختلفه رخ میدهد	۱۱ ص	مغنی از خطبه و بیان آن
۷ ص	مغنی از خطبه راجع باینکه اول علامات تغییر از زمان خلع مفسد بالله عباسی است و اینکه فرموده است که من میدانم نامهای پادشاهان را تا آن زمان یعنی زمان ظهور	۱۳ تا ۱۱ ص	حضرت زیادت علم خود را و ماخذ علم خود را و بیان فرمودن صفاتی چند از اهل آخر الزمان
۷۷ ص	مغنی از خطبه ولغات آن و بیان فرمودن حضرت علیه السلام صفات پادشاهان که بعد از خلع مقتدر نارمان ظهور سلطنت میکنند	۱۴ ص	در بیان مغنی از خطبه و معنای آن و دستور تقیه و لغوی از پیران جستن از آل محمد علیهم السلام مذمت از کسانی که در حق او غلو میکنند
۱۹ تا ۱۶ ص	مغنی از خطبه و شرح لغات آن و فتنه های مختلفه آخر الزمان	۱۵ تا ۱۴ ص	ان و دستور تقیه و لغوی از پیران جستن از آل محمد علیهم السلام مذمت از کسانی که در حق او غلو میکنند
۹ ص	مغنی از خطبه و شرح لغات آن	۱۶ ص	مغنی از خطبه و شرح لغات آن
۹۳ تا ۹۰ ص	و معنای خطبه و در آن است بیان فتنه های مختلفه و فتنه های اسمانی و فتنه سفیانی و شیبی و کُرهای	۱۹ تا ۱۶ ص	و فتنه های مختلفه آخر الزمان

در کتاب فی اب الدُّهُو

۴۲۵

مطالب	صفحه	مطالب	صفحه
بکنیز از بنی عباس واضطراب		تمتی از خطبه	۹۳ ص
اهل شام و فلسطین و درخواست		لغات و معنای خطبه	تا ۹۴ ص
موردن اهل شام از سفیانی قیام		حاکمی از بیرون آمدن شخص	تا ۹۵ ص
اورا و رای اعتماد گرفتن سفیانی		اصفر با بشامه ها بکده در	
از ایشان و قیام او و فتنه گری		او است و خرابی در روم	
او در شامات و عراق و مدینه		فتنه بغداد و جنگ بابل و	
و فرورفتن لشکر او بر زمین در		کشته شدن خلق بسیار و	
بپدای و فرار کردن گروهی از بنی		و کشته شدن پنجاه هزار نفر	
هاشم بطرف روم و درخواست		در جزایر و شامات و هلاکت	
سفیانی از پادشاه روم خروج		دو خلیفه در پیکر و زو قطع	
دادن آنها را بشام و کشتن او		راه مکه و وقایع دیگر	
او ایسا فراد در شام		تمتی از خطبه	۹۹ ص
ص ۱۰۵ تمتی از خطبه		لغات خطبه و معنای آن	تا ۱۰۰ ص
ص ۱۰۶ شرح لغات و معنای خطبه و بیجا		و در انت علامت خروج	تا ۱۰۱ ص
از مؤلف راجع بپا بگاهها که در این خطبه		سفیانی و بلند شدن سه	تا ۱۰۵ ص
حضرت از ساخته شدن آنها خبر داده		پرچم و وقایع مصر و خروج	

فهرست مندرجات

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
ص ۱۰۹	فتمتی از خطبه	ص ۱۱۳	مشر بر اذن دادن خدا بیایا
تا ۱۱۰			مهد علیه السلام ونداجرتا
ص ۱۱۰	معنای خطبه و خروج		در مکه
تا ۱۱۱		ص ۱۱۴	فتمتی از خطبه
	سفینانی و جنگهای او	ص ۱۱۵	معنای خطبه مشر بر بعضی از
	در شامات و کوفه و		اشاره و لایقی و حاضر شدن ^{پاران}
	قتل عام کردن او شیعیان		خاص حضرت در مکه و صفات
	و در کوفه و فرار کردن		ایشان
	سفینانی از کوفه بشام	ص ۱۱۶	اسامی سپید و سپرده نقره
	و فسق و فجور و جور و	تا ۱۲۵	شهرهای ایشان
	بغدی او در دمشق	ص ۱۲۶	حاضر شدن پاران حضرت در
ص ۱۱۲	فتمتی از خطبه و اشعانا		مکه بمدت کثرت از نصف شب و
	انحضرت در علام ظهور		امتحان کردن حضرت ایشانرا
	مهد علیه السلام و		سه مرتبه و بیعت گرفتن از
	اشاره هجوم آوردن		ایشان به سی شرط و عهد
	تذکرها و ذلیل شدن		بستن حضرت با ایشان بچهارم
	ملوک روی زمین که از		
	بی هاشمند و بیعت ^{با کوفه}		

در کتاب نواب الدهور

۴۲۷

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۱۲۹	رومیان از ایشان و قیام کردن	۱۳۱	قیام حضرت و لشکر اراخی
	۱۱ آنها بمدد ایشان و فرستادن		او ملاقات انجناب با سپید
	لشکر بجهت با حضرت و اصحاب آن		حنی و احتجاج سپید با آن
	جناب و هجوم آوردن ایشان بطریق		حضرت و ظاهر کردن قائم
	که از شهرهای حضرت است و غارت		معجزاتی را برای او و تسلیم
	کردن اموال شیعیان و اسیر کردن		سید حنی بالشکرش و رفتن
	زنان ایشان و لشکر فرستادن		ایشان بجهت با سفیانی و
	حضرت بجهت با آنها و کشتن ایشان		بیان سبب سفیانی و جهت
	بنی کلاب و رومیان را و فرار		اصحاب آنحضرت بالشکر
	کردن پادشاه روم و پی از آن		سفیانی و کشته شدن لشکر
	تسلیم شدن پادشاه روم بحضرت		سفیانی بدستان ایشان و
	و خراج دادن اوبه انجناب و برگردان		فرار کردن سفیانی و گرفتار
	او اسیران مسلمانان را بجوی آنحضرت		شدن او و کشته شدن او
	و در تحت فرمان آنحضرت درآمدن		
ص ۱۳۶	رفتن حضرت در قبله بنی کلاب	ص ۱۳۴	قیام بنی کلاب بخونخواهی
نا ۱۳۷	و کشتن بیشتر از مردان آنها را و	نا ۱۳۶	سفیانی و حمایت کردن

فهرست مندرجات

۱۳۲۱

مطلب	صفحه	مطلب	صفحه
کشتن اصحاب حضرت پابند	ص ۱۳۱	اسپر کردن زنان ایشان	
نفر مرد جنگی از مسجین را	نا ۱۳۹	و ایمان آوردن ایشان	
وازجا کردن حضرت تقدس		و بیعت کردن آنها با ایشان	
خدا شهر انهارا و معلق دانستن		جناب و رفتن حضرت	
شهر را در هوا و فرار کردن		ببلاد روم و فتح کردن	
انها و حمله کردن شری بر		او انجارا و بیرون آوردن	
ایشان و غنیمت بسیار است		انجناب گنجهای جواهر	
مسلمانان آمدن و شمت		و طلا و نقره را و تقسیم	
کردن انهارا در میان لشکر		فرمودن انهارا بپاران	
و رفتن مهد علیه السلام		و لشکر بان خود و آمدن	
بمدینه النخ و فتح نمودن		راهی از نضاری مجد	
او انجارا و رفتن حضرت از		انجناب و احتجاج کردن	
انجا بقاطع در کنار بحر الخضر		او با حضرت و اسلام آوردن	
و کشتن حضرت در انجا صد		او و ممانعت کردن اهل	
هزار مرد جنگی را و غالب بر		ارمنیه از ان حضرت	
شدن حضرت بر ایشان		و جنگیدن حضرت با انها	

دُرِّ كِتَابِ نَوَابِ الدُّهُوِّ

۱۴۲۹

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۱۳۹	قمتی از خطبه و مضای آن	۱۴۱	مشر بر ماندن مهّد علیه
۱۴۱	السلام مدت هفت سال		در قاطع کنار بحر اخضروده
	برای بر آنچه از رومیان ^{عنیت}		بوده اند غنیمت برند و پرو
	آمدن آنحضرت از انجبا با		صد هزار مرکب (باموکب) که
	هر مرکب باموکی زیاده بر بیت		هزار مرد جنگی است و فرود
	آمدن آنجناب در ساحل ^{فلسطین}		در میان عکا و پایگاه غزّه و
	عسقلان و رسیدن خبر		خروج دجال و فتنه او به آن
	حضرت علیه السلام و یابود		کردن او حرث و شل را
	کردن بچه ها با مار و عقرب و		واذیت نرسا پندن آنها با پسا
	و ظاهر شدن برکات در زراعت		و مرتفع شدن محرمات و کشتن
	مهّد علیه السلام مرتکبین آنها		را و معتکف شدن مردم بر عبادا
	برگشتن حضرت به بیت المقدس		و نزول عیسی از آسمان و فر
	حضرت عیسی را بالشکر بخت		دجال و فتنه های دجال و
	کشتن عیسی دجال را و طلوع		افتاب از مغرب و مالک شدن
	حضرت مشارق و مغارب زمین		را از جا بر قانا جا بر سنا
	امن شدن زمین و چرندین		گوسفند با گرگ در یکجا و بازی
	کردن بچه ها با مار و عقرب و		واذیت نرسا پندن آنها با پسا
	و ظاهر شدن برکات در زراعت		و مرتفع شدن محرمات و کشتن
	مهّد علیه السلام مرتکبین آنها		را و معتکف شدن مردم بر عبادا

فهرست مکتب جاجوج

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۱۴۸ تا ۱۴۹	بیرون آمدن باجوج و ماجوج ودایة الارض و ظهور صیحه اسمانی و شتاء دنبال داری در مغرب و دو ستاره در سمت مشرق و ظاهر شدن خط سفیدی در آسمان که از آن نور بر زمین ناید و گرفتن ماه و طلوع آفتاب از مغرب و ظاهر شدن آفتی از آسمان و سوزانیدن دشمنان آل محمد را	۱۴۶ تا ۱۴۷	وطاعات و دیانت و در آن شدن عمرها و بیپاسد مپوه در رخنان و در سالی دو مرتبه مپوه دادن و باقی نماندن دشمنان آل محمد علیهم السلام و فرستادن حضرت اصحاب خود را در شهرهای روی زمین بجو کردن و تعمیر شهرهای جهان بگذرد و باقی ماندن حضرت در دنیا تا چهل سال
۱۵۰ تا ۱۵۱	ظاهر شدن کف دستی بدو زندگه در آن قلبی باشد که در هوا مینویسد و مردم صدق نوشتن قلم انرا میشوند و ایشان از مفدمات قیامت کبری است	۱۴۶ تا ۱۴۷	مردن مهدی علیه السلام و وزیران او و برگشتن اهل دنیا بجهالت و گمراهی و کفر و خراب کردن خدا شهرها را با انواع بلاها

در کتاب فی ابی الدهو

۴۳۱

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۱۶۱	سخن دیگر خطبه البیان بروایت		واقفان و ماه گرفته
۱۶۵ تا	دیگر و کلام مؤلف در اطراف آن		طلوع میکنند و نورند
	و نکته جالب توجه از مؤلف است		و ظاهر شدن صبحه ای
۱۶۵	فتمی از خطبه و شرح لغات آن		و مردن مردم و دمیدند
۱۷۰ تا	و در آن است خبر دادن از فتنه		صُور و آیات قیامت
	بنی قنطورا در بصره و قتل عام	۱۵۲	بیانات مؤلف در اطراف
	کردن ایشان و خرابی حصار	۱۵۴ تا	این علامات
	شامات غیر از دمشق و وارد	۱۵۴	در پیرامون دجال
	شدن ایشان در بعلبک و بلا	۱۵۶	کلمات جانا سب حکیم در
	ایشان و قیام شخصی بر ضرعی	۱۵۹ تا	موضوع دجال و زابجه
	قنطورا و وقایع مهمه دیگر		طالع او از روی علم نجوم
۱۷۰	فتمی از خطبه و شرح لغات آن		و زابجه طالع آنکه صفت عیب
۱۷۲ تا	و خروج مرد بیباکی در بصره		دارد
	ورفتن او و قیام و بیعت کردن	۱۵۹	بیان مؤلف و خلاصه
	مرد بددلی از روی خرد عاقل	۱۶۰ تا	سخن در پیرامون حالات
	ورفتن مرد بیباک با عده اش		دجال لعین

فهرست و دستاویز

۲۴۳۲

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	بجانب عراق و کشیدن		مطالب مطنظیه
	او در آنتبار پیش از رسیدن		و کشته شدن پادشاه
	بمقصود خود و خروج جوانان		و خرابی ساحلهای روم و
	ملقب بجاکم و وقایع سخت		ایجاد قتل در میان چینها
	دیگری		و برتریها و ظاهر شدن قتلها
	ص ۱۷۳ قتمی از خطبه و شرح لغات		سخت در خراسان و قسمتی از
نا ۱۷۵	ان و قیام بنی قنطوراد	ص ۱۷۴	خطبه
	دفعه سوم در ماه رمضان		ص ۱۷۴ قتمی از خطبه و شرح لغات
	و قتال ابوالفوارس با ایشان	ص ۱۷۶	اختلاف افتادن میان ترکها
	و انتقال ملک هند از خان	نا ۱۷۱	و چینها و خراب شدن محل
	ای بجانواده دیگر و خورده		تجارت طلا و زلزلهها و
	در شامات و خرابی آنها		نزاعها و زده خوردنهای
	نوبه و حبشه و قطع ارتباط		در منطقه جاوه و شدت
	و اختلاف در مملکت اندلس		جنگ و خونریزی در زمین فارس
	و جنگ و خونریزی در مراکش		و وقوع جنگ در مشرق
	و رفتن لشکر بان بطرف برکین		و ظهور زلزلهها در خراسان
	ساحلهای فارس که سیراف باشد		و فرود آمدن نازلها در
			همدان و کار بجنگ کشیدن

در کتاب نفاذ الدرر

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	اهل شرك و كشته شدن هفتین		و ظهور فتنه در عراق و
	اولاد ترك و تفرقه افتادن در		حمله آوردن شخص کونا ^{تت} قد
	عربها و فرقه فرقه شدن ایشان		بناحلها و سرحداتی بصر
	و قطع شدن راهها و اسباب		و تجدید و ساختن شدن
	و محبوب شدن قصر سلطنت		بناهای جنگی در حجاز و
	و قیام مردی ناراحت و ناشکیبا		اختلاف لشکریان با اهل
	و بلند شدن پرچمها و شدت		همین در ملک و شدت ^{فتنهها}
	بلا در بابل و زیاد شدن بلاها		در اطراف جهان
	و فتنهها و جنگها و ظاهر شدن	ص ۱۷۹	متممی از خطبه و لغات آن
	گراف در شام و کشته شدن شخص	ص ۱۸۰	معنای خطبه و در افت ^{اجنا}
	جلیلی و قیام عبدالله نامی که	تا ۱۸۱	از ظهور فتنههای شدید
	آخر پادشاهان بنی عباسی است		در قرن یازدهم و بمضیقه
	و کشته شدن او		و تنگی افتادن دین اسلام
ص ۱۸۲	شرح لغات و معنای خطبه و		بواسطه مرد بیدینی که
	بیان صفات مذمومه اهل آخر		در شام ظاهر میشود و
	الزمان و بیرون آمدن سیمیا		و گذار شدن مشامات به

فهرست منکجات خرو

۱۴۳۴

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
ص ۱۸۵ تا ۱۸۶	در معنای خطبه و در آن است خبر از ظهور شخص بدین سرختی که در خلقت او کجی باشد با جمعیت زیادی که از زبایدتی و بسیاری آنها عدد آنها بشماره در نیاید و کسی نتواند آنها را برگرداند و با آنها قبل و کرگدن باشد و آنها احاطه میکنند دمشق و اطراف آنرا با اسکندریه و اطراف آنرا و این جماعت از فرزندان حام بن نوح اند که عبارت از سوداها و حبشها با چینها با بربرها یا ترکها باشند و وقوع خو برتری شد بد در فلسطین و بیت المقدس و فساد مصر	ص ۱۸۳ تا ۱۸۴	وجهی از خطبه و شرح لغات آن و در آنست تحقیقی از مؤلف در اطراف لغت سلعین یا شلعین و اینکه محتمل است اگر لغت شلعین باشد در خزانه یحیی باشد برای خروج شخص علجی که در خطبه خبر داده که مراد است هزار و سیصد و نود باشد
			دیگر

در کفایت نوبالدهو

۴۳۵

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
ص ۱۸۶	فتمتی از خطبه و معنای	ص ۲۱۵	و بیان فرمودن آنحضرت علامت
نا ۱۸۷	آن و در آن امت اخبار از	نا ۲۲۰	خروج او را و صفات و حالات
	رسیدن فرج و قیام حضرت		او را و بیان مؤلف در اینها
	بقیه الله عمل الله تعالی		داستان مراجعت حضرت امیر علیه
ص ۱۸۸	فتمتی از خطبه که مشتمل است		السلام از نهروان و شرفیاب
نا ۱۹۹	بر ذکر نامهای حکامی که		شدن زاهد حجاب نام بجدت
	آنحضرت بشهرهای روی		انجناب و بروز اعجاز از آنحضرت
	زمین میفرسند و جزیردن		و دستور دادن حضرت سنان
	بمکانهای هر یک از ایشان		مسجد پرا و بنام بنای او نام گذا
ص ۲۰۰	فتمتی از خطبه مشتمل بر		و اینکه خراب شدن از علامت
نا ۲۰۷	شدن پرچمهای حق و هدایت		ظهور قائم علیه السلام است
	و ظهور حضرت و بعضی از	ص ۲۲۰	راجع بصفات زینهای آخر الزما
	وقایع هنگام ظهور و پس	نا ۲۲۲	و بیانات مؤلف در شرح
	از آن		حدیث
ص ۲۰۷	سؤال صعصعه از حضرت امیر	ص ۲۲۲	حدیث بیستم بخار و شرح لغات
نا ۲۱۵	از وقت خروج دجال و	نا ۲۲۶	آن و در آن است اخبار از

فهرست و دستاویز

۴۳۶

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	صفات ذمه مردم		شعبیان اختلاف واقع شود
	آخر الزمان و بلند بد		و بیان لغات حدیث و معنای
	شدن ماهها که ماه شب		ان و در ضمن ان اخبار راجع
	اول دو شبه بنظر آید		بزنان
	پا ماه در شب اول دیده	ص ۲۳۳	اول ضعف اسلام و صفات
	نشود تا اینکه روزه روز	تا ۲۳۵	مردم آخر الزمان و تکلم
	اول ماه رمضان گرفته شود		کردن مردمان پست خیس
	و روز عید در آخر ماه گرفته		در امور عامه و آشغاری
	شود و اخبار اینکه در آن		از مؤلف ناچهر
	بعثت عذاب مردم را فرو	ص ۲۳۶	فتنه و فساد صاحبان
	گیرد بچونکه آنها را مهلت	تا ۲۳۷	پرچمهای سیاه و زری و
	نداده هلاک کند		لباس و صفات صاحبان
	ص ۲۲۷		ان پرچمها و آمدن ایشان
	تا ۲۲۸		ببراق و فتنها بکذا ایشان
	ص ۲۲۹		رخ سپرده و بیان لغات
	تا ۲۳۳		و معنای حدیث

در کتاب افعال الزهراء

۴۳۷

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
ص ۲۳۱	انتهای ملک بنی عباس	ص ۲۴۵	خروج زندیعی از قزوین
نا ۲۴۰	بکشته شدن نفس زکبه	نا ۲۴۶	وفتنه او و بیانی از مؤلف
	و صیحه اسمائیت در منا		در این باب
	رمضان و بیان مؤلف	ص ۲۴۷	نجات نیابند در آخر الزمان
ص ۲۴۱	واکب ذعلبده یعنی نام رسول		مگر در همان گناهم که کسی
	محمد بن الحسن نفس زکبه است		ایشان را شناسد و متنا
ص ۲۴۲	پیش از قیام قائم موت ایمن		امور شدن زینها و فرمان
نا ۲۴۳	و موت احمرا آمدن ملحد		فرمانی کردن کودکان و
	در وقت و غیر وقت است		بذیبا مور کردن نامرها
	برنگ خون و صفات مردم	ص ۲۴۱	صفات اهل آخر الزمان
	آخر الزمان و تکلم رؤیضه	نا ۲۵۰	و بیان مؤلف در اطراف
	یعنی مرد خپسیت در امور		حدیث
	عامه	ص ۲۵۱	تحقیق و توجیحات مؤلف
		نا ۲۵۲	در معنای جمله و بیایع المضمر
ص ۲۴۴	بعضی از صفات قائم علیه		فرمایش امیر علیه السلام و بیانی
نا	السلام و قیام سفیانی و		شش وجه در آن
	قیام قائم از سمت مشرق		

فهرست مندرجات جزو

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۲۵۳	قتل یافتن زنهار و کنیزان	۲۵۷	کشته شدن و مردن دو ^{ثلث}
۲۵۴	فرمان دادن کودکان و ضایع کردن حقوق رحمان		مردم و باقیماندن یکتا و چون ندای اسمانی بلند شود
	و یعنی کردن بقران و خراب شدن بصره بدست ترکها		محبت مهد علیه السلام در ^{آنها} مردم جای گیرد
۲۵۵	پرورش دادن صاحبان منق و فجور و کارهای زشت (هنر پیشگی) و مقرب شدن سخن چینها و سعادت کنندگان نزد سلطان و امارت کردن کنیزان و مسلط شدن بر آنها و فرمانداری کردن اشخاص نادان	۲۵۸	فرستادن سفیانی بطلب اهل خراسان و پیرون آمدن اهل خراسان بطلب مهد علیه السلام و ملاقات آنها با حنیها شعی صاحبان پرچمها سیاه که پیش رو لشکر او ^{شعب} بن صالح است و تلاقی ایشان با لشکر سفیانی در دروازه اصطر و وقوع جنگ شدید در میان ایشان و فرار کردن لشکر سفیانی و رفتن مردم ^{مهدی} بطلب
۲۵۶	پرچمهای سپاه خراسان عزیز پرچمها سیاه ^{ست} حنی است		

در کتاب نوافذ الدهور

۴۳۹

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۲۵۱	فرار کردن حضرت مهدی علیه السلام با منصران مدینه بمکه بعد از ورود لشکر سفیانی بمدینه و لشکر فرسنادن سر لشکر سفیانی در عقب ایشان و نرسیدن لشکر به ایشان		بیت المقدس هرود و خرابی انجارا بر میدارد و عرب و عجم و جنگجویان و رومیان و غیر ایشان مطیع مهدی علیه السلام میشوند بدون جنگ کردن و آنحضرت مسجد هائی در قطنینه و غیر آن بنا میکند و پیش از قیام آنحضرت خروج میکند مردی از اهل بیت او در مشرق و هشت ما جنک میکند تا اینکه کشته میشود و حضرت را در بیت المقدس درک نمیکند
۲۵۹	فرورفتن لشکر سفیانی در بیداء و خیر ایشان و خیر قیام مهدی با اهل شام رسیدن و گفتن پیشرو لشکر سفیانی بسفیانی که مهدی خروج کرده با با او بیعت کن و اگر نه تو را میکشیم و واسطه فرسنادن آن لعین برای بیعت کردن با آنحضرت و در آنوقت حضرت	۲۶	تقریب طالقان و گنجهای آن که از طلا و نقره نیست بلکه از مرد آن شجاعی هستند عمار

فهرست مسدودات جزوه

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	بجزا که از یاران مهذبند		ادامه دارد تا خروج سفینه
ص ۲۶۱	خطبه امیر المؤمنین علیه السلام		و چون خروج کند حاکم دمشق
تا ۲۶۹	در ولایت و علامات قیام		فراری شود و ریبی و جرمی
	و شرح لغات خطبه و معنا		و اصهب و غیر ایشان قیام
	آن که محتوی بسیاری از		کند و سفینانی بر همه غالب شو
	علامت مهم است		و قیام کنند ای از خراسان
ص ۲۶۹	فرمان پیش علی علیه السلام		قیام کند که او از چین و ملتان
تا ۲۷۴	راجع بفتن و محن آخر الزما		آمده باشد و بر سفینانی غالب
	و فتنه و فساد در تمام روی		شود پس از آن فائمی از گیلان
	زمین و جنگها و وقایع مهمه		قیام کند که مشرقی او را یاری
	و قیام جمعی از قیام کنندگان		کند برای دفاع از شیعیان
	و شرح لغات و معانی		عثمان و گیلانی را آوردیم
ص ۲۷۵	افتادن الش در حجاز و جانی		اجابت کند و ندهاها و پرچمها
	شدن اب در نجف از علما		بنفع امام زمان بلند شود
	ظهور است		و میا بند بصره و انجار خراب
ص ۲۷۶	اختلاف میان عرب و عجم		کند و کوفه را آباد میکند و

کتاب نوافل الیه

۴۴۱

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	سفیانی تجهیز لشکر کند		گفته نشود چون چنین شود
	وان سر لشکر کشته شود انکاء		بر انکیز اند خدا جماعتی را که مانند
	میانی قیام کند برای جنگ		قطعات ابر در فصل ناپسند که
	باسفیانی و میکشد نضرافی		در هوا منفردند و هر یک متصل
	را چون او با پسر فاجرش کشته		میشوند انجماعت نیز در اطراف
	شوند و پادشاه صائب کشته		جهان منفرد از یکدیگر همه
	شود و نایب او بجای او خرید		با هم جمع و یکی شوند
	دجال قیام کند و پسران	ص ۲۱۳	واقف شدن و فایع غریبه و عجب
	قائم علیه السلام قیام کند	تا ۲۱۴	و ظاهر شدن علامات بعید
ص ۲۷۷	شرح لغات و معنای حدیث		و قریب از حکومت کردن کودکان
تا ۲۷۹	قیام مشرفتها و طولانی شدن		وز یاد شدن تجارتها و گم شدن
ص ۲۱۱	ملک ال محمد علیهم السلام تا		نفعها و مردن علما و شایستگان
تا ۲۱۲	سپصد سال چهل روز کم و		و محطی شد بد و زیادتى جور
	معنای حدیث		و کشته شدن اهل بیت پیغمبر
ص ۲۱۲	گم شدن رونق اسلام تا اینکه		صلی الله علیه و اله در بغداد
	اینقدر ضعیف شود که لا اله الا الله		بالبهای نشسته و نفاق ملوک

فهرست منجد جاجروف

۴۴۲

صفحه

مطالب

ص

مطالب

با پادشاه عجم و مالک
شدن ترك و فتنه مصر
و كوفه و بصره و نابود شدن
بصره از مردی بی نام و نسب
بی اصل و فرعی و دروغ
شدن مردم و ریخته شدن
خونهای زیاد که ناسه
روز اب فرات خون و متعفن
شود که مردم قادر بر اثبات
آن نباشند و هجوم عربها
و کشتن خلیفه خود را و
بلند شدن پرچمهای بی
دری و خروج سفیانی
و آن بعد از هلاک شدن اهل
مصر و وقوع دو خف در
بصره و دو خف دیگر در بصره

در بنازار و مسجدان و وقوع طوفان
اب در بصره و ظاهر شدن سه خف
در مصر و شش مرتبه زلزله و سنک
باریدن از آسمان و بعد از آن و
کوفه و بیرون آمدن سفیانی
از شام پس از آن قیام مهدی
علیه السلام و بیان مختصر
از مؤلف

ص ۲۱۹ دو مرتبه دار الخلافه شدن
بغداد بعد از آنکه مرکز خلافت
از آنجا منتقل شود و کارها
بشوری و رای دادن و رای
گرفتن برقرار شود و با آنچه رای
غالب شد عمل شود و آن مقدمه
خروج سفیانی است و وقایع
دیگر از خروج سفیانی و قیام قائم

در کتاب نوافل الزهراء

۴۴۳

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	یاران حضرت بنا بر واپسند		وامدن عیسی و خروج دجال
	ابن طاوس در کتاب ملاحم		از میان بصره و آمدن او
	وفتن و بعضی از وقایع زمان		بیفوان و سنام و طلوع ^{افتاب}
	ظهور و عهد و بیعت گرفتن		از مغرب تا چهل سال بقیامت
	امام زمان از اصحاب خود		کبری مانده
۲۱۸	بی شرط زیاد تر و کیفیت قیامت		بیرون رفتن مردم از دین
	انحضرت وعده لشکران و		همچنانکه زن از اطاعت شوهر
	اصحاب حضرت از ملائکه و		خود بیرون رود
	جن و ائین و وقایع مهمه	۲۱۹	فتنه از سفیانی شروع میشود
	زمان ظهور امام علیه السلام		و بعضی دیگر ختم میشود
	وسیره و رفتار و اخلاق حضرت		سفیانی اول ابو طاهر سلیمان بن
۳۰۲	خطبه امیر علیه السلام از نهج		حسن قرطبی است و سفیانی
	البلاغه راجع بصفات اهل		دوم عثمان بن عنبه است و
	آخر الزمان		بیان حال شیعیان در نزد مردم
			بود نزد خدا
۳۰۳ تا ۳۰۶	شرح لغات خطبه و معنای آن	۲۹۲ تا ۳۰۱	نامهای سب و سبزه و نفوذ

فهرست مساجد اجزای

۴۴۴

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۳۰۶	از خطبه های امیر علیه	۳۰۹	روحی زمین ظاهر شود
تا ۳۰۷	السلام در بیان اجبا	تا ۳۱۱	خطبه مخزون امیر المؤمنین
	از آمدن زمانیکه در آن زمان		علیه السلام مشتمل بر حمد
	نجات نباید مگر مؤمنی که		و ثنای الهی و شهادت و در
	گنایم باشد و کسی او را		بر حضرت رسالت پناهی صلی
	نشاند و در آن زمان دیدن		علیه و اله و بعضی از اوصاف
	سرنگون شود همچنانکه نظر	۳۱۲	آنحضرت و شرح لغات معنای
	اب سرنگون شود و بیان	تا ۳۱۶	متممی از خطبه و شرح لغات
	شرح لغات خطبه و معنا		و معنای آن
	آن	۳۱۶	متممی از خطبه در ملاحم و و
		تا ۳۲۶	مهمه آخر الزمان و زنده
۳۰۸	بظهور قائم علیه السلام		شدن بعضی از مرده ها و
	برکات آسمان و زمین ظا		بیان برخی از نشئون و لا
	شود و عداوت و دشمنیها		و ظهور فتنه شرقها و غربها
	از میان مردم برداشته شو		و بیان معنای خطبه
	و بهایم با یکدیگر سازش	۳۲۷	متممی از خطبه در علامه
	کند و امنیت واقعی در	تا ۳۲۹	

در کتاب ابوالدھوی

۴۴۵

صفحه	مطالب	ص	مطالب
	آخر الزمان و حصار بندی		و خروج سفیانی با پرچم سبز
	و خیابان کثی در کوفه و تعطیل		با سرخ و صلیب طلا و ضفا
	مساجد ناچهل شب و بلند		سر لشکر او و فتنه های او
	شدن سه پرچم در اطراف		در مدینه و زندانی کردن
	مسجد کوفه و خونریزی در		کروهی از بنی هاشم زاد آمد
	میان دودسته که قاتل و		در خانه ابوالحسن اموی
	مقتولان هر دو از اهل ^{انشد}		و فرستادن اولشکری را
	و خونریزی بسیار و موت ^{یح}		در طلب مردی از آل محمد که
	و کشته شدن نفس زکیه ^{ای}		با جمعی از مستضعفین از
	در پشت کوفه با هفتاد نفر		شیعیان بمکه رفته باشند
	از همراهان او و کشته شدن		و فرستادن سفیانی بکشد
	نفس زکیه ای در میان کن		سی هزار لشکر بکوفه فرود
	و مقام و کشته شدن ^{شخص}		امدن انبیا در فاروق و
	دارای مرزک و پسر بقتل		روحاً و موضع مریم ^{علی}
	صبر در راه بیعت کردن با آنها		علیها السلام در قادسیه
	با بسیاری از شایطین امی		و فرستادن هشتاد هزار ^{نفر}

فهرست مندرجات

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	از آنها را بکوفه در نخله		شام شدن ایشان و رؤ
	در موضع قبر هود و هجو		آوردن پرچمهای شرقی که
	آوردن امیر بغداد که جأ		نه از پنبه است و نه از کتان
	گز و کاهن است با پنجه		و نه حریر و سرنیزه آن پرچمها
	کاهن و جادوگر برایشان		مخوم بمهر خاتم الانبیا صلی
	و کشته شدن هفتاد نفر		علیه و الله باشد و بکشند آنها
	نفر کنار جبهه که ناسه روز		و امروزی از آل محمد علیهم السلام
	آب خون و متعفن شود		و قیام پیران سعد ملعون
	و اسپرم خوردن بسیاری از		و هجوم آوردن حنی برایشان
	دختران با عفت را که از هر		و بیرون آمدن مردی از
	حیا و عفت کف دستها		بضارای نجران و اجابت کرد
	و کار مضغه های آنها		او امام علیه السلام را و
	کمی ندیده و آوردن آنها		اسلام آوردن او و شکستن
	را بثوبه و عریین و بیرون		او صلیب صومعه خود را
	آمدن صد هزار منافق		و خراب کردن صومعه و کشته
	و مشرک از کوفه و منوجه		شدن سه هزار نفر یهودی و

در کتاب اَبوالدُّهَوِی

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۳۳۳	در بیان بخش پنجم کتاب در احیای حسنه و حسنیّه	۳۳۳	و نضاری و فرار کردنی
۳۳۴	زمان ظهور قائم بیعت احدی بگردن آنحضرت نسبت و حضرت عیسی از آسمان باید بر زمین و با آنحضرت نماز بگذارد و در هنگام ظهور بعد از غیبت ظهور در صورت جوانی ظاهر شود و قیام آنحضرت از چهل سال کمتر نماید	۳۳۴	اشهب و واقع شدن خف و قذف در آنروز و وقایع دیگر
۳۳۵	قیام حضرت در سخت ترین زمانهاست و چون قیام کند نباید کند خدا و راه ملائکه و حفظ کنایان او را و هر روی زمین از روی رغبت و کراهت بر او ایمان آورد	۳۳۵	شرح لغات خطبه تا ۳۳۱
		۳۳۶	معنای خطبه تا ۳۵۱
		۳۳۵	و تمتی از خطبه مشتمل بر صحیح
		۳۳۶	اسمائی و وقایع مهمه و قیام حضرت و گرفتن اقباب و خروج دانه الارض و آمدن روپها در ساحل دریا کما کتف اصحاب کتف و رجعت امیر المؤمنین علیه السلام و قضایای مهمه عجیبه دیگر
		۳۳۶	شرح لغات خطبه تا ۳۳۹
		۳۳۷	معنای خطبه تا ۳۴۳

فهرست و کتابت اجزای

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۳۴۸	فصل حدیثی از حضرت سید الشهداء علیه السلام که در آن است خبر از فضیلت اصحاب آنحضرت و شهادت این بزرگوار و رجعت آن جناب باید بزرگوارش مصاد باقیام قائم علیه السلام و فرود آمدن گروهی از ملائکه که تا آن زمان بر زمین نمانده باشند و نزول جبرئیل و میکائیل و فرود آمدن پیغمبر و امیرالمؤمنین و حضرت مجتبی با حضرت درختان بر اسبهای نور سوار باشند که بر آن اسبها احد از مخلوقات سوار شده باشند و بسیار از وقایع غریبه و عجیب و قضا بسیار مهمتر دیگر	۳۴۸ تا ۳۵۳	فصل حدیثی از حضرت سید الشهداء علیه السلام که در آن است خبر از فضیلت اصحاب آنحضرت و شهادت این بزرگوار و رجعت آن جناب باید بزرگوارش مصاد باقیام قائم علیه السلام و فرود آمدن گروهی از ملائکه که تا آن زمان بر زمین نمانده باشند و نزول جبرئیل و میکائیل و فرود آمدن پیغمبر و امیرالمؤمنین و حضرت مجتبی با حضرت درختان بر اسبهای نور سوار باشند که بر آن اسبها احد از مخلوقات سوار شده باشند و بسیار از وقایع غریبه و عجیب و قضا بسیار مهمتر دیگر
۳۴۹	مردمان از هر یک پیکر باشند و پیکر پیکر کنند و آب دهان بصورت پیکر اندازند و شهادت بکفر بکند بگردهند	۳۴۹ تا ۳۵۱	در تمام روی زمین عدالت واقعی حکم فرما شود
۳۴۷	باقی بگذارند حضرت قریش را و کشتن آنحضرت ایشان را در دود فیه ای دفعه ای یا صد نفر قبل صبر و معنای قتل صبر	۳۴۶ تا ۳۴۷	تحتی از علامه محلی
۳۴۸	باقی بگذارند حضرت قریش را و کشتن آنحضرت ایشان را در دود فیه ای دفعه ای یا صد نفر قبل صبر و معنای قتل صبر	۳۴۷ تا ۳۴۸	حضرت وقتی ظاهر شود که

دُرُكُ كِتَابِ نَبِ الدُّهُوِّ

۴۴۹

ص ۳۵۳ شرح مؤلف حضرت از حدیث
نا ۳۵۵

شریف سنی امرا

پیمان و لایبتی گرفته باشد

ص ۳۵۹ سبب جاری شدن در نجف و

ظاهر شدن آتش در حجاز و ما

شدن ترکهای نانا و بغداد

را و بیان مؤلف در ذیل آن

ص ۳۶۰ ظاهر شدن انبی از سمت

نا ۳۶۲ مشرق بسکله دسته فی بزرگ

که ناسه روز با هفت روز طای

باشد و بلند شدن صبحه اشما

در شب جمعه بیت و سوم ما

رمضان و ظهور فتنه های سخت

و اختلاف در دین و بروز علما

زیاد دیگر

ص ۳۶۳ شرح لغات و معنای حدیث

نا ۳۶۷ شریف

ص ۳۶۷ فتنه اذربایجان و قتی ظاهر

شود در خانه های خود بنشیند

ص ۳۵۶ خروج عوف سلمی از جزیره

که جای او در کوفت با کربت

باشد و کشته شدن او در

مسجد دمشق و خروج شعبان

صالح از سر قند و بیانی از

مؤلف

ص ۳۵۷ گمشدگان از جامه های خواب

خود سبصد و سپرده نفرند

بشماره اصحاب بدر که صبح

میکنند در حالتیکه همایشان

در مکه حاضرند و در زمان اقیام

قام کلیه اوقات از هر مؤمنی رفع

شود و هر قوی گردند

ص ۳۵۸ از فتنه های اخرا الزمان کوی

نجات نمیباید مگر آنکه خدا را او

فهرست مساجد جاجرو

۴۵۰

مطلب	صفحه	مطلب	صفحه
و تحویل امام زمان علیه السلام دادن و بیانی از مؤلف	۳۷۲	و از جای خود حرکت نکند و منتظر ندای اسمانی باشد و بعد از آن خسف و ظهور و مهنگ علیه السلام است	۳۷۳
و بیعت کودکی و فتنه شام و غیره	۳۷۵	و گرفتن ماه پنجم ماه رمضان و گرفتن آفتاب دریا برداشتن آن و ساقط شدن حجاب منجین	۳۷۶
بلند شدن صدا بناگاه از طرف دمشق و اختلاف بنی عباس و ندای اسمانی از طرف دمشق بفتح و فرود فتنه قریه جابیه در شام بزمین و افغان قتمی از دیوار مسجد جامع اموی در دمشق از سمت راست مسجد و خروج بیدینی از ناحیه ترك و عقبگردن رومیان از آنها و رؤیای	۳۷۷	ظاهر شدن انبی در توبه که برود بکامه بنی اسد و از انجا در قبله ثقف و باقی نماند احد از دشمنان ال محمد را مگر اینکه بوزاندا ایشان را قیام مشرقها بطلب جو خود حوا ایشانرا ندان و قیام کردن و شمشیر زدن و فلک را منصرف	۳۷۸

دو کتاب فی ابوالدھوی

۴۵۱

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب	
	اوردن توك در جزیره و بیدپنهای روی در رمله واختلاف بسیار در هر کس		بمکه که انجا بهترین شهر است در ان زمان که به انجا پناه برند	
	ز مینی از زمینهای مغرب و خراب شدن شام و بلند شدن سه پرچم اصبه و ابغ	۳۱۴	فتنه بنی عباس	
	وسفیان و بلند شدن پرچمهای خراسانی و وقایع مهم دیگر و قیام و رفتار و سلوک آنحضرت علیه السلام	۳۱۶	وارد شدن عذاب در آخر الزما ن بر فتنه اهل قبله کسانی که نزول عذاب کند	
	۳۷۶	شرح لغات و معانی حدیث تا ۳۸۰	۳۱۷	فتن و محن و اوصاف مردم تا ۱۸۱
	۳۸۱	پیرهنزید از فتنه اصبه یعنی ابقع صاحب لک و پس و فتنه سفیانی و عباسی و زبلی و ز تا	۱۸۱ تا	آخر الزمان و بعضی از رفتا و سلوک قائم علیه السلام بعد از ظهور
	۳۱۲	هنگام ظهور و اختلاف در شام تا ۳۱۳	۳۱۹	خروج سفیانی از محتومات است
		و قتل و خونریزی در آن برود	۳۹۰	در فتنه های سفیانی و بنی تا ۳۹۲
			تا ۳۹۳	اینکه شبصباغ پیش از سفیانی خروج کند و جنگ شدید مروان بن ابی عباسی در وقت و وقوع زمین لرزه ای در شام

فهرست مندرجات جزو

۲۵۲

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
۳۹۱	که صد هزار نفر هلاک شوند و فرورفتن قریه ای از دمشق بزمین	۳۹۱	برای حضرت کف زنند و سپید حسنی با حضرت بیعت کند و حضرت در اینجا مسجد بنا کند که هزار در داشتند باشد و نهری از پشت قبر امام حسین علیه السلام نجف کشیده شود که اسبها را در راه از سائ گردد
۳۹۵	سپاهانی هرگز خدایا پیران و مکه و مدینه را ندیده باز کردن قائم علیه السلام پرچم رسول الله صلی الله علیه و آله را در نجف و بنا اینکه اصحاب حضرت برابر سوار شوند	۳۹۴	دوره سلطنت قائم سیصد و تیز سال است و در بیان ظهور تستاره ای در سمت مشرق مانند شاخی و طلوع آن بعد از گرفتن اقیانوس و ماه است و از علامات جوان هاشمی خال خالی است در کف دست او
۳۹۸	باز کردن قائم علیه السلام در روز عاشورا و روز شنبه است و در بیان اینکه وقت دخول مهد علیه السلام در کوفه بر چهار بنکه در کوفه است مضطرب شود مردم	۴۰۳	ظهور حضرت در مکه وقت تا ۳۳

کتاب انباء الله

۴۵۳

صفحه	مطالب	صفحه	مطالب
	نماز عشاء است و موعظه		شدن سالها و رد قول زناد
ص ۴۰۶	وضیعت انجناب در جمع اصحاب	ص ۴۰۶	جنگ کردن حضرت با فرقه زیدیه
	و بیرون آوردن آنحضرت	ص ۴۰۹	برپا شدن خیمه‌های در مسجد
	زندانیان بنی هاشم را و		کوفه برای تعلیم دادن قرآن
	فرود آمدن پرچمهای سیا		بجو بکه نازل شده و وقوع
	در کوفه		زلزله‌ها و بادهای سخت
ص ۴۰۴	رجعت منصرف و سفاح بنا		ترساننده
ص ۴۰۵	رکود اقباب مابین زوال	ص ۴۱۰	نازل شدن حضرت با هفت قبّه
	تا وقت عصر ظاهر شدن	تا ۱۳	نور که نشانده آنحضرت در کدام باب
	سرو سپهر ای در اقباب که		از آنها است و خبری بسید محمد
	بجیب و نسب شناخته شود	ص ۴۱۲	بیان مؤلف در پایان سخن او
	و آن در زمان سفیانی است	تا ۱۳	تصنیف مولودیه فاطمیه اثر
ص ۴۰۶	خراب کردن انجناب چهار مسجد	ص ۴۱۴	طبع فاصر مؤلف و در آنست
تا ۱۷	را و بعضی از کارها بشک انجام	تا ۱۹	بعضی از اشارات و رموز
	مدهند و امر کردن خدا به		تمام شد
	کنند حرکت کردن فلک و در آن		فهرست جزوه دوم

اشعار النجاشي مؤلف

سأدق روحى فداكم	جبت نفسى وقام	طال ما اشتقت لفاكم	طاس لبي في هوانكم
منكم جزى وكلى	لا من التبع العتل	فيكم يد فح ذك	وبعاني في بقاكم
انكم عين جوفى	في حبابى وممانه	وبكم ازجو نجاني	ونجاني في ولاكم
تخلق الله انتم	كتر سر الله انتم	سر عيب الله انتم	قد آذاه من اذاكم
عندكم علم المنايا	وبكم نحو الخطايا	انكم بحر العطايا	رعى الله اصطفاكم
كعبه الامال انتم	معرض الاعمال انتم	معدن الافضيا انتم	لاهدى الاهداكم
عزة الامجاد انتم	علة الايجاد انتم	شافع المعاد انتم	لن تجب من قد اناكم
محور الامكان انتم	مصد الامنان انتم	منبع الاحسان انتم	لطف رعى اجنابكم
محكم النزل انتم	عالم الناويل انتم	باطن الهليل انتم	ما نجي من قد عصاكم
انتم اركان البلاد	اهناء للعباد	شفعاء في المعاد	ورضى الله رضاكم
حكم راحة روحى	ودكم عن روحى	لستم الا فلك تروج	من ينحني عداكم
حكم زاد معادى	راحتى يوم الشاد	ذكركم روح قود	ليس في قلبي سواكم
وانا العامى الذليل	من خطابى عليل	ان روحى لكليل	فاستغوا الى دعاكم
انقلب ظهري ذبوا	سودت وجهى عوب	فاكثروا عني كروبي	واحبوا من دعاكم
شقوقى قد غلبتني	وزنوبى خذلتني	وعيوبى فضختني	فبح اعمالى جفاكم
غشى نفسى هواها	ضاع عمري في مناها	وبلها تبت يداها	كفها ازجوحاكم
انا حيران ضيف	مذنب طامس لهيف	مستعين مستضيف	مستجير بقناكم

در نظائر و قیاسات

۴۵۵

لؤلؤ الفقیر

منظر من منبشتم شه بیاید یا نباید	بلکه رخسارش بیستم شب بیاید یا نباید
هجر او ایش بدل زد گر بسوزم یا نسوزم	روز و شب با غم قرینم شه بیاید یا نباید
رنج خار از چیدن گل گریه کنیم یا نسیم	میکنم صیر و تحمل شه بیاید یا نباید
اشک غم با باد رویش من بریزم یا نریزم	میکنم بار فراغش شه بیاید یا نباید
با جفا و جور دشمن گریه کنم یا ننگم	دوست خواهد اینچنین شه بیاید یا نباید
غرقه در غرقاب هجرم او بخواد یا نخواد	برگدشته از سرایم شه بیاید یا نباید
کاش می مردم بیادش او بخواند یا نخواند	میشدم قربان گویش شه بیاید یا نباید
نه توانم صبر کردن گریه کنم یا نسالم	نه مرا تاب جدائی شه بیاید یا نباید

خاطرش آسوده چنان کند یا نداند
سوختم مغز استخوانش شه بیاید یا نباید

جذبات نار فراق تو بدلم فکنده شماره ای	نظری شها که غم مرا نکند بغیر تو چاره ای
همه شب شماره بی شمر ز غم فشانم ای نسر	چه کنم که از تو نمیدهد خبرم مهی و ستاره ای
ز فراق رو تو خون دل شب روز گشاید من	که برای شرح و بیان آن نه حد بودنه شماره ای
توبیا برای خدا شبی بیشان مرا بکار خو	بر ذای زینک عم از دم با شماره ای و بشاره ای
من و اینظار لقای تو تو و بار جوئی حلا	بشش نام بر آمدن که گنی ز لطف اشاره ای

اثر طبع مؤلف حقیقی

بجبال صبح وصال تو بیا پنهان کنم که مگر بکوش دلم رسد ز روش غباره ای

بچها چو مبرجها توئی بموده خوب تو منتب

با مپدا که مرا نیم ز کار خود بکاره ای

در دل کشدم آتش هجر تو زبانه اخر کشدم از عنت این اه سبانه

خونم چکد از دیده زدوری تو تاکی

تا چند روم در طلبت خانه بجانم

هر سونگرم مهر دل ارای تو جویم

هر جا گذرم میطلم از تو شانه

دل بر سران شد که بیا تو دهد خان

گر دست دهد وصل تو ای در ریگان

آبار سدان طالع فرور که روزی

روزی شوم دولت دیدار تو یانه

سخن است بجمع پریشان تو بیند

پاران هر مشغول و تو غایب میانه

بر خیز بساط ستم جور تو بر چین

برهان همه یاران خود از جور زمانه

چران به امید است که دیدار تو بیند

روز بکه زخی تکیه به اورنگ شهنا

قائل دلدادگان خنجر بروی تو

سلسله پای دل طره گبوی تو

فرزون دل از صد هزار بسته بگبوی تو

این دل نهایی من نیست که فنادم

خبر ز رخ پرده گهر نانگرم روی تو

تا بکی از دوریت ساختن و سوختن

میگذرم هر کجا میوزدم بوی تو

نسبتی از دل برون زدیده گر غایبی

روی دل عاشقان جمله بود سوی تو

قام بر حق توئی مصد مشق توئی

تَمَنَّا لِقَاءَ لِقَائِ الْعَصْرِ

۴۵۷

منظران را رسید جان بلبان در ^ت کاش که ببیند آن قامت دلجوی تو
 فشته دیدار تو با غم و محنت قرین هست تمنای او جز عرای ازجوی تو

خارجی اگر در خجانه سعی صفا میکند

کعبه چنان بود خاک سرکوی تو

من که از آتش هجران تو دلخیزم
 تمنای وصال تو من امیر مثال
 بسکی جلوه روبرویت همه دادم از دست
 خسروالینست متاعی دیگرم جزین و جان
 دفتر و سحر و تجاره بدادم از دست
 جامه طاعت و نفوی همه را چاکزد
 افس عشق بکا فون دل فروخته ام
 روز و شب بده امید بده دوخته ام
 سود و سرمایه بکمر که اندوخته ام
 که بودای لقایتم همه بفروخته ام
 تا که در مدرسه عشقت ادب آموخته ام
 تا که پیراهن عشق تو بپوش دوخته ام

سر برانوی غم آورده بکجی چنان

تا مگر رحم نمائی بدن سوخته ام

این دل داغ دیده و احالت انظارین
 نار فراق روی شه سوخته اشخون
 هر چه بگویم از غم هجر چها کسبده ام
 فصل بهار و دستان جله بطرف بوستان
 بوالهوسا بکام دل شادی و غم کار
 باور چها کسبده را طاقت و اختیارین
 صبر قرار از کفم رفت و دیگر فرارین
 شرح نمیتوان دهم گفته بکنا ز هزارین
 من حکم که بیرخ یار مرا بهارین
 چون من مبتلا کسی با غم دل دچارین

از طبع مولف کتاب

وعدہ وصل دمبدم مبردم بگوش دل لیت مرا تحمل فرقت روی پارین
 آتش شوق تیزتر میشود و منبشود ساخت بسوختن دل چاره دیگر بکاری
 بهر نثار مفدقت نقد روان مرا بکفت

چراغ را چراغین شهماپه و اعتبارین

من که روز و شب از شوق صیکم غمخوارم نعت لقای شد خواهم شد اگر از
 وعدہ و صلالم داد پار گلغذار من چونکه کردم از اخلاص بردن شناختم
 دوش کلبه مارا از گرم منور کرد از در آمدم ناگه با جمال نورانی
 پرده بزفکند از رخ مات حسن خوبتم کرد ز در براقتم ابی از شراب روحانی
 گفتش شها ناکی دیده بر رخت دوزم ناگه پرده بر گبری و اری زینہانی
 گفت گفت از پیش مدتی تحمل کن نابد ست خود گرم خاتم سلیمانی
 گفتش مگر نا چند صبر بایدم کردن ناگه افتاب از عیب سرزند باسانی
 گفت چون زحل راست حال رحیمی جا^{صل} در که وبال او یاب فیض رحمانی

در دگر فرمود باز با من چراغ

گفت رو برون کن زود در حقها ظلم

ز بصر نا چند گهر یارم که مگر ابد ز سفر یارم غم دل ناکی توان گفتن که ز بصر کیت گریه
 نه بهای امزیه بر شد بفرق شده عمر طی ز غمش گیرم فلک ناکی بجا کردم بگرد
 نظری شاها بکدایت کن بگدای خود تو عنایت سوخو او را تو هدایت کن که غم ز فرد زنده

در اثبات اقبال و محرم

۴۵۹

ز نظر هر چند تنها تو شوم که غم بر نهادی
 زده مار هجرش بر بدل شد کار بد ز غمت مشکل
 نه مرا ایوبی نه مدکار که ز پای دل کشدم ز خای
 نه مرا پارای غم حرمی نه کسی دردم بکند در

بکار خود بنشانی تو بنهی مرهم بدلی زارم
 من سرگردان شد پادگر گل بنماد و ما دل بیمارم
 بکند احسان بگو قمار نگذار در زار در زارم
 نه کز شام نظرا احسانا کشد اخرا بن غم بیمارم

بروی از چران تو شهاگر سر تو در جهان رقم گرد
 سران دارم که تو را بینم سر و جان که تو بیچار
 من که جانوز از فراق خرد و دستاؤدیم
 از سر شب تا صبح جاری سر شکم از دیوید
 پیچ و تاب گپوش افکنده اند پیچ و تابم
 افتاب اسما ترا طعن زن شد افتابم
 در هوای وصل رویش روز و شب ^{تا کی}
 سوزم و سازم بیادش اشکم از ^{بند}
 زد شر نافر فراق او بجز استخوانم
 بوده صبر و تابم از دل و جگر با عالمم

تا یکی شاهان جهان در این افسس سوزم
 خود تو صدایی که من لب نشنم ماء و معینم

مُلک دلی که داشتم شد بفرق شد ز کف
 عمر عزیز خویش را در ره او کنم تلف
 چیل خیال روی شه درد لنگش ^{صف}
 بر سرانم آنکه من سوزم و بر بزم اشک ^{عین}

اِسْتِیْمَانُ مَوْلَانَا قَامِلًا وَعَصْرًا

جان بلا کشته را من بفر و شمشیر	قبلکه ملا زمان مشرقی ارشوبجان
مهر حال شاه را پرده غیب شد کلف	پیش که شرح غم برم کرستم مخالفان
تا که مگر بپیمش با جلوات مختلف	خونچکدم ز دیدگان صبح و پیش شد ^{سجده}
بهر نثار مقدش جان سپر من از شرف	کابد و خال پای او سره دیدگان کم
بچرخند ابلهان گاو و خران خوش علف	بار جفای هجر با سوخنگان همی کنند

چران با خیال شه خوش بنشین بگوشای

نال ز هجر زن که نادامش اوری بکف

شوق لقا بت از دل برده شها و را	قربان ماه رویت ای مهر عالم ارا
رحمی با این بلا کش کن از کرم خدا را	تا کی در انتظارت روز و شبان بنام
گویم شها کجائی در باب بیوارا	در حال بیوائی ازین کتم نوایی
حتی همی انادی با مطلق الاساری	با باد خال رویت تا چند اشک رینم
مستوحین هجر مستوفدین نارا	دلدادگان عشقت در سوز و سنانا
دلهای عاشقان بوزان چهره دکارا	تا چند پرده داری بی پرده چهره ^{بنیا}
در هم شکنه گردید بدگر چه سندان	تا عکس روی ماهت در شبته دل ^{انما}

چران ز نار هجران افس گرفته جانش

ایا شود که بپند روی تو اشکارا

الحمد لله الذی هدانا لهذا وما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله - تمت النسخة بالخیر